



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
الصلوة  
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# تَسْكِينُ الْمَطَاعِينَ

بِأَمْرِ الْإِمَامِ الْكَبِيرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

بِأَمْرِ الْإِمَامِ الْكَبِيرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

المجلد الثامن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تشید المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی )

نویسنده:

علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کتوری

لكهنوی

ناشر چاپی:

كشمیری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	تشديد المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی ) - جلد ۸
۹	مشخصات كتاب
۹	اشاره
۱۱	مطاعن عمر طعن ۱۱ بخش متعه النساء
۱۱	اشاره
۲۱	طعن يازدهم : الف : نهی از نکاح متعه
۳۶	خدشه در استدلال به روايات سلمه وسيره
۳۶	اشكال اول
۳۸	اشكال دوم
۳۹	اشكال سوم
۳۹	اشكال چهارم
۴۱	اشكال پنجم
۴۱	اشكال ششم
۴۷	اشكال هفتم
۵۴	اشكال هشتم
۵۴	اشكال نهم
۶۱	اشكال دهم
۶۱	اشكال يازدهم
۶۲	اشكال دوازدهم
۶۷	اشكال سيزدهم
۶۷	اشكال چهاردهم
۶۸	اشكال پانزدهم
۷۰	اشكال شانزدهم

۹۱	اشکال هفدهم
۹۴	اشکال هجدهم
۹۵	اشکال نوزدهم
۹۸	اشکال بیستم
۱۰۸	خدشه در نسبت تحریم متعه به امیر المؤمنین علیه السلام
۱۰۸	وجه اول
۱۰۹	وجه دوم
۱۰۹	وجه سوم
۱۰۹	وجه چهارم
۱۱۲	وجه پنجم
۱۱۲	وجه ششم
۱۱۳	وجه هفتم
۱۱۹	وجه هشتم
۱۲۰	وجه نهم
۱۲۳	وجه دهم
۱۲۴	وجه یازدهم
۱۲۵	وجه دوازدهم
۱۲۷	وجه سیزدهم
۱۲۷	وجه چهاردهم
۱۲۸	وجه پانزدهم
۱۳۲	وجه شانزدهم
۱۵۹	وجه هفدهم
۱۵۹	وجه هجدهم
۱۵۹	وجه نوزدهم
۱۶۰	وجه بیستم
۲۳۲	جواب از استدلال به آیات بر حرمت متعه

۲۳۲	.....	اشاره
۲۳۲	.....	پاسخ اول
۲۳۹	.....	پاسخ دوم
۲۷۳	.....	پاسخ سوم
۲۷۴	.....	پاسخ چهارم
۲۷۵	.....	پاسخ پنجم
۲۷۶	.....	پاسخ ششم
۲۷۷	.....	پاسخ هفتم
۳۲۳	.....	ادله جواز متعه
۳۲۳	.....	دلیل اول
۳۲۶	.....	دلیل دوم
۳۲۸	.....	دلیل سوم
۳۲۸	.....	دلیل چهارم
۳۲۹	.....	دلیل پنجم
۳۳۰	.....	دلیل ششم
۳۳۱	.....	دلیل هفتم
۳۴۱	.....	دلیل هشتم
۳۶۴	.....	دلیل نهم
۳۶۴	.....	دلیل دهم
۳۷۴	.....	دلیل یازدهم
۳۷۷	.....	دلیل دوازدهم
۳۸۰	.....	دلیل سیزدهم
۳۸۶	.....	دلیل چهاردهم
۴۱۷	.....	دلیل پانزدهم
۴۲۲	.....	دلیل شانزدهم
۴۳۲	.....	دلیل هفدهم

۴۳۴ ----- دلیل هجدهم

۴۴۲ ----- دلیل نوزدهم

۴۴۴ ----- دلیل بیستم

۴۵۱ ----- فهرست

۴۵۳ ----- درباره مرکز



## تشید المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی ) - جلد ۸

### مشخصات كتاب

سرشناسه : ككتورى لكهنوى سید محمد قلى، ۱۱۸۸-۱۲۶۰ هـ-ق.

عنوان و نام پدید آور : تشید المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی ) / علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى. گروه تحقیق: برات على سخی داد، میر احمد غزنوى، غلام نبى باميانى

مشخصات نشر : [هندوستان]: کشمیری، ۱۲۴۱ هـ.ق. [چاپ سنگی]

مشخصات ظاهرى : ۷۸۸۸ ص.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندى كنگره : BP۹۳/۵ / ق ۲ ت ۹ ۱۲۸۷

رده بندى ديوبندى : ۲۹۷/۱۷۲۴

ص : ۱

### اشاره

تشید المطاعن لكشف الضغائن ( ردّ باب دهم از كتاب تحفه اثنا عشریه ) علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى ( ۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ هـ . ق ) والد صاحب عبقات الأنوار تحقیق برات على سخی داد ، میر احمد غزنوى غلام نبى باميانى جلد هشتم



ص : ٣

مطاعن عمر طعن ١١ بخش متعه النساء

اشاره



بسم الله الرحمن الرحيم قال عز من قائل :

وَأَحِلَّ لَكُمْ مِمَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُخَصَّاتٍ لِنَفْسِكُمْ مِنْ غَيْرِ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا .

سوره النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

اما زنان دیگر غیر از اینها ( که گفته شد ) برای شما حلال است که با اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمایید .

و زنانی را که متعه می کنید واجب است مهر آنها را بپردازید ، و باکی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر توافق نمایید ( بعداً میتوانید با توافق یکدیگر آن را کم یا زیاد نمایید ) مسلم خدا دانا و حکیم است .



قال مولانا أمير المؤمنين ( عليه السلام ) :

« لولا أن عمر نهى عن المتعه ما زنى إلا شقى » .

امير مؤمنان ( عليه السلام ) فرمود : اگر عمر از متعه نهی نکرده بود جز افراد شقی کسی مرتکب زنا نمیشد .

مراجعه شود به : المصنف عبد الرزاق ۷ / ۵۰۰ ، جامع البيان ۵ / ۱۹ ، الدر المنثور ۲ / ۱۴۰ ، كنز العمال ۱۶ / ۵۲۲ - ۵۲۳ ، تفسير ثعلبی ۳ / ۲۸۶ ، تفسير رازی ۱۰ / ۵۰ ، تفسير البحر المحيط ۳ / ۲۲۶ - ۲۲۵ ، المحرر الوجيز ۲ / ۳۶ ، شرح ابن ابی الحديد ۱۲ / ۲۵۴ - ۲۵۳ ، و ۲۰ / ۲۵ .

و به نقل از ابن عباس :

شرح معانی الآثار ۳ / ۲۶ ، الفتاوی الفقهیه الکبری ابن حجر ۴ / ۱۰۵ ، بدایه المجتهد ۲ / ۴۷ ، الدر المنثور ۲ / ۱۴۱ ، تفسير قرطبی ۵ / ۱۳۰ ، تفسير سمرقندی ۱ / ۳۲۰ .

جابر بن عبدالله انصاری گوید :

ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابوبکر و ابتدای خلافت عمر متعه میکردیم تا اینکه عمر ما را از آن منع نمود .

مراجعه شود به : مسند احمد ۳ / ۳۰۴ ، سنن بیهقی ۷ / ۲۳۸ ، عون المعبود ۱۰ / ۳۴۹ ، الدرایه فی تخریج احادیث الهدایه : ۵۷ ،  
اضواء البیان ۱ / ۱۲۶ ، ۱۳۹ ، میزان الاعتدال ۳ / ۳۵۹ ، قریب به این مطلب در روایات دیگر :

مسند احمد ۳ / ۳۸۰ ، صحیح مسلم ۴ / ۵۹ ، ۱۳۱ ، مصنف عبد الرزاق ۷ / ۴۹۷ ، ۴۹۹ ، فتح الباری ۹ / ۱۴۹ ، التمهید ابن  
عبدالبر ۱۰ / ۱۱۴ ، السیره الحلبیه ۳ / ۵۸ ، کنز العمال ۱۶ / ۵۲۱ ، ۵۲۳ .



ص : ۹

نمونه نسخه (ج) ، خطی

ص : ١٠

نمونه نسخه ( الف ) ، سنگی

محقق محترم !

لطفاً قبل از مطالعه ، به چند نکته ضروری توجه فرمایید :

۱. این کتاب ، ردّیه ای است بر باب دهم از کتاب تحفه اثنا عشریه ، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمه تحقیق گذشت .
۲. مؤلف ( رحمه الله ) ، در ابتدای هر بخش ، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است . وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان ( اما آنچه گفته ... ) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ گویی آن میپردازد .
۳. ایشان از نویسنده تحفه ، با عنوان ( مخاطب ) و گاهی ( شاه صاحب ) یاد مینماید .
۴. مشخصات مصادر و منابع - جز در موارد ضرورت - در آخرین جلد ذکر خواهد شد .
۵. سعی شده که در موارد مشاهده اختلاف میان مطالب کتاب با منابع ، فقط به موارد مهم اشاره شود .
۶. مواردی که ترضی ( لفظ : رضی الله عنه ) ، و ترخم ( لفظ : رحمه الله یا رحمه الله علیه ) ، و تقدیس ( لفظ : قدس سرّه ) - چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع - بر افرادی که استحقاق آن را نداشته اند اطلاق شده بود ؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف - یعنی سه نقطه ( ... ) - استفاده شده است .

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل میباشد :

۱. نسخه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمه تحقیق آمده است عبارت اند از :

[ الف ] رمز نسخه چاپ سنگی مجمع البحرين .

[ ب ] رمز نسخه چاپ حروفی پاکستان که ناقص میباشد .

[ ج ] رمز نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیه والسلام که متأسفانه آن هم ناقص میباشد .

۲. رمز ( ح ) در پاورقیها ممکن است علامت اختصاری ( حامد حسین فرزند مؤلف ) و نشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت ( ح ) است .

۳. رمز ( ۱۲ ) و رمز ( ر ) معلوم نشد که علامت چیست .

۴. به نظر میرسد ( ف ) به صورت کشیده در حاشیه ها اشاره به ( فائده ) باشد ، لذا در گروه به صورت : [ فائده ] به آن اشاره شد .

۵. مواردی که تصلیه ، تحیات و ترضی با علائم اختصاری ( ص ) ، ( ع ) ، ( رض ) ، نوشته شده بود ، به صورت کامل : صلی الله علیه وآله ، علیه السلام و رضی الله عنه آورده شده است .

در مواردی که نقل از عامّه بوده و به صورت صلوات بترأء نوشته شده بود ، در گروه [ وآله ] افزوده شده است .

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده ایم ، نشانگر شماره صفحات بر طبق نسخه [ الف ] میباشد .

۷. علامت \* نشانه مطالب مندرج در حواشی نسخه های کتاب میباشد که آنها را به صورت پاورقی آورده ایم .

طعن یازدهم: الف: نهی از نکاح متعه



قال : طعن یازدهم آنکه مردم را از متعه النساء منع فرمود ، و متعه الحیج را نیز تجویز نکرد ، حال آنکه هر دو متعه در زمان آن سرور جاری بود ، پس نسخ حکم خدا کرد و تحریم ما أحلّ الله نمود . < ۱۰۰۵ > و این معنا به اعتراف خودش در کتب اهل سنت ثابت است ، جایی که از او روایت میکنند که او میگفت :

متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، وأنا أنهی عنهما .

جواب از این طعن آنکه : نزد اهل سنت صحیح ترین کتب ، “ صحیح مسلم ” است ، و در آن صحیح به روایت سلمه بن الاکوع و سیره (۱) بن معبد جهنی ، و در “ صحاح ” دیگر به روایت ابوهریره نیز موجود است که : آن حضرت

---

۱- تذکر : در سرتاسر این طعن بعضی موارد به جای ( سیره ) : تعابیر : سمره ، سمره ، سیره ، سیره ؛ و اشتباهاً به جای ( معبد ) معبد آمده است که با توجه به مصادر تصحیح شد .

صلی الله علیه [ و آله ] وسلم ، خود متعه را حرام فرمود ، بعد از آنکه تا سه روز رخصت داده بود ، و آن تحریم را مؤبد ساخت  
إلی یوم القیامه ، در جنگ اوطاس .

و به روایت حضرت مرتضی علی ( علیه السلام ) تحریم متعه از آن جناب آنقدر به شهرت و تواتر رسیده که تمام اولاد  
حضرت امام حسن [ ( علیه السلام ) ] و محمد بن الحنفیه آن را روایت کرده اند ، و در “ موطأ ” و “ بخاری ” و “ مسلم ” و  
دیگر کتب متداوله به طرق متعدده آن روایات ثابت اند .

و شبهه که در این روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غزوه خیبر واقع شده بود ، در جنگ اوطاس باز  
حلال شد .

پس جوابش آن است که این [ همه ] (۱) غلط فهمی خود است ، و الا در روایت حضرت علی [ ( علیه السلام ) ] در اصل ،  
غزوه خیبر را تاریخ تحریم لحوم حُمُر انسیه (۲) فرموده اند ، نه تاریخ تحریم متعه ، لیکن عبارت موهم آن است که تاریخ هر  
دو باشد ، این وهم را بعضی محقق کرده ، نقل کرده اند که : ( نهی عن متعه النساء یوم خیبر ) .

و اگر حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] در این روایت تحریم متعه را به تاریخ خیبر مورخ کرده ، روایت میفرمود ، ردّ بر ابن  
عباس و الزام او چه قسم صورت مییست ؟ ! حال آنکه در وقت همین ردّ و الزام این روایت [ را ] فرموده ،

۱- زیاده از مصدر .

۲- در مصدر ( اهلیه ) .



و ابن عباس را بر تجویز متعه زجر شدید نموده ، گفته : ( إنك رجل تائه ) ، پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید ، گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی علی [ ( علیه السلام ) ] میکند ، و این دعوی ، شاهد جهل و حتمق او بس است .

و جماعتی (۱) از محدثین اهل سنت روایت کرده اند از عبدالله و حسن (۲) پسران محمد بن حنفیه :

عن أبيهما ، عن أمير المؤمنين [ ( علیه السلام ) ] أنه قال : أمرني رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : أن أنادي بتحریم المتعه .

پس معلوم شد که تحریم متعه یک بار یا دوبار در زمان آن سرور شده بود ، کسی را که نهی رسید از آن ممتنع شد ، و کسی را که نرسید از آن باز نیامد ؛ چون در وقت عمر در بعضی جاها این فعل شنیع شیوع یافت ، اظهار حرمت او ، و تشهیر و ترویج او ، و تخویف و تهدید مرتکب او را بیان نمود تا حرمت آن نزد خاص و عام به ثبوت پیوست .

و از کلام عمر ثابت نمیشود مگر بودن متعه در زمان آن سرور ، و از آن لازم نمیآید که به وصف حلیت باشد تا بقای حکم حلّ آن لازم آید ، و این امر بسیار ظاهر است .

۱- در [ الف ] ( جماعه ) آمده است .

۲- در مصدر ( حسین ) .

و قطع نظر از روایات و احادیث اهل سنت آیات قرآنی صریح دلالت بر حرمت متعه میکند ، به وجهی که تأویلات شیعه در آن آیات به حد تحریف میرسد - کما سبق - .

و چه قسم زن متعه را در زوجه داخل توانند نمود ، و حال آنکه احکام زوجه از عده و طلاق و ایلاء وظهار و حصول احسان به وطی او ، و امکان لعان و ارث همه منتفی است نزد خود ایشان نیز ، و إذا ثبت الشيء ثبت بلوازمه قاعده ( ۱۰۰۶ ) بدیهی است .

وقد روی أبو بصیر - فی الصحیح - عن أبي عبد الله الصادق [ ( علیه السلام ) ] أنه سئل عن المتعه ، أهي من الأربع ؟ قال : لا ، ولا من السبعین .

و این روایت دلیل صریح است بر اینکه زن متعه زوجه نیست و الا در اربع محسوب میشد .

و در قرآن مجید هر جا تحلیل استمتاع به زنان وارد شده مقید به احسان و عدم سفاح است ، قوله تعالی : ( وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ) (۱) ، ( وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ) (۲) .

۱- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۲- المائدة ( ۵ ) : ۵ .

و در زن متعه - بالبداهه - احسان حاصل نیست ، و لهذا شیعه نیز او را سبب احسان نمیشمارند ، و حدّ رجم بر متمتع غیر ناکح جاری نمیکند ، و مسافح بودن متمتع هم بدیهی است که غرض او ریختن آب و تخلیه او عیه منی میباشد نه خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس و غیر ذلک .

و شیعه را در باب حلّ متعه غیر از آیه : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ) (۱) مستمسکی (۲) نیست که در مقابله اهل سنت تواند گفت .

و سابق معلوم شد که این آیه هرگز دلالت بر حلّ متعه نمیکند ، و مراد از استمتاع ، وطی و دخول است ، به دلیل کلمه ( فا ) که برای تعقیب و تفریع کلامی بر کلام سابق است ، و سابق در آیه مذکور نکاح و مهر است .

و آنچه گویند که : عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس این آیه را به این نحو میخواندند که : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ ) (۳) إلى أجل مسّی ) و این لفظ صریح است در آنکه مراد متعه است .

گوییم : این لفظ که نقل میکنند بالاجماع در قرآن خود (۴) نیست که قرآن را تواتر به اجماع شیعه و سنی شرط است ، و حدیث پیغمبر [ ( صلی الله علیه و آله ) ] هم نیست ، پس به چه چیز تمسک مینمایند ؟ !

۱- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۲- در مصدر ( متمسکی ) .

۳- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۴- در مصدر ( خود ) نیامده است .

نهایت کار آنکه روایت شاذّه منسوخه خواهد بود ، و روایت شاذّه منسوخه را در مقابله قرآن متواتر محکم آوردن ، و قرآن متواتر محکم بالیقین را گذاشتن به این روایت شاذّه - که به هیچ سند صحیح تا حال ثابت هم نشده - تمسک کردن بر چه حمل توان کرد؟!!

و قاعده اصول نزد شیعه و سنی مقرر است که : هرگاه دو دلیل متساوی در قوت و یقین با هم تعارض نمایند در حلّ و حرمت ، حرمت را مقدم باید داشت ، اینجا که نام دلیل است محض ، تا حال کسی این قرائت را نشنیده ، و در هیچ قرآن از قرآنهای عرب و عجم کسی ندیده ، چطور اباحه را مقدم توانیم کرد؟

و آنچه گویند که : ابن عباس تجویز متعه میکرد .

گوییم : کاش اِتِّباع ابن عباس را در جمیع مسائل لازم بگیرند ، تا رو به راه آرند ، قصه ابن عباس چنین است که خود به آن تصریح نموده ، میگویند که : متعه در اول اسلام مطلقاً مباح بود و حالا مضطر را مباح است ، چنانچه دم و خنزیر و میتة .

أَسْنَدُ الْجَازِلِيِّ - مِنْ طَرِيقِ الْخَطَّابِيِّ - إِلَى سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ ، قَالَ : قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ : لَقَدْ سَأَرْتُ بِفَتْيَاكَ الرَّكْبَانَ ، وَقَالُوا فِيهَا شِعْرًا !  
قَالَ : وَمَا قَالُوا ؟ قُلْتُ : قَالُوا :

قد قلت للشيخ لَمَّا طال مجلسه \* يا شيخ هل لك في فتيا ابن عباس في غيده رخصه الأطراف النسيه (۱) \* تكون مثواك حتى تصدر (۲) الناس < ۱۰۰۷ > فقال : سبحان الله ! ما بهذا أفتيت ، وإنما هي كالميته والدم ولحم الخنزير .

وروى الترمذی ، عن ابن عباس ، قال : إنما كانت المتعه في أول الإسلام ، كان الرجل يقدم بالبلده ليس له بها معرفه ، فيتزوج المرأه بقدر ما يرى أن يقيم بها ، فتحفظ له متاعه ، وتصلح له شيء حتى نزلت الآية : ( إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) (۳) ، قال ابن عباس : كل فرج سواهما حرام .

این است حال متعه النساء .

اما متعه الحج که به معنای تمتع است یعنی : عمره کردن همراه حج در یک سفر در اشهر الحج ، بی آنکه به خانه خود رجوع کند .

پس هرگز عمر از آن منع نکرده ، تحریم تمتع بر او افترای صریح است ، بلکه افراد حج و عمره را اولی میدانست از جمع کردن هر دو در احرام - که قرآن است - یا در سفر واحد - که تمتع است - .

۱- فی المصدر : ( آنسته ) .

۲- فی المصدر : ( مصدر ) .

۳- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۶ .

و هنوز هم مذهب شافعی و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و دیگر فقها همین [ است ] (۱) که افراد افضل است از تمتع و قرآن .

و دلیل این افضلیت از قرآن صریح ظاهر است ، قوله تعالی : ( وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۲) و در تفسیر این اتمام مروی است که : ( اتمامها أن تحرم بهما من دویره أهلك ) .

و بعد از این آیه میفرماید : ( فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ) (۳) و بر تمتع هدی واجب ساخته ، نه بر مفرد .

پس صریح معلوم شد که در تمتع نقصانی هست که منجر به هدی میشود ؛ زیرا که به استقرای شریعت بالقطع معلوم است که در حج هدی واجب نمیشود مگر به جهت قصور ، و مع هذا تمتع و قرآن هم جایز است . و از (۴) حدیث اختیار فرمودن آن حضرت [ ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ] افراد را بر تمتع و قرآن ، صریح دلیل افضلیت افراد است ؛ زیرا که آن حضرت [ ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ] در حجه الوداع ، افراد حج فرمود ، و در عمره القضاء و عمره جعرا نه افراد عمره نمود ، و با وجود فرصت یافتن در عمره جعرا نه حج نگذارد ، و به مدینه منوره رجوع فرمود .

۱- زیاده از مصدر .

۲- البقره ( ۲ ) : ۱۹۶ .

۳- البقره ( ۲ ) : ۱۹۶ .

۴- ظاهراً ( از ) زائد است .

و از راه عقل نیز فضیلت (۱) افراد هر یک از حج و عمره معلوم میشود که : احرام هر یک در (۲) سفر برای ادای هر یک چون جدا جدا باشد ، تضاعف حسنات حاصل خواهد شد ، چنانچه در استحباب وضو برای هر نماز ، و رفتن به مسجد برای هر نماز ذکر کرده اند .

و آنچه عمر از آن نهی کرده و آن را تجویز ننموده متعه الحجّ به معنای دیگر است ، یعنی : فسخ حج به سوی عمره و خروج از احرام حج به افعال عمره بی عذر ؛ و بر همین است اجماع امت که این متعه الحجّ بلاعذر حرام است و جایز نیست .

آری ؛ آن حضرت صلی الله علیه [ و آله ] وسلم این فسخ را از اصحاب خود بنابر مصلحتی کنانیده بود ، و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره را در اشهر حج [ از ] (۳) أفجر فجور میدانستند و میگفتند :

إذا عفا الأثر ، وبراء الدرّ (۴) ، وانسلخ الصفر . . حلّت العمره لمن اعتمر .

لیکن آن فسخ مخصوص بود به همان زمان ، دیگران را جایز نیست

۱- در مصدر ( افضلیت ) .

۲- در مصدر ( و ) .

۳- زیاده از مصدر .

۴- در مصدر ( الدبر ) .

که فسخ کنند به غیر عذر ، و این تخصیص به روایت ابوذر و دیگر صحابه ثابت است .

أخرج مسلم ، عن أبي ذرّ ، أنه قال : كانت المتعه في الحج لأصحاب محمد [ صلى الله عليه وآله وسلم ] [ خاصّه .

وأخرج النسائي ، عن حارث بن هلال (۱) ، قال :

قلت : يا رسول الله ! فسخ الحج لنا خاصّه أم للناس عامّه ؟ < ۱۰۰۸ > قال : بل لنا خاصّه .

قال النووي - في شرح مسلم - قال المازري : اختلف في المتعه التي نهى عنها عمر في الحج / فقيل : فسخ الحج إلى العمرة .

وقال القاضي عياض : ظاهر حديث جابر وعمران بن حصين وأبي موسى (۲) : أن المتعه التي اختلفوا فيها إنما هي فسخ الحج

إلى العمرة ، قال : ولهذا كان عمر . . . يضرب الناس عليها ، ولا يضربهم على مجرد التمتع - أي العمرة - في أشهر الحج .

و آنچه از عمر نقل کرده اند که أنه قال : ( أنا أنهى عنهما ) .

معنایش همین است که نهی من در دلهای شما تأثیر بسیار دارد / زیرا که

۱- در مصدر ( بلال ) .

۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( إلى موسى ) آمده است .



خلیفه وقتم ، و در امور دینی تشدد من معلوم شما است ، نباید که در این هر دو امر تساهل ورزید .

و در حقیقت نهی از این هر دو [ در ] (۱) قرآن نازل است ، و خود پیغمبر [ ( صلی الله علیه وآله ) ] فرموده [ است ، اما قرآن ]  
 قوله تعالى : ( فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ) (۲) ، و قوله تعالى : ( وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (۳) .

لیکن فساق و عوام الناس نهی قرآنی و احکام حدیث را چه به خاطر میآرند؟! اینجا احکام سلطانی میباید ، و لهذا گفته اند :  
 ( إن السلطان یزع أكثر مما یزع القرآن ) .

پس اضافه نهی به سوی خود برای این نکته است (۴) .

أقول :

آنچه که گفته که : نزد اهل سنت صحیح ترین کتب ، “ صحیح مسلم ” است .

پس منقوض است به آنکه خود قبل از این - در جواب طعن پانزدهم از مطاعن ابوبکر - “ صحیح بخاری ” را أصح الکتب گفته (۵) ، و در جواب طعن

۱- زیاده از مصدر .

۲- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۷ ، المعراج ( ۷۰ ) : ۳۱ .

۳- البقره ( ۲ ) : ۱۹۶ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۳۰۲ - ۳۰۵ .

۵- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۲ - ۲۸۳ .

اول از مطاعن عمر گفته که : “ صحیح بخاری “ أصح الكتب اهل سنت است (۱).

و شیخ عبدالحق دهلوی در “ ترجمه مشکاه “ (۲) گفته :

مقرر نزد جمهور محدثین آن است که : “ صحیح بخاری “ مقدم است بر سایر کتب مصنفه ، تا آنکه گفته اند که : أصح الكتب بعد کتاب الله صحیح البخاری (۳).

و نیز شیخ عبدالحق دهلوی در “ شرح سفر السعاده “ از محقق حنفیه (۴) شیخ کمال الدین بن الهمام نقل کرده که او گفته که :

این ترتیب که محدثین در صحت احادیث ، و تقدیم “ صحیح بخاری “ و “ مسلم “ قرار داده اند ، تحکم محض است ، و جایز نیست در وی تقلید ؛ زیرا که اصحیت نیست مگر از جهت اشمال روات بر شروطی که اعتبار کرده اند آن را بخاری و مسلم ، و چون فرض کرده شود وجود آن شرط در روات حدیث غیر کتابین ، حکم به اصحیت آنچه در کتابین است عین تحکم و مکابره بود ، و شک نیست که به حکم بخاری و مسلم به استجماع راوی معین

---

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۸۶ .

۲- کتاب تحصیل الکمال - معروف به رجال مشکاه - چاپ نشده و از نسخه های خطی آن هیچ اطلاعی در دست نیست ، در طعن نهم ابوبکر به اختصار شرح حال مؤلف و کتاب گذشت .

۳- اشعه اللمعات ۱ / ۱۱ .

۴- در [ الف ] اشتباهاً : ( حنیفه ) آمده است .

الشروط را جزم و قطع نمیتوان کرد به مطابقت این حکم واقع را ، و جایز است که واقع خلاف آن باشد ، و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و جزم بدان محل منع است .

و به تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری روایت که سالم از غوائل جرح نیستند ، و همچنین در کتاب “ بخاری ” جماعت اند که تکلم کرده شده است در ایشان .

پس مدار کار در حق روایت بر اجتهاد علما و صواب دید ایشان باشد ، و همچنین در شروط صحت و حسن و ضعف .

تا آنکه گفته : پس جایز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر کتابین که معارضه [ با ] ما فی الکتابین کند و یا راجح آید بر آن (۱) .

و ملا علی قاری در “ کتاب رجال ” آورده : < ۱۰۰۹ > وما یقولہ الناس : إن من روی له الشیخان فقد جاز القنطره . . !

هذا أيضاً من التجاهل والتساهل ؛ فقد روی مسلم فی کتابه عن اللیث ، عن أبی مسلم وغیره من الضعفاء .

فیقولون : إنما روی عنهم فی کتابه للاعتبار والشواهد والمتابعات ؛ وهذا لا یقوی ، لأن الحفظ قالوا : الاعتبار أمور

یتعرّفون بها حال الحديث ، و کتاب مسلم التزم فيه الصحّح ، فكيف يتعرّف حال الحديث الذي فيه بطرق ضعيفه (۱) .

و بعد ذکر نبذی از فضائح و قبائح “ صحیح مسلم ” گفته :

وقد قال الحافظ (۲) : إن مسلماً لمّا وضع كتابه الصحیح ، عرضّه على أبي ذرعه ، فأنكر عليه وتغيّظ ، وقال : سمّيته : الصحیح ، وجعلته سلماً لأهل البدع وغيرهم ! (۳) اما آنچه گفته : و در آن “ صحیح ” به روایت سلمه بن الاكوع و سبره بن معبد جهنی . . الی آخر .

پس مخدوش است به چند وجه :

### خدشه در استدلال به روایات سلمه و سبره

#### اشکال اول

اول : آنکه از کلام مخاطب ظاهر میشود که در “ صحیح مسلم ” به روایت سلمه بن الاكوع موجود است که آن حضرت ( صلی الله علیه و آله وسلم ) خود متعه را حرام فرمود

۱- [ رجال ملا- علی قاری : ] . [ الف ] این عبارت در “ جواهر مزیئه فی طبقات الحنفیه ” تصنیف عبدالقادر بن محمد بن محمد بن نصرالله بن سالم مذکور است ، علی قاری از آنجا اخذ کرده . ( ۱۲ ) ح . [ الجواهر المزیئه ۱ / ۴۲۸ ، و مراجعه شود به : النکت علی مقدمه ابن الصلاح ۳ / ۳۲۸ - ۳۵۱ ، ثمرات النظر للحسنی الصنعانی ۱ / ۱۱۷ ] .

۲- [ الف ] ای الرشید العطار . ( ۱۲ ) .

۳- رجال ملا علی قاری :

بعد از آنکه تا سه روز رخصت داده بود ، و آن تحریم را مؤبد ساخت إلى يوم القيامة در جنگ اوطاس .

حال آنکه این مضمون مطابق نیست با روایتی که در “ صحیح مسلم ” از سلمه بن الاکوع منقول است ، و الفاظش این است :

عن أياس بن سلمه ، عن أبيه ، قال : رخص رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام الأوطاس (۱) في المتعه ثلاثاً ، ثم نهى عنها (۲) .

و حاصلش آن است که : رخصت داد حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به سال اوطاس در متعه تا سه روز ، بعد از آن نهی کرد از آن .

پس تحریم متعه در این روایت مذکور نیست ، لفظ نهی در آن وارد است ، و عبارت محمد بن الحسن - حسب افاده مخاطب - دلالت صریحه دارد بر کراهت متعه با وصف جواز آن ؛ زیرا که او در “ موطأ ” بعد اخراج دو روایت از مالک درباره متعه گفته :

قال محمد : المتعه مکروهه ، فلا تنبغی ، فقد نهى عنها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فيما جاء في غير حديث ولا اثنين (۳) .

۱- فی المصدر : ( أوطاس ) .

۲- صحیح مسلم ۴ / ۱۳۱ .

۳- [ الف ] کتاب النکاح . [ موطأ الامام مالک ، روایه محمد بن الحسن الشیبانی : ۱۹۸ ( کتاب الطلاق ، باب المتعه ) ] .

و مخاطب به جواب طعن قرطاس گفته که :

و ارشاد پیغمبر صلی الله علیه [ و آله ] وسلم که : « لا ینبغی عندی تنازع » نیز بر همین مدعا - یعنی جواز رفع صوت باهم نزد آن حضرت - گواه است ؛ زیرا که « لا ینبغی » ترک اولی را گویند ، نه حرام و کبیره را .

اگر کسی گوید که زنا کردن مناسب نیست نزد اهل شرع ضحکه میگردد . (۱) انتهى .

پس بنابر این ، قول محمد بن الحسن دلالت بر جواز متعه خواهد کرد مع الکراهه ، و اگر غرضش تحریم آن باشد ، - حسب افاده مخاطب - ضحکه اهل شرع گردد ، پس بالضرور این قول را بر جواز مع الکراهه حمل خواهد کرد ، و هرگاه متعه نزد محمد بن الحسن متعه مکروه باشد ، پس حمل نهی در حدیث سلمه بن الاکوع و امثال آن بر نهی تنزیهی جایز بلکه لازم باشد ، پس تعبیر از این نهی به تحریم وجهی از جواز نداشته باشد .

و این وجه جاری است در جمیع روایات که در آن لفظ نهی وارد است و مخاطب و کابلی و والد [ مخاطب ] و دیگر اسلاف سنی به آن تمسک مینمایند .

## اشکال دوم

دوم : آنکه از کلام مخاطب ظاهر است که : مسلم از سلمه روایت کرده که آن حضرت تحریم متعه را مؤبد < ۱۰۱۰ > ساخت .

حال آنکه اصلاً تأیید (۱) تحریم متعه در این روایت مسطور نیست .

### اشکال سوم

سوم : آنکه از کلامش واضح است که مسلم از سلمه تأیید تحریم را إلی یوم القیامه روایت کرده .  
و قید : ( إلی یوم القیامه ) هم در این روایت مسطور نیست ، ادعای آن کذب بحت و بهتان محض است .

### اشکال چهارم

چهارم : آنکه از کلام مخاطب صراحتماً ظاهر است که در “ صحیح مسلم ” به روایت سبره بن معبد هم موجود است که آن حضرت متعه را حرام ساخت در جنگ اوطاس .

حال آنکه در “ صحیح مسلم ” از تحریم [ متعه در ] اوطاس به روایت سبره بن معبد ، عینی و اثری نیست .

آری ؛ در بعض روایت سبره که در “ صحیح مسلم ” نقل کرده ، تحریم متعه یوم فتح مکه ، و در بعض آن نهی از آن روز فتح ، البته مذکور است (۲) ، و ظاهر است که فتح مکه غیر اوطاس است ، و اراده اوطاس از فتح مکه باطل محض است چه :

اولاً : ضرورت این اراده ثابت باید کرد ، و مرتبه آن بیان باید نمود ، و ظاهر است که اراده هیچ معنای مجازی بلادلیل و بیینه جایز نیست .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( تأیید ) آمده است .

۲- روایات آن خواهد آمد .

و ثانياً : ظاهر است که بعدِ فتح مکه ، غزوه حنین است ، و بعد از آن اوطاس ، پس این طفره از طفره نظامیه هم اقبیح است که حنین را هم گذاشته ، [ اگر ] اطلاق اوطاس بر فتح مکه جایز باشد ، مفسد عظیمه لازم آید ، [ و ] اطلاق هر غزوه بر دیگری به لحاظ همین ترتیب یا مقارب آن جایز باشد !

یعنی اطلاق هر غزوه متأخر بر غزوه [ ای ] که سابق از آن است ، و هم سابقِ سابق و مثل آن جایز شود ، و هم بالعکس و مثل آن .

و نیز بنابر این اطلاق هر شهر بر شهر سابق و سابقِ سابق و بالعکس و امثال آن جایز شود ، پس جایز شود اطلاق ربیع الاول بر صفر و محرم و بالعکس ، و مثل آن !

و نیز جایز شود اطلاق هر سال بر سال سابق و سابقِ سابق ، و بالعکس و مثل آن !

و نیز جایز شود اطلاق هر روز بر روز سابق و سابقِ سابق ، و بالعکس و مثل آن !

پس جایز شود اراده جمعه از یوم الاحد و اراده سبت از آن !

و أمثال ذلك من الخرافات والجزافات التي لا يجوزها أحد من أرباب الدرايات .

و ثالثاً : در “ صحیح مسلم ” روایات مرویه از سیره که دلالت میکنند بر نهی یا تحریم به روز فتح مکه متعدد است ، و روایت دالّه بر نهی عام اوطاس ،



یک ، پس ارجاع روایات عدیده به یک روایت دون العکس چه نکته دارد ؟ !

### اشکال پنجم

پنجم : آنکه از کلامش ظاهر میشود که در “ صحیح مسلم ” به روایت سیره موجود است که : آن حضرت تحریم متعه را در جنگ اوطاس مؤید ساخت .

و ظاهر است [ که ] تأیید تحریم در روایت سلمه - که در آن تحریم بعد تحلیل اوطاس مذکور است - نیز مذکور نیست چه جا در روایت سیره که در آن از تحریم اوطاسی اثری و عینی نیست .

### اشکال ششم

ششم : آنکه از کلامش واضح است که در “ صحیح مسلم ” به روایت سیره تقييدِ تحریمِ اوطاسی به : ( إلى يوم القيامة ) موجود است .

حال آنکه اصل تحریم اوطاس به روایت سیره در آن وجود ندارد ، چه جا تأیید آن ، و چه جا تقييد آن به إلى يوم القيامة .

پس مخاطب در این کلام مختصر در نقل دو حدیث از “ صحیح مسلم ” خیانات و اکاذیب عدیده و افتراءات فضیحه قبیحه گنجانیده ، و اظهار دیانت و امانت و مهارت < ۱۰۱۱ > و حذاقت (۱) خود به غایت قصوی رسانیده .

و در نقل حدیث مفتری بر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) از “ موطأ ” و “ بخاری ” و “ مسلم ” نیز ، داد تلبیس و تخدیع و تلمیع داده ، خلط و خبط غریب بر روی کار آورده ، کما ستطلع علیه إن شاء الله تعالی .

---

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( حذاقت ) آمده است .

پس هر گاه نقل او از کتب خود [ شان ] - که در همین کتاب نهایت افتخار بر اشتها آن دارد - به این مثابه باشد / از غرایب تحریفات او در نقل از کتب اهل حق که جایجا نمونه آن ظاهر شده ، چه حرف بر زبان توان آورد ؟!

و از طرائف مقام آن است که مخاطب با وصف اخذ روایت سلمه و سبره از " صواقع " کابلی ، اقتصار بر موافقت و اِتِّباع او نکرده ، و هر دو روایت را از آنجا برداشته به تحریفات (۱) و زیادات خود مخلوط ساخته .

نصرالله کابلی در " صواقع " گفته :

العاشر : إنه نهی عن متعه النساء و متعه الحج ، و کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، ففسخ حکم الله و حرّم ما أحل الله .

وهو باطل / لأنه إنّما نهی [ عن ] متعه النساء لنهی النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم إياها نهياً مؤبداً یوم أوطاس . .

فقد أخرج مسلم ، عن سلمه بن الأكوع أنه قال : رخص رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم المتعه یوم أوطاس ثلاثاً ، ثم نهی عنها ، وإنّما رخص المضطرّ من أهل العسکر لا المسلمین کأفّه ، كما رخص زبیراً لبس الحریر لدفع تولد القمل ، ثم نهاهم نهياً مؤبداً .

وأخرج - أيضاً - : أنه صلی الله علیه [ وآله ] وسلم قال : « قد

---

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( تحریضات ) آمده است .

كنت أذنت لكم في الاستمتاع من النساء ، وإن الله قد حرم ذلك إلى يوم القيامة ، فمن كان عنده منهن شيء فليخلف سبيلها ، ولا تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً» (۱).

از این عبارت ظاهر است که کابلی از مسلم - به روایت سلمه بن الاکوع - تحلیل متعه یوم أوطاس و نهی از آن [ را ] نقل کرده ، و تأیید نهی و تقیید آن به لفظ إلى يوم القيامة [ را ] نقل ننموده .

آری ؛ به این عبارت احتجاج بر نهی تأییدی نموده بود ، و مخاطب را صبر و قرار بر اکتفا و اقتصار بر این استدلال و احتجاج دست نداده ، از مزید دیانت و امانت نسبت روایت تحریم تأییدی به مسلم کرده ! و بر آن هم اقتصار نفرموده ، لفظ : ( إلى يوم القيامة ) هم افزوده ! هلك من ادعى ، وخاب من افترى ..

و نیز میبینی که کابلی هم تحریم أوطاسی - به روایت سبره بن معبد - از صحیح مسلم نقل نکرده .

آری ؛ تحریم تأییدی را بلاذکر راوی از مسلم نقل کرده ، حیث قال : ( وأخرج - أيضاً - أنه .. ) إلى آخره .

۱- [ الف ] صفحه ۲۶۷ / ۳۰۲ فی المطلب السابع فی إبطال ما احتج به الرافضة فی مطاعن عمر من أخبار أهل السنه ، من المقصد الرابع . ( ۱۲ ) . [ الصواعق ورق : ۲۶۹ - ۲۷۰ ] .

و این روایت در “صحیح مسلم” از سیره منقول است ، و در آن توقیت آن به اوطاس هرگز نیست ، و نه کابلی ادعای آن کرده ، پس عجب است که چگونه مخاطب به سبب مزید تحذلق با وصف استراق خرافات کابلی ، موافقت او را ترک داده ، دادِ خلط و تحریف و کذب داده ، نسبت تحریم تأییدی اِلی یوم القیامه ، در جنگ اوطاس به سیره بن معبد داده .

و استدلال کابلی به روایات سلمه بر نهی مؤبد مخدوش است به آنکه : پر ظاهر است که در روایت سلمه - حسب نقل خودش - تقیید نهی به تأیید مذکور نیست ، عجب که چگونه از مطابقت دعوی با دلیل خبری نگرفته ، در تخدیع و اِضلال جهال کوشیده !

و اگر بگویند که : ثبوت مجرد نهی ، مستلزم تأیید آن است به دخل بعض مقدمات خارجیه .

پس < ۱۰۱۲ > مدفوع است به آنکه : حسب افاده محمد بن الحسن - بنابر تحقیق مخاطب - حمل نهی بر نهی تنزیهی باید کرد ، و نهی عمر نهی تحریمی بود .

پس نهی تحریمی از اصل ثابت نیست تا به تأیید آن چه رسد .

و بالفرض اگر این نهی تحریمی هم باشد ، چون وقوع تحلیل متعه بعد اوطاس ، به روایات سسته ثابت است ، حمل این نهی بر نهی تأییدی سمتی از

جواز ندارد ، و ادعای دلالت این روایت بر نهی تأبیدی ، کذب محض و بهتان صرف بر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) است .

و از طرائف آن است که سناء الله پانی پتی (۱) - که از مشاهیر علمای سنیه است - چنان گمان کرده که قول کابلی ( و إنما رخص .. ) تا قوله : ( نهياً مؤبداً ) عبارت حدیث مسلم است و داخل روایت سلمه بن الاکوع [ میباشد ] ، چنانچه گفته :

و هم آنکه متعه نکاح را منع کرد ، حال آنکه در عهد آن حضرت صلی الله علیه [ و آله ] وسلم بود ، پس نسخ کرد حکم خدا را و تحریم نمود ما احلّ الله را .

جواب : متعه نکاح را پیغمبر خدا صلی الله علیه [ و آله ] وسلم خود حرام کرده بود ، مگر آنکه جمعی از صحابه به سبب عدم بلوغ حدیث ، یا به سبب تأویل آن ، اختلاف داشتند .

عمر ... موافق نهی پیغمبر علیه [ و آله ] السلام نهی بلیغ کرد ، و به سعی فاروق حق واضح شد و اجماع انعقاد یافت ، و اختلاف مضمحل گشت .

و در این مسأله - و امثال آن از مسائل اجماعیه - حقی است مر عمر را بر ائمت ، و منقبتی است عمر را نه مطعن .

۱- لم نعلم بطبع کتابه ، ولا- نعرف له نسخه ، ذکر ترجمته عبد الحیّ فی نزهة الخواطر ۷ / ۱۱۶ - ۱۱۵ ، و ذکر من مصنفاته السیف المسلول فی الردّ علی الشیعه ، ورساله فی حرمة المتعه ، وقال : مات فی غره رجب سنه ۱۲۲۵ بیلده پانی پت .

و حرمت متعه مروى است از جماعتى از صحابه ، منهم :

عمر ، وعلی [ ( عليه السلام ) ] ، وأبو هريره ، وسبره الجهنى ، وسلمه بن الأكوع ، روى مالك وجماعه من المحدثين :

عن الزهرى ، عن عبد الله ، وعن الحسن - ابنى محمد بن على بن أبى طالب - ، عن أبيهما ، عن على [ ( عليه السلام ) ] أنه قال : أمرنى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن أنادى بالنهاى عن المتعه وتحريمها بعد أن كان أمرها ، فمن بلغه النهى انتهى عنها ، ومن لم يبلغه النهى كان يقول بإباحتها ، فلما علم ذلك عمر أيام خلافته نهى عنها ، وبالغ فى النهى .

وأخرج مسلم ، عن سلمه بن الأكوع ، أنه قال : رخص رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم المتعه يوم أوطاس ثلاثاً ، ثم نهى عنها ، وإنما رخص المضطر من أهل العسكر لا المسلمين كافة ، كما رخص زبيراً لبس الحرير لدفع تولد القمل ، ثم نهاهم نهياً مؤبداً .

وأخرج - أيضاً - أنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال : قد كنت أذنت لكم فى الإستمتاع من النساء ، وإنى قد أحرم ذلك إلى يوم القيامة ، فمن كان عنده منهن شىء فليخل سبيلها ، ولا تأخذوا مما آتيموهن شيئاً . (١) انتهى .

١- [ الف ] [ ١٤٠ / ٢٣٦ ] . [ سيف مسلول ] . [ در ] [ الف ] اشتبهاً آدرس سه مرتبه آمده .

واعجابه ! که سناء الله - با وصف آن همه دعوی محدثیت ، و نیز مناظره و مقابله اهل حق - تا حال تمیز در عبارت کابلی و عبارت " صحیح مسلم " هم نمیکند ، و در نمیابد که عبارت مسلم تا کجاست و یاوه سرایی کابلی از کجا تا کجا ، همه را در یک رسن بسته ، عبارت حدیث مسلم قرار میدهد !

و صدور چنین خلط و خبط از سناء الله چه عجب است که سابقاً دانستی که مخاطب هم نیز در مثل همین خبط و خلط گرفتار است که به جواب طعن هشتم از مطاعن عمر ، عبارت کابلی را اصل الفاظ دو روایت ابوداود گمان کرده !

و بر این هم اکتفا نکرده خرافه کابلی را - که بعد نقل روایت زهری < ۱۰۱۳ > افزوده - نیز عبارت روایت گمان برده !

و هر گاه او را تمیز در خرافه کابلی و روایت میسر نمیشود ، پس عدم ادراک او حقیقت این روایت ، و عدم تنبه بر بطلان تشبث آن به مالک - کما ستقف علیه فیما بعد - چه عجب ؟ !

### اشکال هفتم

هفتم : آنکه از کلام مخاطب واضح است که در " صحاح " دیگر - غیر " صحیح مسلم " - به روایت ابوهریره نیز موجود است که :

آن حضرت خود متعه را حرام فرمود بعد از آنکه سه روز رخصت داده بود ، و آن تحریم را مؤید ساخت الی یوم القیامه در جنگ اوطاس .

حال آنکه در " صحیح بخاری " و " موطأ " و " صحیح ابوداود " و " صحیح

نسائی “ و “ صحیح ابن ماجه “ از این معنا اثری نیست ، و هرگز تحریم متعه را به روایت ابوهریره نقل نکرده اند .

آری ؛ در “ صحیح ترمذی “ بعد نقل روایت نهی متعه از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - که آن خالی است از تأیید و توقیت آن به جنگ اوطاس - گفته :

وفی الباب عن سبره الجهنی وأبی هریره (۱).

پس از این عبارت ، صرف منقول بودن نهی متعه از ابی هریره واضح میشود ، اما تأیید تحریم تا روز قیامت ، و وقوع آن در جنگ اوطاس ، فکلاً و حاشاً .

و چون ترمذی محض بر نسبت روایت نهی متعه به ابی هریره اکتفا کرده ، و سند آن بیان ننموده ، لهذا لایق اعتماد نباشد .

و این افاده از زیادات بدیعه مخاطب است که به زیاده آن و مثل آن ، دفع عارِ استراقِ هفواتِ کابلی برای تفضیح و هتکِ استار و اثبات مزید دانشمندی و مهارت در حدیث [ مینماید ] !

و کلام [ کابلی ] چه کمی داشت که مخاطب به زیاده بر آن جسارت میکند ؟ !



و طرفه آنکه اصل این افاده مأخوذ است از کلام والد ماجدش ، فرق این است که : والد او - بلاتدبّر - صرف ادعای صحت تحریم متعه از روایت ابوهریره و غیر او نموده ، و مخاطب به مفاد : ( هر که آمد عمارتی نو ساخت ) بر صرف اخذ آن اکتفا نکرده ، قیود عدیده اضافه ساخت ، و به تفضیح خود - کما ینبغی - پرداخت .

آری ، اسحاق بن راهویه و ابن حبان - علی ما نقل - حدیث تحریم متعه را از ابی هریره روایت کرده اند ، لیکن در آن تاریخ تحریم به تبوک واقع شده ، و این روایت به نص ائمه سنیه مقدوح و مجروح و ضعیف است ، چه راوی آن مؤمل بن اسماعیل از عکرمه بن عمار است ، و این هر دو راوی مقدوح و مجروح و به مثالب و معایب معروف و موصوف اند .

قسطلانی در " ارشاد الساری " در تعداد اوقات تحریم متعه گفته :

ثم تبوک ، فیما أخرجه إسحاق بن راهویه وابن حبان من طریقہ حدیث أبی هریره . وهو ضعیف لأنه من روایه مؤمل بن إسماعیل ، عن عکرمه بن عمار ، وفی کل منهما مقال (۱) (۲) .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( مثقال ) آمده است .

۲- [ الف ] ۷۷ / ۵۵۹ باب نهی رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم عن نکاح المتعه آخراً . ( ۱۲ ) . [ ارشاد الساری ۸ / ۴۳ ] .

از این عبارت ظاهر است که حدیث تحریم متعه که اسحاق بن راهویه و ابن حبان از ابوهریره نقل کرده اند ضعیف است ، که راوی آن مؤمل بن اسماعیل از عکرمه بن عمار است و در این هر دو راوی مقال است .

و هر چند حکم جزمی قسطلانی به ضعف این روایت کافی است ، و اجمال مقال در این هر دو راوی ضرری ندارد ، لیکن توضیحاً لجلیه الحال ، فضائح این هر دو به تصریحات جهابذه سنیه مذکور میشود .

اما مؤمل بن اسماعیل / پس بخاری تصریح فرموده < ۱۰۱۴ > به آنکه : او منکر الحدیث است . و هر که بخاری در حق او منکر الحدیث گفته ، به تصریح بخاری - كما نقل الذهبی فی المیزان - روایت حدیث او حلال نیست .

و ابوزرعه ارشاد کرده که در حدیث او خطای بسیار است ، و ابوحاتم هم او را به کثرت خطا ستوده ، و علامه ذهبی به ترجمه او حدیث : هدم المتعه الطلاق والعدّه والمیراث - که از عکرمه بن عمار از سعید مقبری از ابی هریره روایت کرده - وارد فرموده و تصریح کرده که : آن حدیث منکر است .

در "میزان" ذهبی مذکور است :

مؤمل بن إسماعیل ( د س ق (۱) ) ، أبو عبد الرحمن البصری

---

۱- یعنی روی عنه أبو داود والنسائی وابن ماجه القزوينی ، وفي المصدر : ( ت ) بدل ( د ) ، یعنی الترمذی .

مولى آل عمر بن الخطاب : حافظ عالم يخطى ، روى عن شعبه وعكرمه بن عمار .

وعنه أحمد ، وبندار ، ومؤمل بن شهاب . . وطائفه .

وثقه ابن معين ، وقال أبو حاتم : صدوق ، شديد فى السنّه ، كثير الخطأ ، قال البخارى : منكر الحديث ، وقال أبو زرعه : فى حديثه خطأ كثير ، وذكره أبو داود فعظمه ورفع من شأنه .

مات بمكّه فى رمضان سنه ستّ وستين (١) .

قال مؤمل بن إسماعيل : حدّثنا عكرمه بن عمار ، عن سعيد المقبرى ، عن أبى هريره : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال : هدم المتعه الطلاق والعدّه والميراث .

هذا حديث منكر ، وعكرمه إنّما غالب ضعفه من روايته عن يحيى بن أبى كثير ، وهذا رواه الدارقطنى فى مسنده (٢) .

و در “ مغنى “ ذهبى مذکور است :

مؤمل بن إسماعيل ( ت س ق (٣) ) ، صدوق ، مشهور ، وثق ،

١- فى المصدر : ( ومائتين ) .

٢- [ الف ] هذا فى نسخه واحده ، فى ثلاث نسخ فى مسنده . ( ١٢ ) . [ كذا ] [ الف ] جلد ثالث ١٦ / ١١٢ قوبل على أربع نسخ من الميزان ، والحمد لله المّنّان . [ ميزان الاعتدال ٢٢٨ / ٤ ] .

٣- يعنى روى عنه الترمذى والنسائى وابن ماجه القزوينى .

وقال البخاری : منکر الحدیث ، وقال أبو زرعه : فی حدیثه خطأ کثیر (۱) .

اما عکرمه بن عمار ؛ پس احمد بن حنبل - که یکی از ارکان اربعه سنیه است - تصریح فرموده به آنکه : او ضعیف الحدیث است ، و حضرت بخاری ارشاد کرده که : نبود برای او کتاب ، پس مضطرب شد حدیث او ، و ابن حزم حدیث او را - که در " صحیح مسلم " درباره تزویج أم حبیبه منقول است - تکذیب کرده و فرموده که : آن موضوع است بلاشک ، و افترا کرده آن را عکرمه بن عمار ، پس عکرمه را کاذب و مفتری این حدیث قرار داده ، و ابن الجوزی هم اتهام علما عکرمه را به وضع این حدیث ثابت ساخته ، ذهبی در " مغنی " خود گفته :

عکرمه بن عمار الیمامی ، صدوق ، مشهور ، قال القطان : أحادیثه عن یحیی بن یحیی بن کثیر ضعیفه ، وقال أحمد : ضعیف الحدیث ، ووثقه ابن معین وغیره ، قال الحاکم : أَكْثَرُ مُسْلِمِ الْإِسْتِشْهَادِ بِهِ ، وقال البخاری : لم یکن له کتاب ، فاضطرب حدیثه (۲) .

و در " زاد المعاد " ابن قیم مذکور است :

وأما حدیث عکرمه بن عمار ، عن أبي زمیل ، عن ابن عباس :

۱- المغنی ۲ / ۶۸۹ .

۲- المغنی ۲ / ۴۳۸ .

أن أبا سفيان قال للنبي (١) صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : أسالك ثلاثاً . . فأعطاه إياهن ، منها : عندي أجمل العرب أم حبيبه أزوجك إياها .

فهذا الحديث غلط ظاهر لا خفاء به ، قال أبو محمد بن حزم : وهو موضوع بلا شك ، كذبه عكرمه بن عمار ، قال ابن الجوزي - في هذا الحديث - : هو وهم من بعض الرواه لا شك فيه ولا تردد ، وقد اتهموا به عكرمه بن عمار ؛ لأن أهل التواريخ أجمعوا على أن أم حبيبه كانت تحت عبيدالله بن جحش ، ولدت له ، وهاجر بها - وهما مسلمان - إلى أرض الحبشه ، ثم تنصير ، وتثبتت أم حبيبه على إسلامها ، فبعث رسول الله < ١٠١٥ > صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إلى النجاشي يخطبها عليه فزوجه إياها وأصدقها عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم صداقاً ، وذلك في سنه سبع من الهجره ، وجاء أبو سفيان في زمن الهدنه ، ودخل عليها فثنت فراش رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حتى لا يجلس عليه . . ولا خلاف أن أبا سفيان ومعاويه أسلما في فتح مكه سنه ثمان .

وأيضاً ؛ في هذا الحديث أنه قال له - : وتأمرني حتى أقاتل الكفار ، كما كنت أقاتل المسلمين ؟ فقال : نعم .

ولا يُعرف أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمر أبا سفيان البته ، وقد أكثر الناس الكلام في هذا الحديث ، وتعددت طرقهم في وجهه ، ومنهم من قال : الصحيح أنه تزوّجها بعد الفتح بهذا الحديث ، قال : ولا يردّ هذا بنقل المؤرّخين ، وهذا طريقه باطله عند من له أدنى علم بالسير والتواريخ وما قد كان (۱) .

### اشکال هشتم

هشتم : آنکه تأیید تحریم متعه در جنگ اوطاس - سواء كان بروایه ابي هريره او غيره من الناس - اصلا وجهی از صحت ندارد ، بلکه کذب محض و بهتان صرف است ، چه تحلیل متعه در حجه الوداع به روایات ائمه سنیه ثابت است ، پس تحریم تأییدی قبل حجه الوداع ، در هیچ وقت صحیح نمیتواند شد ، خواه غزوه فتح باشد خواه غزوه اوطاس .

### اشکال نهم

نهم : آنکه ذکر تحریم متعه در روز اوطاس ، دلیل اختلال عقل و اختباط حواس است زیرا که - حسب روایات سنیه - بعد اوطاس تحلیل متعه واقع شده ، پس احتجاج به تحریم اوطاس ، بعید از صحت و قیاس است ، پس روایات تحریم اوطاس بعد تسلیم هم به کار نیاید و حجیت را نشاید .

و خللی که در استدلال به تحریم متعه بر ابن عباس - بر تقدیر تاریخ آن به خیبر - متطرق میشد و به سبب آن مخاطب ، اسناد جهل و حمق به مورخ

تحریم به خبیر فرموده ، همان اختلال در این استدلال مخاطب به کمال متحقق میشود .

عجب که از این خلل صریح و زلل فزیح باکی برنمیدارد ، و بر لزوم مثل این خلل در استدلال صریح الافتعال آن همه جوش و خروش دارد .

اما اثبات این معنا که بعد غزوه اوطاس تحلیل متعه واقع شده ، پس در “مسند” احمد بن حنبل مذکور است :

حدَّثنا عبد الله بن شيرويه ، حدَّثنا إسحاق ، أخبرنا محمد بن بشير العبدی ، حدَّثنا عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز ، حدَّثنا الربيع بن سبره الجهني ، عن أبيه : أنهم خرجوا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في حجة الوداع حتى إذا قدمنا عسفان ، قام رجل فقال : قد أدخل في حجكم عمره فإذا قدمتم فمن تطوف بالبيت وبين الصفا والمروة فقد حلّ إلا من كان معه هدى ، فلما حللنا ، قال - لنا - رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : استمتعوا من هذه النساء .

قال : والاستمتاع يومئذ عندنا : النكاح ، قال : فعرضنا ذلك على النساء ، فأبين إلا أن تضرب بيننا وبينهن أجلا ، فذكرنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فقال : افعلوا ، فخرجت أنا وابن عمّ لي معي برد ومعه برده أجود من بردى ، وأنا أشبّ منه ، فعرضنا على امرأه ، فقالت : برد كبرد ، والشابّ أعجب إليها ، قال :

فتروّجُها ، وكان الأجل بينى وبينها عشراً ، فما بُتُّ عندها < ١٠١٦ > إلا تلك الليل حتى أصبحت عادياً إلى المسجد ، فإذا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بين الحجر والباب يخطب الناس ويقول : إنى أذنت لكم فى الاستمتاع من هذه النساء ، فمن كان عنده منهنّ شيء فليخلّ سبيلها ، فإن الله عزّ وجلّ قد حرّم ذلك إلى يوم القيامة ، ولا تأخذوا ممّا آتيتموهن شيئاً (١) .

١- [ الف ] صفحہ : ٣٤٨ / ٢٦٣ مسند سبره بن معبد . در "مسند احمد" در ضمن احاديث سبره بن معبد فقط دو روايت ذيل بود كه تلفيقى از آن دو را در متن مؤلف ( رحمه الله ) آورده اند - اين مطلب حاكى از آن است كه نسخه ايشان با چاپ فعلى متفاوت بوده است - در مصادر ديگر نيز روايتى كه كاملاً تطابق با آن داشته باشد يافت نشد . حدّثنا عبد الله ، حدّثنى أبى ، حدّثنا عبد الرزاق ، حدّثنا معمر ، أخبرنى عبد العزيز بن عمر ، عن الربيع بن سبره ، عن أبيه ، قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من المدينة فى حجه الوداع حتى إذا كنّا بعسفان قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : ( إن العمرة قد دخلت فى الحج ) . فقال له سراقه بن مالك - أو مالك بن سراقه - شكك عبد العزيز - : أى رسول الله [ ص ] ! علّمنا تعليم قوم كأنما ولدوا اليوم ، عمرتنا هذه لعامنا هذا أم للأبد ؟ قال : ( لا بل للأبد ) . فلما قدمنا مكة طفنا بالبيت وبين الصفا والمروه ، ثم أمرنا بمتعه النساء ، فرجعنا إليه ، فقلنا : يا رسول الله ! إنهنّ قد أبين إلّا إلى أجل مسمّى ، قال : ( فافعلوا ) ، قال : فخرجت أنا وصاحب لى - علىّ برد وعليه برد - فدخلنا على امرأه فعرضنا عليها أنفسنا ، فجعلت تنظر إلى برد صاحبى فتراه أجود من بردى ، وتنظر إلى فترانى أشب منه ، فقالت : برد مكان برد ، واخترتنى ، فتروّجتها عشراً ببردى ، فبت [ فبت ] معها تلك الليلة ، فلما أصبحت غدوت إلى المسجد ، فسمعت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - وهو على المنبر يخطب - يقول : ( من كان منكم تزوّج امرأه إلى أجل فليعطها ما سمى لها ، ولا يسترجع ممّا أعطها شيئاً ، وليفارقها ، فإن الله تعالى قد حرّمها عليكم إلى يوم القيامة ) . مسند احمد ٣ / ٤٠٥ - ٤٠٤ . حدّثنا عبد الله ، حدّثنى أبى ، حدّثنا وكيع ، حدّثنا عبد العزيز ، قال : أخبرنى الربيع بن سبره الجهنى ، عن أبيه ، قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فلما قضينا عمرتنا قال لنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : ( استمتعوا من هذه النساء ) . - قال : والاستمتاع عندنا يوم يومئذ التزويج - قال : فعرضنا ذلك على النساء ، فأبين إلّا - أن يضرب بيننا وبينهن أجلاً ، قال : فذكرنا ذلك للنبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : ( افعلوا ) ، فانطلقت أنا وابن عمّ لى ومعه برده ومعى برده ، وبردته أجود من بردتى ، وأنا أشب منه ، فأتينا امرأه ، فعرضنا ذلك عليها ، فأعجبها شبابى وأعجبها برد ابن عمى ، فقالت : برد كبرد ، قال : فتروّجتها ، فكان الأجل بينى وبينها عشراً ، قال : فبتُّ عندها تلك الليلة ، ثم أصبحت عادياً إلى المسجد ، فإذا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بين الباب والحجر يخطب الناس ، يقول : ( ألا أيها الناس ! قد كنت أذنت لكم فى الاستمتاع من هذه النساء ، ألا وإن الله تبارك وتعالى قد حرّم ذلك إلى يوم القيامة ، فمن كان عنده منهنّ شيء فليخلّ سبيلها ، ولا تأخذوا ممّا آتيتموهن شيئاً ) . مسند احمد ٣ / ٤٠٥ - ٤٠٦ . و مراجعه شود به : سنن دارمى ٢ / ١٤٠ ، سنن كبرى بيهقى ٧ / ٢٠٣ ، صحيح ابن حبان ٩ / ٤٥٤ ، المعجم الكبير طبرانى ٧ / ١٠٨ ، احكام القرآن جصاص ٢ / ١٩٣ ، نصب الرايه زيعلى ٣ / ٣٣٤ ، تاريخ مدينه دمشق ٣٦ / ٣٢٤ .



< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

و ابن ماجه در “ سنن ” خود آورده :

حدَّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، حدَّثنا عبده بن سليمان ، عن عبدالعزیز بن عمر ، عن الربیع بن سبره ، عن أبيه ، قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في حجَّه الوداع ، فقالوا : يا رسول الله ! إن العزبه قد اشتدَّت علينا ، قال : فاستمتعوا من هذه النساء . . فأتيناهنَّ ، فأبين أن ينكحنا إلا أن نجعل بيننا وبينهنَّ أجلا ، فذكروا ذلك للنبيِّ (۱) صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : اجعلوا بينكم وبينهنَّ أجلا- ، فخرجت أنا وابن عمِّ لي ، معه برد ومعى برد ، وبرده أجود (۲) من بردى ، وأنا أشبُّ منه ، فأتينا على امرأه ، فقالت : برد كبرد . . فتزوَّجتها ، فمكثت عندها تلك الليله ، ثم غدوت ورسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قائم بين الركن والباب وهو يقول : أيُّها الناس ! إني قد كنت أذنت لكم في الاستمتاع ، ألا وإن الله قد حرَّمها إلى يوم القيامة ، فمن كان عنده منهنَّ شيء فليخلِّ سبيلها ، فلا تأخذوا ممَّا آتيتموهنَّ شيئا (۳) .

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( النبيِّ ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( أجوده ) آمده است .

۳- [ الف ] ۳۴۹ / ۷۹۸ فی ذکر النهی عن نکاح المتعه من أبواب النکاح . [ سنن ابن ماجه ۱ / ۶۳۱ ] .

ملا على متقى در " كنز العمال " گفته :

عن سيره ، قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من المدينة في حجه الوداع حتى إذا كنا بعسفان ، قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : إن العمره قد دخلت في الحج ، فقال له سراقه بن مالك : يا رسول الله ! علمنا تعليم قوم كأنما ولدوا اليوم ، عمرتنا هذه لعامنا هذا أم للأبد ؟ قال : بل للأبد . فلما قدمنا مكة طفنا بالبيت وبين الصفا والمروه ، ثم أمرنا بمتعه النساء ، فرجعنا إليه ، فقلنا : إنهن قد أبين إلا إلى أجل مسمى ، قال : فافعلوا ، فخرجت أنا وصاحب لي - عليّ برد وعليه برد - فدخلنا على امراه فعرضنا عليها أنفسنا ، فجعلت تنظر إلى برد صاحبي ، فتراه أجود من بردى ، فتنظر إليّ فتراني أشب منه ، فقالت : برد مكان برد ، واختارتني ، فتزوجتها ببردى ، فبئت معها تلك الليلة (١) ، فلما أصبحت غدوت إلى المسجد [ فإذا ] (٢) رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم على المنبر يخطب ، فسمعتة يقول : من كان تزوج امراه إلى أجل فليعطها ما سمي لها ، ولا يسترجع مما

١- لم يرد ( تلك الليلة ) في المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

أعطاها شيئاً ، فإن الله قد حرّمها عليكم إلى يوم القيامة (١) .

و نیز ملا علی متقی در “کنز العمال” گفته :

عن سيره / قال : كنّا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في حجّهِ الوداع ، فلما قدمنا مكّه وحللنا قال : استمتعوا من هذه النساء ، قال : فعرضنا ذلك على النساء ، فأبين أن يتزوّجنّا إلّا أن نضرب بيننا وبينهنّ أجلا ، فذكرنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : اضربوا بينكم وبينهنّ أجلا . فخرجت أنا وابن عمّ لي ، معي برد ، وبرده أجود من بردى ، وأنا أشبّ ، فمررنا بامرأه فأعجبها برد < ١٠١٧ > صاحبي ، وأعجبها شبابي ، فقالت : برد كبرد ، فتزوّجتها ، وجعلتُ الأجل بيني وبينها عشراً ، فبتّ عندها تلك الليلة ، ثم أصبحت وغدوت فإذا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بين الباب (٢) والركن يخطب الناس وهو يقول : يا أيّها الناس ! إنى كنت أذنت بالاستمتاع من هذه النساء ، ألا وإن الله قد نهى من ذلك إلى يوم القيامة ، فمن كان عنده من ذلك شيء فليخلّ سبيلها ، ولا تأخذوا ممّا آتيتموهن شيئاً . ابن جرير (٣) .

١- [ الف ] ٤٣٥ / ٤٥٥ جلد ثانی المتعه من كتاب النكاح من حرف النون من قسم الأفعال . ( ١٢ ) . [ كنز العمال ١٦ / ٥٢٤ ] .

٢- في المصدر : ( البيت ) .

٣- [ الف ] نشان سابق . [ كنز العمال ١٦ / ٥٢٥ - ٥٢٦ ] .

این روایات چنانچه مبینی دلالت صریحه دارد بر آنکه در حجه الوداع تحلیل متعه واقع شده ، فانهدم وانهار وانرض - بحمد الله - أساس الاستدلال بتحريم أوطاس ، وباح ولاح أنه من [ ال ] وسواس الخناس ، وفساده صريح ليس به اشتباه والتباس .

### اشکال دهم

دهم : آنکه تمسک به روایات مسلم و امثال او همان اخلاف وعد و نکث عهد است که بار بار - به سبب نهایت بی مبالاتی به افتضاح و احتقار - جسارت بر آن میکنند .

سبحان الله ! التزام تمسک به کتب معتبره اهل حق همین است که خرافات مسلم را پیش میکنند و اساس صدق و امانت خود میکنند !

### اشکال یازدهم

یازدهم : آنکه دانستی که احادیث " صحیحین " و امثال آن را والد مخاطب هم برای مناظره شیعیان کافی ندانسته ، چنانچه در " قره العینین " گفته که :

مناظره ایشان را به طور دیگر باید نه به احادیث " صحیحین " و مانند آن . (۱) انتهى .

پس چرا وصیت والد ماجد خود را گوش نمیکند ، جاها به مخالفتش آزار روح پرفتوح او مینمایند ؟ !

مگر آنکه بگویند که چون خودش بر این وصیت عمل نکرده و مصداق :

---

۱- [ الف ] قبل يك صفحه از فصلی که در آن کلام " تجرید " نقل کرده . ( ۱۲ ) . [ قره العینین : ۱۴۵ ] .

( لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ) (۱) گردیده ، لهذا گوش به حرف او نمینهم و مخالفت او و مخالفت عهد خود هم آغاز مینهم !

### اشکال دوازدهم

دوازدهم : آنکه نهایت عناد مسلم با جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ، و غایت ناصبیت و بغض او با آن حضرت از مقدمه “ صحیح ” او ظاهر میشود که روایتی مشتمل بر نسبت ضلال به آن حضرت - معاذ الله من ذلك - آورده ، چنانچه گفته :

حدَّثنا داود بن عمرو الضَّبِّي ، قال : ( نا ) نافع بن عمر ، عن ابن أبي مليكة ، قال : كتبت إلى ابن عباس أسأله أن يكتب لي كتاباً ويخفي (۲) عني ، فقال : ولد ناصح ، أنا اختار له الأمور اختياراً ، وأخفي (۳) عنه ، قال : فدعا بقضاء علي [ ( عليه السلام ) ] فجعل يكتب منه أشياء ، ويمرّ به الشيء ، فيقول : والله ما قضى بهذا علي [ ( عليه السلام ) ] إلا أن يكون ضلّ (۴) .

از این روایت ظاهر میشود که ابن عباس بر بعض احکام و قضایای جناب امیر ( علیه السلام ) اعتراض نمود ، و آن را - معاذ الله - مثبت ضلال دانست .

۱- الصف ( ۶۱ ) : ۲ .

۲- در [ الف ] اشتهاً : ( يحفي ) آمده است .

۳- در [ الف ] اشتهاً : ( أحفي ) آمده است .

۴- [ الف ] صفحه ۱۰ / ۴۹۰ باب النهي عن الروايه عن الضعفاء . ( ۱۲ ) . [ صحیح مسلم ۱ / ۱۰ ] .

و ولی الله هم - چنانچه در مابعد میدانی - این روایت را دلیل اعتراض ابن عباس بر سجلات جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ، و آن را در مقام اثبات اغلاط (۱) بر آن حضرت ذکر کرده (۲) .

پس ثابت شد که مفاد آن همین است که ابن عباس درباره قضایایی که از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ثابت بود این حرف بر زبان آورده .

پس در ناصبیت و معانده مسلم اصلاً ریب نماند که چنین خرافه مشتمله بر نسبت ضلال را (۳) به دافع ضلال و وصی رسول ذوالجلال - علیهما صلوات الله المتعال < ۱۰۱۸ > ما تتابع النهر واللیال - روایت کرده ، و آن را صحیح و ثابت پنداشته ، احتجاج و استدلال به آن نموده .

و محتجب نماند که چون نووی بر غایت شناعت این روایت مطلع شده ، و نسبت ضلال را در نهایت فظاحت یافته ، ناچار برای آن تأویلی ذکر کرده که از آن به صراحت تمام عدم امکان صدور خطا و غلط از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ، و بطلان وقوع مخالفت حق از آن حضرت واضح است ، چنانچه در " شرح صحیح مسلم " گفته :

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( غلاط ) آمده است .

۲- قره العینین : ۱۴۹ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( را بر نسبت ضلال ) آمده است .

أما قوله : ( والله ما قضى بهذا على [ ( عليه السلام ) ] إلا أن يكون ضلّ ) فمعناه : ما يقضى بهذا إلا ضالّ ، ولا يقضى به على [ ( عليه السلام ) ] إلا أن يعرف أنه ضلّ ، وقد علم أنه لم يضلّ ، فيعلم أنه لم يقض به . (۱) انتهى .

مخفی نماند که هر چند نفی خطا و غلط از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) عین حق و صواب و مطلوب اهل حق و ایقان و ارباب الباب است ، لیکن این روایت مسلم هرگز بر آن دلالت ندارد ، بلکه مفاد آن عکس آن است ، و تأویل نووی را برنمیتابد ، و وارد میشود بر آن وجوه عدیده :

از آن جمله : آنکه این تأویل ، مخالف افاده والد ماجد مخاطب است که در “ قره العینین ” - کما سیجیء - در مقام اثبات غلط بر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) آن را ذکر نموده و به صراحت تمام استدلال و احتجاج بر اعتراض ابن عباس بر سجلات جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نموده .

و هر گاه معنای این روایت آن باشد که نووی ذکر کرده ، اصلاً لازم نیاید که ابن عباس بر سجلات آن حضرت اعتراض کرده (۲) ، و نه مناسبت به اثبات غلط [ بر ] آن حضرت - معاذالله من ذلک - داشته باشد .

۱- شرح مسلم نووی ۱ / ۸۳ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( و نه مناسبت به اثبات غلط آن حضرت اعتراض کرده ، ) نوشته شده است که تکرار ماقبل و مابعد است .



چه بنا بر این معنای این روایت تکذیب نسبت بعض قضایا به آن جناب باشد ، فأین هذا من ذاک ؟

پس نسبت ابن عباس غلط را به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ثابت نشود ، چه جا ثبوت اغلاط آن حضرت در واقع ! که والد مخاطب به سبب کمال ناصیبت دل داده آن است .

از آن جمله : آنکه الفاظ این روایت هم این تأویل را بر نمیتابد ، چه قول راوی : ( فدعا بقضاء علی [ علیه السلام ] ) . . . إلى آخره ( دلالت دارد بر آنکه [ از ] ابن عباس کتابی که در آن قضایای جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نوشته بود ، طلب کرد ، پس اگر در این کتاب قضایای کاذبه و افتراءات شیعه بود نسبت آن به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ، وجهی از جواز نخواهد داشت ، بلکه این نسبت باطل و کذب و بهتان باشد .

از آن جمله : آنکه از این روایت ظاهر است که ابن عباس بعض قضایا را از این کتاب مینوشت ، یعنی آن را معتمد و معتبر و لایق عمل میدانست . پس اگر این کتاب مشتمل بر افتراءات و شنایع اکاذیب بود ، و کسی کاذب و مفتری آن را نوشته بود ، آن اصلاً لایق عمل و قابل التفات نبود .

عجب که ابن عباس - با آن همه جلالت و فخامت قدر و علم و صحابیت و مقتدائیت - به کتابی که کسی از کذابان و مفتریان - که جسارتش به حدی رسیده بود که افتراءات بر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) برافته - رجوع آورد و همّت

را بر اخذ و استفاده از آن گمارد ، این را جز کسی که اصلاً بهره از عقل و ادراک ندارد ، باور نمی‌آورد .

از آن جمله : آنکه ظاهر است که این کتاب را < ۱۰۱۹ > نوشته باشد مگر کسی از صحابه یا تابعین ؛ صدور افترا از صحابه نزد اهل سنت ، خود باطل و ناروا [ است ] ؛ و اما صدور افترا از تابعین ، پس آن هم خلاف دعاوی این حضرات است ، خود مخاطب در کید شصت و هشتم از باب دوم گفته :

و چون اهل بیت و کبرای صحابه - که علو درجه ایشان در ایمان به نصوص قرآنی ثابت است - روایتی را ادا نمایند ، و مؤید آن از دیگران - که هنوز نفاق ایشان هم به ثبوت نرسیده - مروی شود ، اخذ به آن روایت چه بدی دارد ؟ ! علی الخصوص قرن صحابه و تابعین که به شهادت امام الائمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه [ و آله ] وسلم - در حدیث : ( خیر القرون قرنی ، ثم الذین یلونهم ) - صدق و صلاح آنها ثابت گشته (۱) .

و عبدالحق دهلوی در " تحصیل الکمال " گفته :

ثم خلق الله خلقاً آخر لحقوا بالصحابه ، و اتبعوهم ، و سمعوا الأحادیث ، و أخذوا العلم منهم ، فسموا (۲) ب : التابعین ، و شاع

۱- [ الف ] صفحه : ۱۲۶ / ۷۷۶ . [ تحفه اثنا عشریه : ۶۲ ] .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( فسمعوا ) آمده است .

فيهم من الاجتهاد والاستنباط مالم يكن في الصحابه ... (۱).

### اشکال سیزدهم

سیزدهم: آنکه از عبارت ملا علی قاری دانستی که هرگاه مسلم "صحیح" خود را بر ابوزرعه عرض کرد، ابوزرعه انکار بر او کرد، و به غیظ رفت و گفت که: نامیدی آن را "صحیح"، و گردانیدی آن را نردبان برای اهل بدع و غیر ایشان (۲).

پس هرگاه ثابت شد که مسلم مرتکب امر قبیح و شنیع گردیده که به سبب آن ابوزرعه از جا رفته به غیظ و غضب آمده، یعنی برای اهل بدع و غیر ایشان نردبانی برای عروج بر معارج ضلال و الحاد گذاشته، و طریقی برای سلوکشان در مسالک جهل و عناد مهیا ساخته، پس روایت چنین کسی چگونه قابل قبول و لایق اعتنای منقدین فحول باشد؟!

### اشکال چهاردهم

چهاردهم: آنکه مسلم - حسب افاده سدیدة خود مخاطب - جاهل و احمق و مخالف و معاند جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ زیرا که خودش گفته که:

هرکه غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید، گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی [علیه السلام] میکند، و این دعوی، شاهد جهل و حمق او بس است. (۳) انتهى.

۱- [ الف ] ۳۹۹۲ خطبه کتاب . [ تحصیل الکمال : ] .

۲- در اوائل همین طعن گذشت .

۳- تحفه اثناعشریه : ۳۰۲ - ۳۰۳ .

از این عبارت ثابت است که هر کسی که غزوه خبیر را تاریخ تحریم متعه گوید ، گویا او دعوی غلط در استدلال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) مینماید ، و این دعوی ، شاهد جهل و حمق او بس است .

و چون در مابعد میدانی که مسلم در “ صحیح ” خود پنج روایت متضمن تاریخ نهی متعه به خبیر روایت کرده ، پس جهل و حمق مسلم - حسب اعتراف مخاطب - ثابت گردید ، و واضح شد که او مخالفت و معاندت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ( آغاز نهاده ، داد جهل و حمق داده ، و هرگاه مخالفت و معاندت مسلم با جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و جهل و حمق او ثابت شد ، چگونه روایت [ او ] لایق قبول و قابل اعتنا بوده باشد ؟ !

### اشکال پانزدهم

پانزدهم : روایات مسلم که در نهی و تحریم متعه از سلمه و سبره نقل کرده ، لایق احتجاج و استدلال نیست به این سبب که بخاری آن را نقل نکرده ، و اعراض بخاری را از روایتی ، دلیل قدح و جرح و توهین آن میگردانند .

ابن تیمیه در “ منهاج السنه ” - به جواب برهان رابع عشر از براهین دالّه بر امامت جناب امیر ( علیه السلام ) که < ۱۰۲۰ > مأخوذ از کتاب عزیزند - گفته :

السادس : انه قد ثبت فی الصحیح عن النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم أنه قال : آیه الإیمان حبّ الأنصار ، وآیه النفاق بغض الأنصار ، وقال : لا یبغض الأنصار رجل یؤمن بالله والیوم الآخر .

فكان معرفه المنافقين فى لعنهم لبغض الأنصار أولى ، فإن هذه الأحاديث أصح مما يروى عن على ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] أنه قال : « [ إنه ] (١) لعهد النبى الأُمى إلى لا يحبنى [ إلا ] (٢) مؤمن ولا يبغضى إلا منافق » . فإن هذا من أفراد مسلم ، وهو من روايه عدى بن ثابت ، عن زرّ بن حبیش ، عن على [ ( عليه السلام ) ] ، والبخارى أعرض عن هذا الحديث بخلاف أحاديث الأنصار ، فإنها ممّا اتفق عليه أهل الصحيح كلهم البخارى وغيره ، وأهل العلم يعلمون يقيناً أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قاله ، وحديث على [ ( عليه السلام ) ] قد شكّ فيه بعضهم (٣) .

از این عبارت ظاهر است که ابن تیمیه اعراض بخارى را از این حدیث شریف که جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرموده :

« لعهد النبى الأُمى إلى لا يحبنى إلا مؤمن ولا يبغضى إلا منافق » .

به مقام قدح و جرح آن ذکر نموده ، و آن را مؤثر در توهین آن - معاذالله من ذلك - پنداشته ، و تفرد مسلم را به آن ، از قوادح ثبوت آن انگاشته ، و الا ذکر

١- الزیاده من المصدر .

٢- الزیاده من المصدر .

٣- [ الف ] صفحه : ١٢ / ٢٩٢ فى جواب البرهان الرابع عشر المنهج الثانى من الفصل الثالث من فصول المنهاج وأبوابه . ( ١٢ ) .  
[ منهاج السنه ٧ / ١٤٧ - ١٤٨ ] .

تفرّد مسلم به آن و اعراض بخاری از آن در این مقام بی ربط محض و از قبیل اصوات حیوانات خواهد شد ، پس قطعاً ثابت شد که ابن تیمیه اعتراض به اعراض بخاری بر حدیث شریف نموده .

پس بنا بر اعتراض ابن تیمیه حدیث سلمه و سبره در نهی متعه نیز مقذوح و مجروح و لایق اعتراض و قابل اعراض باشد ، نه صالح احتجاج و استدلال و استناد و اعتماد ، والله ولی التوفیق والرشاد .

و از طرائف مقام آن است که طیبی - با آن همه عظمت و جلالت و مهارت در فنّ حدیث - تا آنکه متصدی " شرح مشکاه " گردیده ، روایت سلمه را در نهی متعه - که از افراد مسلم است - به " صحیح بخاری " هم نسبت کرده ، و ذلك عجب عجاب ، در " حاشیه کشاف " گفته :

روينا عن البخاری ، و مسلم ، عن سلمه بن الأكوع ، قال : رخص لنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام أوطاس في المتعه ثلاثاً ، ثم نهى عنها (۱) .

### اشکال شانزدهم

شانزدهم : آنکه روایت مسلم از سلمه ، سالم عن القدح والجرح نیست ، و قدح و روایات سبره هم بعد سبر و اختیار به تصریحات نقاد اخبار ، و سقوط آن از پایه اعتماد و اعتبار - حسب افادات اعلام کبار - هویدا و آشکار میگردد ، مسلم در " صحیح " خود گفته :

---

۱- حاشیه کشاف طیبی ، ورق دهم از تفسیر سوره نساء .

حدّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، قال : ( نا ) يونس بن محمد ، قال : ( نا ) عبد الواحد بن زياد ، قال : ( نا ) أبو عميس ، عن أياس بن سلمه بن الأ-كوع ، عن أبيه قال : رخص رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام الأوطاس (١) في المتعه ثلاثاً ، ثم نهى عنها .

وحدّثنا قتيبة بن سعيد ، قال : ( نا ) ليث ، عن الربيع بن سبره الجهني ، عن أبيه سبره أنه قال : أذن لنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالمتعه ، فانطلقت أنا ورجل إلى امرأه من بنى عامر كأنها بكره (٢) عيطاء (٣) فعرضنا عليها أنفسنا ، فقالت : ما تعطى ؟ فقلت : ردائي [ وقال صاحبي : ردائي ] (٤) ، وكان رداء صاحبي أجود من ردائي ، وكنت < ١٠٢١ > أشب منه ، فإذا نظرت إلى رداء صاحبي أعجبها ، وإذا نظرت إلى أعجبته ، ثم قالت : أنت ورداؤك

١- في المصدر : ( أوطاس ) .

٢- [ الف ] البكره : هي الفتية من الإبل . . أى الشابه القويه . ( ١٢ ) منهاج . [ شرح مسلم نووى ٩ / ١٨٤ ] .

٣- [ الف ] العيطاء : هي الطويله العتق فى اعتدال وحسن قوام . ( ١٢ ) منهاج . [ شرح مسلم نووى ٩ / ١٨٥ ] .

٤- الزيادة من المصدر .

يكفينى . . فمكثت معها (١) ثلاثاً ، ثم إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال : من كان عنده شيء من هذه النساء التى يتمتع بهنّ فليخلّ سبيلها .

حدّثنا أبو كامل فضيل بن حسين الجحدري ، قال : ( أنا ) بشر - يعنى ابن مفضل - ، قال : ( نا ) عماره بن غزويه ، عن الربيع بن سيره : أن أباه غزا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فتح مكّه ، قال : فأقمنا بها خمس عشرة - ثلاثين بين ليله ويوم - فأذن لنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فى متعه النساء ، فخرجت أنا ورجل من قومي ، ولى عليه فضل فى الجمال ، وهو قريب من الدمامه ، مع كلّ واحد منّا برد ، فبردى خلق ، وأمّا برد ابن عمى فبرد جديد غضّ ، حتّى إذا كنا بأسفل مكّه أو بأعلاها فتلقّتنا فتاه مثل البكره العنطنطه ، فقلنا لها : هل لك أن يستمتع منك أحدنا ؟ قالت : وما تبدلان ؟ فنشر كلّ واحد منّا برده ، فجعلت تنظر إلى الرّجلين ، ويراهما صاحبي ينظر (٢) إلى عطفها ، فقال : إن برد هذا خلق وبردى جديد غضّ ، فتقول : برد هذا لا باس به - ثلاث مرار أو مرّتين - ، ثم استمتعت منها ، فلم أخرج حتّى حرّمها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( معاً ) آمده است .

٢- فى المصدر : ( تنظر ) .



حدّثنا أحمد بن سعيد بن صخر الدارمي ، قال : ( نا ) أبو النعمان ، قال : ( نا ) وهيب ، قال : ( نا ) عماره بن غزيه ، قال : حدّثني الربيع بن سبره الجهني ، عن أبيه ، قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام الفتح إلى مكّه . . فذكر بمثل حديث بشر ، وزاد : قالت : وهل يصلح ذاك . وفيه : قال : إن برد هذا خلق مَحّ (١) .

حدّثنا محمد بن عبد الله بن نمير ، قال : ( نا ) أبي ، قال : ( نا ) عبد العزيز بن عمر ، قال : حدّثني الربيع بن سبره الجهني : أن أباه حدّثه : أنه كان مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : يا أيّها الناس ! إني قد كنت أذنت لكم في الاستمتاع من النساء ، وإن الله قد حرّم ذلك إلى يوم القيامة ، فمن كان عنده منهنّ شيء فليخلّ سبيله ، ولا تأخذوا ممّا آتيتموهن شيئاً .

وحدّثناه أبو بكر بن أبي شيبة ، قال : ( نا ) عبيده بن سليمان ، عن عبد العزيز بن عمر - بهذا الاسناد - قال : رأيت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قائماً بين الركن والباب وهو يقول : . . بمثل حديث ابن نمير .

وحدّثنا إسحاق بن إبراهيم ، قال : ( أنا ) يحيى بن آدم ، قال :

---

١- [ الف ] بفتح الميم ، والنحاء المهملة المشدّده ، هو البالي . ( ١٢ ) . [ انظر : كتاب العين ٣ / ٣٥ ، القاموس المحيط ١ / ٢٤٨ ، الصحاح ١ / ٤٠٣ ] .

( نا ) إبراهيم بن سعد ، عن عبد الملك بن الربيع بن سبره الجهني ، عن أبيه ، عن جدّه ، قال : أمرنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالمتعه عام الفتح حين دخلنا مكّه ، ثم لم نخرج (١) منها حتّى نهانا عنها .

حدّثنا يحيى بن يحيى ، قال : ( نا ) عبد العزيز بن ربيع بن سبره بن معبد ، قال : سمعت أبي ربيع بن سبره يحدث ، عن أبيه سبره بن معبد : أن نبيّ الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام فتح مكّه أمر أصحابه بالتمتع من النساء ، قال : فخرجت أنا وصاحب لي من بني سليم حتّى وجدنا < ١٠٢٢ > جاريه من بني عامر كأنّها بكره عيطاء ، فخطبناها إلى نفسها ، وعرضنا عليها بردينا ، [ فجعلت [ (٢) تنظر فتراني أجمل من صاحبي ، وترى برد صاحبي أحسن من بردى ، فأمرت نفسها ساعه ، ثم اختارتني على صاحبي ، فكنّ معنا ثلاثاً ، ثم أمرنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بفراقهنّ .

وحدّثنا عمرو الناقد وابن نمير ، قالوا : ( نا ) سفيان بن عيينه ، عن الزهري ، عن الربيع بن سبره ، عن أبيه : أن النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن نكاح المتعه .

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( تخرج ) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

وحدَّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، قال : ( نا ) ابن عُلَيْيَه ، عن معمر ، عن الزهري ، عن الربيع بن سبره ، عن أبيه : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى يوم الفتح عن متعه النساء .

وحدَّثنيه حسن الحلواني ، وعبد بن حميد ، عن يعقوب بن إبراهيم بن سعد ، قال : ( نا ) أبي ، عن صالح ، قال : ( أنا ) ابن شهاب ، عن الربيع بن سبره الجهني ، عن أبيه أنه أخبره : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن المتعه - زمان الفتح - متعه النساء ، وأن أباه كان تمتع ببردتين أحمرين .

وحدَّثني حرمله بن يحيى ، قال : ( أنا ) ابن وهب ، قال : أخبرني يونس ، قال ابن شهاب : أخبرني عروه بن الزبير : أن عبد الله بن الزبير قام بمكّه فقال : إن ناساً - أعمى الله قلوبهم كما أعمى أبصارهم - يفتون بالمتعه . . يعرض برجل ، فناده ، فقال : إنك لجلف جاف ، فلعمري لقد كانت المتعه تفعل في عهد إمام المتقين . . يريد به (١) رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال له ابن الزبير : فجرت (٢) بنفسك ، فوالله لئن فعلتها لأرجمنك بأحجارك .

قال ابن شهاب : فأخبرني خالد بن المهاجر بن سيف الله : أنه بينا هو جالس عند رجل جاءه رجل ، فاستفتاه في المتعه ، فأمره

١- لم يكن في المصدر : ( به ) .

٢- في المصدر : ( فجر ) .

بها ، فقال له ابن أبي عمير الأنصاري : مهلاً ! قال : ما هي ؟ والله لقد فعلت في عهد إمام المتقين .

قال ابن أبي عمير : إنها كانت رخصه في أول الإسلام لمن اضطرَّ إليها - كالميته والدم ولحم الخنزير - ثم أحكم الله الدين ونهى عنها .

قال ابن شهاب : وأخبرني ربيع بن سبرة الجهني : أن أباه قال : قد كنت استمتعت في عهد النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم امرأه من بني عامر ببردین أحمرین ، ثم نهانا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عن المتعه .

قال ابن شهاب : وسمعت ربيع بن سبرة يحدث ذلك عمر بن عبد العزيز ، وأنا جالس .

وحدثني سلمه بن شبيب ، قال : ( نا ) الحسن بن أعين ، قال : ( نا ) معقل ، عن ابن أبي عبله ، عن عمر بن عبد العزيز قال : حدثني الربيع بن سبرة الجهني ، عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن المتعه ، وقال : ألا- إنها حرام من يومكم هذا إلى يوم القيامة ، ومن كان أعطى شيئاً فلا يأخذه (١) .

١- [ الف ] صفحہ : ٤٥١ / ٤٩٥ باب نكاح المتعه من كتاب النكاح . ( ١٢ ) . [ صحيح مسلم ٤ / ١٣١ - ١٣٤ ] .

مخفی نماند که در روایت اول عبدالواحد بن زیاد واقع است ، و عبدالواحد بن زیاد - حسب افادات ائمه نقاد - مقدوح و مجروح است ، ابن معین - که از اکابر ائمه و اساطین محققین و منقّدین است - در حق او فرموده : ( لیس بشیء ) ، یعنی او را ناچیز و هیچ دانسته ، نفی وثوق و اعتماد < ۱۰۲۳ > از او نموده ، و ابن القطان هم تضعیف او کرده ، و ابوداود طیالسی فرموده که : قصد کرد عبدالواحد به سوی احادیثی که ارسال میکرد آن را اعمش ، پس موصول ساخت آن احادیث را همه آن را عبدالواحد و این جسارت بر کذب و بهتان صریح و قدح و جرح فضح است ، ذهبی در “ مغنی ” گفته :

عبد الواحد بن زیاد العبدی ، عن الأعمش وغيره ، صدوق یغرب ، قال ابن معین : لیس بشیء ، وقال أبو داود الطیالسی : عمد إلى أحادیث کان یرسلها الأعمش فوصلها كلّها ، ولئینه ابن القطان (۱) .

و نیز ذهبی در “ میزان الاعتدال ” گفته :

عبد الواحد بن زیاد ، أبو بشر العبدی ، البصری ، أحد المشاهیر ، احتجّ به فی الصحیحین ، وتجنّباً تلك المناکیر التي نقتت علیه ، فیحدّث عن الأعمش بصیغه السماع ، عن أبي صالح ، عن أبي هريره ، قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : إذا صلّى

أحدكم الركعتين قبل الصبح فليضطجع على يمينه .

أخرجه أبو داود .

قال ابن القَطَّان : مارأيته يطلب حديثاً بالبصره وبالكوفه قَطَّ ، وكنت أجلس على بابهِ يوم الجمعة بعد الصلاة أذاكره حديث الأعمش ، لا يعرف منه حرفاً .

وقال الفلاس : سمعت أبا داود قال : عمد عبد الواحد إلى أحاديث كان يرسلها الأعمش فوصلها ، يقول (١) : حدَّثنا الأعمش ، حدَّثنا مجاهد في . . كذا وكذا .

وقال عثمان بن سعيد : سألت يحيى عن عبد الواحد بن زياد ، فقال : ليس بشيء .

وقال أحمد وغيره : ثقه .

وحدَّث عنه مسدّد وقتيبه وخلق ، وروى عثمان - أيضاً - عن يحيى : ثقه ، وقال النسائي : ليس به بأس ، توفي ١٧٦ (٢) .

اما روایت دوم ، پس در آن تصریح به تحریم متعه ونهی از آن نیست ،

---

١- في المصدر : ( بقول ) .

٢- [ الف ] ٢٢٦ / ٤٠٢ قوبل على أربع نسخ من الميزان كلّها بخطّ العرب . ( ١٢ ) . [ ميزان الاعتدال ٢ / ٦٧٢ . ولم يرد في المصدر قوله : ( توفي ١٧٦ ) . ] .

صرف امر به تخلیه نساء متمتع بهنّ بعد سه روز در آن وارد است ، وهو غیر التحريم والنهي عن المتعه ، چه محتمل است که چون مدت متعه با این نسا سه روز بوده باشد ، لهذا جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بعد سه روز امر به تخلیه آنها فرموده باشد .

پس این روایت از ادله جواز متعه است نه از دلایل تحریم آن .

اما روایت سوم ، پس در آن بشر بن مفضل واقع است ، و او عثمانی بوده - یعنی مبغض جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - ابن حجر عسقلانی در “ تهذیب التهذیب ” در ترجمه بشر بن المفضل گفته :

قال ابن سعد : كان ثقه ، كثير الحديث ، عثمانياً (۱) .

و در “ حاشیه کاشف ” به ترجمه او مسطور است :

قال ابن سعد : ثقه ، كثير الحديث ، وكان عثمانياً (۲) .

و از افاده ابن حجر عسقلانی در “ فتح الباری ” ظاهر است که عثمانیه کسانی هستند که غلو میکنند در دوستی عثمان و انتقاص میکنند جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) را ، یعنی - معاذالله - بر آن حضرت طعن میکنند و به عیب و ذم آن حضرت روهای خود [ را ] سیاه میسازند ، در “ فتح الباری شرح صحیح بخاری ” در شرح حدیث :

۱- [ الف ] ۱۲۹ / ۲۹۳ جلد اول . [ تهذیب التهذیب ۱ / ۴۰۲ ] .

۲- حاشیه کاشف : وانظر : الطبقات الكبرى لابن سعد ۷ / ۲۹۰ .

ابن عمر : كنا نختير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فنختير أبا بكر ، ثم عمر بن الخطاب ، ثم عثمان بن عفان . . !

گفته :

قد طعن فيه ابن عبد البرّ : واستند إلى ما حكاه ، عن هارون بن إسحاق ، قال : سمعت ابن معين يقول : من قال : أبو بكر ، > ١٠٢٤ وعمر ، وعثمان ، وعلى [ ( عليه السلام ) ] ، وعرف لعلي [ ( عليه السلام ) ] سابقته وفضله (١) ، فهو صاحب سنّه .

قال : فذكرت له من يقول : أبو بكر ، وعمر ، وعثمان ، ويسكتون ، فتكلّم فيهم بكلام غليظ ، وتعقّب بأنّ ابن معين أنكر رأى قوم ، وهم العثمانيه الذين يغلون (٢) في حبّ عثمان ، وينتقصون علياً [ ( عليه السلام ) ] ، ولا شكّ في أنّ من اقتصر على ذلك ولم يعرف لعليّ [ ( عليه السلام ) ] فضله ، فهو مذموم (٣) .

و نیز در آن عماره بن غزیه واقع است ، و ابن حزم - که از اکابر و اعظم اهل سنت است - او را تضعیف نموده ، و عقیلی هم او را در ضعفها وارد

١- أسقط من المصدر : ( وفضله ) .

٢- في المصدر : ( يغالون ) .

٣- [ الف ] صفحه : ٥٧ . [ فتح الباری ١٤ / ٧ ] .



ساخته ، گو ذهبی دنبالش گرفته ، لیکن چون تضعیف ابن حزم مؤید آن است چه ضرر ؟ ! با آنکه محض تضعیف عقیلی برای الزام خصام کافی [ است ] ، فإن إقرار العقلاء علی أنفسهم مقبول ، وعلی غیرهم مردود ، پس توثیق دیگران و تعقب ذهبی لایق اصغا نیست ، ذهبی در “ مغنی ” گفته :

عماره بن غزیه ، تابعی ، مشهور ، صادق ، ضَعَفَه ابن حزم فقط (۱) .

و در “ میزان ” ذهبی مذکور است :

عماره بن غزیه ؛ صدوق ، مشهور ، أنصاری ، مدنی ، روی عن أبي صالح السَّمَان والشعبي .

وعنه بشر بن المفضل والدرراوردی وجماعه .

قال ابن سعد : ثقہ كثير الحديث ، وقد استشهد به البخاری ، وما علمت أحداً ضَعَفَه سوى ابن حزم ، ولهذا قال عبد الحق : ضَعَفَه بعض المتأخرين ، وقال فيه أبو حاتم وابن معين : صدوق صالح ، وقال أحمد وأبو زرعه : ثقہ ، وقال النسائي : ليس به بأس ، وذكره العقيلي تبعاً له (۲) في كتاب الضعفاء ، وما قال فيه شيئاً يُلَيِّنُه أبداً سوى قول ابن عيينه : جالسته كم من مرّه فلم أحفظ عنه

۱- المغنی ۲ / ۴۶۱ .

۲- في المصدر : ( بثقاته ) .

شيئاً ، فهذا تغفل من العقيلي إذ ظن أن هذه العبارة تليين ، لا والله (١) .

وابن حجر عسقلاني در “ تهذيب التهذيب ” به ترجمه عماره گفته :

وقال البرقاني - عن الدارقطني - : لم يلحق عماره بن غزیه أنساً (٢) وهو ثقه ، وكذا قال الترمذی : انه لم يلحق (٣) أنساً (٤) ، وذكره ابن حبان في الثقات في أتباع التابعين ، وقال العجلي : أنصاري ، ثقه ، وذكره العقيلي في الضعفاء ، فلم يورد شيئاً يدل على وهنه ، وقال ابن حزم : ضعيف ، قال الحافظ أبو عبد الله الذهبي - فيما قرأت بخطه - : ما علمت أحداً ضعفه غيره ، ولهذا قال عبد الحق : ضعفه بعض المتأخرين (٥) ، ولم يقل العقيلي فيه شيئاً سوى قول ابن عيينه : جالسته كم من مره فلم أحفظ عنه شيئاً . . فهذا تغفيل (٦) من العقيلي إذ ظن أن هذه العبارة تليين ، لا والله . (٧) انتهى كلامه .

١- [ الف ] صفحه : ١٣٠ / ١٩١ جلد ثانی . [ میزان الاعتدال ٣ / ١٧٨ ] .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( النسا ) آمده است .

٣- في المصدر : ( يلق ) .

٤- در [ الف ] اشتبهاً : ( النسا ) آمده است .

٥- في المصدر : ( ضعفه المتأخرون ) .

٦- في المصدر : ( تغفل ) .

٧- [ الف ] صفحه : ٢٦٣ . [ تهذيب التهذيب ٧ / ٣٧٠ ] .

و روایت چهارم هم مقدوح است که عماره بن غزیه در آن واقع است .

و در روایت پنجم و ششم عبدالعزیز بن عمر است ، و او را ابومسهر - که از مشاهیر حدّاق و نحاریر نقّاد است - تضعیف نموده ، و امام احمد بن حنبل فرموده که : او از اهل حفظ و اتقان نبوده ، و ابن حبان گفته است که : او خطا میکند ، اعتبار کرده میشود به حدیث او هرگاه نزدیک او ثقّه باشد ، یعنی اگر راوی دیگر که ثقّه باشد شریک او باشد ، به روایت < ۱۰۲۵ > او اعتبار کرده میشود ، و إلاّ لا .

ذهبی در “ مغنی ” گفته :

عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز ، وثقّه جماعه ، وضعّفه أبو مسهر (۱) .

و ابن حجر عسقلانی در “ تهذیب التهذیب ” در ترجمه عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز گفته :

قال أبو زرعه : لا باس به ، وقال أبو حاتم : يكتب حديثه ، وقال ميمون بن الأصعب - عن أبي مسهر - : ضعيف الحديث ، وقال أبو بكر بن عياش : حجّ بالناس سنه سبع وأربعين ، قال الزبير بن بكار : ولأه يزيد بن الوليد إمره مكّه والمدينه ، أمره يزيد بن الوليد وأقرّه مروان بن محمد .

قلت : وذكره ابن حبان في الثقات ، وقال : يخطئ ، يعتبر بحديثه إذا كان دونه ثقه ، مات بعد سنه سبع وأربعين ومائه ، وحكى الخطابي عن أحمد بن حنبل قال : ليس هو من أهل الحفظ والإتقان (١) .

و روایت هفتم هم مقدوح و مجروح است ، چه در آن ابراهیم بن سعد است ، و یحیی بن سعید قطان که از اکابر ائمه منقّدين اعیان است ، توهین او میکرد ، ذهبی در “ میزان الاعتدال ” گفته :

إبراهيم بن سعد بن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف ، أبو إسحاق الزهري ، المدني ، أحد الأعلام الثقات .

عبدالله بن أحمد : سمعت أبي يقول : ذكر عند يحيى بن سعيد ، عقيل وإبراهيم بن سعد ، فجعل كأنه يضعفهما ، يقول : عقيل وإبراهيم ! ثم قال أبي : أيش ينفع هذا ، هؤلاء ثقات لم يخبرهما (٢) يحيى .

وقال أبو داود : سمعت أحمد يُسأل عن حديث إبراهيم بن سعد ، عن أبيه ، عن أنس - مرفوعاً - : « الائمه من قریش » ، فقال : ليس هذا في كتب إبراهيم بن سعد ، ولا ينبغي أن يكون له أصل .

١- [ الف ] صفحه : ١٣٣ / ٣٩٤ . [ تهذيب التهذيب ٦ / ٣١٢ ] .

٢- في المصدر : ( يحضرهما ) .

رواه غیر واحد عن إبراهيم (۱).

و ابن حجر عسقلانی در “تهذیب التهذیب” در ترجمه ابراهیم بن سعد گفته :

ذکر ابن عدی فی الکامل ، عن عبد الله بن أحمد : سمعت أبي يقول : ذکر عند یحیی بن سعید ، عقیل و ابراهیم بن سعد ، فجعل كأنه یضعفهما ، يقول : عقیل و ابراهیم ! ثم قال أبی : أیش ینفع هذا ، هؤلاء ثقات لم یخبرهما یحیی .

وعن أبي داود السجستاني : سمعت أحمد سئل عن حديث إبراهيم بن سعد ، عن أبيه ، عن أنس - مرفوعاً - : « الاثمه من قریش » ، فقال : ليس هذا فی كتب إبراهيم بن سعد ، لا ینبغی أن یكون له أصل .

قلت : رواه جماعه عن إبراهيم ، ونقل الخطیب : أن إبراهيم كان یجیز الغناء بالعود ، وولی قضاء المدینه (۲).

و نیز در این روایت عبدالملک بن الربیع است و یحیی بن معین تضعیف او نموده ، و گفته که : احادیث او ضعاف است . و ابن الجوزی از یحیی ... (۳)

۱- [ الف ] صفحه : ۱۱ / ۱۶۳ جلد اول خریده جدّ [ مشوشه ] . [ میزان الاعتدال ۱ / ۳۳ ] .

۲- [ الف ] صفحه : ۳۴ / ۲۹۳ . [ تهذیب التهذیب ۱ / ۱۰۶ ] .

۳- در [ الف ] به اندازه دو کلمه سفید است .

نقل فرموده که او گفته که : عبدالملک ضعیف است . و ابن القطان به صراحت تمام حکم به عدم ثبوت عدالت او کرده ، و نفی احتجاج از او نموده ، یعنی او را لائق آن ندانسته که به حدیث او احتجاج و استدلال نمایند و اخراج مسلم حدیث او را لایق اعتنا ندانسته .

ذهبی در “میزان الاعتدال” گفته :

عبد الملک بن الربیع بن سبره ، عن أبیه ، صدوق - إن شاء الله - ، ضَعْفَه یحیی < ۱۰۲۶ > بن معین فقط ، فقال ابن حثیمه : سئل ابن معین عن أحادیثه عن أبیه عن جدّه . . فقال : ضعاف .

وقال ابن القطان : وإن [ کان ] (۱) مسلم قد أخرج لعبد الملک فغیر محتجّ به (۲) .

و نیز ذهبی در “مغنی” گفته :

عبد الملک بن الربیع بن سبره ، عن أبیه ، صدوق ، ضَعْفَه ابن معین (۳) .

و در “حاشیه کاشف” به ترجمه ربیع بن سبره بن معبد الجهنی مذکور است :

قال أحمد العجلی : حجازی ، تابعی ، ثقہ ، وقال النسائی : ثقہ ،

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [ الف ] ۲۲۴ / ۲ / ۴۰۲ . [ میزان الاعتدال ۲ / ۶۵۴ ] .

۳- المغنی ۲ / ۴۰۵ .

وذكره ابن حبان في كتاب الثقات ، وسئل يحيى بن معين عن أحاديث عبد الملك بن الربيع بن سبره ، عن أبيه ، عن جدّه ، فقال : ضعاف (١) .

ابن حجر عسقلاني در “ تهذيب التهذيب ” گفته :

عبد الملك بن الربيع بن سبره بن سعد (٢) الجهني ( م ، د ، ت ، ق ) (٣) ، روى عن أبيه .

وعنه ابن أخيه سبره ، وحرمله ، وإبراهيم بن سعد ، وزيد بن الحباب ، ويعقوب بن إبراهيم ، والواقدي .

قلت : وثقه العجلي ، وقال ابن حيثمه : سئل يحيى بن معين عن أحاديث عبد الملك بن الربيع ، عن أبيه ، عن جدّه ، فقال : ضعاف .

وحكى ابن الجوزي ، عن ابن معين أنه قال : عبد الملك ضعيف ، وقال أبو الحسن بن القطان : لم تثبت عدالته ، وإن كان مسلم

١- [ الف ] جلد دوم ١٠٢ / ٣٩٢ . [ حاشيه كاشف : وذكره المزي في تهذيب الكمال ٩ / ٨٣ ، ولاحظ : الجرح والتعديل للرازي ٥ / ٣٥٠ ، تاريخ مدينه دمشق لابن عساكر ١٨ / ٧٣ - ٧٤ ، ميزان الاعتدال للذهبي ٢ / ٦٥٥ ، تهذيب التهذيب لابن حجر ٣ / ٢١٢ و ٦ / ٣٤٩ - ٣٥٠ ] .

٢- في المصدر : ( معبد ) .

٣- يعنى روى عنه مسلم وأبو داود والترمذى وابن ماجه القزوينى .

أخرج له فقير محتجج به ، ومسلم إنما خرّج له حديثاً [ واحداً ] (۱) في المتعه متابعه ، وقد تبه على ذلك المؤلف (۲) .

و در روایت هشتم اصلاً دلالتی بر نهی و تحریم متعه تا سه روز نیست ، آری ؛ از آن ظاهر است که زنان متمتع بهنّ نزد اصحاب تا سه روز ماندند ، و بعد از آن امر فرمود جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به فراق ایشان ، و [ شاید ] امر به فراقشان به این سبب باشد که مدت متعه شان سه روز بوده ، پس این روایت هم مثل روایت دوم ، در حقیقت از ادله جواز متعه است نه از ادله تحریم آن .

و روایت نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم از زهری منقول است ، و فضائح و قبائح او در مابعد میدانی ؛ با آنکه از روایت دوازدهم فتوای ابن عباس به جواز متعه و وقوع آن در عهد نبوی ، و تشنیع و تغلیظ او در حق ابن زبیر که مانع از متعه بوده ظاهر است ، چه مراد از رجل که ابهام آن کرده اند ، ابن عباس است ، کما کشف القناع عنه الشراح ، فالاستدلال بهذه الروایه علی التحريم عناد بواح (۳) .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- تهذیب التهذیب ۶ / ۳۴۹ .

۳- باح الشیء ، إذا ظهر ... أمراً بواحاً .. أي بائحاً ظاهراً . انظر : الفائق للزمخشری ۱ / ۱۱۹ .



و در روایت سیزدهم عمر بن عبدالعزیز است ، و قدح و جرح او دریافتی ، و نیز در آن معقل است و ابن معین او را تضعیف کرده ، و ابوالحسن بن القطان افاده کرده که معقل نزد ارباب رجال مستضعف است ، در “ مغنی ” ذهبی مذکور است :

معقل بن عبید الله الجزری ( م ، د ، س (۱) ) صدوق مشهور ، ضَعْفَه ابن معین وحده (۲) .

و نیز ذهبی در “ میزان الاعتدال ” گفته :

معقل بن عبید الله الجزری ، عن عطا ، و نافع ، و میمون ابن مهران .

وعنه أبو نعیم ، و أبو جعفر العقیلی . . و عدّه .

قال أحمد : صالح الحديث ، و لابن معین فيه قولان : أحدهما : ضعيف ، و قال النسائي : ليس به بأس ، و قال أبو الحسن بن القطان : معقل عندهم مستضعف ، كذا قال ، بل هو عند الأكثر صدوق لا بأس به ، و قد روى عبدالله بن أحمد ، عن < ۱۰۲۷ > أبيه : ثقة ، و روى عن ابن معین : ليس به بأس ، و روى الكوسج عن ابن معین : ثقة (۳) .

۱- یعنی روی عنه مسلم و أبو داود و النسائی .

۲- [ الف ] صفحه : ۱۳۶ . [ المغنی ۲ / ۶۶۹ ] .

۳- [ الف ] صفحه : ۴۰۲ / ۳۴۵ . [ میزان الاعتدال ۴ / ۱۴۶ ] .

پس به نظر امعان و انصاف ملاحظه باید کرد که این روایات مقدوحه و اخبار مجروحه که روات آن به این فضائح و قبائح موصوف باشد، چگونه لایق احتجاج و استدلال - خصوصاً به مقابله خصام - میتواند شد؟!؟

نهایت عجیب است که اخبار دالّه را بر حکم عمر در جدّ به صد قضیه مختلفه [ را ] که روات آن همه نهایت ممدوح و مقبول و جلیل الشان [ هستند ] مخاطب قبول نمیکند، و بر ملا حکم به کذب مائه قضیه مینماید (۱)؛ و این روایات را با این همه فضائح و قبائح بر سر و چشم میگذارد و عین حق و صواب میپندارد!!

لله انصاف باید کرد و از تعصب باید گذشت و فرق هر دو مقام باید دریافت که فرق مابین السماء والأرض است .

و نیز مخاطب در باب امامت در حدیث: «أنا مدینه العلم» و حدیث طیر (۲) و امثال آن، قدح و جرح آغاز نهاده داد انصاف و تحقیق داده، حال آنکه قطعاً این روایات به مراتب بسیار اقوی و اوثق است از این اکاذیب مجروحه! (۳)

۱- مراجعه شود به طعن دهم عمر .

۲- تحفه اثنا عشریه ۲۱۲ .

۳- مراجعه شود به عباقات الانوار بخشهای مربوط به حدیث: «أنا مدینه العلم» و حدیث طیر .

## اشکال هفدهم

اشکال هفدهم: آنکه خود همین سلمه بن الاکوع - حسب روایت خود مسلم و بخاری - صرف جواز متعه روایت کرده و تحریم متعه یا نهی آن نقل ننموده، مسلم در "صحیح" خود گفته:

حدّثنی أمیه بن بسطام العیشی، قال: (نا) یزید - یعنی ابن زریع -، قال: (نا) روح - وهو ابن القاسم -، عن عمرو بن دینار، عن الحسن بن محمد، عن سلمه بن الأكوع، وجابر بن عبد الله: أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أتانا فأذن لنا في المتعه (۱).

و بخاری در "صحیح" خود گفته:

حدّثنا علی، قال: حدّثنا سفیان، قال عمرو - عن الحسن بن محمد -: عن جابر بن عبد الله، وسلمه بن الأكوع، قالوا: كُنّا في جيش، فأتانا رسول (۲) رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إنه قد أذن لكم أن تستمتعوا.. فاستمتعوا.

وقال ابن أبي ذئب: حدّثنی أياس بن سلمه بن الأكوع، عن أبيه، عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم: أيما رجل وامرأه

۱- [ الف ] صفحه: ۱۷۵۱ / ۴۹۵ باب نکاح المتعه من کتاب النکاح. [ صحیح مسلم ۴ / ۱۳۰ - ۱۳۱ ].

۲- از صحیح بخاری در کامپیوتر ( رسول ) افتاده، مراجعه شود به فتح الباری ۹ / ۱۴۹.

توافقاً فعهشره ما بینهما ثلاث لیل ، فإن أحبا أن یتزایدا أو (۱) یتتارکا تتارکا .

فما أدري أشیء کان لنا خاصه أم للناس عامه ؟! (۲) از این روایات ظاهر است که سلمه بن الاکوع خود صرف جواز متعه نقل کرده و نسخ آن را بیان نکرده است .

و خود مخاطب در مابعد (۳) نقل بعض حدیث را از قبیل تمسک ملحدی به کلمه : ( لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ ) (۴) دانسته ، و آن را سرقت نام نهاده ، چنانچه به جواب طعن هفتم از مطاعن صحابه گفته است که :

جواب از این طعن آنکه : در اینجا حذف تتمه حدیث نموده ، بر محل طعن اقتصار نموده اند ، و عبارت آینده را که مبین مراد و دافع طعن از صحابه است در شکم فرو برده [ اند ] ، از قبیل تمسک ملحدی به کلمه ( لا- تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ ) (۵) و سرقت احادیث در مثل این مقام به غایت قبیح است . (۶) انتهى .

۱- در [ الف ] اشتبهاً به جای ( أو ) لفظ : ( و او ) آمده است .

۲- [ الف ] صفحه : ۷۶۷ / ۱۱۲۹ باب نهی رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم عن نکاح المتعه أخيراً من کتاب النکاح . [ صحیح بخاری ۶ / ۱۲۹ ] .

۳- قسمت : ( و خود مخاطب در مابعد ) در حاشیه [ الف ] به عنوان تصحیح آمده است .

۴- النساء ( ۴ ) : ۴۳ .

۵- النساء ( ۴ ) : ۴۳ .

۶- تحفه اثنا عشریه : ۳۴۲ .

پس اگر نهی متعه بعد تجویز آن اصلی میداشت و سلمه بر آن مطلع بود ، نقل او صرف جواز آن را ، از قبیل سرقت و تمسک ملحدی میشد ، وهو فی غایه الشناعه والفضاعه .

پس قطعاً ثابت شد که نقل نهی متعه از سلمه بن ال-کوع - که خودش ناقل صرف جواز آن است - کذب محض و بهتان صرف است . < ۱۰۲۸ > و نیز (۱) فخررازی در کتاب " محصول " در بحث اثبات حجیت اخبار آحاد ، بعد ذکر عمل صحابه به آن ، در وقایع عدیده گفته :

أما المقام الثانی : وهو أنهم إنما عملوا علی وفق هذه الأخبار لأجلها ، فبیانه من وجهین :

الأول : لو لم يعملوا لأجلها ، بل لأمر آخر ؛ إما لاجتهاد تجدد لهم ، أو ذكروا شيئاً سمعوه من الرسول علیه [ وآله ] السلام لوجب من جهة الدين والعاده أن ينقلوا (۲) ذلك ..

أما العاده ؛ فلأن الجمع العظيم إذا اشتد اهتمامهم بأمر قد التبس عليهم ثم زال اللبس عنهم فيه بدليل سمعوه أو لرأى حدث لهم فيه ، فإنه لا بدّ لهم من إظهار ذلك الدليل ، والاستبشار بسبب الظفر [ به ] (۳) والعجب من ذهاب ذلك عنهم ، فإن جاز فی الواحد

۱- در [ الف ] ( و نیز ) خوانا نیست .

۲- فی المصدر : ( يظهروا ) .

۳- الزیاده من المصدر .

أن لا يظهر ذلك لم يجز ذلك في الكلّ .

وأما الدين ؛ فلأن سكوتهم عن ذكر ذلك الدليل وعملهم عند الخبر بموجه يوهم أنهم عملوا لأجله كما يدلّ عملهم بموجب آیه سمعوها على أنهم عملوا لأجلها ، وإيهام الباطل غير جائز . . (۱) إلى آخره .

از این عبارت ظاهر است که عمل اصحاب به اخبار آحاد و عدم ذکر دلیل آخر - در صورت عدم انحصار دلائل در این اخبار - ایهام باطل است ، و ایهام باطل ناجایز ؛ پس (۲) نقل این دلیل آخر از روی عادت و دین واجب است ، پس همچنین در این مقام میگوییم که : اگر سلمه بن الاکوع بر ناسخ بر متعه مطلع بود ، بر او ذکر آن واجب بود ، چه اقتضای او بر صرف ذکر جواز - بر تقدیر اطلاع بر ناسخ - ایهام باطل است و ایهام باطل غیر جایز ؛ پس ثابت شد که نسبت روایت نهی متعه به سلمه بن الاکوع کذب محض است و بهتان صرف ، و الا لازم آید اختلال استدلال اسلاف و اخلاف اهل سنت به اخبار آحاد ، و این همه روایات و احادیث شان از حجیت به در رود ، و آفت عظیم بر سر ایشان قائم گردد ، و مذهبشان منقلب شود ظهر البطن .

### اشکال هجدهم

اشکال هجدهم : آنکه عدالت و وثوق سلمه و سبره هم به دلیلی ثابت باید کرد تا

۱- [ الف ] مبحث اخبار آحاد . [ المحصول ۴ / ۳۷۷ ]

۲- در [ الف ] اشتهاً : ( پیش ) آمده است .

روایتشان - بعد ثبوت عدالت و وثوق روات [دیگر] - صلاحیت قبول پیدا کند ، و تمسک به مجرد صحابیت غیر نافع ، چه فسق و فجور بسیاری از اصحاب به دلائل شافیه در مابعد میدانی ، و اگر هیچ دلیلی مقبول نکنند پس آخر افاده خود مخاطب را چه علاج است که به اهتمام تمام در طعن ششم از مطاعن عمر کذب و زور شاهدان زنای مغیره [ را ] ثابت کرده ، حال آنکه آنها اصحاب بودند !!

### اشکال نوزدهم

نوزدهم : آنکه سیره نهی متعه روز خیبر [ را ] روایت کرده ، چنانچه در “ مسند ” احمد بن حنبل مذکور است :

حدَّثنا محمد بن أيوب ، أخبرنا عَفَّان بن مَخْلَد ، حدَّثنا يحيى بن هاني ، حدَّثنا معمر ، عن الزهري ، عن نافع بن جبير بن مطعم ، عن الربيع بن سبره ، عن أبيه قال : نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عن متعه النساء يوم خيبر (۱) .

۱- [ الف ] صفحه : ۳۲۳ / ۴۶۳ مسند سیره بن معبد . [ روایت فوق - با این متن و سند در مسند احمد و غیر آن - پیدا نشد ، بلکه در مسند احمد در روایات مسند سیره نامی از ( خیبر ) برده نشده چنانکه ملاحظه میفرمایید : حدَّثنا عبد الله ، حدَّثني أبي ، حدَّثنا إسماعيل بن إبراهيم ، حدَّثنا معمر ، عن الزهري عن ربيع بن سبره ، عن أبيه : ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعه النساء يوم الفتح . حدَّثنا عبد الله ، حدَّثني أبي ، حدَّثنا عبد الرزاق ، حدَّثنا معمر ، عن الزهري ، عن الربيع ابن سبره ، عن أبيه : ان النبي صلى الله عليه وسلم حرّم متعه النساء . حدَّثنا عبد الله ، حدَّثني أبي ، حدَّثنا سفیان بن عيينه ، عن الزهري ، عن الربيع بن سبره ، عن أبيه ، قال : نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعه . مراجعه کنید به مسند احمد ۳ / ۴۰۴ - ۴۰۵ . ولی در مسند امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) با سندی - غیر از سند فوق - خیبر ذکر شده است : حدَّثنا عبد الله ، حدَّثني محمد بن أبي بكر المقدمي ، حدَّثنا حماد بن زيد ، حدَّثنا معمر ، عن الزهري ، عن عبد الله بن محمد بن علي ، عن علي : ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى يوم خيبر عن المتعه ، وعن لحوم الحمر . رجوع شود به مسند احمد ۱ / ۱۰۳ ] .

و ملا علی متقی در “کنز العمال” گفته :

عن سیره : نهی رسول الله صلی الله علیه [ و آله ] وسلم عن متعه النساء يوم خيبر . ابن جریر (۱).

و هر گاه ثابت شد که سیره نهی متعه روز خيبر روایت کرده ، جهل [ و ] حمق او - حسب اعتراف مخاطب - ثابت گشت ؛ زیرا که او گفته است :

هر که غزوه خيبر را تاریخ تحریم متعه گوید ، گویا دعوی غلطی در استدلال < ۱۰۲۹ > حضرت مرتضی علی [ ( علیه السلام ) ] میکند ، و این دعوی شاهد جهل و حمق او بس است . انتهى .

---

۱- [ الف ] صفحه : ۴۵۵ / ۴۵۵ المتعه من كتاب النکاح من حرف النون من قسم الأفعال ، جلد ثانی . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۵ ]



و هر گاه جهل و حقم سبزه محقق شد ، روایت او متضمن نهی متعه در فتح مکه هم که در “ صحیح مسلم ” مذکور است ، لایق اعتبار نباشد .

و نیز از سبزه روایت اختصاص تحلیل و تحریم متعه به عمره قضا مروی است ، نووی در “ منهاج شرح صحیح مسلم ” نقلاً عن القاضی عیاض گفته :

وقد روی عن الحسن البصری أنها ما حلت قطّ إلا فی عمره القضاء . وروی هذا عن سبزه الجهنی أيضاً (۱) .

و نیز از قاضی عیاض نقل کرده که او گفته :

وأما قول الحسن : إنها إنما كانت فی عمره القضاء ، لا قبلها ولا بعدها . . فترده الأحادیث الثابتة فی تحریمها یوم خیبر ، وهی قبل عمره القضاء ، وما جاء من إباحتها یوم فتح مکه ویوم أوطاس ، مع أن الزوایه بهذا إنما جاءت عن سبزه - وهو راوی الروایات الأخر - وهی أصحّ ، فیترک ما خالف الصحیح (۲) .

هر گاه ثابت شد که از سبزه روایت اختصاص تحلیل و تحریم متعه به عمره قضا مروی شده ، و در این روایت و روایت مسلم از سبزه اضطراب و تهافت است ، لهذا هر دو لایق اعتبار نباشد .

۱- شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۰ .

۲- شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۱ .

## اشکال بیستم

بیستم : آنکه عدم صحت و بطلان و کذب و هوان این خرافات و جزافات که مسلم در “ صحیح ” خود آورده به مثابه [ ای ] رسیده که طائفه [ ای ] از حضرات اهل سنت ناچار حدیث سبره بن معبد را قدح و جرح کردند ، و قائل به عدم صحت این حدیث گردیدند ، و تعلیل آن به عبدالملک بن الربیع نمودند ، و به عدم اخراج بخاری این حدیث را ، استدلال بر عدم صحت آن کردند ، و نیز دلائل عدیده بر قدح و جرح و عدم صحت آن اقامه کردند که از آن صراحتاً بطلان و کذب و افترای آن ظاهر است .

علامه ابن القیم (۱) - تلمیذ رشید ابن تیمیه - در کتاب “ زاد المعاد ” گفته :

۱- [ الف ] در “ بغیه الوعاه ” : ۱۶ / ۲۷۴ [ بغیه الوعاه ۱ / ۶۲ - ۶۳ ] جلال الدین سیوطی مذکور است : محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن جریر [ حریر الزرعی ] الشمس ابن قیم الجوزیه ، الحنبلی ، العلامه ، ولد فی سابع صفر سنه إحدى وتسعين وستمائیه ، وقرأ العربیه علی المجد التونسی وابن أبی الفتح البعلی ، والفقہ والفرائض علی ابن التیمیہ ، والأصلین علیہ وعلی الصّیفی الہندی ، وسمع الحدیث من التقی سلیمان وأبى بکر بن عبد الدائم وأبى نصر بن الشیرازی وعیسی المطعم وغيرهم . . وصنّف ، وناظر ، واجتهد ، وصار من الأئمة الکبار فی التفسیر والحدیث والفروع والأصلین والعربیه ، وله من التصانیف : زاد المعاد ، مفتاح دار السعاده ، مهذب [ تهذیب ] سنن أبى داود ، سفر النجدین بین [ سفر الہجرتین ] رفع الیدین فی الصلاه ، معالم [ إعلام ] الموقعین عن ربّ العالمین ، الکافیہ والشافیہ ، نظم الرسالہ الجلیلہ [ الحلّیہ ] فی الطریق [ الطریقہ ] المحمّدیہ ، تفسیر الفاتحہ ، [ تفسیر ] أسماء القرآن ، الروح ، بیان الاستدلال علی بطلان محل [ محلّ ] السباق والنضال ، جلاء الأفهام فی حکمہ الصلاه والسلام علی خیر الأنام ، معانی الأدوات والحروف ، بدیع [ بدائع ] الفوائد ، مجلّدان ، وهو کثیر الفوائد ، أكثره مسائل نحویه ، مات فی رجب سنه أحد [ إحدى ] وخمسين وسبع مائه . ( ۱۲ ) .

فإن قيل : فما تصنعون بما رواه مسلم في صحيحه : عن جابر بن عبد الله ، قال : كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق - الأيام - على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأبي بكر حتى نهى عنه عمر في شأن عمرو بن حريث ؟

وفيما ثبت عن عمر أنه قال : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنا أنهى عنهما : متعه النساء ، ومتعه الحج ؟ !

قيل : الناس في هذا طائفتان :

طائفه تقول : إن عمر هو الذى حرّمها ونهى عنها ، وقد أمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم باتباع ما سنّه الخلفاء الراشدون ، ولم تر هذه الطائفه تصحيح حديث سبره بن معبد في تحريم المتعه عام الفتح ، فإنه من روايه عبد الملك بن الربيع بن سبره ، عن أبيه ، عن جدّه ، وقد تكلم فيه ابن معين ، ولم ير البخارى إخراج حديثه في صحيحه - مع شدّه الحاجه إليه ، وكونه أصلاً من أصول الإسلام - ولو صحّ عنده ، لم يصبر عن إخراجهِ والاحتجاج به .

قالوا : ولو صحَّ حديث سبره لم يخفَ على ابن مسعود حتَّى يروى : أنهم فعلوها ، ويحتجُّ بالآيه .

قالوا : وأيضاً فلو صحَّ لم يقل عمر : أنها كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وأنا < ١٠٣٠ > أنهى عنها وأعاقب عليها ، بل كان يقول : إنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حرّمها ونهى عنها .

قالوا : ولو صحَّ لم تفعل على عهد الصديق ، وعهد خلافة النبوه حقاً .

والطائفة الثانية : رأّت صححه حديث سبره ، ولو لم يصحَّ فقد صحَّ حديث على [ ( عليه السلام ) ] : ان رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حرّم متعه النساء .

فوجب حمل حديث جابر على أن الذى أخبر عنه بفعلها لم يبلغه التحريم ، ولم يكن قد اشتهر حتّى كان زمن عمر ، فلمّا وقع فيها النزاع ظهر تحريمها واشتهر ، وبهذا يأتلف الأحاديث الواردة فيها ، وبالله التوفيق (١) .

---

١- [ الف ] فصل : ومّمّا وقع فى هذه الغزوه إباحه متعه النساء ، ثم حرّمهما [ كذا ] .. إلى آخره من فصول غزوه الفتح . قوبل [ كذا ] هذه العبارة على زاد المعاد ، والله الحمد حمداً ليس له نفاذ . ( ١٢ ) . [ زاد المعاد ٣ / ٤٦٢ - ٤٦٣ ] .

از این عبارت چند فایده ظاهر میشود :

اول : آنکه از آن واضح است که طائفه [ ای ] از اهل سنت - که خلیفه ثانی را از خلفای راشدین میدانند - حصر تحریم و نهی متعه در عمر میکنند ، یعنی افاده میکنند که خلافت مآب تنها تحریم متعه کرده و نهی از آن نموده ، و جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) تحریم آن نفرموده و نهی از آن نکرده ، چه قول او : ( إن عمر هو الذی حرّمها ونهی عنها ) نهایت صریح است در حصر تحریم و نهی در ذات عالی صفات خلافت مآب ، کما لایرتاب فیہ أحد من أولی الألباب .

پس مفاد صریح آن همین است که جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) متعه را حرام نفرموده و نهی از آن ننموده ، و این افاده - بحمد الله - برای تکذیب جمیع اکاذیب و افتراءات اسلاف سنی که در تحریم و نهی متعه بافته و ساخته اند کافی و بسند است .

دوم : آنکه تعلیل این طائفه ، اتباع نهی عمر از متعه [ را ] به اینکه امر فرموده است جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) به اتباع آنچه مسنون کرده باشند آن را خلفا نیز دلالت صریحه دارد - به لحاظ سیاق و سباق - که تحریم متعه و نهی آن خاصّ از مسنونات خلافت مآب است نه از ارشادات سرور کائنات صلی الله علیه و آله آلاف التحیات (۱) .

سوم : آنکه از آن صراحتهً واضح است که این طائفه حدیث سیره بن معبد را در تحریم متعه صحیح میدانند به این سبب که آن از روایت عبدالملک بن الربیع است ، و ابن معین تکلم در او کرده ، یعنی قدح و جرح در او نموده .

چهارم : آنکه از آن ظاهر است که این طائفه استدلال کرده اند بر عدم صحت حدیث سیره به آنکه بخاری آن را در “ صحیح خود روایت نکرده باوصف آنکه حاجت به آن شدید است ، و اصلی است از اصول اسلام ، پس اگر نزد بخاری این حدیث صحیح میشد ، صبر بر عدم اخراج آن نمیفرمود . پس به همین دلیل عدم صحت سایر خرافاتی که مسلم و دیگران در تحریم متعه میآرند ، و در “ صحیح “ بخاری مذکور نیست ظاهر شد ، وله الحمد علی ذلک ، ولتکن هذه الفائدة منك علی ذکر ، فإنها تفید عدم صحه کثیر من أكاذیبهم التي یتشبهون بها ، ویستندون إليها .

پنجم : آنکه از آن واضح است که این طائفه بر عدم صحت حدیث سیره استدلال کرده اند به آنکه : اگر حدیث سیره صحیح میشد بر ابن مسعود مخفی نمیشد تا آنکه ابن مسعود روایت فرموده برای مردم که : اصحاب متعه را به فعل آوردند و احتجاج نموده بر جواز و اباحه آن به آیه کریمه .

و این دلیل هم [ مثل دلیل ] سابق برای تکذیب و ردّ جمیع روایات مسلم و غیر او در نهی و تحریم متعه کافی و وافی است .

و از این دلیل < ۱۰۳۱ > صحت دیگر دلایل که مثل آن است نیز ظاهر میشود ، چه سوای ابن مسعود دیگر اصحاب نیز فعل متعه نقل کرده اند .

و نیز عمران و ابن عباس و غیرشان فتوا به جواز آن داده [ اند ] .

ششم : آنکه از آن واضح است که این طائفه استدلال کرده اند بر عدم صحت حدیث سبره به آنکه اگر این حدیث صحیح میشد عمر نمیگفت که : به تحقیق متعه بود در عهد رسول خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) و من نهی میکنم از آن و عقاب مینمایم بر آن . بلکه میگفت که : حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) حرام فرموده آن را و نهی نموده از آن .

حاصل آنکه اثبات خلافت مآب [ وجود ] متعه را در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) و اضافه نهی را از آن به نفس خود ، و آن هم به تقدیم مسند الیه و عدم اضافه تحریم و نهی به جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) و اعراض از ذکر آن ، دلالت صریحه دارد بر آنکه تحریم متعه و نهی آن از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) واقع نشده ، بلکه این نهی و تحریم از افادات خاصه خلافت مآب است ، پس حدیث سبره که از آن صدور تحریم متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ثابت میگردد ، بویی از صحت نداشته ، بلکه کذب صریح و دروغ بحت باشد که افاده خود خلافت مآب ابطال آن میکند ، پس به این دلیل مقبول این حضرات ، کذب و بطلان جمیع روایات - که یاران در تحریم متعه بافته و ساخته اند و مخاطب هم بعض آن را ذکر کرده - به کمال وضوح و ظهور ثابت میشود ، و واضح میگردد که تحریم متعه صرف از خلیفه ثانی واقع شده و بس .

و معتقدین خاص ، و جان نثاران با اختصاص ، و دلیران با جسارت ، و متهوران با دیانت آن را اصلاً قادح و جارح جلالت و عدالت و دیانت و امانت خلافت مآب نمیدانند !

آری ! چندی از بزدلان و خوف زدگان به نظر عاقبت اندیشی از دار و گیر اهل حق روایات مفتریات در تحریم متعه بر سرور کائنات ( صلی الله علیه و آله ) بافتند تا آبی بر روی کار آرند ، و آن را حيله خلاص - در صورت ظهور کمال شناعت و فطاعت تحریم حلال نبوی - برای اتباع و اخلاف خود سازند !!

هفتم : آنکه از این عبارت ظاهر است که این طائفه استدلال کرده اند بر عدم صحت حدیث سبره به آنکه اگر این حدیث صحیح میشد متعه در عهد خلیفه اول به فعل نمیآمد ، و عهد خلیفه اول عهد خلافت نبوت است حقاً ، پس چگونه در این عهد مبارک فعل شنیع و حرام فطیع واقع شود ؟ ! و هرگاه متعه در عهد خلیفه اول واقع شد این معنا دلالت کرد بر عدم صحت حدیث سبره و بطلان آن .

و این دلیل هم بر بطلان سایر روایات تحریم متعه دلالت دارد ، والله الحمد علی ذلك .

عجب که در صیانت ناموس عمری چندان کوشیدند که از اهانت خلیفه اول و تلویث عهد خلافت نبوت حقه به لوث وقوع شنیعه حرام و زنا هم نترسیدند ، فلا حول ولا قوه الا بالله .



و لله الحمد والمّنه که چنانچه از این وجوه بطلان جمیع خرافات و اکذوبات سنّیه در تحریم متعه - که بر جناب سرور کائنات - علیه وآله آلاف التحیات - < ۱۰۳۲ > بافته اند - ثابت و ظاهر گردید ، همچنان از آن توجه طعن شنیع و عیب فظیح به خلافت مآب هم به ظهور رسید ، چه هرگاه - حسب این دلایل - تحریم متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بی اصل و باطل باشد ، و نهی منحصر در ذات خلافت مآب ؛ مقصود اهل حق بی کلفت حاصل گشت ، و مرام اهل ایقان به بیان اهل شنآن متحقق گشت که خلافت مآب متعه را - که در زمان جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) حلال بوده و تحریم آن از آن حضرت واقع نشده - حرام ساخت .

اما توهم این معنا که چون جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) امر به اتباع مسنونات خلفای راشدین نموده ، پس اتباع تحریم عمری هم مأمور به باشد ، از غرائب توهمات و طرائف خزعبلائی است ، و عقل هیچ عاقلی - که ادنی بهره از ایمان و اسلام داشته باشد - قبول نخواهد کرد که تحریم حلال خدا و رسول ، اگر از کسی واقع شود - کائناً من کان - آن تحریم لایق اتباع باشد .

و حاشا که تحریم حلال خدا و رسول با رشادت جمع تواند شد ، این رشادت نشد ، قیامت (۱) شد .

---

۱- به نظر میرسد ( خیانت ) صحیح است . قیامت در فارسی کنایه از غوغا و آشوب است . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا .

و بالجمله ؛ تسکین خواطر معروفه و قلوب مشغوفه معتقدین خود امر آخر است که آن بدون این تأویل هم حاصل [ است ] ، و سدّ خلافت خلفا نزدشان چنان محکم [ است ] که اصلا صدور کفر صریح و الحاد فضح هم کسر آن نتوان کرد !

لکن هرگز این سخن لایق آن نیست که به مقابله اهل حق تشبّث به آن توان نمود ، و ذکر آن به مقابله شان دلیل اختلاط عقل و اختلال حواس است ، چه ایشان کی خلافت مآب را از خلفای راشدین میدانند ؟ !

و مع هذا معنای حدیث آمر به اتباع مسنونات خلفای راشدین - بر تقدیر تسلیم - نه آن است که آنچه خلفا به تشهّی نفس بلادلیل ، بلکه به محض مخالفت صریح با حکم شرعی مسنون سازند ، آن هم مأمور به اتباع است ، حاشا ثم حاشا که چنین حرف ، هیچ مؤمنی - که رائحه [ ای ] از ایمان به مشامش (۱) رسیده باشد - بر زبان آرد ، و تخم ضلال و اضلال و تفضیح و تقبیح خود آرد ، بلکه غرض از آن ، آن است که چیزی که خلفای راشدین حسب دلیل شرعی مسنون سازند و مخالفت آن با حکم خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ظاهر نشود ، آن مأمور به اتباع است .

و آنچه ابن القیم از طایفه ثانیه صحت حدیث سبره نقل کرده ، پس رکاکت آن پر ظاهر است ، چه مزعوم بی اصل این طایفه حائفه محض بی دلیل است ،

---

۱- در [ الف ] کلمه : ( مشامش ) درست خوانده نمیشود .

و چگونه مقابل و معارض افاده طایفه اولی - که بر آن دلایل عدیده و براهین سدیدة ذکر کرده اند - میتواند شد ؟!

با آنکه دانستی که رجال اسناد حدیث سبره مقدوح و مجروح اند به تصریحات نقاد محققین سنیه ، پس افاده طایفه اولی بحمد الله موید است به افادات اسلافشان به معارضه آن ؛ محض اعتقاد طایفه ثانیه به چه کار میآید ؟!

و طایفه اولی بر محض جرح حدیث سبره به جرح راوی اکتفا نکرده اند ، بلکه دلایل دیگر هم بر بطلان آن وارد کرده [ اند ]

و آنچه این طایفه یا ابن القیم از طرف ایشان در تصحیح حدیث سبره وهن بین دیده ، افاده کرده اند که : اگر این حدیث صحیح نشود ، حدیث جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) صحیح شده .

بطلان آن پر ظاهر است ؛ چه به عنایت الهی جرح و قدح این حدیث مفتری بر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - که آن را ملجأ و مأوای خود در اثبات < ۱۰۳۳ > تحریم متعه قرار داده اند ، و آن را از حدیث سبره هم بهتر و اعلی دانسته [ اند ] - به وجوه عدیده در مابعد - ان شاء الله تعالی - بیان میکنیم . پس به عنایت الهی جمیع خرافات ایشان مردود است ، و ابواب خلاص از چهار سو بر ایشان مسدود ، ( وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ) (۱).

اما آنچه گفته : و به روایت حضرت مرتضی علی [ ( علیه السلام ) ] ، تحریم متعه از آن جناب آنقدر به شهرت و تواتر رسیده که تمام اولاد حضرت امام حسن [ ( علیه السلام ) ] و محمد بن الحنفیه آن را روایت کرده اند .

پس مخدوش است به چند وجه :

### خدشه در نسبت تحریم متعه به امیر المؤمنین علیه السلام

#### وجه اول

اول : آنکه ادعای تواتر تحریم متعه به روایت حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) کذب محض و بهتان صرف است .

عجب وقاحت دارد که به هواجس نفسانی ادعای تواتر [ هر ] امری که میخواهد مینماید و از ذکر دلیل و شاهد - ولو کان ضعیفاً - هم اعراض میکند .

سبحان الله ! متعصبین قوم - مثل رازی و مقلدینش - تواتر حدیث غدیر را با آن همه تواتر و شهرت و استفاضه و تکثر طرق منع کنند ، بلکه به قدح آن پردازند (۱) ، و مخاطب هم در باب امامت آن را صرف به بُریده منسوب سازد ، و از اشعار به تکثر طرق آن هم اعراض کند (۲) ؛ و [ اینجا ] برای ترویج باطل ادعای چنین کذب بی اصل نماید !!!

۱- نهاییه العقول ، ورق : ۲۶۳ ، صفحه : ۵۳۰ ، المسأله التاسعه .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۰۸ .

بالجمله این روایت - نهی متعه - که بر جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بافته اند منحصر است در زهری، و قدح و جرح زهری و کسانی که از ایشان روایت کرده در مابعد میسنوی، پس اگر یک طریق به سند ثقات روات هم مروی باشد، تواتر حاصل نمیشود، چه جا که آن طریق مقدوح و مجروح باشد.

### وجه دوم

دوم: آنکه نسبت روایت تحریم متعه به تمام اولاد حضرت امام حسن (علیه السلام) کذب صریح و بهتان قبیح است (۱) و کابلی و دیگر متکلمین قوم نیز - که متصدی اثبات این تحریم ذمیم میشوند - این بهتان را ذکر نکرده اند، این بهتان و افترا از افادات خاصه مخاطب کثیر الحیا است!

### وجه سوم

سوم: آنکه اگر غرضش آن است که روایات تحریم متعه از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به روایت تمام اولاد جناب امام حسن (علیه السلام) [در "موطأ" و "بخاری" و "مسلم" مذکور است، پس این کذبی است نهایت فزیح و بهتانی است به غایت قبیح، چه از روایات تحریم متعه از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام)] به روایت اولاد امام حسن (علیه السلام) - ولو بعضهم فضلاً عن کلهم - در این هر سه کتاب عینی و اثری نیست، و در "صحیح" ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و نسائی هم نشانی از آن نیست.

### وجه چهارم

چهارم: آنکه ادعای روایت کردن تمام اولاد محمد بن الحنفیه تحریم

---

۱- از (دوم: آنکه...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

متعته را از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز کذب محض و افترای صرف و بهت بحت است .

آری زهری نسبت روایت نهی متعه به دو کس از اولاد محمد بن الحنفیه نموده ، و این هَذَا مِنْ ذَاكَ ؟ ! چه اولاد محمد بن الحنفیه بسیار بودند ، اگر جناب مخاطب - از مزید اطلاع و تبصر ! - انحصار اولاد محمد بن الحنفیه در دو کس گمان کرده باشد چه عجب ؟ ! و شاید این معنا در بعض منامات یا مکاشفات بر او منکشف شده باشد !!

بالجمله بر ارباب الباب که تتبع کتب انساب کرده اند در حیز اختفا و احتجاب نیست کمال شناعت زعم حصر اولاد محمد بن الحنفیه در دو کس ، چه اولاد ذکور او چهارده کس بودند .

جمال الدین احمد بن علی بن الحسین بن علی بن (۱۰۳۴) مُهَّناً بن عتبه در " عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب " (۱) گفته :

۱- [ الف ] در " کشف الظنون " مرقوم است : عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب لجمال الدین أحمد المعروف ب : ابن عنبه [ عقبه ] المتوفی سنه ۸۲۸ ثمان وعشیرین وثمانمائه ، أخذہ من مختصر شیخه ابی الحسن علی بن محمد بن علی الصوفی النسابة ، ومن تألیف شیخه ابی نصر سهل بن عبد الله البخاری ، و ضمَّ إليهما فوائد علقها من عدّه أماكن ، موشحاً بذكر أخبار [ مذکراً لأخبار ] الولاده والوفاه ، أوله : الحمد لله ( الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا ) [ الفرقان ( ۲۵ ) : ۵۴ ] . . إلى آخر الآیه ، وبعد ؛ فإن علم النسب علم عظیم المقدار ، أشار الكتاب العظیم فی قوله تعالى : ( وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ) [ الحجرات ( ۴۹ ) : ۱۳ ] إلى تفهّمه لاسیما آل الرسول علیه [ وآله ] الصلاه والسلام لوجوب توخّیهم بالإجلال والإعظام ، كما وضّح فيه البرهان ، ولم تزل أنسابهم مضبوطه ، إلاّ أنى رأیت أول [ أوان ] تغزّبی فی أكثر البلاد یکابر الدعی العلوی فلا ینکر علیه ، فأردت أن أصنّف فی أنساب الطالبین کتاباً [ یجمع ] بین الفروع والأصول ، ویضمّ الأجذام [ الأخدام ] إلى الذیول . ( ۱۲ ) . [ کشف الظنون ۲ / ۱۱۶۷ ، ولاحظ : عمده الطالب : ۱۷ - ۱۸ ] .

فولّد أبو القاسم محمد بن الحنفية أربعة وعشرين ولداً ، منهم أربعة عشر ذكراً .

قال الشيخ تاج الدين محمد بن معيه : بنو محمد بن الحنفية قليلون جداً ليس بالعراق ولا بالحجاز منهم أحد ، وبقيتهم كانت بمصر وبلاد العجم ، وبالكوفة منهم بيت واحد .

هذا كلامه ، فالعقب المتصل الآن من محمد من رجلين على وجعفر (قتيل الحرّه) .

فأمّا ابنه أبو هاشم عبد الله الأكبر إمام الكيسانية ، وعنه انتقلت البيعه إلى بنى العباس فمنقرض .

أمّا جعفر بن محمد الحنفية ؛ وقتل يوم الحرّه - حين أرسل يزيد بن معاوية مسرف بن عقبه المرودي لقتل أهل المدينة المشرفه ونهبهم - وفي ولده العدد ، فعقبه من عبد الله . . إلى آخره (١) .

---

١- [ الف ] الفصل الثالث فى ذكر عقب محمد بن أمير المؤمنين على بن أبى طالب [ ( عليه السلام ) ] من الأصل الثالث . [ عمده الطالب : ٣٥٣ ] .

**وجه پنجم**

پنجم: آنکه اگر غرض آن است [ که ] روایات تحریم متعه از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به روایت تمام اولاد محمد بن الحنفیه در “ موطأ ” و “ بخاری ” و “ مسلم ” ثابت است ، پس این هم کذب واضح و بهتان ظاهر است ، “ موطأ ” و “ صحیحین ” نهایت معروف و مشهور [ است ] ، ناظر را باید که به آن رجوع آرد ، و دریابد که هرگز از این کتب ، روایت کردن تمام اولاد محمد بن الحنفیه تحریم متعه را ثابت نمیشود .

آری ؛ روایت نهی متعه از دو کس از اولاد محمد بن الحنفیه به روایت زهری منقول است .

**وجه ششم**

ششم: آنکه اگر غرض از ثبوت این روایات به طرق متعدده در این کتب ثلاثه آن است که تا جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) تعدد طرق در این کتب ثابت است ، پس کذب محض و بهتان صرف است ، چه روایاتی که در این کتب از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در نهی متعه منقول است ، مدار همه آن بر زهری است پس تعدد طرق تا جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) هرگز به ثبوت نمیرسد .

و اگر غرض تعدد طرق تا زهری است ، پس آن نفعی نمیرساند ، کما سیظهر .

و محتجب نماند که احتجاج مخاطب به روایت “ موطأ ” و “ بخاری ” و “ مسلم ” از زیادات او است بر هفوات کابلی ، و آن را اخذ کرده از کلام والد



خویش در “قره العینین”، لیکن اکتفا بر تقلید او نکرده، بعضی اکاذیب و زیادات مخدوشه در آن داخل ساخته، عبارت والد مخاطب در “قره العینین” این است:

اما صحت حدیث در آن باب - یعنی منع متعه - پس از آن جهت [است] که جمعی از فضلاء صحابه آن را روایت کردند و بر آن عمل نمودند، رئیس آن جماعت حضرت مرتضی [علیه السلام] است، و حدیث او در “بخاری” و “موطأ” و “مسلم” و باقی کتب متداوله صحیح شده است... الی آخر (۱).

والد مخاطب در این عبارت، صحت حدیث منع متعه از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در “بخاری” و “مسلم” و “موطأ” ادعا کرده بود، و مخاطب اکتفا بر آن نکرده، در نسبت این روایت به جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اکاذیب عظیمه و افتراءات فحیمه - اعی تواتر آن در روایت نمودن تمام اولاد امام حسن (علیه السلام) و تمام اولاد محمد بن الحنفیه آن را - داخل ساخته، و ذکر تعدد طرق - که اصلاً نفعی به او نمیرساند - اضافه کرده.

### وجه هفتم

وجه هفتم: آنکه مالک و بخاری و مسلم هر چند نهی متعه [را] از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده اند، و به مزید وقاحت < ۱۰۳۵ > آن را در “صحاح” خود داخل ساخته، لیکن روایاتشان مشتمل است بر تاریخ نهی به خیبر و نهی متعه به روز خیبر - حسب افاده اکابر سنیه - اصلی ندارد.

ابوالقاسم عبدالرحمن سهیلی - که از اکابر محققین و اعظم منقّدين قوم است - افاده کرده که نهی متعه را روز خیبر ، کسی از اهل سیر و روایتِ اثر نمیداند ، چنانچه در کتاب “ روض الأنف ” که در آن شرح سیره ابن اسحاق نموده گفته :

ومِمَّا يَتَّصِلُ بِحَدِيثِ النَّهْيِ عَنْ أَكْلِ الْحَمْرِ تَنْبِيهِ عَلَى إِشْكَالِ فِي رِوَايَةِ مَالِكٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، فَإِنَّهُ قَالَ فِيهَا : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ عَنْ نِكَاحِ الْمُتَعَةِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَعَنْ لَحْمِ الْحَمْرِ الْأَهْلِيَّةِ . وَهَذَا شَيْءٌ لَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ السَّيْرِ وَرِوَاةِ الْأَثَرِ أَنَّ الْمُتَعَةَ حَرَّمَتْ يَوْمَ خَيْبَرَ ، وَقَدْ رَوَاهُ ابْنُ عَيْنٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، فَقَالَ فِيهِ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ أَكْلِ الْحَمْرِ الْأَهْلِيَّةِ عَامَ خَيْبَرَ وَعَنْ الْمُتَعَةِ .

فمعناه على هذا اللفظ : ونهى عن المتعه بعد ذلك ، أو في غير ذلك اليوم ، فهو إذاً تقديم وتأخير وقع في لفظ ابن شهاب ، لا لفظ مالك ؛ لأن مالكاً قد وافقه على لفظه جماعه من رواه ابن شهاب (۱) .

و قسطلانی در “ ارشاد الساری ” گفته :

وقال السهيلي : النهي عن نكاح المتعه يوم خيبر شيء لا يعرفه

۱- [ الف ] غزوه خيبر ، قوبل على أصل روض الأنف من نسخه عتيقه بخط العرب . ( ۱۲ ) . [ الروض الأنف ۴ / ۷۵ ] .

[ أحد من ] (١) أهل السير ولا رواه أهل الأثر ، فالذى يظهر أنه وقع تقديم وتأخير فى لفظ الزهرى . (٢) انتهى .

و عيني در “ عمده القارى ” گفته :

قال ابن عبد البرّ : وذكر النهى عن المتعه يوم خبير غلط .

وقال السهيلي : النهى عن المتعه يوم خبير لا يعرفه أحد من أهل السير ورواه الأثر (٣) .

و قسطلانى در “ ارشاد السارى ” گفته :

قال ابن عبد البرّ : إن ذكر النهى يوم خبير غلط .

وقال البيهقى : لا يعرفه أحد من أهل السير (٤) .

و ابن قيم در “ زاد المعاد ” گفته :

والصحيح أن المتعه إنّما حرّمت عام الفتح ؛ لأنه قد ثبت فى صحيح مسلم : أنهم استمتعوا مع النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بإذنه ، ولو كان التحريم زمن خبير لزم النسخ مرتين ، وهذا لا عهد

---

١- الزيادة من المصدر .

٢- [ الف ] صفحه : ٧٨ / ٥٥٩ باب نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عن نكاح المتعه آخرأ . ( ١٢ ) . [ ارشاد السارى ٤٣ / ٨ ] .

٣- [ الف ] غزوه خبير من كتاب المغازى . ( ١٢ ) . [ عمده القارى ١٧ / ٢٤٦ - ٢٤٧ ] .

٤- [ الف ] غزوه خبير من كتاب المغازى . [ ارشاد السارى ٦ / ٣٦٩ ] .

بمثله فى الشريعة البتة ، ولا يقع مثله فيها (١) .

و نيز ابن قيم در “ زاد المعاد ” كفته :

فصل ٧ ولم يحرم المتعه يوم خيبر ، وإنما كان تحريمها عام الفتح ، هذا هو الصواب ، وقد ظن طائفه من أهل العلم أنه حرمها يوم خيبر ، واحتجوا بما فى الصحيحين من حديث على بن أبى طالب [ ( عليه السلام ) ] : ان رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمر الإنسيه .

وفى الصحيحين أيضاً : أن علياً [ ( عليه السلام ) ] سمع ابن عباس يلين فى متعه النساء ، فقال : مهلاً يا ابن عباس ! فإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عنها يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمر الإنسيه .

وفى لفظ البخارى عنه : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمر الإنسيه .

ولما رأى هؤلاء أن النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أباحها عام الفتح ثم حرمها ، قالوا : حرمت ، ثم أُبيحت ، ثم حرمت ..

قال الشافعى : لا أعلم شيئاً حرم ، ثم أُبيح ، ثم حرم ، ثم أُبيح إلا المتعه .

١- [ الف ] جلد اول صفحه : ٢٥٢ / ٣٢٧ غزوه الفتح . [ زاد المعاد ٣ / ٤٥٩ - ٤٦٠ ] .

قالوا : فنسخت مرّتين .

وخالفهم في ذلك آخرون ، وقالوا : لم تحرّم إلا عام الفتح ، وقبل ذلك كانت مباحه (۱) .

و نیز ابن قیّم در “ زاد المعاد ” گفته : < ۱۰۳۶ > وقصه خيبر لم تكن فيها الصحابه يتمتعون باليهوديات ، ولا استأذنوا في ذلك رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ولا نقله أحد قطّ في هذه الغزوه ، ولا كان فيها للمتعه ذكر البته ، لا فعلاً ولا تحريماً ، بخلاف غزاه الفتح ، فإن قصه المتعه كانت فيها - فعلاً وتحريماً - مشهوره (۲) .

و اگر کسی بگوید که : از بطلان ثبوت تحریم متعه در روز خيبر ، بطلان این روایات مالک و بخاری و مسلم لازم نمیآید ؛ چه جایز است که اصل نهی متعه - که در این روایات وارد است صحیح باشد - و صرف تقييد آن به روز خيبر باطل و غلط و بی اصل .

پس مدفوع است :

اولا : به آنکه يك بام و دو هوا ندارد ، نیمه خواب راست و نیمه دروغ نمیباشد ، بعض حدیث را طرح کردن و بر بعض عمل کردن یعنی چه ؟ !

۱- زاد المعاد ۳ / ۳۴۳ - ۳۴۴ .

۲- زاد المعاد ۳ / ۳۴۴ - ۳۴۵ .

ولی الله در "ازاله الخفا" بعد نقل حدیثی درباره زوج غایب گفته :

لم يأخذ به الشافعي في الجديد ، وقال : كيف يؤخذ بعض الحديث ويترك بعضه .. يعرض بمالك (۱).

و در حقیقت این عذر بدان میماند که شخصی بر دعوی خود سندی پیش کند و به آن بر صدق خود اجتماع (۲) و استدلال نماید ، هرگاه بطلان تاریخ آن ثابت شود عذر آغاز نهد که : این تاریخ غلط و بی اصل است و اصل مضمون آن صحیح ؛ هرگز عاقلی این عذر را قبول نخواهد کرد .

و ثانیاً : آنکه احتجاج و استدلال مخاطب و والد ماجدش به این احادیث ، و حکم مخاطب به ثبوت آن و حکم والدش به صحت آن - کما سیجیء - دلالت واضحه دارد بر آنکه این روایات نزد او و والدش معتمد و معتبر است نه مشتمل بر امر باطل و بی اصل .

و چگونه حکم توان کرد به صحت حدیثی که مشتمل باشد بر امر باطل و بی اصل ؟!

پس عذر اشتمال این روایات بر امر باطل و غلط و بی اصل از جانب مخاطب و والد ماجدش چگونه لایق قبول باشد ؟!

آری ! تبکیت و افحاشان به این معنا پر ظاهر است .

۱- [ الف ] کتاب النکاح من فقهیات عمر . ( ۱۲ ) . [ ازاله الخفاء ۲ / ۱۱۴ ] .

۲- کذا .

## وجه هشتم

وجه هشتم: آنکه روایات “موطأ” و “بخاری” و “مسلم” حسب افاده خود مخاطب هم لایق اعتبار و اعتماد نیست، چه این روایات مشتمل است بر تاریخ نفی به خبیر، و تاریخ تحریم به خبیر - حسب افاده خودش - باطل است، و از قبیل وهم بی اصل و موجب ثبوت نهایت جهل و حمق، پس عجب که چگونه به چنین روایات باطله بی اصل - که مثبت نهایت جهل و حمق مثبت آن است - تمسک کرده، در حقیقت نهایت جهل و حمق خود به قول خود ثابت ساخته!

پس کمال عجب است که خود حواله این روایات به “موطأ” و بخاری و مسلم مینماید و آن روایات را ثابت میداند و مضمون این روایات را انکار میکند و آن را دلیل جهل و حمق میگرداند!

سبحان الله! هم اثبات و تحقیق این روایات و احتجاج و استدلال به آن نمودن، و هم مضمون آن را تغلیط و انکار کردن (۱) و دلیل حمق و جهل گردانیدن (۲) چقدر لطف دارد؟!

و از اینجاست (۳) که مخاطب روایت این کتب را بالفاظها نقل نکرده، به غرض (۴) تخدیع و اضلال.

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: ( و دلیل کردن ) اضافه شده است .

۲- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: ( واو ) اضافه شده است .

۳- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: ( نه ) اضافه شده است .

۴- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: ( بلکه ) اضافه شده است .

## وجه نهم

وجه نهم: آنکه تحریم خیبری را والد ماجد مخاطب نیز در “قره العینین” به اهتمام تمام باطل و بی اصل ساخته و به ردّ و انکار و توهین آن پرداخته، چه افاده کرده که: این معنا وهم است یعنی <۱۰۳۷> غلط بی اصل، و روات قصه غزوه [خیبر] (۱)، تحریم متعه ذکر نکرده اند، و روایتی را که قابل احتمال عدم تاریخ تحریم متعه به چیزی نباشد شاذّ و غیر محفوظ دانسته، و از روایات ثقات خارج ساخته (۲).

پس این همه روایات بخاری و مسلم و مالک که به صراحت تمام مشتمل است بر تاریخ نهی متعه به خیبر، از جمله اغلاط و اوهام و شواذّ غیر محفوظه نزد اعلام و مأخوذ از غیر ثقات فخام باشد، اصلاً صلاحیت قبول و اعتنا و رکون و اصغاً نداشته باشد!

عجب که مخاطب چنین روایات را - که والد ماجدش چنین اهتمام در توهین و تهجین آن فرموده - بر سر و چشم میگذارد، و به مقابله اهل حق ذکر میسازد؟!

بار الها مگر آنکه بگویند که: معذورش توان داشت، بیچاره بر اصل “صحاح” خود خبری ندارد و به سبب کثرت شغال لایعنی ملاحظه و مطالعه آن نکرده، حواله این روایات به این “صحاح” به تقلید والد خودش نمود و از حقیقت امر خبری برنداشته! و والد او خود طریق تخدیع و تلبیس و تدلیس

۱- زیاده از مصدر .

۲- قره العینین: ۲۱۴ - ۲۱۵ .



سپرده ، داد تناقض و تهافت داده که او در “قره العینین” اولاً دعوی صحت حدیث در منع متعه نموده و گفته که :

جمعی از فضلاى صحابه آن را روایت کردند و بر آن عمل نمودند ، رئیس آن جماعت حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] است ، و حدیث او در “بخاری” و “موطأ” و “مسلم” و باقی کتب متداوله صحیح شده است . (۱) انتهى .

و این عبارت صریح است در آنکه ولی الله حدیث مروی را از جناب امیرالمؤمنین [ ( علیه السلام ) ] که در “موطأ” و “مسلم” و “بخاری” مذکور است ، صحیح میدانند و احتجاج و استدلال به آن مینمایند ؛ حال آنکه پر ظاهر است که حدیث مروی در “موطأ” نصّ صریح است بر تاریخ نهی متعه به خیر ، و همین روایات مسلم همه صریح است در این تاریخ ، و همچنین این حدیث در “صحیح بخاری” در سه مقام بر این معنا نصّ واضح است .

و بعد این افاده خودش در ردّ و توهین روایتی که دلالت بر این تاریخ کند ، کوشید [ ه ] و آن را از روایات ثقات خارج ساخته و شاذ و غیر محفوظ نامیده .

و لله الحمد که این افاده آخرینش برای تکذیب خرافه اولینش ، و تفضیح و تقبیح او در تصحیح روایت “موطأ” و مسلم و بخاری کافی است .

و هرگاه حال والد ماجد مخاطب - با آن همه لاف تحقیق و تبحر و مزید اتعاب نفس در تفحص و تجسس و انهماک در ورق گردانی کتب حدیث - به

این مشابه [ است ] که با وصف حواله به این “ صحاح ” ثلاثه از حال روایات آن خبری ندارد، و با وصف ردّ و ابطال آن، دست تمسک بر آن اندازد؛ پس از تهافت و اضطراب مخاطب مهارت نصاب چه حرف شکایت توان کرد؟!

و متوهم نشود که از وجه هفتم و هشتم و نهم و دهم بطلان روایات ناصّه بر تاریخ نهی متعه به خیبر لازم میآید، نه روایات دیگر که آن نصّ نیست در تاریخ نهی متعه به خیبر، مثل روایت بخاری در کتاب النکاح، در روایت ترمذی و یک روایت نسائی.

زیرا که از زهری بلاشبهه تاریخ نهی متعه در روایت مروی از جناب امیرالمؤمنین [ ( علیه السلام ) ] [\(۱\)](#) واقع شده، چنانچه عبارت سهیلی بر آن دلالت واضحه دارد.

و هرگاه نزد زهری - معاذ الله - جناب < ۱۰۳۸ > امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نهی متعه به روز خیبر روایت کرده، پس بعضی طرق دیگر منقول از زهری که در آن نصّ بر این تاریخ نیست - علی مزعومهم - نیز محمول بر این تاریخ خود بود؛ لوجوب حمل المطلق علی المقید. و چون این روایات همه منحصر است در زهری، پس البته جمیع این روایات محمول بر تاریخ نهی به خیبر باشد، سواء كانت نصّاً فيه أو لا.

آری؛ اگر روایتی دیگر به غیر طریق زهری ثابت میگردند، و آن

۱- در [ الف ] یک کلمه خوانا نیست، احتمالاً تحیت است.

روایت نص نمی‌بود بر این تاریخ ، البته بطلان آن از انکار تاریخ خیبری لازم نمی‌آمد .

و مع هذا کله ؛ چون روایات مسلم همه منحصر است در این تاریخ و مالک هم در “موطأ” جز آن روایت نکرده ، و مخاطب در این مقام دست به دامان روایت مسلم و مالک زده ، برای تفضیح و تقییح این تمسک ، به هر حال این افادات داله بر رد و ابطال تاریخ خیبری کافی و وافی است .

و مع ذلك کله در ما بعد میدانی روایت بخاری که در کتاب النکاح آورده و همچنین روایت ترمذی و یک روایت نسائی که آن را لایق احتمال عدم نص بر تاریخ نهی متعه به خیر می‌پندارد ، نیز در حقیقت احتمال غیر این تاریخ نمی‌تابد ، تطبیق لفظ : ( زمن خیر ) به : ( لحوم حمر ) حسب قواعد نحویه و جهی از جواز ندارد .

### وجه دهم

وجه دهم : آنکه تحریم خیبری را سناءالله هم از اغلاط و اوهام بی دلیل و مخالف تحقیق دانسته ، پس این روایات “مسلم” و “بخاری” و “موطأ” بنابر این هم لایق احتجاج و استدلال و اعتماد و اعتبار نباشد ، بل هی أحقّ بالابطال والرّد والإنکار .

در “سیف مسلول” گفته :

سؤال : حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] نهی از متعه روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده ، و احادیث دیگر دلالت دارند بر آنکه روز اوطاس - که در سال هشتم بود - متعه به عمل آمده بود ، پس متعه ناسخ حرمت گشته .

جواب این اشکال به دو وجه است :

یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط ، نه در غزوه خیبر ، و راویان قصه غزوه خیبر ، تحریم متعه ذکر نکرده اند و تحریم متعه را به غزوه خیبر موّرخ [ کردن ] مردم را این گمان از آنجا پیدا شده که علی ( رضی الله عنه ) [ ( علیه السلام ) ] ذکر تحریم متعه و حمر اهلی در یک حدیث جمع کرده و تحریم حمر اهلی را موقت کرده به غزوه خیبر ، مردم را گمان پیدا شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشند .

و این وهم است بی دلیل ، و تحقیق آن است که چون ابن عباس در تحریم متعه و در تحریم حمر اهلی اختلاف داشت ، برای الزام او علی ( رضی الله عنه ) [ ( علیه السلام ) ] هر دو تحریم را در یک حدیث ذکر کرده ... (۱) الی آخر .

### وجه یازدهم

وجه یازدهم : آنکه امام شافعی - که به تصریح ولی الله در " قره العینین " آیتی بود از آیات الله تعالی ، و مقتدای جمیع محدّثین و فقها ، و اعمق به اعتبار مدرک ، و اقوی به اعتبار فقه و استنباط (۲) - ذکر متعه را در روایت نهی لحوم حمر اهلیه از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) صحیح و ثابت ندانسته ، با و صف آنکه از مالک نهی [ از ] لحوم حمر اهلیه روایت کرده ، از ذکر متعه در این روایت سکوت ورزیده .

۱- [ الف ] صفحه : ۱۴۰ / ۲۳۶ . [ سیف مسلول : ] .

۲- قره العینین : ۱۹۵ .

عینی در “عمده القاری” گفته :

وقد روی الشافعی ، عن مالک - یاسناده - عن علی (رضی الله عنه ) [ ( علیه السلام ) ] : أن رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم نهی یوم خیبر عن أكل لحوم الحمر الأهلیه ، ولم یزد علی ذلك ، وسکت عن قصه المتعه لما < ۱۰۳۹ > علم فیها من الاختلاف (۱).

از این عبارت ظاهر میشود که امام شافعی ذکر متعه را در این روایت لایق روایت و نقل و قابل اشاعه و تحدیث نمیدانست که با وصفی که اصل روایت نهی [ از ] حمر اهلیه [ را ] از مالک نقل کرده مگر ذکر متعه را از میان انداخته .

پس ثابت شد که شافعی ذکر متعه را در این روایت قابل حذف و اسقاط و از قبیل اوهام و اغلاط دانسته و الا اگر اصلی میداشت لازم میآمد که امام شافعی - العیاذ بالله - سارق حدیث باشد ، چه مخاطب حذف بعض حدیث را سرقت نام نهاده !

### وجه دوازدهم

وجه دوازدهم : آنکه ولی الله در “قره العینین” گفته :

اهل مدینه و اهل شام و اهل یمن و اهل مصر از مرتضی [ ( علیه السلام ) ] روایت ندارند الا در غایت قلت ، و اهل کوفه روایت دارند اما پیش محدثین ، اکثر روایات حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] مستور الحال اند غیر حفاظ و روایت از

۱- [ الف ] غزوه خیبر من کتاب المغازی . [ عمده القاری ۱۷ / ۲۴۷ ] .

مرتضی [ ( علیه السلام ) ] پیش ایشان صحیح نشده است الا از قبل اصحاب عبدالله بن مسعود .

عن ابن عباس ، قال : سمعت المغیره يقول : لم یکن یصدّق علی علی [ ( علیه السلام ) ] فی الحدیث عنه إلا من أصحاب عبد الله بن مسعود . أخرجه مسلم فی مقدمه صحیحه . (۱) انتهى .

از این عبارت ظاهر است که روایت از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) صحیح نشده است الا از قبل اصحاب عبدالله بن مسعود ، و روایت مسلم دلالت صریحه دارد بر آنکه تصدیق حدیث از آن جناب کرده نمیشد مگر از اصحاب عبدالله بن مسعود ؛ و ظاهر است که این روایت نهی متعه از اصحاب عبدالله بن مسعود نیست ، و عبدالله بن مسعود خود قائل به جواز متعه بود - کما سیجیء - فهذا الخبر لا یصلح القبول والتصدیق ، بل هو بالردّ والجبه حقیق ، والله ولی الهدی والتوفیق .

و نیز ولی الله در " قره العینین " در عبارتی که میآید گفته است :

پس عدم ذکر غلطات حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] در کتب متداوله به جهت اختفای علم او و اختلاط قضایای او است چون روات او مستورالحال غیر حفاظ بوده اند . (۲) انتهى .

۱- [ الف ] صفحه : ۱۱۷ / ۲۱۵ جواب قوله : ( واستند الفضلاء فی جمیع العلوم إلیه . . ) از عبارت تجرید . [ قره العینین : ۱۵۰ ]

۲- قره العینین : ۱۴۹ .

پس هرگاه روات جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) مستورالحال و غیرحفاظ باشند که به این سبب روایاتشان متضمن قضایای جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) لایق ذکر در کتب متداوله نبوده ، پس این روایت هم به همین وجه قابل اعتنا و لایق قبول نباشد .

### وجه سیزدهم

سیزدهم : آنکه از روایت مسلم ظاهر است که همین حسن بن محمد روایت جواز متعه از سلمه بن الأكوع و جابر بن عبدالله نقل کرده - کما سبق (۱) - و روایت کردن حسن بن محمد صرف جواز متعه از سلمه به روایت عبدالرزاق هم ثابت [ است ] - کما سیجیء فیما بعد إن شاء الله تعالی - پس اگر او بر ناسخ جواز مطلع میشد چگونه صرف جواز آن نقل میکرد ؟! چه از تقریر رازی لزوم ایهام باطل در صورت عمل به اخبار آحاد و عدم ذکر دلیل آخر - اگر اصلی داشته باشد - دریافتی ، پس بلاشک در صورت اطلاع بر ناسخ ، روایت امر منسوخ نیز به همین دلیل جایز نباشد ، ولیکن چون روایت صرف جواز از حسن بن محمد ثابت است واضح شد که او هرگز نهی متعه را روایت نکرده ، نسبت آن به او کذب و بهتان محض است .

### وجه چهاردهم

چهاردهم : آنکه روایات مالک و بخاری و مسلم لایق آن نیست که تمسک به آن توان کرد ، و برای دفع داء عضال اشکال دست به آن توان

انداخت زیرا که به عنایت الهی جهل و حمق < ۱۰۴۰ > این گروه (۱) - حسب اعتراف مخاطب - به کمال وضوح ثابت میشود و ظاهر میگردد که اینها اثبات غلط در استدلال جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به روایت تحریم خیبری نموده ، کمال جهل و حمق خود به منصف ظهور رسانیده اند ، و خود را به زمره نواصب معترضین و معاندین مخالفین داخل ساخته ، و هرگاه مخالفت و معاندت اینها با جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ثابت گردید و نهایت جهل و حمقشان - حسب اعتراف خود مخاطب - به منصف ظهور رسید ، پس روایات ایشان در هیچ باب لایق وثوق و اعتماد نماند [ چون ] که بر روایات معاندین مخالفین جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که نهایت جاهل و احمق باشند - هرگز کسی از اهل بصیرت گوش نمیدهد .

و از این وجه و مثل آن واضح گشت که روایتی که بخاری در کتاب النکاح آورده اگر فرض شود که نص بر تاریخ نهی متعه به خیبر نیست نیز لایق اعتماد و اعتبار نیست ، بلکه مردود و مطرود و مجروح و مقدوح است .

### وجه پانزدهم

وجه پانزدهم : آنکه مخاطب خود گفته است :

و اگر حضرت مرتضی [ (علیه السلام) ] در این روایت تحریم متعه را به تاریخ خیبر مورخ کرده ، روایت میفرمود ، ردّ بر ابن عباس و الزام او چه قسم صورت مییست ؟ ! حال آنکه در همین وقت ردّ و الزام این روایت فرموده و

---

۱- در [ الف ] کلمه : ( گروه ) خوانا نیست ، شاید لفظ دیگری است .



ابن عباس را بر تجویز متعه زجر شدید نموده و گفته که : إنك رجل تائه . (۱) انتهى .

این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه - معاذ الله - جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) روایت تحریم متعه را - که مخاطب حواله آن به " موطأ " و بخاری و مسلم نموده ، احتجاج و استدلال به آن مینماید - در همین وقت ردّ و الزام ابن عباس روایت فرموده ، نه قبل آن و نه بعد آن ، پس انحصار این روایت در این وقت به کمال وضوح و ظهور به اعتراف مخاطب ثابت گردید ، و واضح گشت که این روایت در غیر وقت این ردّ و الزام مروی نشده ، چنانچه لفظ ( همین ) بر آن دلالت دارد ، و هم احتجاج و استدلال مخاطب بر ردّ و ابطال تاریخ تحریم به خیر بر این حصر دلالت واضحه دارد .

و هرگاه این روایت منحصر شد در این وقت ، در بطلان و افترای آن احدی از ارباب الباب شک و ارتیاب نخواهد ورزید ، و ادنی شک و وهنی و ضعفی در ثبوت افترای آن ، پیرامون خاطر اهل فهم و ادراک نخواهد گردید ؛ چه قصه الزام و ردّ جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) بر ابن عباس بلاریب و شک ، کذب محض و بهتان صرف است ؛ زیرا که اگر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ردّ بر ابن عباس میکرد و او را الزام میداد و روایت نسخ جواز متعه از حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) نقل میفرمود و او را زجر شدید میفرمود ، قطعاً و حتماً

ابن عباس رجوع از تجویز متعه میفرمود ، حال آنکه هرگز ابن عباس رجوع از تجویز متعه ننموده ، و تا زمان خلافت ابن زبیر - که متأخر است از زمان کرامت نشان جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به زمان دراز - مستمرالقول به جواز متعه بوده ، چنانچه ابن الهمام - که از اکابر محققین اعلام ایشان است - در " فتح القدير " شرح " هدایه " گفته :

وفی صحیح مسلم : أن علیاً ( رضی الله عنه ) [ ( علیه السلام ) ] سمع ابن عباس - رضی الله عنهما - یلین فی متعه النساء ، فقال : < ۱۰۴۱ > مهلاً یا ابن عباس ! فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم نهی عنها یوم خیبر وعن لحوم الحمر الإنسیه .

وهذا لیس صریحاً فی رجوعه ، بل فی قول علی [ ( علیه السلام ) ] له ذلك (۱) .

ویدل علی أنه لم یرجع - حین قال له علی [ ( علیه السلام ) ] ذلك - ما فی صحیح مسلم ، عن عروه بن الزبیر : أن عبد الله بن الزبیر . . . قام بمکه ، فقال : إن ناساً - أعمی الله قلوبهم کما أعمی أبصارهم - یفتون بالمتعه . . . یعرض برجل ، فناداه ، فقال : إنک لجلف جاف ، فلعمری لقد کانت المتعه تفعل فی عهد إمام المتقین - یرید رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم - .

فقال له ابن الزبير : فجرت (۱) نفسك ، فوالله لئن فعلتها لأرجمنك بأحجارك . . إلى آخر الحديث .

ورواه النسائي أيضاً ، ولا تردّد في أن ابن عباس - رضی الله عنهما - هو الرجل المعرّض به ، و كان ( رضی الله عنه ) قد كفّ بصره ، فلذا قال ابن الزبير . . . : . . . كما (۲) أعمى أبصارهم ، وهذا إنّما كان في حال (۳) خلافة عبد الله بن الزبير . . . ، وذلك بعد وفاه علي المرتضى كرم الله وجهه [ ( عليه السلام ) ] ، فقد ثبت أنه مستمر القول على جوازها ، لم يرجع الى قول إمام المتقين وأفضل الاشجعين (۴) علي ( رضی الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] (۵) .

و هرگاه ثابت شد که ابن عباس از تجویز متعه رجوع نفرموده ، ثابت شد که هرگز جناب امیرالمؤمنین [ ( عليه السلام ) ] این روایت برای ابن عباس نقل نفرموده ، و نه ردّ و الزام آن به عمل آورده ، چه خبر جناب امیرالمؤمنین ( عليه السلام ) به اعتراف خود مخاطب در طعن دوازدهم از مطاعن ابی بکر مفید یقین است (۶) ، پس مخالفت امر یقینی از ابن عباس در حکم شرعی موجب تضلیل و تکفیر

۱- فی المصدر : ( فجرت ) .

۲- در [ الف ] اشتهاً : ( قال ) آمده است .

۳- لم یرد فی المصدر : ( حال ) .

۴- لم ترد فی المصدر جمله : ( إمام المتقين وأفضل الاشجعين ) .

۵- فتح القدير ۳ / ۲۴۸ - ۲۴۹ .

۶- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۵ .

میشود ، پس عجب که امثال معاویه و غیر او را عادل و ثقه و لایق اقتدا ، و اقتدایشان را موجب اهتدا دانند ، و ابن عباس را به تضلیل و تکفیر نوازند !

و نیز مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) [ به او نسبت دهند ] !

### وجه شانزدهم

وجه شانزدهم : روایاتی که بخاری و مسلم از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در نهی متعه نقل کرده اند مدار همه آن [ ها ] مثل روایت مالک [ از ] زهری است ، و زهری از عبدالله و حسن نقل کرده ، روایت مالک در “ موطأ ” مع الاسناد بعد از این مذکور خواهد شد ، و نیز هر سه روایت بخاری و همه روایات مسلم در این باب در مابعد منقول خواهد شد ، و یک روایت بخاری در کتاب النکاح این است :

حدَّثنا مالك بن إسماعيل ، قال : حدَّثنا ابن عيينه : أنه سمع الزهري يقول : أخبرني الحسن بن محمد بن علي وأخوه عبد الله ، عن أبيهما : أن علياً [ ( عليه السلام ) ] قال لابن عباس : إن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن المتعه ، وعن لحوم الحمر الأهليه زمن خيبر (۱) .

از ملاحظه روایات آتی و این روایت واضح است که مدار همه آنها بر زهری است ، و مدار زهری بر عبدالله و حسن ، و این روایت را ترمذی و

---

۱- [ الف ] صفحه : ۶۷ / ۱۱۲۹ باب نهی رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم عن نکاح المتعه أخيراً من کتاب النکاح . ( ۱۲ ) .  
( [ صحیح بخاری ۶ / ۱۲۹ ] .

نسائی و ابن ماجه هم نقل کرده اند ، روایت ابن ماجه در مابعد میشنوی ، و از آن ظاهر است که آن مروی است از زهری از عبدالله و حسن ، و روایت ترمذی و نسائی در اینجا مذکور میشود ، در “ صحیح ترمذی ” مذکور است :

حدّثنا ابن ابي عمر ، ( نا ) سفیان ، عن الزهری ، < ۱۰۴۲ > عن عبدالله والحسن - ابني محمد بن علی - ، عن أبيهما ، عن علی بن ابي طالب [ ( علیه السلام ) ] : أن النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم نهی عن متعه النساء وعن لحوم الحمر الأهلیه زمن خيبر .

وفی الباب : عن سبره الجهنی ، وأبی هريره ، حدیث علی [ ( علیه السلام ) ] حدیث حسن ، صحیح (۱).

و در “ سنن نسائی ” در کتاب النکاح مسطور است :

أخبرنا عمر بن علی ، قال : حدّثنا يحيى عن عبيد الله بن عمر ، قال : حدّثني الزهری ، عن الحسن وعبد الله - ابني محمد - ، عن أبيهما : أن علياً بلغه أن رجلاً لا يرى بالمتعه بأساً ، فقال : إنك تائه ، إنه نهاني (۲) رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم عنها ، وعن لحوم الحمر الأهلیه يوم خيبر (۳) .

۱- [ الف ] صفحه ۱۸۹ / ۶۵۴ باب ما جاء في نكاح المتعه من ابواب النكاح . [ سنن ترمذی ۲ / ۲۹۵ ] .

۲- فی المصدر : ( نهی ) .

۳- [ الف ] جلد ثانی صفحه : ۳۲ / ۲۶۸ فی تحریم المتعه من کتاب النکاح . [ سنن نسائی ۶ / ۱۲۵ ] .

و نیز در “سنن نسائی” در کتاب الصيد و الذبائح مذکور است :

أخبرنا محمد بن منصور ، والحارث بن مسكين - قراءةً عليه ، وأنا أسمع واللفظ له - ، عن سفیان ، عن الزّهری ، عن الحسن بن محمد وعبد الله بن محمد ، عن أبيهما ، قال : قال علي [ ( عليه السلام ) ] لابن عباس - رضی الله عنهما - : إن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن نكاح المتعه ، وعن لحوم الحمر الأهلية يوم خيبر (۱).

و سه روایت نسائی در این باب در مابعد مذکور خواهد شد ، و آن هم منقول است از زهری از حسن و عبدالله .

و در “مسند” احمد بن حنبل مذکور است :

حدّثنا عبد الله ، قال : حدّثني أبي ، قال : حدّثنا سفیان عن الزهری ، عن حسن وعبد الله - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، قال : وكان حسن أرضاهما في أنفسنا - : إن علياً [ ( عليه السلام ) ] قال لابن عباس : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن نكاح المتعه ، وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر (۲).

۱- [ الف ] صفحه : ۱۴۱ / ۲۶۸ تحریم أكل الحمر الأهلية من كتاب الصيد والذبائح . [ سنن نسائی ۷ / ۲۰۲ ] .

۲- [ الف ] صفحه ۴۶ / ۴۶۳ مسند علی ( علیه السلام ) . [ مسند احمد ۱ / ۷۹ ] .

بالجمله ۷ مدار روایات مالک و بخاری و مسلم و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و احمد بر زهری است ، و مدار زهری بر حسن و عبدالله .

و قبائح و فضائح زهری بالاتر از آن است که استیعاب توان کرد ، از جمله او مخالطه با سلاطین جور - اعی بنی امیه که از اشدّ ظلمه فجره ، و اشهر فسقه کفره بودند - میداشت ، و بر منکرات و قبائح افعال و اعمالشان سکوت میساخت ، و جوایز و صیانت ایشان را قبول ، و از ذمّ و تهجین ایشان - که دأب دیگر اکابر فحول بود - ذهول مینمود ، و اقران و امثال او که علما و زهاد و فضیلتی نقاد بودند ، به مؤاخذه زهری ذخیره عاقبت میاندوختند ، و به سهام ملام و طعن و انکار جگر او میدوختند .

عبدالحق دهلوی در " رجال مشکاه " در ترجمه زهری گفته :

ویقال : إنه قد ابتلی بصحبه الأُمراء لعلّه الدیانه لضرورات عرضت له ، و کان أقرانه من العلماء والزهاد يأخذون علیه ، وینکرون ذلک منه ، و کان یقول : أنا شریک فی خیرهم دون شرّهم .. فیقولون : ألا تری ما هم فیہ وتسمکت ؟! (۱) .

از این عبارت ظاهر است که زهری مبتلای صحبت امرا شده بود و اقران او که علما و زهاد بودند ، مؤاخذه بر او میکردند و انکار بر او مینمودند ، و هرگاه او به جواب میگفت که : من شریک ایشان در خیرم نه در شرّشان ، آن

---

۱- [ الف ] صفحه : ۱۳۱ / ۳۹۹ ترجمه الزهری ابن شهاب من حرف الزاء . [ رجال مشکاه : ] .

علما و زهاد میگفتند که : آیا نمیبینی چیزی را که اینها در آنند و سکوت میکنی ؟ ! یعنی شنائع افعال و قبائح اعمالشان [ را ]  
ملاحظه مینمایي و قفل خموشی بر لب میزنی ؟ ! پس به جواب این الزام متین النظام زهری ساکت و صامت میشد < ١٠٤٣ > و  
حرفی بر زبان نمیآورد .

و در " مُصَفَّى حاشیه موطأ " در ضمن حواشی باب نکاح المحرم مذکور است :

قال ابن عبد البر : وقيل : طاووس وهو أشبه بالصواب ، وإنما كتم اسمه - مع جلالته - لأن طاووساً كان يطعن على بنى أمية ،  
ويدعو عليهم في مجالسه ، وكان ابن شهاب يدخل عليهم ، ويقبل جوائزهم . (١) انتهى .

١- لاحظ : الاستذكار لابن عبد البر ٥ / ٤٨٣ ، ولم نجد في المصَفَّى . وحكى الحاكم ، عن ابن معين أنه قال : أجود الأسانيد :  
الأعمش ، عن إبراهيم ، عن علقمه ، عن عبد الله . . فقال له انسان : الأعمش مثل الزهرى ؟ ! فقال : برئت من الأعمش أن يكون  
مثل الزهرى ! الزهرى يرى العرض والإجازة ، ويعمل لبني أمية ، والأعمش فقير ، صبور ، بجانب للسلطان ، ورع ، عالم بالقرآن .  
انظر : تهذيب التهذيب ٤ / ١٩٧ ، تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر ٢٠ / ٥٩ . وروى ابن عساكر - بسنده - عن جعفر بن إبراهيم  
الجعفرى ، قال : كنت عند الزهرى - أسمع منه - فإذا عجوز قد وقفت عليه ، فقالت : يا جعفرى ! لا تكتب عنه فإنه مال إلى بنى  
أمية وأخذ جوائزهم ، فقلت : من هذه ؟ ! قال : أختى رقيه خرفت . . قالت : خرفت أنت ، كتمت فضائل آل محمد [ عليهم  
السلام ] . [ راجع : تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٢٨ . وروى ابن عساكر - أيضاً - عن مكحول ، أنه قال : أى رجل هو لولا أنه  
أفسد نفسه بصحبه الملوک . راجع : تاريخ مدينة دمشق ٥٥ / ٣٦٩ ، سير أعلام النبلاء ٥ / ٣٣٩ ، تاريخ الإسلام ٨ / ٢٤٥ . وروى  
عن خارجه أنه يقول : قدمت على الزهرى وهو صاحب شرط لبعض بنى مروان ! [ بنى أمية ] قال : فرأيت ركب وفى يده حربه  
وبين يديه الناس وفى أيديهم الكافر كوبات ! [ جمع الكافر كوب ، وهو المقرعه ] قال : قلت : قبح الله ذا من عالم ، قال :  
فانصرفت ولم أسمع منه . . لاحظ : تاريخ مدينة دمشق ١٥ / ٤٠٠ ، ميزان الاعتدال ١ / ٦٢٥ ، الكامل لابن عدى ٣ / ٥٣ . وروى  
عن عمر بن رديح ، قال : كنت مع ابن شهاب الزهرى نمشى فرآنى عمرو بن عبيد فلقينى بعد فقال : ما لك ولمنديل الأمراء ؟ !  
يعنى ابن شهاب . تاريخ مدينة دمشق ٥٥ / ٣٧٠ . وقال الذهبى : قال محمد بن إشكاب ، كان الزهرى جنديا . انظر : سير أعلام  
النبلاء ٥ / ٣٤١ ، تاريخ الإسلام ٨ / ٢٢٩ ، تذكرة الحفاظ ١ / ١٠٩ . وقال فى سير أعلام النبلاء ٥ / ٣٣٧ : له صورة كبيره فى  
دوله بنى أمية . وروى بسنده عن شعبه ، قال : خرجت أنا وهشيم . . قدمنا مكة ، مررت به وهو قاعد مع الزهرى ، فقلت : أبا  
معاويه من هذا ؟ قال : شرطى لبني أمية . . سير أعلام النبلاء ٧ / ٢٢٦ . وغيره .



از این عبارت ظاهر است که ابن شهاب زهری بر بنی امیه داخل میشد و

جوایز ایشان قبول میکرد و بر خلاف طریقه طاووس بود که طعن میکرد بر بنی امیه و بد دعا مینمود در حقشان .

و هرگاه ثابت شد که زهری به طمع جوایز و صلوات امرا و زخارف دنیا بر شناختن افعال و قبائح اعمال اهل ظلم و جفا سکوت میکرد و انکاری بر آن نمینمود بلکه معاشرت و صحبتشان مینمود و گوش به انکار و طعن علما و زهاد نمیکرد ، در قدح و جرح و ظهور فسق و فجور و غایت ذمّ و لوم و طعن و عیب او ریبی نماند ؛ زیرا که ذمّ مخالفت سلاطین ظالمین و امرای جائزین و شناعة سکوت بر باطل و عدم انکار قبیح ، بالاتر از آن است که بیان کرده شود .

ملاعلی متقی در “کنز العمال” گفته :

مثل الذی يتعلّم العلم ثم لا يحدث به كمثل رجل رزقه الله مالا ، فكنزه فلم ينفق منه . أبو خيثمه في العلم ، وأبو نصر ، السخري في الإبانة ، عن أبي هريره .

إذا ظهرت البدع ، ولعن آخر هذه الأمة أولها فمن كان عنده علم فليشره ، فإنّ كاتم العلم يومئذ ككاتم ما أنزل الله على محمد [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] . کر . عن معاذ .

إذا لعن آخر هذه الأمة أولها ، فمن كان عنده علم فليظهره ، فإنّ كاتم العلم يومئذ ككاتم ما أنزل الله على محمد [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] . عد . خط . کر . عن جابر .

من كتم علماً نافعاً عنده ألجمه الله يوم القيامة بلجام من نار . أبو نصر السخري في الإبانة ، والخطيب ، عن جابر .

من بخل بعلم أوتيته ، أُتِيَ به يوم القيامة مغلولاً ملجوماً بلجام من نار . ابن الجوزي في العلل ، عن ابن عمر .

من سئل عن علم نافع فكتمه جاء يوم القيامة ملجماً بلجام من نار . طب . والخطيب ، وابن عساكر ، عن ابن عباس .

من علم شيئاً فلا- يكتمه ، ومن دمعت عيناه من خشية الله لم يحلّ له أن يلج النار أبداً إلا تحله (١) الرحمن ، ومن كذب على فليتبوأ بيتاً في جهنم . طب . عن سعد بن الدحاس .

من علم علماً ثم كتمه ، ألجمه الله يوم القيامة بلجام من نار . ابن النجار ، عن ابن عمر .

ومن كتم علماً ألجمه الله يوم القيامة بلجام من نار . ك .

---

١- قال أبو عبيد في حديث النبي عليه [ وآله ] السلام : « لا يموت لمؤمن ثلاثة أولاد فتمسه النار إلا تحله القسم » . قوله : « تحل القسم . . » يعنى قوله تعالى : ( وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا- وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ) [ سورة مريم ( ١٩ ) : ٧١ ] ، فلا يردّها إلا بقدر ما يبّر الله به قسمه فيه . انظر : غريب الحديث لابن سلام ٢ / ١٦ ، وراجع أيضاً : الصحاح ٤ / ١٦٧٥ - ١٦٧٦ ، معجم مقاييس اللغة ٢ / ٢١ ، النهايه ١ / ٤٢٩ - ٤٣٠ ، لسان العرب ١١ / ١٦٨ ، تاج العروس ١٤ / ١٦٣ . وغيرها .

والخطيب ، عن ابن عمر .

من كتم علماً ينتفع به ، ألجمه الله يوم القيامة بلجام من نار . عد . والسنجري والخطيب ، عن ابن مسعود .

من كتم علماً يعلمه ، ألجم يوم القيامة بلجام من نار . طب . عن ابن عباس .

من كتم علماً عنده وأخذ عليه بأجره لقي الله يوم القيامة ملجماً بلجام من نار . عد . عن أنس .

أى شىء يحلّ (١) منعه ؟ ذلك العلم لا يحلّ منعه . القضاعي ، عن أنس .

لا أعرفن رجلاً منكم علم علماً فكتمه فرقاً من الناس . ابن عساكر ، عن أبي سعيد (٢) .

وشيخ أحمد - المدعوب : شيخ جيون بن أبي سعيد بن عبد الله بن عبد الرزاق بن خاصه الحنفى ، المالكى ، الصالحى ، ثم الهندى اللكهنوى < ١٠٤٤ > در " نور الانوار شرح منار " كفته :

وكيف يظنّ فى حق الصحابه التقصير فى أمور الدين والسكوت

١- فى المصدر : ( لا يحلّ ) .

٢- [ الف ] صفحه : ٦٦ / ٤٥٥ الباب الثانى فى آفات العلم ، ووعيد من لم يعمل بعلمه ، من كتاب العلم ، من قسم الأقوال ، من حرف العين . ( ١٢ ) . [ كنز العمال ١٠ / ٢١٥ - ٢١٧ ] .

عن الحق في موضع الحاجه وقد قال عليه [ وآله ] السلام : السّاكت عن الحق شيطان أخرس (۱) .

پس بنا بر این روایات ثابت شد که زهری به سبب سکوت بر باطل و کتمان حق به روز قیامت ملجم به لجام نار خواهد شد ، و او شیطان اخرس بوده .

و نیز زهری منحرف بود از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) تا آنکه - معاذ الله - به دشنام آن امام کرام - علیه آلاف التحیه والسلام - روی خود سیاه میکرد ، و نهایت کفر و عناد و خبث و لداد خود ثابت میکرد ، چنانچه ابن ابی الحدید - که نهایت اهتمام در ذبّ حریم خلفای سنیه دارد ، و مطاعن ایشان را به سعی بلیغ جواب مینویسد - و کمال الدین عبدالرزاق بن احمد بن محمد بن ابی المعالی الشیبانی الفوطی در کتاب " مجمع الآداب فی معجم (۲) الألقاب " به ترجمه او گفته :

عزّ الدین ، عبد الحمید بن أبی الحسین هبه الله بن محمد بن محمد بن أبی الحدید ، المدائنی ، الحکیم ، الأصولی ، وکان من أعیان العلماء الأفاضل ، وأکابر الصدور الأماثل ، حکیماً ، فاضلاً ، کاتباً ، کاملاً ، عارفاً ، بأصول الکلام ، یذهب مذهب المعتزله ، وخدم فی الولايات الدیوانیه والقدم (۳) السّیّطانیه ، وکان مولده فی غزّه ذی الحجّه سنه ستّ وثمانین وخمس مائه ، واشتغل ، وحصّل ، وصنّف ،

۱- شرح نور الانوار علی المنار ۲ / ۱۸۲ - ۱۸۳ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( ملجم ) آمده است .

۳- ونقل عن المصدر : ( والخدم ) .

وألف ، فمن تصانيفه : شرح نهج البلاغه ، عشرون (١) مجلداً ، وقد احتوى هذا الشرح على ما لا يحتوى كتاب من جنسه . . إلى آخره (٢) .

و ابن روزبهان به نقل او استناد مينمايد و او را مقارن ابن الجوزى ميگرداند : وناهيك به دليلاً على وثوقه ، واعتماده ، وجلالته ، واعتباره ، قال - في جواب نهج الحق - :

١- ونقل عن المصدر : (عشرين) .

٢- متن فوق را در آخر جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد صفحه : ٥٧٥ ، ( چاپ دار احياء التراث العربى ، بيروت ، افسست مصر سنه ١٣٢٩ هجرى ) از كتاب “ معجز الآداب فى معجم الألقاب ” با كمى اختلاف نقل کرده است . ولى در كتاب “ مجمع الآداب فى معجم الألقاب ” ٢١٣ / ١ تعبير اين چنين است كه : عزّ الدين أبو حامد عبد الحميد بن أبى الحسين هبه الله بن محمد بن أبى الحديد المدائنى الكاتب الأصولى . كان أديباً ، فاضلاً ، حكيماً ، كاتباً ، خدام فى الأعمال السلطانيه . قال شيخنا تاج الدين كان كاتباً فى دار التشرىفات ، ثم رتبّ كاتباً فى المخزن سنه تسع وعشرين وتسع مائه ، ثم رتبّ كاتباً بالديوان ، وعزل ( ورتب مشرف البلاد الحليه فى صفر سنه اثنتين وأربعين وتسع مائه ، ثم عزل ، ورتب خواجه للأمير علاء الدين الطبرسى ، ثم رتب ناظراً فى البيمارستان العضدى ، ولما هرب جعفر بن الطحان الضامن رتبّ عوضه بالأمانه من غير ضمان ، فلم يعمل شيئاً فعزل . وصنف للوزير كتاب شرح نهج البلاغه . وبقي بعد الدوله العباسيه ، ولم تطل أيامه . وتوفى فى جمادى الآخره سنه ستّ وخمسين وتسع مائه . وله شعر كثير سائر . ومولده بالمداين فى غزه ذى الحجه سنه ستّ وثمانين وخمس مائه .

وأما ما ذكر : أنّ معاوية ادّعى أخوه زياد ، فتفصيل هذه الروايه ما ذكره المؤرّخون ، وذكره ابن أبي الحديد - فى شرح نهج البلاغه - وذكره ابن الجوزى - فى تاريخه - : ان زياداً ولد على فراش عبيد الثقفى . . إلى آخره (١) .

- در " شرح نهج البلاغه " گفته :

و كان الزهرى من المنحرفين عنه - يعنى عن على ( عليه السلام ) - وروى جرير بن عبد الحميد ، عن محمد بن شيبه ، قال : شهدت مسجد المدينة فإذا الزهرى وعروه بن الزبير جالسان يذكران علياً [ ( عليه السلام ) ] ، فنالا- منه ، فبلغ ذلك على بن الحسين [ ( عليهما السلام ) ] ، فجاء حتّى وقف عليهما ، فقال : أما أنت يا عروه ! فإن أبى حاكم أباك إلى الله فحكم لأبى على أيبك ، وأما أنت [ يا زهرى ! ] [ (٢) فلو كنت بمكة لأريتك (٣) كبر (٤) أيبك (٥) .

١- احقاق الحق : ٢٦٣ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- در [ الف ] اشتبهاً : ( لأرأيتك ) آمده است .

٤- وفى بعض المصادر و بعض نسخ المصدر : ( كير أيبك ) . قال المحدّث الارموى - فى تعليقه على الغارات للثقفى ٥٧٨ / ٢ - : فى الأصل : ( كرائيك ) ، وفى بحار الأنوار ( كرامتك ) ، وفى شرح النهج فى الطبعة الحديثه : ( كير أيبك ) وفى الطبعة القديمه : ( بيت أيبك ) ، وفى طبعه إيران : ( كثير أيبك ) ، والصحيح : ( كنّ أيبك ) ، والكنّ بمعنى البيت ، ففى النهايه : فى حديث الاستسقاء : فلما رأى سرعتهم إلى الكنّ ضحك . . الكنّ : ما يردّ الحرّ والبرد من الأبنيه والمساكن ، وقد كنته أكنّه كناً ، والاسم : الكنّ ، وصرّح الفيروزآبادى - أيضاً - بأن الكنّ بمعنى البيت ، وعليه ينطبق ما فى الطبعة الأولى بمصر من شرح النهج من كون النسخه : ( بيت أيبك ) . ومع ذلك من المحتمل ضعيفاً أن يكون ما فى الطبعة الحديثه بمصر صحيح على أن يكون المراد به إشاره إلى رداءه شغل أبيه من كونه حدّاداً فإنّ ( الكير ) فى اللغه بمعنى الزقّ الذى ينفخ به النار ، لكن هذا الاحتمال لا يذهب إليه إلا بعد ثبوت أن أباه كان حدّاداً ، ولم يثبت ، فراجع كتب التراجم .

٥- [ الف ] المجلّد الرابع شرح : و من كلام له ( عليه السلام ) لأصحابه : « أما إنّه سيظهر عليكم بعدى رجل رحب الحلقوم . . » (١٢) . [ شرح ابن ابى الحديد ١٠٢ / ٤ ] .

و از دلایل انحراف زهری از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن است که : با وصف آن همه ظهور و اشتها سبقت اسلام جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، نفی علم [ به ] اسلام کسی قبل زید بن حارثه نموده ، اضلال جهال به اعتقاد تأخر اسلام آن حضرت و سبقت اسلام زید خواسته ، در “استیعاب” مذکور است :

وذكر معمر - فی جامعه - عن الزهری : ما علمنا أحداً أسلم قبل زید بن حارثه .

قال عبد الرزاق : وما أعلم أحداً ذكره غير الزهری (۱).

و نیز زهری به تلبیس ابلیس ارتکاب تدلیس میکرد ، و از این سبب

---

۱- [ الف ] ترجمه زید بن حارثه . [ الاستیعاب ۲ / ۵۴۶ ] .



ذهبی - که به اعتراف مخاطب امام اهل حدیث است (۱) - او را < ۱۰۴۵ > در ضعفا و مقدوحین ذکر نموده ، چنانچه در “ میزان ” گفته :

محمد بن مسلم الزهری الحافظ الحجّه ، كان يدّلس في النادر (۲) .

و علامه ابن الجوزی در کتاب “ تلبیس ابلیس ” گفته :

ومن تلبیس ابلیس علی علماء المحدثین : روايه الحديث الموضوع من غير أن يبينوا أنه موضوع ، وهذا خيانه منهم على الشرع ، ومقصودهم تنفيق (۳) أحاديثهم ، وكثره رواياتهم ، وقد مقال النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم : من روى عني حديثاً يرى أنه كذباً ، فهو أحد الكاذبين .

ومن هذا الفنّ : تدليسهم في الروايه ؛ فتارة يقول أحدهم : ( فلان عن فلان ) ، أو : ( قال فلان : عن فلان ) ، يوهم أنه سمع منه [ المنقطع ] (۴) ولم يسمع ، وهذا قبيح ؛ لأنه يجعل المنقطع في مرتبه المتصل .

ومنهم : من يروى عن الضعيف والكذاب فيعمى اسمه ، فربّما سمّاه بغير اسمه ، وربّما كناه ، وربّما نسبه إلى جدّه لئلا يعرف ، وهذه

۱- تحفه اثنا عشرية : ۲۱۲ .

۲- [ الف ] في المحمدين . [ میزان الاعتدال ۴ / ۴۰ ] .

۳- في المصدر : ( ترويح ) .

۴- الزيادة من المصدر .

خیانه (۱) للشرع المطهر ، یثبت حکماً بما لا یثبت به (۲) .

و نفی وثوق زهری - به عنایت الهی - از کلام والد مخاطب هم به نهایت وضوح ظاهر است ، چه روایت کردن زهری تاریخ نهی متعه [ را ] به خیبر ثابت است قطعاً و حتماً از روایات “ موطأ ” و بخاری و مسلم و غیر آن ، و سهیلی هم معترف به آن است ، و از افاده والد مخاطب در “ قره العینین ” هم ظاهر است که زهری تاریخ تحریم متعه به خیبر کرده ، چنانچه گفته :

و تحریم متعه به غزوه خیبر مورخ نساختند الا- همین حدیث ، باز روایت دیگر غیر زهری به این وقت مورخ نگردانیدند . (۳)

انتهی .

از این عبارت صراحتاً ظاهر است که زهری تحریم متعه را مورخ به خیبر کرده ، و بعد این کلام فرموده :

روایات ثقات محتمل معنای مذکور است - یعنی عدم تاریخ تحریم متعه به چیزی (۴) - و روایتی که قابل این احتمال نباشد ، شاذ است غیر محفوظ . (۵) انتهی .

۱- فی المصدر : ( جنایه ) .

۲- [ الف ] در ذکر تلبیس ابلیس بر محدثین . ( ۱۲ ) . [ تلبیس ابلیس ۱ / ۱۴۴ ] .

۳- قره العینین : ۲۱۴ .

۴- ما بین دو خط تیره توضیح مؤلف ( رحمه الله ) است .

۵- قره العینین : ۲۱۵ .

از این کلام به صراحت تمام واضح است که روایتی که قابل این احتمال - یعنی عدم تاریخ تحریم متعه به چیزی - نباشد ، بلکه از آن تاریخ تحریم متعه به خیر ثابت شود ، آن روایت ثقات نیست ، بلکه راوی آن غیر ثقه است ، و در روایت زهری تاریخ نهی متعه را به خیر شکی نیست ، و به اعتراف خودش هم ثابت [ است ] که زهری تاریخ تحریم متعه به خیر کرده ، پس - لله الحمد والمنه - که نفی وثوق از زهری - حسب افاده سدیدة والد ماجد مخاطب - به کمال وضوح و ظهور ثابت گشت و اساس بی ثبات این خرافات که در " موطأ " و " صحیح " بخاری و مسلم و غیر آن به روایت زهری مذکور است و مخاطب بر آن دست انداخته و والدش هم حواله به آن ساخته از پا در آمد .

و اگر در نفی وثوق از زهری به کلام والد ماجدش - که خودش او را آیه من آیات الله و معجزه من معجزات رسول الله ( صلی الله علیه و آله ) پنداشته (۱) - وثوق نکند ، باری به کلام خودش الزام خورد . - و لله الحمد که نفی وثوق از زهری به کلام خودش ثابت میکنیم - بیانش آنکه خودش تصریح کرده است به آنکه :

هر که غزوه خیر را تاریخ تحریم متعه گوید ، گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی [ علیه السلام ] میکند ، و این دعوی شاهد جهل و حمق او بس است . (۲) انتهی .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۴ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۳۰۲ - ۳۰۳ .

و زهری حسب روایات ناّصه بخاری و مسلم و مالک ، خیبر را تاریخ نهی < ۱۰۴۶ > متعه گردانیده ، و والد ماجدش ثابت کرده که زهری تحریم متعه را به خیبر مورخ ساخته ، و سهیلی هم آن را به اهتمام ثابت نموده ، پس به عنایت الهی به نهایت وضوح و ظهور ثابت [ شد ] که - حسب اعتراف مخاطب - زهری گویا دعوی غلط در استدلال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نموده ، و این دعوی شاهد جهل و حمق او بس است ، پس هرگاه حمق و جهل زهری - حسب افاده مخاطب - ثابت شد ، وثوق و اعتماد کو ؟ ! و حجیت و اعتبار کجا ؟ !

بار الها ! مگر آنکه بفرمایند که : جهل و حمق ، منافی وثوق و اعتبار نزد اهل سنت نمیتواند شد که جمیع موثوقین و معتبرینشان به داء عضال مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) مبتلایند و جاهل و احمق ! پس جهل و حمق دلیل علوّ رتبه و سُمُوّ منزله در وثوق و اعتبار است نه منافی جلالت و افتخار !

و عبدالله و حسن - که زهری نسبت این روایت به ایشان نموده - نیز حسب افادات ائمه سنیّه و اکابر مشایخشان مقدوح و مجروح اند .

ابن حجر عسقلانی در " تهذیب التهذیب " گفته :

عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب [ ( علیه السلام ) ] الهاشمی - رضی الله عنهما - أبو هاشم ، روی عن أبیه محمد بن الحنفیه ، وعن صهر له من الأنصار صحابی .

وعنه ابنه عيسى ، والزهرى ، وعمرو بن دينار ، وسالم بن أبى الجعد ، وإبراهيم الإمام بن محمد بن على بن عبد الله بن عباس . . وغيرهم .

قال الزبير : كان أبو هاشم صاحب الشيعة ، فأوصى إلى محمد بن على بن عبد الله بن عباس ، وصرف الشيعة إليه ودفع إليه كتبه ، ومات عنده .

وقال ابن سعد : كان صاحب علم وروايه ، وكان ثقه ، قليل الحديث ، وكانت الشيعة يلقونه ويجلونه (١) ، وكان بالشام مع بنى هاشم ، فحضرته الوفاة ، فأوصى إلى محمد بن على ، وقال : أنت صاحب هذا الأمر ، وهو فى ولدك ، ومات فى خلافة سليمان ابن عبد الملك .

وقال ابن عيينه - عن الزهرى - : ( نا ) عبد الله والحسن - ابنا محمد بن على - وكان الحسن أرضاهما ، وكان عبد الله يتبع - وفى روايه : يجمع - أحاديث السبائيه .

وقال العجلي : عبد الله والحسن [ ثقتان ] (٢) ، قال أبو أسامه : أحدهما مرجى ، والآخر شيعى (٣) .

١- فى المصدر : ( ينتحلونه ) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [ الف ] صفحه : ٣٩٤ / ٤٥ حرف العين . [ تهذيب التهذيب ١٤ / ٦ ] .

و در "تهذيب الكمال" به ترجمه عبدالله بن محمد مسطور است :

عن الزهري : كان عبد الله يتبع - وفي روايه : يجمع - أحاديث السبائيه (١) .

وقال أحمد بن عبد الله العجلي : الحسن وعبد الله [ ثقتان ] (٢) ، حدّثنا أبو أسامه قال : أحدهما مرجى ، والآخر شيعي . (٣) . انتهى .

و ابن حجر در "فتح الباری" گفته :

وذكر البخاري - في التاريخ - : عن الزهري : أخبرنا الحسن وعبد الله - ابنا (٤) محمد - ، وكان الحسن أو ثقهما ، ولأحمد عن سفيان : وكان الحسن أرضاهما إلى أنفسنا ، وكان عبد الله يتبع السبائيه (٥) . (٦) انتهى .

و در "تهذيب الكمال في أسماء الرجال" - به ترجمه الحسن بن محمد بن علي بن ابی طالب [ عليه السلام ] ابو محمد الهاشمي - مذکور است :

قال مصعب الزبيري : هو أول من تكلم في الإرجاء .

١- في المصدر : ( السبئيه ) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- نقله المؤلف ( رحمه الله ) مختصراً عن تهذيب الكمال ١٦ / ٨٦ .

٤- در [ الف ] اشتبهاً : ( ابني ) آمده است .

٥- في المصدر : ( السبئيه ) .

٦- فتح الباری ٩ / ١٤٤ .

وروى الزهري ، عن عبد الله والحسن - ابني محمد - قال : كان الحسن أرضاهما في أنفسهما .

قال ابن حبان : وكان الحسن يقول : من خلع أبابكر < ١٠٤٧ > وعمر فقد خلع السنه .

قال مغيره بن مسلم : أول من تكلم في الإرجاء الحسن بن محمد بن الحنفية .

وقال حماد بن سلمه ، عن عطا بن السائب ، عن زاذان وميسره : أنهما دخلا على الحسن بن محمد ، فلاماه على الكتاب الذي وضع في الإرجاء ، فقال : وددت أني كنت متّ ولم أكتبه (١) .

و ذهبى در " تذهيب التهذيب " گفته :

الحسن بن محمد بن على بن أبى طالب [ ( عليه السلام ) ] أبو محمد الهاشمى المدنى ، عن أبيه محمد بن الحنفية ، وابن عباس ، وجابر ، وسلمه بن الأكوع ، وأبى سعيد . . وجماعه .

وعنه قيس بن مسلم ، وعاصم بن عمر بن قتاده ، وعمرو بن دينار ، وابن شهاب ، وموسى بن عبيده . . وآخرون .

قال مصعب الزبيرى : هو أول من تكلم في الإرجاء .

وأُمّه جمال بنت قيس بن مخرمه المطلبى .

---

١- نقله المؤلف ( رحمه الله ) مختصراً عن تهذيب الكمال ٦ / ٣١٨ ، ٣٢١ - ٣٢٢ .

روى الزهري ، عن عبد الله ، والحسن - ابني محمد - ، قال : كان الحسن أرضاهما في أنفسهما .

وقال مسعر : كان الحسن بن محمد يفسر قوله : ( ليس منّا ) : ( ليس مثلنا ) .

وقال عمرو بن دينار : ما كان الزهري إلا من غلمان الحسن بن محمد .

قال ابن حبان : كان من أعلم الناس بالاختلاف ، وكان يقول : من خلع أبا بكر وعمر فقد خلع الشنه .

قال مغيرة بن مسلم (١) : أول من تكلم في الإرجاء الحسن بن محمد بن الحنفية .

وقال حماد بن سلمه ، عن عطا بن السائب ، عن زاذان وميسره (٢) : أنهما دخلا على الحسن بن محمد ، فلاماه على الكتاب الذي وضع في الإرجاء ، فقال : وددت أني كنت متّ ولم أكتبه .

قال أبو عبيد وغيره : مات سنة ٩٥ ، وقيل غير (٣) ذلك (٤) .

---

١- في المصدر : ( مقسم ) .

٢- سقط من المصدر قوله : ( وقال حماد بن سلمه ، عن عطا بن السائب ، عن زاذان وميسره ) .

٣- في المصدر : ( بعد ) .

٤- تذهيب التهذيب ٢ / ٣١٦ - ٣١٧ .



و در " حاشیه کاشف ذهبی " در ترجمه عبدالله بن محمد بن الحنفیه مذکور است :

قال ابن سعد : كان صاحب علم وروايه ، وكان ثقة ، قليل الحديث .

وقال العجلي : الحسن وعبد الله ثقتان ، أحدهما مرجى ، والآخر شيعي (١) .

و در " حاشیه کاشف ذهبی " در ترجمه الحسن بن محمد بن الحنفیه مذکور است :

وعن زاذان وميسره : أنهما دخلا على الحسن بن محمد ، فلاماه على الكتاب الذي وضع في الإرجاء ، فقال : وددت أني كنت متّ ولم أكتبه .

وقال العجلي : مدني ، تابعي ، ثقة ، وهو أول من وضع الإرجاء . وقال ابن حبان : كان من أعلم الناس بالإختلاف ، وكان يقول : من خلع أبابكر أو عمر فقد خلع السنه (٢) .

١- [ الف ] صفحه : ٩٠ / ٢٢١ . [ حاشیه کاشف : : وانظر : الطبقات الكبرى لابن سعد ٥ / ٣٢٨ ، تاريخ مدينه دمشق لابن عساكر

٣٢ / ٢٧٣ ، تهذيب الكمال للمزى ١٦ / ٨٧ ، تهذيب التهذيب لابن حجر ٦ / ١٥ ] .

٢- حاشیه کاشف : ، وانظر : الطبقات الكبرى لابن سعد ٥ / ٣٢٨ ، تاريخ مدينه دمشق لابن عساكر ١٣ / ٣٨١ ، تهذيب الكمال ،

للمزى ٦ / ٣٢٢ ، تهذيب التهذيب لابن حجر ٢ / ٢٧٧ ، تاريخ الإسلام للذهبي ٦ / ٣٣٢ ، الثقات لابن حبان ٤ / ١٢٢ ، مشاهير

علماء الأمصار لابن حبان : ١٠٤ ، خلاصه تذهيب تهذيب الكمال للخزرجي الأنصاري اليمني : ٨١ .

و قسطلانی در "ارشاد الساری" گفته :

وكان الحسن ثقة فقيهاً ، لكن قيل : إنه أول من تكلم في الإرجاء (۱) (۲).

و اگر کسی بگوید که قول حسن بن محمد : ( وددت أني كنت متّ ولم أكتب ) دلالت بر رجوع او از اعتقاد ارجا دارد ، و هرگاه رجوع او از این اعتقاد ثابت شد ، طعن از او ساقط گردید .

پس مدفوع است به چند وجه :

اول : آنکه این کلام دلالت بر محض ندامت و استشناع و استقباح این فعل دارد ، و در آن دلالتی بر توبه نیست ؛ و طعن ساقط نمیشود مگر بعد ثبوت توبه ، و بسیاری از منهمکین در افعال شنیعه و معتقدین اعتقادات باطله گاه گاه < ۱۰۴۸ > به سبب مؤاخذه مؤاخذین و طعن طاعنین ، ندامت خود بر بعض افعال شنیعه یا بعض اعتقادات قبیحه ظاهر میسازند ، و توبه و رجوع از آن نمیکنند .

---

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( حیّ بالإرجاء ) آمده است .

۲- [ الف ] غزوه خیبر . [ ارشاد الساری ۶ / ۳۶۹ ] .

دوم : آنکه مخاطب در مطاعن عایشه گفته :

طعن هفتم : آنکه عایشه . . . در آخر حال میگفت که :

قاتلت علیاً ولوددت أنى كنت نسیاً منسیاً .

و به مقام جواب گفته :

و در کتب صحیحه اهل سنت این لفظ از حضرت امیر [ ( علیه السلام ) ] مروی و صحیح است که چون شکست بر لشکر ام المؤمنین افتاد و مردم از طرفین مقتول شدند ، و حضرت امیر [ ( علیه السلام ) ] قتل را (۱) ملاحظه نمود رانهای خود را کوفتن گرفت و میفرمود :

یالیتنى متّ قبل هذا وکنت نسیاً منسیاً .

و اگر از عایشه . . . هم این عبارت ثابت شود از همین قبیل ندامت خواهد بود (۲) .

و در حاشیه این مقام گفته :

و نیز در حدیث حجه الوداع نزد فریقین ثابت است که آن حضرت صلی الله علیه [ و آله ] وسلم فرمود :

« لو استقبلتُ من أمرى ما استدبرتُ لما سقتُ الهدى » .

و این خبر نوعی است از ندامت بر ترک اصلح ، همین قسم ندامت عایشه هم باید فهمید . ( ۱۲ ) مفتاح (۳) .

---

۱- در [ الف ] اشتهاً اینجا : ( به ) آمده است .

۲- [ الف ] صفحه : ۶۵۴ / ۱۷۶ . [ تحفه اثنا عشریه : ۳۳۵ ] .

۳- [ الف ] صفحه : ۶۵۴ / ۱۷۶ . [ حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۶۵۴ ] .

از این عبارت ظاهر است که : مخاطب کلام عایشه را بر ندامت بر ترک اصلح حمل میکنند ، و - معاذ الله - برای صیانت ناموس عایشه ، اثبات ندامت بر ترک اصلح در حق جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) هم ثابت میسازد ، و هر گاه قول عایشه محمول بر ندامت بر ترک اصلح باشد ، قول حسن بن محمد نیز - حسب زعم او - محمول بر ترک اصلح خواهد بود .

و مجرد زعم آنکه : تصنیف کتابی در اعتقادی خلاف اصلح است ، مثبت اعتقاد بطلان آن اعتقاد و دلیل رجوع از آن نمیتواند شد .

سوم : آنکه محض ندامت و رجوع ، برای ثبوت توبه از بدعات و ضلالت کافی نیست تا که تدارک آن - کما ینبغی - نکند .

چهارم : آنکه اگر فرض کرده شود که حسن بن محمد از این اعتقاد رجوع کرده و توبه او مقبول شده ، پس چون که معلوم نیست که زهری این روایت را در کدام حال از او اخذ کرده ، لهذا لایق اعتماد نباشد ، گو عدم قدح و جرح زهری هم فرض شود .

و شناعت مذهب ارجا خود ظاهر است ، ترمذی در " صحیح " خود روایت کرده :

صنفان من أمتی لیس لهما فی الإسلام نصیب : المرجئه والقدریه (۱) .

---

۱- [ الف ] باب ما جاء فی القدر من أبواب القدر . [ سنن ترمذی ۳ / ۳۰۸ ] .

وابن ابى الحديد در " شرح نهج البلاغه " بعد ذكر احراق جناب امير المؤمنين ( عليه السلام ) كسانى را كه قائل به ربوبيت آن حضرت شدند گفته :

ثم استسرت (١) هذه مقاله سنه أو نحوها ، ثم ظهر عبد الله بن سبا ، وكان يهودياً يتستر بالإسلام بعد وفاه أمير المؤمنين ( عليه السلام ) ، فأظهرها ، واتبعه قوم فسّموا : السبائيه (٢) ، وقالوا : إن علياً [ ( عليه السلام ) ] لم يمت ، وإنه فى السماء ، والرعد صوته ، والبرق سوطه ، وإذا سمعوا صوت الرعد ، قالوا : السّلام عليك يا أمير المؤمنين ! وقالوا فى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أغلظ قول ، وافتروا عليه أعظم فريه ، فقالوا : كتم تسعه أعشار الوحى ، فبقى (٣) على قولهم الحسن بن محمد بن الحنفية فى رسالته التى يذكر فيه (٤) الإرجاء ، رواها عنه < ١٠٤٩ > سليمان بن أبى شيخ ، عن الهشيم بن معاوية ، عن عبد العزيز بن أبان ، عن عبد الواحد بن أيمن الملكى ، قال : شهدت الحسن بن محمد [ بن ] (٥) الحنفية يملى هذه الرسالة ، فذكرها

١- فى المصدر : ( استترت ) .

٢- فى المصدر : ( السبئية ) .

٣- فى المصدر : ( فنعى ) .

٤- فى المصدر : ( فيها ) .

٥- الزيادة من المصدر .

وقال فيها : ومن قول هذه السبائيه (۱) : هدينا بوحى قد ضلّ عنه الناس ، وعلم خفى عنهم .

زعموا : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم كنتم تسعه أعشار الوحي .

[ ثم قال ابن أبى الحديد : ] ولو كنتم صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم شيئاً ممّا نزله الله عليه ، لكنتم شأن امرأه زيد ، وقوله تعالى : ( تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ ) (۲) . (۳) انتهى .

و مؤيد ردّ و عدم قبول روایت زهری - که در " موطأ " و بخاری و مسلم و غیر آن مذکور است - آن است که : زهری روایت نهی متعه در غزوه تبوک هم از عبدالله بن محمد نقل کرده ، و آن را اهل سنت به جوی نمیخرند ، بلکه غلط و بی اصل محض میدانند ، نووی در " شرح صحیح مسلم " از قاضی عیاض نقل کرده که او گفته :

وذكر غير مسلم ، عن علي [ ( عليه السلام ) ] : أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عنها في غزوه تبوك ، من روايه إسحاق بن راشد ، عن الزهري ، عن عبد الله بن محمد ، عن علي ،

۱- في المصدر : ( السبئية ) .

۲- سورة التحريم ( ۶۶ ) : ۱ .

۳- شرح ابن ابی الحديد ۸ / ۱۲۰ .

عن أبيه عن علي [ ( عليه السلام ) ] ، ولم يتابعه أحد علي هذا ، وهو غلط منه (۱) .

### وجه هفدهم

وجه هفدهم : آنکه دلالت دارد بر بطلان روایت نهی متعه از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ، ثبوت جواز متعه از آن حضرت حسب روایات متظافره اهل حق و روایات اهل سنت ، چه میدانی که ارشاد باسداد آن حضرت که دلالت صریحه بر جواز متعه نزد آن حضرت دارد ، جمعی از اکابر و اعظام سنیه - مثل عبدالرزاق و ابوداود و ابن جریر طبری و ثعلبی و فخر رازی و نیشابوری و سیوطی و ملاعلی متقی - روایت کرده اند .

### وجه هجدهم

وجه هجدهم : آنکه اگر این روایات بخاری و مسلم و " موطأ " تسلیم هم کرده شود ، مثبت تحریم متعه نمیتواند شد ، و حجت به مجرد آن تمام نمیشود / زیرا که حسب روایات سنیه بعد خیر تحلیل متعه واقع شده ، چنانچه روایات مسلم و غیر آن دلالت صریحه بر آن دارد ، پس تمسک به این روایات مشتمله بر نهی خیری ، تمسک باطل و ناتمام ، و خیال ثبوت حرمت متعه به آن از قبیل اضغاث احلام و توهّمات خام ! والله ولی التوفیق والإیّمان .

### وجه نوزدهم

وجه نوزدهم : آنکه تمسک به روایات کتب خود ، مخالفت و نکث عهد خود ، و اهتمام در اثبات کذب و دروغ خود است که لاف التزام این معنا که : در این

رساله غیر از روایات شیعه متمسک به در هیچ امر نباشد (۱)، میزند، باز به اکثار و تکرار در مقامات بسیار - که احصای آن نهایت عسیر و دشوار - احتجاج و استدلال به روایات کتب خود آغاز نهاده، بلکه جاها از روایات "صحاح" هم در گذشته، دست به دامان خرافات غیر "صحاح" هم، به غیر اثبات صحت آن - ولو حسب طریقه - انداخته .

### وجه بیستم

وجه بیستم : آنکه حسب افاده والد ماجدش نیز چنین تمسک و احتجاج مردود و نامقبول و مثبت عجز و لجاج است؛ زیرا که او هم برای مناظره اهل حق احادیث "صحیحین" و مانند آن را کافی ندانسته، کما سبق (۲).

اما آنچه گفته : و شبهه [ ای ] که در این روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که : این تحریم در غزوه خیبر واقع شده بود، در جنگ < ۱۰۵۰ > اوطاس باز حلال شد .

پس مدفوع است به آنکه : نزد اهل حق تحریم متعه - فی حین من الأحيان سواء كان وقت غزوه خیبر أو غیره من الأزمان - باطل و نادرست و کذب و دروغ محض است، پس هرگز کسی از شیعیان نخواهد گفت که تحریم متعه در غزوه خیبر واقع شده، فما نسبه إلى بعض الشيعة من القول بتحريم المتعه في خیبر، دليل على فقد خبره بمذهب أهل الحق أولى التحقيق والنظر .

۱- تحفه اثناعشریه : ۲ .

۲- قره العینین : ۱۴۵ .



آری ؛ اگر کسی از اهل حق به طریق الزام مخالفین بگوید که : این روایات بنابر دیگر روایات اهل سنت هم لایق احتجاج نیست که اگر بالفرض در روز خیر تحریم متعه واقع شده ، از آن چه سود که باز در جنگ اوطاس - حسب روایات ایشان - حلال شده ؛ البته این کلام بر طریق الزام ، متین النظام است .

پس کلام الزامی را - که مبنی بر روایات سنیه باشد - به این طور تغییر و تبدیل کردن و منشأ الزام را ذکر نمودن ، خیانت فزیح و تخدیع شنیع است ، و بر کلام الزامی ، الزام حمق و جهل مترتب ساختن ، و غلط فهمی را به ملزم منسوب ساختن ، و بارها (۱) بر زبان آوردن ، داد کمال علم و دانشمندی و خوش فهمی دادن است !!

و در حقیقت - بنابر این اعتراض - غرض ، تکذیب این روایات است که چگونه جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به نهی منسوخ احتجاج و استدلال بر ابن عباس کرده باشد ؟!

پس از این افعال صریح چشم پوشیدن ، و در الزام جهل و حمق - باوصف التزام آن ! - کوشیدن ، طرفه ماجراست !

و کاش شاه صاحب به " تفسیر کبیر " رجوع میآوردند که از آن درمیآفتند که رازی اعتراض ثبوت حلیت متعه بعد خیر به نحوی نقل کرده که از آن بطلان این روایات ثابت است ، چنانچه گفته :

---

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( یادها ) آمده است .

قالوا : ومما يدلّ أيضاً على بطلان القول بهذا النسخ أن أكثر الروايات أن النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن المتعه وعن لحوم الحمر الأهليه يوم خيبر .

وأكثر الروايات أنه عليه [ وآله ] السلام أباح المتعه في حجه الوداع وفي يوم الفتح . وهذان اليومان متأخران عن يوم خيبر ، وذلك يدلّ على فساد ما روى أنه عليه [ وآله ] السلام نسخ المتعه يوم خيبر ؛ لأن الناسخ يمنع تقدّمه على المنسوخ .

وقول من يقول : إنه حصل التحصّل مراراً والنسخ مراراً ، ضعيف ، لم يقل به أحد من المعترين إلاّ الذين أرادوا إزاله التناقض عن هذه الروايات (۱) .

و حقيقت امر آن است كه اين شبهه را والد مخاطب - بعد نسبت روايت حديث تحريم متعه به جناب اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) - به طريق فرض و تقدير از جانب سائل ذكر کرده ، و چون عادت مخاطب بر جسارت جاري است ، و طبيعت او از تثبت و تجرح عاري ! بنا بر آن از والد خود پا را فراترك نهاده - با وصف تقليد او در نسبت اين روايت به " موطأ " و بخاري و مسلم و تقليد او در جواب اين شبهه - در نسبت اين شبهه به حتم و جزم به بعض شيعه ، و ادعای اين معنا كه اين شبهه را بعضی از شيعيان پيدا کرده اند ، زياده فرع على الأصل مطمح نظر شريف ساخته .

و عبارت والد مخاطب در “قره العینین” در مطاعن عمر این است :

از آن جمله [ آن ] (۱) است که فاروق > ۱۰۵۱ < نکاح متعه را منع کرد بعد از آنکه در عهد آن حضرت صلی الله علیه [ و آله ] وسلم جایز بود و به عمل میآمد .

باید دانست که این مسأله از جمله آن مسائل است که حدیث بر آن دلالت میکند به تصریح ، و جمعی از صحابه به سبب عدم بلوغ حدیث مصرّح یا به سبب تأویل آن حدیث بر غیر محمل او اختلاف داشتند ، و به سعی فاروق اجماع واقع شد و اختلاف مضمحل گشت ، و این مسأله با آن مسائل شاهد عدل است بر فضائل فاروق ، و بر آنکه وی . . . واسطه بود میان آن حضرت صلی الله علیه [ و آله ] وسلم و امت او در تبلیغ شرایع ، و نیابت نبوت از این جهت او را مسلم شد .

امّا صحت حدیث در آن باب ، پس از آن جهت که جمعی از فضیله صحابه آن را روایت کردند و بر آن عمل نمودند ، رئیس آن جماعت حضرت مرتضی [ علیه السلام ] است و حدیث او در بخاری و “موطأ” و مسلم و باقی کتب متداوله ، صحیح شده است ، و ردّ او به همین [ حدیث ] (۲) بر عبدالله بن عباس نیز ثابت گشته ، و ربیع بن سبره جهنی آن را از پدر خود روایت کرد که تحریم مؤبّد حاصل شد ، و حدیث او در “صحیح مسلم” مذکور است ، و

۱- زیاده از مصدر .

۲- زیاده از مصدر .

اجماع امت بر تحریم آن وقوع یافت إلاّ شرذمه قلیله مثل روافض ، هر چند در زمن صحابه اختلافی متحقق بود و همان اختلاف سبب اهتمام فاروق شده بر عقد اجماع .

و اگر سائل عود کند و گوید که : حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] نهی از متعه روز خیبر روایت کرده است ، و احادیث دیگر دلالت میکنند که در روز اوطاس نیز به عمل آمد ، پس آن نهی دلیل نمیتواند شد .

گوییم : سائل آن نقض را وارد نمیکند مگر بر مرتضی [ ( علیه السلام ) ] ؛ زیرا که اول کسی که به این حدیث استدلال نموده و ابن عباس را الزام و زجر شدید به عمل آورد ، حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] است ، پس گویا میگوید مرتضی [ ( علیه السلام ) ] غلط کرده در این استدلال ، و این معنا شاهد (۱) جهل و حمق او است نزدیک اهل سنت و شیعه تفضیلیه قاطباً .

و حلّ این اشکال بر طور قاضی عیاض آن است که : اصل تحریم در خیبر واقع شد ، و تجدید [ تحریم ] (۲) در غزوه اوطاس و حجه الوداع تحقق یافت بنا بر آنکه اجتماع عظیم بود و عزوبت غالب ، یحتمل که به این امر مرتکب شوند و مثل او مثل تجدید چندین اوامر است که در حجه الوداع به جهت تأکید و اتمام شریعت به عمل آمد .

و نووی در این جواب خدشه میکند به آنکه : از روایات مسلم معلوم

۱- در [ الف ] ( شاهد ) خوانا نیست .

۲- زیاده از مصدر .

میشود که روز فتح ، متعه از جمعی واقع شد بنا بر اباحه آن .

و بر طور جمعی دیگر آنکه در حدیث حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] تحریم حمر انسیه مورخ است به یوم خیبر ، و تحریم متعه مورخ نیست به چیزی لیکن عبارت موهم واقع شده ، و جمعی از روات آن وهم را محقق ساختند .

و مختار این عبد ضعیف همین جواب است به جهت آنکه روات قصه غزوه خیبر ، تحریم متعه ذکر نکرده اند ، و تحریم متعه [ را ] (۱) به غزوه خیبر مورخ نساختند الا [ به ] همین حدیث ، باز روات دیگر غیر زهری به این وقت مورخ نگردانیدند ، و اکثر طرق محتمل تأویل مذکور است .

و جمع کردن حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] تحریم متعه و حمر انسیه در این حدیث نه به جهت تشریح آن هر دو است در یک وقت ، بلکه به جهت آنکه ابن عباس در هر دو مسأله اختلاف داشت ، چنانکه بر داندگان علم حدیث از اجلای بدیهیات است .

و قاضی عیاض < ۱۰۵۲ > خدشه میکند در این جواب به آنکه : روایات صحیح شده اند از طریق سفیان و غیر آن به لفظی که تاریخ بر هر دو عود میکند .

و ما میگوییم : روایات ثقات محتمل معنای مذکور است ، و روایتی که قابل این احتمال نباشد شاذ است غیر محفوظ .

و این همه مباحثه در استدلال حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] است ، اما اصل تحریم به طریق (۱) دیگر صحیح است لا غبار علیه از روایت ابوهریره و سلمه بن الأكوع و سبره جهنی و فاروق و غیر ایشان . . . . . (۲) انتهى .

از ملاحظه این عبارت چند امر واضح شد :

اول : آنکه از آن ظاهر گشت که این شبهه را که مخاطب حتماً و جزماً به بعضی از شیعه منسوب ساخته ، و ادعا کرده که بعضی از شیعیان پیدا کرده اند ، در حقیقت والد ماجد مخاطب پیدا کرده ، والله الحمد والمنه که تجهیل و تحمیق او هرگز عائد به اهل حق نمیتواند شد ، کما علمت .

پس شاید غرض مخاطب تجهیل و تحمیق والد ماجد خود - که او را آیه من آیات الله و معجزه من معجزات رسول الله ( صلی الله علیه و آله و سلم ) دانسته بوده (۳) - باشد ، و در پرده شیعیان آن را ادا کرده !

خوش تر آن باشد که سرّ دلبران \* گفته اید در حدیث دیگران دوم : آنکه از آن واضح و ظاهر گشت که مخاطب نسبت این [ روایت ] به “ موطأ ” و بخاری و مسلم [ را ] نیز از این عبارت برداشته ، لیکن از حقیقت امر خبری برنداشته که در آن این روایت به چه طور مذکور است ، آیا مورّخ به تاریخ خیبر است یا نه .

۱- در مصدر ( طرق ) .

۲- [ الف ] ۱۲۸ / ۲۱۵ مطاعن عمر . [ قره العینین : ۲۱۴ - ۲۱۵ ] .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۴ .

سوم : آنکه از این عبارت ظاهر است که قاضی عیاض تحریم متعه را در خیبر اعتقاد میکند ، و مخاطب این معنا را در شکم فرو برده و به طریق عموم و کلیت گفته :

پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید ، گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی علی [ ( علیه السلام ) ] میکند ، و این دعوی شاهد جهل و حقد او بس است . انتهى .

پس در حقیقت دیده و دانسته قاضی عیاض را - که از اکابر و اعظام و أجله اساطین محققین ایشان است - به تجهیل و تحمیق نواخته ، و طعن او بر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و مخالفت و معاندت او [ را ] با آن حضرت ثابت ساخته .

چهارم : آنکه از خدشه نووی در جواب قاضی عیاض - که ولی الله نقل کرده ظاهر میشود که نووی تحریم خیبری را باطل نمیداند ، و این معنا از ملاحظه اصل کلام نووی زیاده تر ظاهر میشود ، چه از آن به کمال وضوح ظاهر است که نووی تحریم خیبری را عین صواب میدانند و به اختیار آن تصریح میکنند ؛ پس مخاطب کلام نووی را - که ولی الله بالاجمال نقل کرده - هم به غفلت یا تغافل زده ، و نه با این همه نازش و فخار بر اصل آن اطلاع به هم رسانیده ! نووی را هم مثل قاضی عیاض به تجهیل و تحمیق نواخته ، او را - کما ینبغی - زیر مشق طعن و تشنیع ساخته .

پنجم : آنکه از ملاحظه این عبارت واضح است که قاضی عیاض این جواب را که ولی الله اختیار کرده مخدوش ساخته ، و روایات صحیحه از طریق سفیان و غیر او که دلالت بر تحریم خیبری کند نشان داده ، و مخاطب با وصف تقلید پدر خود در اصل جواب ، از ذکر خدشه قاضی عیاض در آن ، دل دزدیده تا که بطلان اهتمام او در ابطال تحریم خیبری و لزوم حتم و جهل اسلاف او به کلامش ثابت نشود .

و بطلان جواب شاه ولی الله از این خدشه < ۱۰۵۳ > از ملاحظه روایات “ صحیح ” بخاری و مسلم و “ موطأ ” خود واضح و ظاهر است .

عجب که با وصف حواله به این کتب ثلاثه ، از روایات آن خبری بر نداشتند ، و رجماً بالغیب ، رمی السهام فی الظلام آغاز نهادند که این روایات را که خود احتجاج و استدلال به آن مینمایند ، شاذ و غیر محفوظ قرار دادند !!

ششم : آنکه قول او : ( و جمعی از روات آن را محقق ساختند ) دلالت صریحه دارد بر آنکه تحقیق این وهم از جمعی واقع شده ، و مخاطب از ذکر آن استحیا کرده ، به بعضی این وهم را منسوب ساخته تا نسبت وهم به جمعی ثابت نشود و بطلان جوابش از کلام خودش واضح نگردد .

و عجب تر آن است که شاه ولی الله نیز - با آن همه لاف تحقیق و تبحر - در اینجا عجب رقص الجملی و اضطراب و تهافت آغاز نهاد که خودش در این قول ، تحقیق این وهم را به جمعی از روات نسبت کرده ، و باز به قول خود :



( باز روایات دیگر غیر زهری به این وقت مورخ نگردانیدند ) تصریح به حصر این تاریخ در زهری نموده ، و این مخالف و مناقض صریح است با قول اولینش که مدلول قول اول آن است که : جمعی از روایات تاریخ تحریم متعه به خیر محقق ساختند ، یعنی روایت آن نمودند ، و در این قول تاریخ تحریم را به خیر از روایات دیگر غیر زهری نفی مینماید ، پس حصر آن در زهری میکند ، وهو مناقض للأول ، مناف له فی کمال الصراحه ، گو در این قول این تاریخ را از روایات دیگر نفی ساخته لیکن اثبات آن بر زهری به کمال صراحت نموده ، پس ثابت شد که زهری روایت تاریخ تحریم متعه به خیر - حسب اعترافش - کرده .

و باز این قول اول و ثانی هر دو را فراموش ساخته ، چنان ادعا کرده که :

روایات ثقات محتمل معنای مذکور - یعنی عدم تاریخ تحریم متعه به چیزی است - و روایتی که قابل این احتمال نباشد شاذ است غیر محفوظ . انتهى .

و این قول منافی و مناقض هر دو قول متقدم است بالبداهه ، چه امری که به روایت جمعی از روایات حسب تصریحش ثابت شده ، آن را شاذ و غیر محفوظ گفتن به غایت طریف است .

و مع هذا از این کلام صراحتاً واضح است که روایتی [ که ] قابل این احتمال نباشد از ثقات نیست و شاذ و غیر محفوظ ؛ حال آنکه از کلام خودش ظاهر است که زهری تاریخ تحریم متعه به خیر نموده ، پس ثابت شد که نزد او

زهري خارج از ثقات است ، كما علمت ، والله الحمد على ذلك .

و شايد مخاطب بر اين خبط و خلط و تهافت و اضطراب والد عالي جناب خود متنبه شده ، شناعت آن دريافته ، از ذكر آن اعراض ساخته .

و اگر كسى بگويد كه : مراد از روايت در قول ولي الله : ( و جمعي از روايت آن وهم را محقق ساختند ) آن روايت اند كه اين روايت را از زهري نقل کرده اند ، و مراد از روايت ديگر در قول او : ( باز روايت ديگر غير زهري به اين وقت مورخ نگردانيدند و اكثر طرق محتمل تأويل مذکور است ) . انتهى . روايت طبقه زهري اند ، پس تناقض در هر دو قول لازم نيابد .

مدفوع است به آنكه : وهن اين تأويل عليل پر ظاهر [ است ] ؛ زيرا كه صريح سياقت كلام مذکور آبي و مستكف از آن است ، چه اگر مراد از اين روايت ، روايت از زهري باشند اين كلام دلالت < ۱۰۵۴ > خواهد كرد بر آنكه جمعي از روايت زهري اين وهم را محقق ساختند نه خود زهري ، پس بنا بر اين براءت زهري از اين وهم به كمال صراحت واضح خواهد شد ، حال آنكه در مابعد خود اين وهم را براي زهري ثابت ساخته ! چنانچه گفته : ( باز روايت ديگر غير زهري به اين وقت مورخ نگردانيدند ) . انتهى .

اين كلام نص واضح است بر آنكه زهري به خيبر نهي متعه را مورخ گردانيده ، پس اگر يك تناقضی از كلام ولي الله برخاست ، تناقضی ديگر بنا بر اين تأويل دامن گير شد .

و از لطایف آن است که ولی الله در این مقام این تاریخ نهی متعه را از زهری ثابت کرده ، حیث قال : ( باز روایات دیگر غیر زهری به این وقت مورخ نگردانید ) . انتهی .

و این کلام نص واضح است بر آنکه زهری نهی متعه را به خبیر مورخ گردانیده ، و بعد این تصریح ادعای محتمل بودن اکثر طرق ، تأویل را آغاز نهاده ، چنانچه بی فاصله بعد این گفته : ( و اکثر طرق محتمل تأویل مذکور است ) .

و نیز به تکرار گفته : ( و ما میگوییم : روایات ثقات محتمل مذکور است ) . انتهی .

حال آنکه پر ظاهر است که این همه روایات منحصر است در زهری ، پس هر گاه خود زهری تاریخ نهی متعه به خبیر کرده باشد ، باز ادعای احتمال اکثر طرق ، این تأویل را چه سود میدهد ؟ ! چه خود زهری منتهای این طرق است و او نهی متعه را مورخ به خبیر کرد ، اگر روایات زهری این روایت را به طوری روایت کنند که محتمل التأویل باشد چه نفع خواهد رسانید ؟ !

و اگر به سبب اختلال حواس و اختلاط عقل ، مزعوم ولی الله آن است که اکثر طرق این روایت - به غیر روایت زهری بلکه به روایت دیگر روایات - این احتمال (۱) را بر میتابد .

پس بطلان آن خود مستغنی از بیان است چه جمیع طرق این روایت منحصر در زهری است ، و هرگز روایتی از جناب امیرالمؤمنین [ ( علیه السلام ) ] به غیر طریق زهری در این کتب مذکور نیست ، پس یک طریق هم غیر طریق [ زهری ] پیدا نمیشود چه جا طرق کثیره ، چه جا اکثر طرق .

و قطع نظر از این ، ادعای احتمال اکثر طرق ، این تأویل را علی الاطلاق کذب محض و بهتان صرف است ؛ چه در مابعد ظاهر میشود که اکثر طرق این روایت نص صریح است بر تاریخ نهی متعه به خیبر .

آری ؛ در یک روایت بخاری و یک روایت نسائی و روایت ترمذی تاریخ خیبر بعد لفظ حمر اهلیه وارد است ، آن را اگر متعلق به صرف نهی حمر اهلیه گردانند ، این سه روایت - بنابر مزعومشان - احتمال تأویل خواهد داشت ، و سوای آن دیگر روایات " صحاحشان " همه نص واضح است بر تعلق تاریخ خیبر به نهی متعه ؛ زیرا که روایت مالک و سه روایت بخاری و پنج روایت مسلم و سه روایت نسائی و روایت ابن ماجه و روایت احمد و روایت دارقطنی همه نص صریح اند در تعلق تاریخ خیبر به نهی متعه به طریقی که اصلاً تأویلی را - ولو کان ضعیفاً - بر نمیتابد . . . إلی غیر ذلک .

وبالجملة ؛ فقد ظهر ولاح ، ووضح وباح ممّا ألقینا إلیک ، وسنلقی - إن شاء الله تعالی - من البیان الصراح أن هذا المولود الکنود ووالده العنود - کلاهما - خبطا خبط العشواء ، وركبا متن العمیاء ، وتاها فی أغیاش الشبهات المظلمه ، واقتحما

فی التخلیطات المسقمه ، ولم یهدا إلى طریق التحقیق والتنیب ، وتنكبا (۱) عن سبیل الحذق والتوفیق المصیب . < ۱۰۵۵ > پس تر بدان که آنچه ولی الله گفته که : ( و قاضی عیاض خدشه میکند در این جواب . . . الی آخر ) دلالت واضح دارد بر آنکه او مفاد عبارت قاضی عیاض را نفهمیده ؛ زیرا که نووی در “ شرح مسلم “ گفته :

قال القاضی : ویحتمل ما جاء من تحريم المتعه يوم خيبر ، وفي عمره القضاء ، ويوم الفتح ، ويوم أوطاس أنه جدد النهي عنها في هذه المواطن ؛ لأن حديث تحريمها يوم خيبر صحيح لا مطعن فيه ، بل هو ثابت من روايه الثقات الأثبات ، لكن في روايه سفيان : انه نهى عن المتعه وعن لحوم الحمر الأهليه يوم خيبر . فقال بعضهم هذا الكلام فيه انفصال ، ومعناه : انه حرّم المتعه ولم يبيّن زمن تحريمها ، ثم قال : ولحوم الحمر الأهليه يوم خيبر . فيكون يوم خيبر لتحريم الحمر خاصّه ، ولم يبيّن وقت تحريم المتعه ، ليجمع بين الروايات .

قال هذا القائل : وهذا هو الأشبه ، إن تحريم المتعه كان بمكه ، وأمّا تحريم الحمر فبخيبر بلا شك .

---

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( تنكبا ) آمده است .

قال القاضي : وهذا حسن لو ساعده سائر الروايات عن غير سفیان ، قال : والأولى ما قلناه أنه كَرَّرَ (۱) التحريم (۲) .

از این عبارت ظاهر است که قاضی عیاض در صدر عبارت تصریح کرده به آنکه : حدیث تحریم متعه روز خیر صحیح است و مطعنی در آن نیست ، بلکه آن ثابت است از روایت ثقات أثبات ، و بعد این ، روایت سفیان را که در آن لفظ : ( یوم خیر ) بعد لفظ : ( لحوم الحمر الاھلیه ) وارد است ، نقل نموده و تأویل آن به انفصال از بعض نقل کرده ، و در مقام اعتراض بر آن گفته که : این خوب است اگر مساعدت کند آن را سائر روایات از غیر سفیان ، غرضش آن است که روایات غیر سفیان ، مساعدت این تأویل نمیکند بلکه روایات ثقات أثبات - که حواله به آن در صدر عبارت کرده - صریح اند در آنکه تحریم متعه در روز خیر واقع شده ، پس والد مخاطب به مزید مهارت در فهم کلام اعلام خود ، معنای واضح عبارت قاضی نفهمیده ، آن را به طرف دیگر کشیده ! چه مدلول عبارت قاضی اعتراض بر این جواب به روایات دیگر ثقات و أثبات بود (۳) ، و ولی الله از قاضی اعتراض بر این جواب به روایات سفیان و غیر او نقل کرده (۴) ، و غرض او آن است که ذکر روایات ثقات أثبات که قاضی حواله

۱- فی المصدر : ( قَرَّرَ ) ، والصحيح ما فی المتن بقريته ما سبق .

۲- [ الف ] صفحہ : ۴۵۰ باب نکاح المتعه . [ شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۰ ] .

۳- حیث قال القاضي : وهذا حسن لو ساعده سائر الروايات عن غير سفیان .

۴- چون ولی الله گفت : و قاضی عیاض خدشه میکند در این جواب به آنکه : روایات صحیح شده اند از طریق سفیان و غیر آن به لفظی که تاریخ بر هر دو عود میکند .

به آن کرده به میان نیارد تا ردّ این اعتراض به ادعای احتمال روایات ثقات معنای مذکور را میسر شود ، و ندانسته که آخر بعد رجوع به اصل عبارت ، حقیقت امر و تحریف او واضح خواهد شد !

و هر چند ولی الله اخفای این روایات ثقات و اثبات خواسته ، لیکن در حقیقت - من حیث لا یشعر - منافاتِ غرض خود نموده ، روایت سفیان را هم که قاضی عیاض آن را لایق تأویل پنداشته بود ، نزد قاضی دال بر تاریخ تحریم متعه به خیر گردانیده .

و آنچه از کلام شاه ولی الله ظاهر میشود که : نزد قاضی عیاض تحریم اوطاس محض تجدیدی و تأکیدی بود نه مسبوق بالاباحه .

مخدوش است به آنکه : هر چند از کلام نووی در مقام اعتراض [ بر قاضی عیاض ظاهر میشود ] که او به قاضی عیاض اختیار این معنا را - که روز فتح مجرد تأکید تحریم بی سبق اباحه بوده - منسوب ساخته < ۱۰۵۶ > حیث قال - فی المنهاج شرح صحیح مسلم - :

ولایجوز أن یقال : إن الإباحه مختصه بما قبل خیبر ، والتحریم یوم خیبر للتأیید ، وإن الذی کان یوم الفتح مجرد توکید التحریم من غیر تقدم إباحه یوم الفتح ، كما اختاره المازری والقاضی ؛ لأن

الروایات التي ذكرها مسلم في الإباحة يوم الفتح صريحه في ذلك ولا يجوز إسقاطها ، ولا مانع يمنع تكرير الإباحة ، والله أعلم (۱) .

لكن از نقل خود نووی قبل این عبارت ظاهر است که قاضی عیاض تحریم فتح مکه را مسبوق به اباحه میدانند نه آنکه این تحریم را بر مجرد تأکید حمل میکند ؛ زیرا که نووی قبل این عبارت از قاضی نقل کرده است که او گفته :

وذكر مسلم من رواية سلمه بن الأكوع إباحتها يوم أوطاس ، ومنها (۲) رواية سبره إباحتها يوم الفتح ، وهما واحد ، ثم حرّمت يومئذ (۳) .

و نیز از قاضی عیاض نقل کرده که او گفته :

لكن يبقى بعد هذا ما جاء من ذكر إباحته في عمره القضا ، ويوم الفتح ، ويوم أوطاس ، فيحتمل أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أباحها لهم للضرورة بعد التحريم ، ثم حرّمها تحريماً مؤبداً ، فيكون حرّمها يوم خيبر ، وفي عمره القضاء ، ثم أباحها يوم الفتح للضرورة ، ثم حرّمها يوم الفتح - أيضاً - تحريماً مؤبداً (۴) .

۱- شرح مسلم نووی ۱۸۱ / ۹ .

۲- فی المصدر : ( ومن ) .

۳- شرح مسلم نووی ۱۸۰ / ۹ .

۴- [ الف ] باب نكاح المتعه . [ شرح مسلم نووی ۱۸۱ / ۹ ] .



پس عجب است که چگونه نووی از نقل خودش ذهول و غفول کرده ، نسبت اختیار این معنا که : تحریم یوم فتح مجرد تأکید تحریم بوده - به غیر تقدم اباحه - به قاضی نموده .

و اعجب از آن است ، ذهول و غفول شاه ولی الله و عدم ملاحظه نقل سابق نووی را که بُعدی هم ندارد بلکه قبل این عبارت به چند سطر است .

و اطلاق غزوه اوطاس که بر فتح مکه در کلام شاه ولی الله واقع شده ، هر چند در آن تقلید قاضی عیاض نموده ، لکن بطلان آن پر ظاهر است - کما علمت - و هرگز عاقلی اطلاق یک غزوه بر غزوه دیگر ، و اطلاق شهری بر شهری دیگر ، و اطلاق یومی بر یومی دیگر نخواهد کرد (۱) ، چه غرض از ذکر تاریخ ، تعیین و رفع اشتباه و التباس است نه ایقاع خلط و خبط و وسواس !

و آنچه ولی الله به سبب پی بردن به وهن و ضعف مقالات خود و ائمه خود در توجیه و تأویل روایت منسوبه به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) گفته :

و این همه مباحثه در استدلال حضرت مرتضی [ علیه السلام ] است ، اما اصل تحریم به طریق دیگر صحیح است ، لا غبار علیه ، از روایت ابوهریره ... الی آخر .

---

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

پس از این کلام واضح میشود که ولی الله روایت ابوهریره و سلمه و سبره و عمر را بهتر از این روایت منسوبه به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) میدانند ، حال آنکه از کلام ابن القیم قبل از این ظاهر میشود : حدیث مروی از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) عمدۀ ما فی الباب است ، و بخاری هم در مقام اثبات نسخ متعہ حواله به آن نموده و بس ، حیث قال - بعد نقل حدیث سلمه بن الأكوع ، بعد قوله : أم للناس عامه - :

قال أبو عبد الله : وبینه علی [ ( علیه السلام ) ] عن النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم أنه منسوخ (۱).

پس این اضطراب و تهافت لایق تماشای اولی الابصار است که گاهی از صحت حدیث سبره و دیگر خرافات < ۱۰۵۷ > ناامید شده ، دست به روایت منسوبه به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) میاندازند و بر صحت آن مینازند ، و گاهی بعضی از وجوه جرح و قدح آن دریافته ، از حل اشکال و اعضاء عاجز شده ، قلب موضوع مینمایند ، و به تصدیق موضوع و تحقیق مصنوع میگریند !! و حدیث سبره بلکه حدیث ابی هریره را هم بهتر از حدیث اول میندازند و آن را مایه خلاص و حیلۀ نجات خود میانگارند !

و هرگاه حال این روایت که به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نسبت کرده اند و آن را عمدۀ ما فی الباب میدانند دریافتی ، و وهن و ضعف آن از کلام ولی الله هم ظاهر [ شد ] ، پس از حال دیگر خرافات چه میرسی ؟ !

و مع هذا بحمدالله حال جرح و قدح روایت ابوهریره سابقاً دریافتی ، پس از محدثیت و تبحر ولی الله - که معتقدینش اعتقاد آن دارند - نهایت بعید که به چنین روایت مقدوح مجروح دست انداخته و آن را مقدم تر بر سایر روایات ذکر ساخته ، و از روایت “موطأ” و بخاری و مسلم و غیر آن هم بهتر پنداشته [ است ] !

و حال روایات سلمه و سیره هم دریافتی که مقدوح و مجروح و مطعون و ملوم است به وجوه عدیده .

باقی ماند روایت خلافت مآب ، فالتشبه به ضحکه لأولی الباب چه اگر نزد خلافت مآب حرمت متعه به ارشاد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ثابت میبود آن را چرا در معرض استدلال و احتجاج به مقابله منکرین و طاعنین بر او - به سبب تحریم متعه - ذکر نمیکرد؟! آخر آن را برای کدام روز سیاه برداشته بود؟! !

و عدم ذکر خلافت مآب تحریم نبوی را به جواب طاعنین و عائین ، از روایت ابن جریر طبری ظاهر است - کما سیجیء - و نیز دلائل عدیده که در عبارت ابن القیم گذشت دلالت دارد بر بطلان این روایت .

و مع ذلك روایت نقل خلافت مآب تحریم متعه را از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، مالک و دیگر اصحاب “صحاح سته” نقل نکرده اند سوای ابن ماجه ، پس هرگاه ابن تیمیه اعراض بخاری را از حدیثی که مسلم آن را

روایت کرده (۱)، و ترمذی و نسائی هم - کما فی جامع الأصول (۲) - روایت آن کرده اند، قادح و جرح آن پنداشته، این روایت که مسلم و مالک و نسائی و ابوداود و ترمذی هم شریک بخاری اند در اعراض از آن، بالاولی مقدوح و مجروح باشد

و مع ذلك اسناد آن هم مقدوح است، ابن ماجه در "سنن" خود آورده:

حدَّثنا محمد بن خلف العسقلاني، حدَّثنا الفرياني، عن أبان بن أبي حازم، عن أبي بكر بن حفص، عن ابن عمر، قال: لما ولي عمر بن الخطاب خطب الناس، فقال: إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم أذن لنا في المتعه ثلاثاً ثم حرّمها، والله لا أعلم أحداً يتمّع - وهو محصن - إلا رجّمته بالحجارة إلا أن يأتيني بأربعة يشهدون أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم أحلّها بعد إذ حرّمها (۳).

در اسناد این روایت ابان بن ابی حازم است، ذهبی او را در ضعفا و مقدوحین وارد فرموده و افاده کرده که: غیر ابن معین او را تضعیف نموده.

- ۱- اشاره است به حدیث: « لعهد النبى الأمى إلى: لا يجبنى إلا مؤمن ولا يبغضنى إلا منافق ». که قبلاً مناقشه در آن از منهاج السنه ۱۴۷/۷ - ۱۴۸ نقل شد.
- ۲- مراجعه شود به جامع الأصول ۸ / ۶۵۶.
- ۳- سنن ابن ماجه ۱ / ۶۳۰.

و فلاس گفته که : نشیدم یحیی را که تحدیث کند از او گاهی .

و ابن حبان فحش (۱) خطای او ثابت کرده ، و انفراد بالمناکیر هم بر آن افزوده .

و نسائی به تصریح (۱۰۵۸) تمام ، نفی قوت از او کرده ، قدح و جرح او را متیقن ساخته .

و عقیلی هم او را در ضعفا وارد کرده .

ذهبی در “ مغنی ” گفته :

أبان بن عبد الله البجلي ، وهو أبان بن أبي حازم ، كوفي ، له مناكير ، حسن الحديث ، وثقه ابن معين ، ولينه غيره (۲) .

و در “ کاشف ” گفته :

أبان بن عبد الله بن أبي حازم البجلي الأحمسي ، عن عطا وعمرو بن شعيب .

وعنه ابن المبارك وأبو نعيم .. وعده .

وثقه ابن معين ، ولينه غيره (۳) .

---

۱- قال ابن الأثير وغيره : قد يكون الفحش بمعنی الزیاده والکثره . انظر : النهایه ۳ / ۴۱۵ ، لسان العرب ۶ / ۳۲۶ .

۲- سقط عن المصدر قوله : ( ولينه غيره ) . المغنی ۱ / ۷ .

۳- الکاشف ۱ / ۲۰۶ .

و در "میزان الاعتدال" گفته :

أبان بن عبد الله ، وهو أبان بن أبي حازم البجلي الكوفي ، حسن الحديث ، وثقه ابن معين ، قال ابن عدی : أبان بن عبد الله بن أبي حازم ، صخر بن العيله البجلي ، قال الفلاس : ما سمعت يحيى القطان يحدث عنه قط .

وقال أحمد بن حنبل : صدوق صالح الحديث .

وقال ابن عدی : أرجو أنه لا بأس به ، له عن عمرو بن شعيب وغيره ، وممّا أنكر عليه ما روى مالك بن إسماعيل النهدي : حدّثنى سليمان بن إبراهيم بن جرير ، عن أبان بن عبد الله البجلي ، عن أبي بكر بن حفص : عن علي (رضي الله عنه) [ (عليه السلام) ] - مرفوعاً - : جرير منّا أهل البيت ظهراً لبطن .. ظهراً لبطن (١) .

و ابن حجر عسقلاني در "تهذيب التهذيب" گفته :

أبان بن عبد الله بن أبي حازم بن صخر بن العيله - وقيل : ابن أبي حازم صخر بن العيله - البجلي ، الأحمسي ، الكوفي ، روى عن عمّه عثمان ، وعدی بن ثابت ، وعمرو بن شعيب ، وإبراهيم بن جرير بن عبد الله . . وغيرهم .

١- [ الف ] صفحه : ١ - ٢ ، قوبل على نسخ عديده . [ ميزان الاعتدال ١ / ٩ - ١٠ ] .

وعنه ابن المبارك ، وأبو أحمد الزبيري ، وو كيع ، والقاضي أبو يوسف . . وجماعه .

قال الفلاس : كان ابن مهدي يحدث عن سفيان ، عنه ، وما سمعت يحيى يحدث عنه قط . وقال أحمد : صدوق صالح الحديث .  
وقال ابن معين : ثقة .

وقال ابن عدى : هو عزيز الحديث ، عزيز الروايات ، لم أجد له حديثاً منكر المتن فأذكره ، وأرجو أنه لا بأس به .

قلت : وقال ابن حبان : كان ممن فحش خطأؤه ، وانفرد بالمناكير .

وقال ابن سعد - في الطبقات - : توفى بالكوفة في خلافة أبي جعفر .

وقال أحمد - أيضاً - والعجلي وابن نمير : ثقة .

وقال النسائي - في الجرح والتعديل - : ليس بالقوي . وذكره العقيلي في الضعفاء ، وأخرج له ابن خزيمة والحاكم في صحيحهما  
(١) .

بالجملة ؛ - به عنایت الهی و توفیق ایزدی - از بیان سابق و لاحق ، قدح و جرح جمیع روایات “ صحاح سته ” و روایت مالک  
که در نهی متعه یا تحریم

آن ذکر کرده اند ، ثابت گشت ، چه روایت مالک از زهری است ، و مسلم روایت از سلمه و روایات عدیده از سبره ، و روایات عدیده از زهری آورده ، و قدح این همه دریافتی .

و روایات بخاری منحصر است در روایت زهری [ چنانکه ] دریافتی .

و نسائی هم روایات عدیده از زهری آورده ، در روایتی که از سبره نقل کرده ، در آن اصلاً ذکر نهی یا تحریم متعه نیست ، کما ستطلع علیه فیما بعد .

و ترمذی به اسناد صرف روایت زهری نقل کرده ، و حواله [ ای ] که به روایت < ۱۰۵۹ > ابوهریره و سبره نموده ، حالش منکشف شد .

و ابن ماجه در این باب روایت زهری آورده ، و روایت سبره که از عبدالعزیز بن عمر منقول است ، و قدح و جرح او دریافتی ، و روایت عمر که ابن ماجه آورده که اینجا قدح آن مذکور شد .

و ابوداود هم دو روایت در این باب نقل کرده که از زهری منقول است ، و قدح زهری دریافتی ، ابوداود در “ سنن ” خود گفته :

حَدَّثَنَا مَسَدُّ بْنُ مَسْرَهْدٍ ، ( نا ) عبد الوارث ، عن إسماعيل بن أمية ، عن الزهري ، قال : كنا عند عمر بن عبدالعزيز ، فتذاكرنا متعه النساء ، فقال رجل - يقال له : ربيع بن سبره - : أشهد على أبي أنه حَدَّثَ : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عنها في حجة الوداع .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ فَارَسٍ ، ( نا ) عبد الرزاق ، ( أنا )



معمر ، عن الزهري ، عن ربيع بن سبره ، عن أبيه : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حرّم متعه النساء (۱) .

اما آنچه گفته : پس جوابش آن است که این غلط فهمی خود است .

پس این غلط فهمی خود [ او ] است که به مفاد : ( خود غلط ، انشا غلط ، املا غلط ) از روایات اکابر مشایخ و ائمه و اساطین محدثین که جابجا بر خرافاتشان مینازد و به مقابله اهل حق هم - خلافاً لعهد و أيضاً [ خلافاً لكلام ] والده - دست بر آن میاندازد ، و خود در همین عبارت حواله به ایشان کرده ، حیث قال :

( و در " موطأ " و بخاری و مسلم و دیگر کتب متداوله ) خبری بر نداشته !!

بار الها ! مگر آنکه بگویند که : دیده و دانسته برای تخدیع و اضلال همج رعاع و تکثیر مادّه خلاف و نزاع آن را به ستر و اخفا زده ، در شکم فرو برده ، تلبیس و تدلیس را به غایت قصوی رسانیده !!

بالجمله ، نهایت غلط فهمی است که غلط فهمی را به اهل حق نسبت میسازد و نمیداند که آخر بعد اندک تفحص ، پرده از روی این تلبیس و تدلیس خواهد افتاد ، و حقیقت امر كالشمس الطالعه واضح خواهد گشت .

و خود در همین مقام حواله به این کتب کرده است ، و باز الزام را به مفاد

۱- [ الف ] جلد اول صفحه : ۲۸۴ / ۴۵۶ ( طبع دهلی ) ، باب فی نکاح المتعه من کتاب النکاح . [ سنن ابوداود ۱ / ۴۶۰ ] .

آن ، موجب ثبوت غلط فهمی ملزم میدانند ، و نمیدانند که این عین الزام غلط فهمی به خود است ! چه اگر الزام به مفاد این روایات به جواب استدلال به آن ، مثبت غلط فهمی و جهل و حتم است ، پس اصل استدلال به آن بالاولی مثبت غلط فهمی و موجب جهل و حتم مخاطب و والد مخاطب و سایر مستدلین و محتجین به آن - که بسیاری از مشایخ و اساطین دین سنی اند - خواهد شد !

و غریب تر از این ، امری به گوش کسی کمتر خورده باشد که کسی به روایتی خود استدلال کند ، هرگاه مجیب ، عدم تمامیت استدلال حسب آن روایات بیان کند ، مستدل تمسک را به این روایات در عدم تمامیت استدلال ، مثبت غلط فهمی و موجب جهل و حتم گرداند ، و اصل استدلال خود را عین حق و صواب پندارد .

بالجمله ؛ تاریخ نهی متعه به خیر از روایت “ موطأ ” خود ظاهر است ، و روایتش از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) منحصر است در این روایت ناصه ، و همچنین روایات ناصه بر این تاریخ .

و بخاری هم سه تا روایات ناصه بر این معنا در “ صحیح ” خود آورده .

و در “ صحیح نسائی ” هم به سه طریق روایت ناصه بر این تاریخ مروی است .

و ابن ماجه و احمد بن حنبل هم از روایت ناصه بر این تاریخ آورده .

و در “ مشکاه ” و “ مصابیح ” هم مذکور است .

و دارقطنی هم روایت آن نموده .

و شراح < ۱۰۶۰ > کتب حدیث سنیه هم تاریخ نهی متعه به خیبر ذکر میسازند ، مثل مازری و قاضی عیاض و نووی و عسقلانی و عینی و قسطلانی و امثالشان .

و اطرف از این همه آن است که امام شافعی هم به این قول - که تحریم متعه در روز خیبر واقع شده - قائل است .

مالک در " موطأ " گفته :

مالک ، عن ابن شهاب ، عن عبد الله والحسن - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] :  
أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمير الإنسيه (۱) .

و بخاری در " صحیح بخاری " در کتاب الغزوات گفته :

حدّثني يحيى بن قزعه ، قال : حدّثنا مالك ، عن ابن شهاب ، عن عبد الله والحسن - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن أكل الحمير الإنسيه (۲) .

۱- [ الف ] باب لا يحلّ نكاح المتعه من كتاب النكاح . [ الموطأ ۲ / ۵۴۲ ] .

۲- [ الف ] صفحہ : ۱۱۲۹ / ۶۰۶ باب غزوه خيبر من كتاب المغازی . [ صحیح بخاری ۵ / ۷۸ ] .

نیز بخاری در “ صحیح ” خود در کتاب الذبائح گفته :

حدَّثنا عبد الله بن يوسف ، قال : أخبرنا مالك ، عن ابن شهاب ، عن عبد الله والحسن - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي [ ( عليه السلام ) ] قال : نهى النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم عن المتعه عام خيبر ، وعن لحوم الحمر الإنسيه (۱).

و نیز بخاری در “ صحیح ” خود در کتاب الخیل گفته :

حدَّثنا مسدد ، قال : حدَّثنا يحيى عن عبيد الله بن عمر ، قال : حدَّثني الزهري ، عن الحسن وعبد الله - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما : أن علياً [ ( عليه السلام ) ] قيل له : إن ابن عباس لا يرى بمتعته النساء بأساً ! فقال : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عنها يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الإنسيه (۲).

و در “ صحیح مسلم ” مسطور است :

حدَّثنا يحيى بن يحيى ، قال : قرأت على مالك ، عن ابن شهاب ، عن عبد الله والحسن - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن

۱- [ الف ] صفحه : ۸۳۰ / ۱۱۲۹ باب لحوم الخيل من كتاب الذبائح . [ صحیح بخاری ۶ / ۲۳۰ ] .

۲- [ الف ] صفحه : ۱۰۲۹ / ۱۱۲۹ باب بعد باب في الزكاه من كتاب الخيل . [ صحیح بخاری ۸ / ۶۱ ] .

متعته النساء يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمر الإنسيه .

وحدّثنا (١) عبد الله بن محمد بن أسماء الضبعي ، قال : ( نا ) جويريه ، عن مالك بهذا الاسناد .

وقال : سمع علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] يقول - لفلان - : إنك رجل تائه ! نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم .. - بمثل حديث يحيى عن مالك - .

حدّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، وابن نمير ، وزهير بن حرب - جميعاً - ، عن ابن عيينه ، قال زهير : ( نا ) سفيان بن عيينه ، عن الزّهرى ، عن حسن وعبد الله - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي [ ( عليه السلام ) ] : أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن نكاح المتعه يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الأهليه .

وحدّثنا محمد بن عبد الله بن نمير ، قال : ( نا ) أبي ، قال : ( نا ) عبيد الله ، عن ابن شهاب ، عن الحسن وعبد الله - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي [ ( عليه السلام ) ] أنه سمع ابن عباس يلين في متعه النساء ، فقال : مهلاً يا ابن عباس ! فإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عنها يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الإنسيه .

---

١- في المصدر : ( وحدّثناه ) .

وحدّثنا أبو الطاهر وحرمله ، قالوا : ( نا ) ابن وهب ، قال : أخبرني يونس ، عن ابن شهاب ، عن الحسن وعبد الله - ابني محمد بن علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] - ، عن أبيهما : أنه سمع علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] يقول - لابن عباس - : نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم < ١٠٦١ > عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمر الإنسيه (١) .

و در “ جامع الأصول ” مذکور است :

إن علياً [ ( عليه السلام ) ] قال - لابن عباس - : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمر الإنسيه . أخرجه الجماعة إلا أبا داود (٢) .

و در “ مشكاه ” مذکور است :

عن علي ( رضی الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن أكل لحوم الحمر الإنسيه . متفق عليه (٣) .

١- [ الف ] صفحه : ٤٥٢ باب نكاح المتعه من كتاب النكاح . [ صحيح مسلم ٤ / ١٣٤ - ١٣٥ ] .

٢- [ الف ] صفحه : ٧١١ / ٧٤٧ حرف النون . [ جامع الاصول ١٢ / ١٣٥ ] .

٣- [ الف ] صفحه : ١٦٦ / ٤٣٠ الفصل الأول من باب إعلان النكاح والخطبه والشرط من كتاب النكاح . [ مشكاه المصابيح ٢ / ٩٤١ ] .

و بغوی در “مصاییح” گفته :

عن علی بن أبی طالب [ ( علیه السلام ) ] : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الإنسيه (۱) .

و ابن ماجه در “سنن” خود گفته :

حدّثنا محمد بن يحيى ، حدّثنا بشر بن عمر ، حدّثنا مالك بن أنس ، عن ابن شهاب ، عن عبد الله والحسن - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي بن ابيطالب ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الإنسيه (۲) .

و در “سنن نسائي” در كتاب النكاح مسطور است :

أخبرنا محمد بن سلمه ، والحرث بن مسكين - قراءةً عليه وأنا أسمع ، واللفظ له - قال : أخبرنا ابن القاسم ، عن مالك ، عن ابن شهاب ، عن عبد الله والحسن - ابني محمد بن علي - ، عن أبيهما ، عن علي بن أبی طالب [ ( علیه السلام ) ] : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ]

۱- [ الف ] صفحه : ۱۳۵ / ۲۵۵ باب إعلان النكاح والخطبه والشرط من الصحاح من كتاب النكاح . [ مصاييح السنه ۲ / ۴۱۵ ] .

۲- [ الف ] صفحه : ۳۴۹ / ۷۹۸ چهاپه في ذكر النهي عن نكاح المتعه من أبواب النكاح . [ سنن ابن ماجه ۱ / ۶۳۰ ] .

وسلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الإنسيه .

وأخبرنا عمرو بن علي ، [ ومحمد بن بشار (١) ] ، ومحمد بن المثنى ، قالوا : أخبرنا عبد الوهاب ، قال : سمعت يحيى بن سعيد يقول : أخبرني مالك بن أنس : ان ابن شهاب أخبره : ان عبد الله والحسن - ابني محمد علي - ، أخبراه : ان أباهما محمد بن علي أخبرهما : ان علي بن أبي طالب ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] قال : نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يوم خيبر عن متعه النساء .

قال ابن المثنى : يوم حنين ، وقال : هكذا حدثنا عبد الوهاب من كتابه (٢) .

و نیز در “ سنن نسائي ” در كتاب الصيد و الذبائح مذکور است :

أخبرنا سليمان بن داود ، قال : حدثنا عبد الله بن وهب ، قال : أخبرني يونس ، ومالك ، وأسامة ، عن ابن شهاب ، عن الحسن وعبد الله - ابني محمد - ، عن أبيهما ، عن علي بن أبي طالب ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] قال : نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عن متعه النساء يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الإنسيه (٣) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- [ الف ] صفحه : ٣٢ / ٢٦٨ فى تحريم المتعه ، كتاب النكاح . [ سنن نسائي ١٢٦ / ٦ ] .

٣- [ الف ] صفحه : ١٤١ / ٢٦٨ تحريم أكل الحمر الأهليه من كتاب الصيد . [ سنن نسائي ٢٠٢ / ٧ ] .



و ابن حجر در “فتح الباری” گفته :

وحكى البيهقى ، عن الحميدى : ان سفيان بن عيينه كان يقول : قوله : ( يوم خيبر ) يتعلّق بالحرّ الأهلّيه لا بالمتعه .

قال البيهقى : وما قاله محتمل - يعنى فى روايته هذه - وأما غيره فصّرّح أن الظرف يتعلّق بالمتعه .

وقد مضى فى غزوه خيبر من كتاب المغازى ويأتى فى الذبائح من طريق مالك بلفظ : نهى رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] يوم خيبر عن متعه النساء ، وعن لحوم الحرّ الأهلّيه . . [ وهكذا أخرجه مسلم من روايه ابن عيينه أيضاً ] (۱) .

وسياتى فى ترك الحيل فى روايه عبد الله عن عمر (۲) ، عن الزهرى : أن رسول الله صلى الله عليه وآله [ وآله ] وسلم نهى عنهما (۳) يوم خيبر .

ولأحمد ، من طريق معمر - بسنده - : أنه بلغه : ان ابن عباس

۱- الزيادة من المصدر .

۲- فى المصدر : ( عبيد الله بن عمر ) .

۳- فى المصدر : ( عنها ) ، وظاهراً نسخه مؤلف صحيح بوده ، چون روايت آن از صحيح بخارى ۸ / ۶۱ چند صفحه قبل گذشت كه نهى از هر دو روز خيبر بوده ، چون گفت : قيل له : إن ابن عباس لا يرى بمتعته النساء بأساً ! فقال : إن رسول الله صلى الله عليه وآله [ وآله ] وسلم نهى عنها يوم خيبر ، وعن لحوم الحرّ الإنسيه .

رخص في متعه النساء ، فقال له : إن رسول الله < ۱۰۶۲ > صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عنها يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الأهليه .

وأخرجه مسلم ، من روايه يونس بن يزيد ، عن الزهري مثل روايه مالك ، والدارقطني من طريق ابن وهب ، عن مالك ، ويونس ، وأسامة بن زيد - ثلاثتهم - عن الزهري كذلك . (۱) انتهى .

و نووی در “ شرح صحيح مسلم ” گفته :

والصواب المختار أن التحريم والإباحه كانا مرتين ، وكانت حلالاً قبل خيبر ، ثم حرمت يوم خيبر ، ثم أُبيحت يوم فتح مكة - وهو يوم أوطاس لاتصالهما - ثم حرمت يومئذ بعد ثلاثه أيام تحريماً مؤبداً إلى يوم القيامة واستمر التحريم (۲) .

و نیز نووی در “ شرح صحيح مسلم ” از قاضی عیاض نقل کرده او گفته :

وذكر مسلم من روايه سلمه بن الأكوع إباحتها يوم أوطاس ، ومن روايه سبره إباحتها يوم الفتح ، وهما واحد ، ثم حرمت يومئذ ، وفي حديث علي [ ( عليه السلام ) ] : يوم تحريمها يوم خيبر . وهو قبل الفتح .

۱- فتح الباری ۹ / ۱۴۵ .

۲- [ الف ] باب نکاح المتعه . [ شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۱ ] .

وذكر غير مسلم ، عن علي [ ( عليه السلام ) ] : أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عنها في غزوة تبوك من رواية إسحاق بن راشد ، عن الزهري ، عن عبد الله بن محمد بن علي ، عن أبيه ، عن علي [ ( عليه السلام ) ] ، ولم يتابعه أحد على هذا ، وهو غلط منه .

وهذا الحديث رواه مالك - في الموطأ - وسفيان بن عيينه ، والعمري ، ويونس . . وغيرهم ، عن الزهري ، وفيه : يوم خيبر .

وكذا ذكره مسلم ، عن جماعه ، عن الزهري ، وهذا هو الصحيح (۱) .

قبل از این شنیدی که نووی از قاضی عیاض نقل کرده که او گفته :

لأن حديث تحريمها يوم خيبر صحيح لا مطعن فيه ، بل هو ثابت من روايه الثقات الأثبات (۲) .

و نیز نووی از قاضی عیاض نقل کرده که او گفته :

وأما قول الحسن : أنها إنما كانت في عمره القضاء ، لا قبلها ولا بعدها ، فترده الأحاديث الثابتة في تحريمها يوم خيبر . . إلى آخره (۳) .

۱- شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۰ .

۲- شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۰ .

۳- شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۱ .

و نیز نووی در “شرح صحیح مسلم” گفته :

قال المازری : واختلف (١) الرّوايه في صحيح مسلم في النهي عن المتعه ، ففيه : أنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نهى عنها يوم خيبر . وفيه : أنه نهى [ عنها ] (٢) يوم فتح مكه .

فإن تعلّق بهذا من أجاز نكاح المتعه ، وزعم أن الأحاديث تعارضت ، وأن هذا الإختلاف قاذح فيها .

قلنا : هذا الزعم خطأ ، وليس هذا تناقضاً ؛ لأنه يصحّ أن ينهى عنه في زمن ، ثم ينهى عنه في زمن آخر توكيداً و (٣) ليشتهر النهي ويسمعه من لم يكن معه (٤) أولاً ، فسمع بعض الرواه النهي في زمن وسمعه آخرون في زمن آخر ، فنقل كل ما سمعه وأضافه إلى زمان سماعه . هذا كلام المازرى (٥) .

و قاضى القضاة محمود بن احمد العيني در “عمده القارى شرح صحيح بخارى” گفته :

وقال القاضى عياض : يحتمل أنه عليه [ وآله ] السلام أباحها لهم

١- فى المصدر : ( واختلفت ) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- فى المصدر : ( أو ) .

٤- فى المصدر : ( سمعه ) .

٥- [ الف ] باب نكاح المتعه . [ شرح مسلم نووى ٩ / ١٧٩ ] .

للضروره بعد التحريم ، ثم حرّمها تحريماً مؤبداً ، فيكون حرّمها يوم خبير ، وفي عمره القضاء ، ثم أباحها يوم الفتح للضروره ، ثم حرّمها يوم الفتح - أيضاً - تحريماً مؤبداً .

قال النووي : الصّواب المختار أن التحريم والإباحه كانا مرّتين وكانت حلالاً قبل خبير ، ثم حرّمت يوم خبير ، ثم أُبيحت يوم فتح مكه ، - وهو يوم أوطاس لاتصالهما - ثم حرّمت < ١٠٦٣ > يومئذ - بعد ثلاثه أيام - تحريماً مؤبداً إلى يوم القيامه واستمر التحريم (١) .

وقسطلاني در " ارشاد السّارى " گفته :

وقال النووي : الصّواب المختار أن التحريم والإباحه كانا مرّتين ، فكانت حلالاً قبل خبير ، ثم حرّمت يوم خبير ، ثم أُبيحت يوم الفتح - وهى يوم أوطاس لاتصالها بها - ، ثم حرّمت يومئذ - بعد ثلاثه أيام - تحريماً مؤبداً إلى يوم القيامه (٢) .

و طيبي در " شرح مختار " گفته :

قال الشيخ محيى الدين : والصحيح المختار أن التحريم والإباحه كانا مرّتين ، وكانت حلالاً قبل خبير ، ثم حرّمت يوم خبير ، ثم

١- عمده القارى ١٧ / ٢٤٧ .

٢- [ الف ] صفحه : ٧٨ / ٥٥٩ باب نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عن نكاح المتعه آخرأ . [ ارشاد السارى ٨ / ٤٣ ]

أُبِيحت يوم فتح مكة - وهو يوم أوطاس لاتصالهما - ، ثم حُرِّمت - بعد ثلاثه أيام - تحريماً مؤبداً إلى يوم القيامة (۱) .

و ابن قَیْم در “ زاد المعاد ” گفته :

واختلف في الوقت الذي حُرِّمت فيه المتعه على أربعة أقوال : أحدها : أنه يوم خيبر ، وهذا قول طائفة من العلماء ، منهم الشافعي وغيره (۲) .

اما آنچه گفته : و الا در روایت حضرت علی [ ( علیه السلام ) ] در اصل ، غزوه خيبر را تاریخ لحوم حمر انسيه فرموده اند ، نه تاریخ تحریم متعه ، لیکن عبارت موهم آن است که تاریخ هر دو باشد .

پس کاش مخاطب اصل این روایات بالفاظها نقل میکرد ، و باز بیان مینمود که اصل روایت موهمه کدام است ، و روایت محققه الوهم کدام ، و لیکن به سبب کمال تبحر و اطلاع ! رجوع به این کتب هم (۳) نیاورده ، رمی السیِّهام فی الظلام آغاز نهاده ، هر چه خواسته نگاشته .

۱- [ الف ] فصل اول من باب إعلان النکاح والخطبه من کتاب النکاح . [ شرح مختار : والمراد من الشيخ محیی الدین هو النووی فی شرحه علی مسلم ۹ / ۱۸۱ ، وراجع : عمدہ القاری ۱۷ / ۲۴۷ ، تفسیر الآلوسی ۵ / ۵ ] .

۲- [ الف ] صفحہ : ۲۵۲ / ۳۲۷ جلد اول غزوه فتح . [ زاد المعاد ۳ / ۴۵۹ ] .

۳- در [ الف ] ( رجوع هم به این کتب ) آمده است که اصلاح شد .

یا آنکه بگویند که : دیده و دانسته ؛ اضلال و تخدیع خواسته ، از این سبب اعراض از نقل آن ساخته .

بالجمله ؛ این افاده اش مخدوش است به وجوه عدیده :

اول : آنکه روایات بخاری و مسلم و مالک و امثالشان نص است بر تاریخ نهی متعه به خیبر ، پس اگر اهل حق حواله به آن - برای اثبات عدم تمامیت استدلال به آن - کنند ، به ازای آن ، حرف جرح و قدح آوردن ، طرفه ماجرا است !

دوم : آنکه خود به این روایات در صدر کلام ، حواله فرموده ، احتجاج و استدلال به آن خواسته ، پس چرا باز مشغول قدح و جرح آن گردیده ؟!

سوم : آنکه جرح و قدح این روایات ضرری به اهل حق نمیرساند ، بلکه تیشه بر پای مخاطب و والد ماجدش - که استدلال به این روایات میخواهند - میزند که روایاتی که نزد خودشان منسوب به وهم و خلط ، و مثبت آن جاهل و احمق است ، چگونه صلاحیت احتجاج و استدلال ، و آن هم به مقابله اهل حق دارد ؟!

چهارم : آنکه دعوی این معنا که : ( در روایت حضرت علی [ علیه السلام ] در اصل غزوه خیبر [ را ] تاریخ لحوم حمر انسیه فرموده اند ، نه تاریخ متعه ، لیکن عبارت موهم آن است که تاریخ هر دو باشد ) .

ناشی از عدم تأمل و فقدان إمعان است ، و دلیل تام است بر آنکه در حَبِّ تصحیح مفتريات اسلاف خود ، به مدلولات صریحه هم وانمیرسد ، قاعده نحویه را که اطفال هم لحاظ آن دارند ، از دست می‌دهد ، و انهماك عظیم در وهم و خبط دارد ! چه روایتی که در آن این تأویل علیل جاری کردن می‌خواهد ، در “صحیح بخاری” به این الفاظ مروی است :

إن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نهى عن المتعه ، وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر (۱).

ومثله ألفاظ الترمذی كما سمعت (۲).

وفی سنن النسائی : یوم خیبر ، بدل : زمن خیبر (۳).

و ظاهر است که اگر کسی < ۱۰۶۴ > کتابی از مختصرات نحو را هم اتقان کند ، نخواهد گفت که : در این روایت لفظ ( زمن خیبر ) یا ( یوم خیبر ) متعلق است به ( لحوم حمر اهلیه ) ؛ زیرا که از مقررات و مسلمات نحوین است که : ظرف متعلق نمیشود مگر به فعل یا شبه فعل ، پس لفظ ( زمن خیبر ) یا ( یوم خیبر ) در این روایت اگر متعلق شود به ( لحوم الحمر الأهلیه ) ، لازم آید تعلق ظرف به لفظ ( لحوم ) ، و لفظ ( لحوم ) نه فعل است و نه شبه فعل ؛ این معنا را

۱- صحیح بخاری ۶ / ۱۲۹ .

۲- سنن ترمذی ۲ / ۲۹۵ .

۳- سنن نسائی ۶ / ۱۲۶ . تعبیر ( زمن خیبر ) در روایت ترمذی است .



“کافیه” خوان بلکه پستر (۱) از آن هم میداند، پس لابد که لفظ (زمن خیر) متعلق شود به لفظ (نهی) / و هرگاه متعلق به لفظ (نهی) شد، وقوع نهی متعه زمن خیر ثابت گشت / چه فعل (نهی) بر (متعه) واقع شده که (متعه) مفعول (نهی) است، و چون فعل (نهی) مقید است به (زمن خیر)، تقیید نهی متعه هم به زمن خیر لازم آمد، مثلاً اگر کسی بگوید که: (ضربت زیداً و عمرواً فی الدار) پر ظاهر [است] که در این عبارت لفظ (فی الدار) متعلق به عمرواً نمیتواند شد، لابد است که متعلق به (ضربت) باشد، و هرگاه متعلق به (ضربت) باشد مدلول آن وقوع ضرب زید و عمرو هر دو در دار خواهد شد.

و اگر کسی بگوید که: لفظ (زمن خیر) متعلق است به لفظ (الکائنه) که آن صفت (لحوم حمر اهلیه) است.

پس آن مدفوع است:

اولاً: به آنکه برای این تقدیر دلیلی باید، و امر صریح و ظاهر را گذاشتن (۲)، بی دلیل و قرینه اختیار تقدیر سمتی از جواز ندارد.

و ثانیاً: بنابر این تقدیر، معنای حدیث آن خواهد بود که: نهی فرمود از لحوم حمر اهلیه که آن لحوم وقت غزوه خیر بودند، پس نهی مخصوص به لحوم مخصوصه که در وقت غزوه خیر بودند خواهد شد، لازم میآید عدم

۱- یعنی کسی که کتابهای نحوی قبل از “کافیه” را نیز خوانده باشد.

۲- در [الف] اشتبهاً: (گذاشته) آمده است.

نهی از لحوم حمر اهلیه که بعدِ غزوه خیبر پیدا شدند ، و ظاهر است که مقصود نهی از لحوم حمر اهلیه علی الإطلاق است ، نه نهی از لحوم حمر اهلیه که در زمن خیبر بودند و بس (۱).

و از همین جا است که قسطلانی - در " شرح حدیث بخاری " که در کتاب النکاح آورده - گفته :  
( زمن خیبر ) ظرف للنهیین (۲).

وفی غزوه خیبر - من کتاب المغازی - : نهی رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم یوم خیبر عن متعه النساء (۳) ، وعن لحوم الحمر الأهلیه . انتهى (۴).

و علقمی در " کوکب منیر شرح جامع صغیر " (۵) گفته :

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( پس ) آمده است .

۲- فی المصدر : ( للاثنین ) .

۳- [ الف ] خ ل : عن متعه النساء یوم خیبر .

۴- ارشاد الساری ۸ / ۴۲ - ۴۳ .

۵- لا زال مخطوطاً حسب علمنا ، ولم نتحصل علی خطیته . قال فی كشف الظنون ۱ / ۵۶۰ : الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر ؛ للشیخ الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی . . . ولالأصل شروح ، منها : شرح الشیخ شمس الدین محمد بن العلقمی الشافعی تلمیذ المصنف ( المتوفی سنه ۹۲۹ تسع وعشرین وتسعمائه ) وهو شرح بالقول فی مجلدين ، وسماه : الكوكب المنیر ، لكنه قد یرك أحادیث بلا شرح لكونها غیر محتاجه إليه .

قوله : ( نهى عن المتعه وعن لحوم الحمر الأهليه زمن خبير ) قال شيخنا : الظرف راجع للأمرين ، كما صرح في روايه مسلم ، وخصه بعضهم بلحوم الحمر دون المتعه ، وصحفه بعضهم فقال : حينئذ . (۱) انتهى .

پس ثابت شد که ادعای ایهام از طرائف اوهام است والحمد لله المنعم فى المبدأ والختماء حيث وفقنا (۲) لنهايه التبكيت والإلزام ، وإسكات المكابرين الجالين على أنفسهم لكل ملام .

پنجم : آنکه فرض کردیم که این روایت بخاری و ترمذی و نسائی و امثال آن نص نیست بر تعلق ( زمن خبير ) به لفظ ( نهى ) ، بلکه احتمال تعلق آن به ( لحوم حمر اهليه ) دارد ، پس این روایت به نسبت نهى متعه مطلق خواهد بود ، و روایات دیگر که در “ صحیحین ” مذکور است ، و روایت “ موطأ ” و غیر آن مقید است که در آن تاریخ نهى متعه به خبير صراحتاً مذکور است ، و هر که ادنی بهره از علم اصول و حدیث دارد میدانند که حمل مطلق بر مقید واجب است ، پس این روایت بخاری و غیره محمول خواهد شد بر همان روایات مقیده ، و حمل مقید بر وهم و حمل مطلق بر اطلاق ، خلاف ( ۱۰۶۵ ) تحقیق حذاق ، والله ولى التوفيق والإرفاق .

۱- الكوكب المنير :

۲- در [ الف ] اشتهاً : ( وفقناه ) آمده است .

اما آنچه گفته : این وهم را بعض محقق کرده ، نقل کرده اند . . . الی آخر .

پس این تحقیق که حسب تحقیق مخاطب وهم است ، مالک و بخاری و مسلم و غیرشان - که پیشوایان سنیه اند و دفاتر طویله اینها به مدح و ثنا و تعظیم و اطرائشان سیاه ! - روایت کرده اند ، و خود مخاطب جابجا به روایت اینها دست میاندازد و آنرا مایه خلاص و نجات از اشکالات میندازد ، و جاها مفاخرت به اصحیح بخاری آغاز نهاده ، و اینجا افتخار بر اصحیح مسلم سرداده ، پس این تحقیق را وهم و غلطی بی اصل پنداشتن ، این حضرات را از تحقیق به در ساختن ، و به وادی خبط و خلط انداختن است !

و در حقیقت این حکم تأیید مرام علمای کرام است که هرگاه روایت مالک و روایات بخاری و مسلم و امثالشان - که دلالت بر این تاریخ دارد - لایق اعتبار و اعتماد نزد خود مخاطب نیست ؛ [ پس ] کمال شناعت احتجاج مخاطب و والد مخاطب به آن ظاهر و واضح گردید .

و نیز هرگاه این روایت ساقط از اعتبار گردید حال آنکه مالک و بخاری و مسلم و ابن ماجه و نسائی اتفاق بر آن کرده اند ، روایات دیگر که بر آن اتفاق اینها هم واقع نشده چگونه لایق قبول و قابل اصغا خواهد بود ؟ !

و نیز بخاری روایت منسوبه را به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در غایت ثبوت پنداشته ، به مقام اثباتِ نسخ متعه دست بر آن انداخته ، و همچنین عمده ما فی الباب بودن آن از عبارت ابن القیم [ هم ] ظاهر [ است ] ، پس هرگاه چنین

حدیث به این رسوایی رسید که خود مخاطب آن را مشتمل بر وهم و غلط میدانند ، پس دیگر روایات چگونه قابل اعتنا خواهد بود ؟ !

و مخاطب - حسب دأب ناصواب خود - در اینجا هم داد تخدیع و تلییس داده که بالاجمال به بعضی این وهم را منسوب ساخته ، و حقیقت حال بیان نکرده که آن بعض کددام کسانند تا شناعت استدلال او به روایات " صحیحین " و " موطأ " و امثال آن حسب اعترافش ثابت شود .

و لیکن هر گاه والد او - با آن همه جلالت و عظمت ! - سالک مسلک تخدیع و تلییس و تلمیع و تدلیس گردیده که با وصف حواله این حدیث به بخاری و مسلم و " موطأ " و باقی کتب متداوله ، باز به غیر نقل اصل الفاظ - به محض اجمال - روایت ناصه را بر تاریخ خیر از روایات ثقات بر آورده ، و آن را شاذّ و غیر محفوظ قرار داده ، پس اگر مخاطب هم به تقلید او در این تخدیع فظیع گرفتار شود چه عجب است ؟ !

اما آنچه گفته : و اگر حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] در این روایت تحریم متعه را به تاریخ خیر مورخ کرده روایت میفرموده ، ردّ بر ابن عباس و الزام او چه قسم صورت مییست ؟ !

پس مدفوع است به آنکه : فاضل مخاطب به سبب مزید عجز و درماندگی و استیلای اختلاط عقل و اختباط حواس از قاعده مناظره و محاجه به مراحل دور افتاده ، ندانسته که هر گاه کلام معترض مبنی بر الزام اهل خلاف باشد ، به

مقابله او این سخن بی مغز - که در حقیقت مزید تفضیح و تقبیح روات و اسلاف مغفلین خود است - بر زبان آوردن ، نهایت  
< ۱۰۶۶ > دانشمندی و دقت نظر و محافظت قواعد مناظره ثابت کردن است !

معارض کی معتقد صحت ردّ و الزام جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) است ؟ !

اهل سنت روایت این الزام و ردّ از کتب خود آوردند ؛ معترض اگر به جواب آن گوید که : ( این روایت بعد تسلیم هم مفید  
حرمت متعه نمیتواند شد که حلت آن حسب روایات شما بعد این واقع شده ) ، به جواب او حرف لزوم صحت این الزام بر  
زبان آوردن ، طرفه ماجرا است !

و در حقیقت این معنا دلیل شافی و برهان وافی بر اختلاق و اختراع و افتعال این روایات است که چگونه جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به چنین الزام مختل النظام ، ابن عباس را ملزم میساخت ، و ذلك هو المطلوب .

و فرض کردیم لزوم صحت این الزام ، پس باز هم معترض را چه ضرر ، بلکه مزید بیدانشی و بُعد محتجین به این روایات از  
تدبر و تأمل واضح و لائح [ میشود ] ؛ چه هرگاه تاریخ نهی متعه به خبیر سمتی از جواز ندارد ، و صحت الزام ابن عباس لازم [  
نمیآید ] ، پس چرا شماها به این روایات حواله کردید ؟ و جهل و حمق خود به قول خود ثابت نمودید ؟ ! چه ظاهر است که  
در “ موطأ ” همین روایات مورخ به خبیر مذکور و در “ صحیح مسلم ” هم نیز همین روایات مورخه به خبیر مسطور ، و در “  
صحیح بخاری ” نیز سه روایت

مورخه به این تاریخ موجود [ است ] ، پس به این روایات مشتمله بر امر باطل چرا احتجاج کردید و استدلال نمودید ؟

از اول امر میبایستی از خواب غفلت بیدار شدن ، و خبر از خرابی و تباهی روایات خود گرفتن !!

اما آنچه گفته : حال آنکه در وقت همین ردّ و الزام این روایت [ را ] فرموده ، و ابن عباس را بر تجویز متعه زجر شدید نموده ، گفته : إنک رجل تائه .

پس این افاده ، مکذّب خرافه آتیه او است ، چه در ما بعد ادعا کرده که : ( نزد ابن عباس متعه حالا مضطر را مباح است ، چنانچه دم و خنزیر و میته ) .

پس زجر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ابن عباس را ، اگر بر تجویز اضطراری بوده ، ظاهر است که بطلان این تجویز از تحریم نبوی ثابت نمیشود ، چه تحریم دم و خنزیر و میته هم ثابت است ، و آن مستلزم بطلان تجویز اضطراری آن نیست ، پس همچنین تحریم متعه ، مستلزم تحریم آن در حال اضطرار و نافی تجویز اضطراری نخواهد شد !

بار الها ! مگر آنکه بگویند که : چون متعه مثل زنا است ، و زنا در حال اضطرار هم روا نیست ، پس تحریم متعه مسلتم ممانعت آن با زنا است ، و زنا در حال اضطرار هم غیر جایز ، پس متعه هم در حال اضطرار نا جایز باشد ! به این سبب الزام ابن عباس صحیح باشد .

پس مجاب است به آنکه : بنابر این لازم می‌آید که زجر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - حسب روایتشان - ابن عباس را بر تجویز مطلق باشد ، و ثبوت تجویز مطلق از ابن عباس مکذّب نفی آن نیست (۱).

و نیز هرگاه مثل ابن عباس - با آن جلالت قدر و عظمت شأن که تعلیم و تفهیم و تلقین خلیفه ثانی به عمل می‌آورد ، و خلافت مآب رجوع به او در مشکلات و معضلات می‌کرد - بر حکم ناجایز و تحلیل حرام اقدام کرده باشد ، و مستوجب زجر و نسبت تیه باشد ، پس تمسک اهل سنت به افعال و اقوال صحابه از عجایب خرافات باشد ، و زعم تعدیل و توثیق ( ۱۰۶۷ ) همه ایشان از طرائف مزعومات .

اما آنچه گفته : پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید ، گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی علی [ ( علیه السلام ) ] میکند ، و این دعوی شاهد جهل و حمق او بس است .

پس این قول موجب تخجیل او است به چند وجه :

اول : آنکه هرگز اهل حق قائل به تحریم متعه در هیچ وقتی از اوقات نیستند ، و تحریم متعه و نهی آن را - فی ائی وقت کان - کذب و دروغ محض میدانند ، پس تحریم متعه روز خیبر نیز نزد ایشان بی اصل محض و کذب



صریح است ، پس وهم الزام دادن جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ابن عباس را و روایت نهی متعه برای او اصلی ندارد ، و افترای بحث است .

آری ! اگر کسی از اهل حق گوید که : روایات منقوله از جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در “ موطأ ” و بخاری و مسلم و امثال آن لایق آن نیست که احتجاج و استدلال به آن توان کرد بر تحریم متعه ؛ زیرا که این روایات مشتمل است بر نهی متعه روز خیر ، و بعد آن تحلیل متعه حسب روایت اهل سنت ثابت [ است ] ، پس این روایات بر تقدیر تسلیم هم لایق تمسک نیست .

به جواب این تقریر ، سخن : ادعای غلطی استدلال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) بر زبان آوردن و الزام جهل و حمق نمودن ، داد فراست و فطانت و ذکا و ألمعیت دادن است ، و فهم کلام و ادراک مرام را به پایه عالی نهادن ، فَلَلهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّهُ که الزام جهل و حمق به افحش و جوه بر خود مخاطب منقلب شد ، و براءت اهل حق از آن به ابین طرق واضح گردید .

و عجب که ولی الله هم با وصف آنکه خودش احادیث “ صحیحین ” و مانند آن را قابل آن ندیده که مناظره امامیه به آن توان کرد (۱) ، در این مقام این افاده را به غفلت زده ، به الزام جهل و حمق جسارت کرده ، کمال علم و عقل خود ثابت ساخته .

بالجمله ؛ اطفال هم میدانند که احادیث “ صحاح سنیه ” بر شیعه حجت نمیتواند شد ، و اگر از آن کدامی (۱) شیعه لازم آید ، اهل حق را (۲) صحت آن لازم نمیتواند شد ، الزام شناعت لازمه به سبب آن بر اهل حق مماثل آن است که شخص جانی الزام شناعت جنایت خود بر مجنی علیه نماید ، و داد وقاحت دهد !

دوم : آنکه فرزند ارجمند خلافت مآب - اعنی عبدالله بن عمر - حسب روایت اهل سنت ادعای تحریم خیبری داشت ، و ردّ بر ابن عباس به آن میساخت ، پس جهل و حمق او هم - حسب افاده مخاطب - نهایت ظاهر و واضح خواهد گشت ! در “ عمده القاری شرح صحیح بخاری “ مذکور است :

قلت : قد اختلف فی وقت النهی عن نکاح المتعه ، هل کان زمن خیر ؟ أو فی زمن الفتح ؟ أو فی غزوه أوطاس ؟

وهی فی عام الفتح ؟ أو فی غزوه تبوک ؟ أو فی حجه الوداع ؟ أو فی عمره القضاء ؟

ففی روایه مالک ومن تابعه فی حدیث علی ( رضی الله عنه ) [ ( علیه السلام ) ] : إن ذلک یوم خیر ، كما فی حدیث الباب ، وكذلك فی حدیث ابن عمر ، رواه البیهقی من روایه ابن شهاب ، قال : أخبرنا سالم بن عبد الله : ان رجلاً سأل عبد الله بن عمر عن المتعه ، فقال : حرام . قال : فلان

۱- یعنی : هر .

۲- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

يقول بها . فقال : والله لقد علم أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم حرّمها يوم خيبر ، وما كنّا مسافحين (۱) .

و ملاعلی متقی در “کنز العمال” گفته :

عن سالم ؛ أن رجلا سأل < ۱۰۶۸ > ابن عمر عن المتعه ، فقال : حرام . قال : فإنّ فلاناً يفتى بها . فقال : والله لقد علم أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم حرّمها يوم خيبر ، وما كنّا مسافحين . ابن جرير .

مسند ابن عمر : نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم عن متعه النساء يوم خيبر . ابن جرير (۲) .

سوم : آنکه هر چند مخاطب به ظاهر الزام شنیعه جهل و حمق به طرف اهل حق میخواهد ، لیکن در حقیقت به مفاد : ( يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ ) (۳) قیامت عظمی و مصیبت کبری برای حضرات اهل سنت بر پا ساخته ، اساطین دین و ائمه منقّدین و مشایخ محققین و مقتدایان معتمدین خود را - که ارکان اسلام ، و اعلام فخام ایشانند - به افحش وجوه و اقبیح طرق تفضیح و تقییح نموده ، هتک ناموس ایشان به غایت قصوی رسانیده ، مخالفت و معاندت

۱- عمده القاری ۱۷ / ۲۴۷ .

۲- [ الف ] صفحه ۴۲۵ / ۴۵۵ جلد ثانی من کتاب النکاح من حرف النون من قسم الأفعال . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۶ - ۵۲۷ ] .

۳- الحشر ( ۵۹ ) : ۲ .

ایشان با جناب امیرالمؤمنین [ ( علیه السلام ) ] و جهل و حمق ایشان را به کمال وضوح و ظهور ثابت فرموده؛ زیرا که بخاری و مسلم و مالک و احمد بن حنبل و ابن ماجه و نسائی و ابن اثیر و بغوی و صاحب “مشکاه” همه [ آن ] ها روایت تاریخ نهی متعه به خبیر نقل کرده اند، و نووی و قاضی عیاض و غیرشان هم اثبات تحریم متعه به روز خبیر نموده، و امام شافعی هم به تحریم خبیری زبان آلوده؛ پس هرگاه مالک و شافعی و امام احمد و بخاری و مسلم و نسائی و ابن ماجه مع اتباع و اشیاع خود جاهل و احمق باشند و مخالف و معاند جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام )، مذهب اهل سنت - به عنایت الهی - به خاک سیاه برابر شد!

چهارم آنکه جهل و حمق این حضرات و جمیع ائمه و مشایخ سنیه - که جاها مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در مسائل شرعیه نموده اند - از (۱) این اعتراف مخاطب و افاده والد ماجدش به نهایت ظهور و وضوح میرسد؛ چه هفوات اصولیین و متکلمین و فقهای اهل سنت مشحون است به مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) تا آنکه دفاتر طویل بر نفی حجیت اجماع جمیع اهل بیت ( علیهم السلام ) سیاه کرده اند، چه جا مخالفت تنها امیرالمؤمنین ( علیه السلام )! و این کان حکم جمیعهم و واحدهم - لاسیما أفضلهم و أشرفهم - واحداً.

و ظاهر است که مخالفت [ با آن حضرت ] مستلزم ادعای خطا و غلط در

نفس حکم آن حضرت است ، چه جا محض استدلال ، والله الموقِّع العاصم من الضلال والإضلال (۱) .

پنجم : آنکه از اطرف طرائف آن است که : جهل و حمق خود مخاطب هم حسب اعتراف خودش و والد ماجدش به وجه نیک ظاهر و واضح میشود ؛ زیرا که او - به سبب کمال جسارت و خسارت - جاها بر تخطئه جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) اقدام کرده ، چنانچه در طعن پانزدهم از مطاعن ابی بکر روایت بخاری [ را ] - که از عکرمه کذاب - که ناصبی مرتاب است - منقول است ، و متضمن تخطئه ابن عباس آن حضرت را در احراق زنادقه - نقل کرده (۲) .

و نیز رجوع آن حضرت در بیع أمهات به سوی قول عمر به استبشار و ابتهاج برای صیانت بکری نقل کرده (۳) .

و نیز در باب امامت گفته :

و نیز اهل سنت حضرت امیر [ ( علیه السلام ) ] را مجتهد اعتقاد میکنند ، و در اجتهاد رجوع از مذهبی به مذهبی جایز و واقع است (۴) .

۱- در [ الف ] ( الاضلال ) خوانا نیست ، ممکن است ( الاعتلال ) باشد .

۲- تحفه اثناعشریه : ۲۸۳ .

۳- تحفه اثناعشریه : ۲۸۳ .

۴- تحفه اثناعشریه : ۲۲۹ .

و نیز در این باب اولاً در جمله مطاعن - که از نواصب نقل کرده - آورده :

و از آن جمله آن است که زید بن ثابت او را الزام صریح داد در باب < ۱۰۶۹ > مکاتب که : هو عبد ما بقى عليه درهم ، و مذهب امیر ( رضی الله عنه ) [ ( علیه السلام ) ] این بود که : هو بقدر ما أَدَى حَزْرًا ، و بقدر ما لم يؤدَّ عبد ، كما هو منقول فی الصحاح (۱).

و در مقام جواب گفته : و مناظره با زید بن ثابت و الزام دادن او در یک مسأله موجب حقارت حضرت امیر [ ( علیه السلام ) ] نمیشود ، که اِتِّباع حق شأن این قسم اولیا است ، از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نیز منقول است که : به گفته یک زن قائل شده ... الی آخر (۲).

و نیز در طعن هفتم از مطاعن عمر به اهتمام تمام اثبات خطا بر آن حضرت کرده است ، كما سبق .. (۳) الی غیر ذلک .

ششم : آنکه از این همه لطیف تر آن است که : جهل و حمق والد ماجد مخاطب هم - حسب اعتراف خودش و اعتراف مخاطب - به افحش وجوه ظاهر میگردد ؛ زیرا که والد مخاطب جابجا - پناه به خدا - سر تخطئه جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) دارد ! و رفع نقایص ائمه خود به اثبات خطا و غلط بر آن

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۲۸ .

۲- تحفه اثناعشریه : ۲۳۰ .

۳- تحفه اثناعشریه : ۲۹۹ .

حضرت - معاذ الله من ذلك - از اجل مفاخرات و احسن مناظرات میانگارد ! نموذج آن این است که در " قره العینین " گفته :

بلکه غلط از حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] واقع شد ، و آن غلط در نفس مسأله فقهیه بود در قصه احراق مرتد ، و عبدالله بن عباس بر آن تنبیه ساخت :

عن عكرمه : أن علياً حرق قوماً ارتدوا عن الإسلام ، فبلغ ذلك ابن عباس ، فقال : لو كنتُ أنا لقتلتهم لقول رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم ، قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم : « من بدل دينه فاقتلوه » . ولم أكن لأحرقهم ؛ لأن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم قال : « لا تعذبوا بعذاب الله » .

فبلغ ذلك علياً ، فقال : صدق ابن عباس . أخرجه الترمذی .

بلکه قضایای فاروق به محضر جم غفیر از فقهای صحابه میبود ، اگر فی الجمله انحرافی در قضا واقع میشد در معرض مباحثه میآمد ، مع هذا انگشت ننهادند ، مگر بر قدری یسیر ، و در آن مسائل جای تفتیش باقی است ، و قضایای حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] به محضر صحابه واقع نمیشد ، و ممکن که غلطهای بسیار در آن مستور میماند ، و چون عبدالله بن عباس بر سجالات مرتضی [ ( علیه السلام ) ] مطلع شد ، اعتراض نمود :

عن ابن أبي مليكة ، قال : كتبت إلى ابن عباس أسأله أن يكتب

لی کتاباً ، ویخفی عنی ، فقال : ولد ناصح ، أنا اختار له الأمور اختیاراً وأخفی (۱) عنه .

قال : فدعا بقضاء علی [ ( علیه السلام ) ] ، فجعل یکتب منه أشياء ، ويمرّ به الشیء فیقول : والله ما قضی بهذا علی [ ( علیه السلام ) ] إلا أن یكون ضلّ ! (۲) أخرجه مسلم فی مقدمه صحیحه .

پس عدم ذکر غلطات حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] در کتب متداوله به جهت اختفای علم او و اختلاط قضایای او است ، چون روایات او مستور الحال غیر حفاظ بوده اند . (۳) انتهى .

پس میبینی که شاه ولی الله در این عبارت اهتمام بلیغ در تخطئه جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و توجیه اغلاط و خطایا بر آن حضرت کرده که :

اولاً : ادعای صدور غلط از آن حضرت به نص صریح کرده !

و ثانیاً : به قول خود : ( و آن غلط در نفس مسأله فقهیه بود ... ) الی آخر ، تأکید این دعوی باطل نموده .

و ثالثاً : روایت دالّه بر خطا در احراق مرتدین به روایت عکرمه - که کذب او و ناصبیت او < ۱۰۷۰ > طشتی است از بام افتاده - نقل کرده .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( وأخفی ) آمده است .

۲- فی المصدر : ( فعل ) ، وقد مرّ عن صحیح مسلم ۱ / ۱۰ بلفظ : ( ضلّ ) .

۳- [ الف ] صفحه ۱۱۵ / ۲۱۵ جواب قوله : ( ورجعت الصحابه إليه فی أكثر الوقایع بعد غلطهم ) از عبارت تجرید . ( ۱۲ ) .  
قره العینین : ۱۴۹ ] .



و رابعاً : به ادعای امکان مستور ماندن غلطهای بسیار در قضایای [ وصی ] رسول مختار صلی الله علیه وآله الأطهار از غایت خبث ضمیرِ عنادِ تخمیر خود خبر داده ، کمال استیلائی غلوای عصبیت ، ظاهر کرده که - خاکش به دهان ! - به محض وهم باطل و رجم کاذب به تنقیص و تعییر امیرِ کل امیر زبان میآلاید !

و خامساً : ادعای اعتراض ابن عباس بر سجالات آن حضرت نموده .

و سادساً : روایت دالّه بر نسبت ضلال - العیاذ بالله المتعال من هذا الکفر والضلّال - به کمال طیب خاطر و استبشار نقل کرده .

و سابعاً : از وهم شک و امکان و ظنّ و تخمین ترقی کرده بر سر حتم و جزم و قطع و یقین رسیده به قول خود : ( پس عدم ذکر غلطات حضرت مرتضی [ علیه السلام ] ... الی آخر ) قطعاً اثبات غلطات نموده !!

پس از این کلام ناصیبت نظام از آغاز تا انجام ، حمق و جهل والد مخاطب واضح و ظاهر است ، حسب اعتراف خود مخاطب ، و هم حسب اعتراف خود او که او هم در همین کتاب - اعنی " قره العینین " - کما علمت سابقاً توجیه غلط را به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در محض استدلال ، شاهد جهل و حمق نزدیک [ اهل سنت و ] شیعه تفضیلیه قاطباً دانسته (۱) ، پس حسب اعتراف او جهل و حمق او به اجماع طرفین به اکمل وجوه و اوضح طرق ثابت گشت که

در این کلام شامت التیام توجیه غلط و خطا به تکرار و استبشار نموده ، و از اثبات غلط در محض استدلال گذشته ، هوس اثبات غلط در نفس مسأله فقهیه در سر کرده ، و بر آن (۱) هم اقتصار نکرده ، اثبات اغلاط بسیار در قضایای آن حضرت خواسته ، بلکه - معاذ الله - اثبات ضلال پیش نظر داشته !!

فالعجب کلّ العجب من هذا البغض والعناد ! والله ولی التوفیق والرّشاد .

هفتم : آنکه بر این همه مصائب و آفات و نوائب و بلیات اکتفا نیست تا که به تحمل آن راضی شوند و صبر و قرار بر آن اختیار سازند ، بلکه این جهل و حمق از اسفل به اعلی هم سرایت میکند ، و جهل و حمق حضرات ثلاثه و اصحاب جمل و صفین و سایر صحابه مخالفین و تابعین و اتباع تابعین که در مسائل عدیده مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) بالیقین میکردند ، ظاهر میشود ، چه مخالفت آن حضرت گو در ادنی مسأله باشد ، مستلزم تخطئه آن حضرت است در نفس حکم ، چه جا محض استدلال / و هرگاه قول به امری که مستلزم اختلال استدلال آن حضرت باشد ، مثبت جهل و حمق و مخالفت و معاندت آن حضرت باشد ، مخالفت آن حضرت در نفس حکم که مستلزم تخطئه آن حضرت در اصل حکم است ، بالاولی مثبت جهل و حمق و مخالفت و معاندت باشد .

---

۱- در [ الف ] اشتهاً : ( آن ) تکرار شده است .

هشتم : آنکه هرگاه اثبات تاریخ تحریم متعه به خیبر - حسب افاده مخاطب - مثبت جهل و حمق است ، پس کمال عجب است که چرا به روایت “ موطأ ” و مسلم و بخاری دست انداخته و تمسک به آن فرموده ، چه روایات این حضرات مشتمل است بر تاریخ نهی متعه به خیبر ، و هرگاه در صدر کلام احتجاج و استدلال به آن فرموده و آن را در غایت صحت و ثبوت دانسته تا آنکه دعوی تواترش نموده ، پس بحمد الله جهل و حمق خودش در این باب به کمال وضوح ثابت میگردد .

نهم : آنکه چون والد مخاطب نیز احتجاج و استناد < ۱۰۷۱ > به روایت “ موطأ ” و بخاری و مسلم نموده به همین تقریب جهل و حمق او هم در این باب نزد اولی الافهام (۱) به کمال ظهور خواهد رسید ، والله الحمد فی المبدأ والمآب ، وهو ولی التوفیق والصواب .

دهم : آنکه از این کلام مخاطب - به عنایت الهی - کمال عصمت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و نهایت برائت آن حضرت از اغلاط و خطایا و زلات به کمال وضوح و ظهور و نهایت انجلا ثابت میشود ، چه هرگاه تقوّل به امری که مستلزم ادعای غلط در محض استدلال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) باشد ، مثبت جهل و حمق باشد ، ادعای غلط و خطای آن حضرت در نفس احکام - به کمال اولویت - مثبت غایت جهل و حمق خواهد بود ، و هرگاه اثبات غلط

و خطا بر آن حضرت مثبت جهل و حقم باشد، عصمت آن حضرت قطعاً و حتماً ثابت شود.

و لله الحمد که از افاده والد ماجدش هم عصمت آن حضرت به کمال وضوح ظاهر است؛ زیرا که او هم گفتن امری را که مستلزم توجیه غلط به استدلال آن حضرت باشد، مثبت جهل و حقم نزد اهل سنت و شیعه تفضیلیه قاطباً دانسته، پس در ثبوت عصمت آن حضرت نزد والد مخاطب، کدام مقام ارتیاب است که صرف همین قول برای افاده عصمت کافی است، چه جا که در تفهیمات هم به اهتمام تمام اثبات آن نموده، کما سلف (۱).

و هرگاه عصمت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) - حسب افاده مخاطب و والد ماجدش - متحقق گردید، بحمد الله صحت مذهب اهل حق اصولاً و فروعاً به نهایت وضوح و ظهور ثابت شد، و مذهب اهل سنت هباءً منثوراً گردید، و به اسفل درکات بطلان و فساد رسید، و بنای جمیع اعتقادات فاسده و تخیلات کاسده شان به آب رسید، و انهدام اساس خلافت خلفای جور که قطعاً غیر معصوم اند نهایت ظاهر گردید.

و نیز بطلان خرافات خود مخاطب و اسلاف و اخلافشان در انکار عصمت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابطال عصمت سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) به مرتبه بدیهیات و اولیات رسید.

---

۱- در طعن هشتم ابوبکر از التفهیمات الإلهیه ۱۹/۲ گذشت.

و الحق که اگر در جمیع کتاب مخاطب و جمیع افادات والدش جز این یک کلمه حق نبودی - گو آن را به غرض باطل گفته اند! - همانا برای احقاق حق و ابطال باطل کافی بود، چه جا که دیگر کلماتشان هم مثبت حقیقت مذهب اهل حق و مبطل خرافات مبطلین باشد، پس حق آن است که شکر این افاده سدیده ادا نتوان کرد، و (تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ) (۱).

اما آنچه گفته: و جماعتی (۲) از محدثین اهل سنت روایت کرده اند از عبدالله و حسن... الی آخر.

پس مدفوع است:

اولاً: به آنکه مکرراً گذشت که احتجاج به روایت طریق خود، خلاف عهد و نکث و اثبات کذب و غدر خود است.

و ثانیاً: آنکه چنین تمسک و احتجاج - حسب افاده والد ماجدش - نیز مردود و نامقبول است، و هرگاه احادیث "صحیحین" حسب افاده والد مخاطب در مناظره امامیه به کار نخورد و مقبول نشود، احادیث دیگر کتب را که میپرسد؟ چه جای این خبر که حالش میدانی.

و ثالثاً: این هم ثابت نکرده که کدام کس از محدثین اهل سنت این خبر را

۱- البقره (۲): ۱۹۶.

۲- در [ الف ] (جماعت) آمده است که از اول طعن اصلاح شد.

روایت کرده ، محض نسبت به محدّثین سنیه اجمالاً نفعی نمیرساند ، نام و نشان‌شان میبایست < ۱۰۷۲ > ذکر کردن .

رابعاً: خودش در طعن سوم از مطاعن ابی بکر گفته است که :

اعتبار حدیث نزد اهل سنت به یافتن حدیث در کتب مسنده محدّثین است مع الحکم بالصّحه ، و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهار است که اصلاً گوش به آن نمینهند . (۱) انتهى .

پس چرا در این مقام در تفضیح خود میکوشد و به این حدیث که وجود آن در کتب مسنده محدّثین مع الحکم بالصّحه ثابت نکرده ، دست میاندازد ، و بر شتر بی مهار سوار میشود و خود را در مهالک میاندازد ؟!

و خامساً: قدح و جرح عبدالله و حسن قبل از این دانستی ، پس این روایت که حسب اعترافش از این دو کس مروی است لایق اصغاً و اعتناً نباشد .

و سادساً: از عبارت “ صواقع ” ظاهر است که این روایت را زهری از عبدالله و حسن نقل کرده اند ، و قدح و جرح زهری آنفاً دریافتی ، و ظاهر نمیشود که مخاطب اسقاط ذکر زهری به کدام مصلحت نموده !

و سابغاً: نبذی وجوه دیگر که در ردّ روایت سابق گذشته ، نیز در ردّ این روایت جاری است .

و نصرالله کابلی در “صواقع” گفته :

وروی مالک ، وجماعه من المحدثین ، عن الزهري ، عن عبد الله وعن الحسن - ابني محمد بن علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] - عن أبيهما أنه قال : أمرني رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم أن أنادي بالنهى عن المتعه وتحريمها بعد أن كان أمرها ، فمن بلغه النهى انتهى عنها ، ومن لم يبلغه النهى كان يقول بإباحتها ، فلمّا علم ذلك عمر ابان (۱) خلافته نهى عنها ، وبالغ في النهى (۲) .

از این عبارت ظاهر است که کابلی این روایت را حواله به مالک و جماعتی (۳) از محدّثین نموده ، و پر ظاهر است که نسبت این روایت به مالک کذب محض و بهتان صرف است ، چه هرگز در روایت مالک - که قبل از این الفاظ آن شنیدی - از امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) را به ندای نهی متعه و تحریم آن اثری و عینی نیست ، پس این نسبت مشتمل بر اکاذیب عدیده و افتراءات فحیمه است .

و ظاهراً مخاطب بر بطلان و غایت شناعت نسبت این روایت به مالک

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( ایان ) آمده است ، و مراد اول خلافت او است .

۲- [ الف ] صفحه : ۲۷۰ / ۳۸۳ فی المطلب السابع فی إبطال ما احتجّ به الرافضه فی مطاعن عمر من أخبار أهل السنه من المقصد الرابع . ( ۱۲ ) . [ الصواقع ، ورق : ۲۷۰ ] .

۳- در [ الف ] ( جماعه ) آمده است که اصلاح شد .

مطلع شده ، از ذکر آن استحیا کرده ، و کاش از نسبت آن به دیگر محدّثین سنیّه هم اعراض میکرد ، مگر [ آنکه ] به ذکر آن تفضیح خود به وجوه عدیده کرده ! و میبینی که کابلی در این بهتان بعد لفظ ( أن أنادی ) لفظ ( بالنها عن المتعه و تحریمها ) آورده ، و مخاطب آن را متغیر ساخته لفظ ( نهی ) را حذف کرده و لفظ ( تحریم ) را قائم مقام آن نموده ، و نیز لفظ ( بعد أن کان أمرها ) را که در عبارت کابلی مسطور است ، حذف کرده .

و سناء الله بر عکس تحریف و تغییر مخاطب ، چندان پابند تقلید کابلی و اِتّباع او - به زعم خود گو مفضی به عکس آن است ! - گردیده که قول او ( فمن بلغه النهی ) را تا لفظ ( النهی ) داخل این روایت گمان کرده ، کما سبق .

و قبل کابلی ، اسحاق هروی - به کذب و بهتان و مجازفه و عدوان - نسبت روایت حکایت ندای منادی نبوی به نهی متعه به مالک کرده بود ، چنانچه در " سهام ثاقبه " (۱) گفته :

ومن الأحادیث الدّالّه علی أن المتعه < ۱۰۷۳ > حرّمت فی زمن النّبیّ صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم ما رواه مالک - یاسناده - عن محمد بن الحنفیه ، عن أبیه علی - رضی الله تعالی عنه [ ( علیه السلام ) ] - أنه قال : إن منادی رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم نادى یوم

---

۱- تقدّم أنه لم تصل لنا مخطوطته ، قال فی ایضاح المکنون للبغدادی ۲ / ۳۱ : السهام الثاقبه فی الکلام / لملا اسحاق الهروی ، تاریخ کتابه النسخه سنه ۱۱۸۶ .



خیر : ألا إن الله تعالى ورسوله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم ينهاكم عن المتعه (۱) .

و کابلی روایت ندا را بعد تغییر آن و نسبت ندا به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) بر مالک انداخته و ذکر جماعت از محدثین برای تخدیع جهال اضافه ساخته .

و قبل از اسحاق هروی ، تفتازانی هم حکایت ندا را ذکر کرده لیکن نسبت آن به مالک ننموده ، این معنا از ایجادات و اختراعات او است ، در “ شرح مقاصد ” میگوید :

وقد ثبت نسخ إباحه متعه النساء بالآثار المشهوره إجماعاً من الصحابه علی ما روی محمد بن الحنفیه ، عن علی - رضی الله تعالی عنه [ ( علیه السلام ) ] - : ان منادی رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم نادى يوم خیر : ألا إن الله ورسوله [ ( صلى الله عليه وآله ) ] ينهاكم (۲) عن المتعه (۳) .

در این عبارت چنانچه میبینی تفتازانی - از راه همه دانی ! - اجماع صحابه بر ثبوت نسخ متعه ادعا کرده ، و اجماع را به روایت محمد بن الحنفیه ثابت کردن خواسته ، و در آن ذکر ندای جناب رسالت مآب ( صلى الله عليه وآله وسلم ) در روز خیر به نهی متعه ننموده .

۱- [ الف ] صفحه : ۷۲ / ۲۳۸ . [ سهام ثاقبه : ] .

۲- فی المصدر : ( ینهیانکم ) .

۳- [ الف ] صفحه ۵۶۴۱ فی المبحث الخامس من المقصد الخامس . [ شرح المقاصد ۲ / ۲۹۴ ] .

و هروی از ذکر اجماع صحابه و استدلال بر آن به این روایت استحیا نموده و به مزید جسارت و بهتان نسبت آن به مالک کرده ، و محض اجمال تفتازانی را کافی ندیده .

و کابلی بر او هم ترقی نموده ، ندای منادی حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) را - که در این روایت بافته اند - نپسندیده ، ندا را به خود جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) منسوب ساخته ، و ذکر خیر را از میان انداخته تا بطلان آن به کلام أعلام سنیه ظاهر نشود !

اما آنچه گفته : پس معلوم شد که تحریم متعه یک بار یا دو بار در زمان آن سرور شده بود .

پس مخدوش است :

اولا : به آنکه از روایات سنیه نهی متعه قریب شش بار ظاهر میشود چنانچه از عبارت عینی اختلاف در وقت نهی متعه گذشت ، پس اقتضای مخاطب بر یک بار یا دو بار دلیل ردّ و انکار مَرّات دیگر است ، و هرگاه روایات مَرّات دیگر قابل ردّ و انکار و ساقط از درجه اعتماد و اعتبار باشد ، روایات یک بار یا دو بار هم لیاقت اصغا ندارد ، فَإِنَّ رَوَاهُ التَّحْرِيمَ كُلَّهُمْ مِنْ مَلَّةٍ وَاحِدَةٍ ، وَلَيْسَ لِأَحَدِهِمْ عَلَى غَيْرِهِمْ - عِنْدَ التَّحْقِيقِ - مَزِيهٌ فِي الْقَبُولِ زَائِدَةٌ .

و دانستی که ابوداود نهی متعه در حجه الوداع نقل کرده ، پس بحمدالله بطلان روایت ابوداود هم نزد مخاطب ظاهر شد .

دوم: آنکه اگر غرض تفریع دو بار بر لحاظ تحریم خیبری با تحریم اوطاس است پس خودش [ که ] تحریم خیبری را مثبت جهل و حقم دانسته، در اینجا تجویز کرده! و اگر غرض تفریع دو بار بر امر (۱) آخر است پس بیان آن باید (۲) کرد، و در کلام سابق امری نیست که بر آن تفریع دو بار کرده شود.

اما آنچه گفته: کسی را که نهی رسید از آن ممتنع شد و کسی را که نرسید از آن باز نیامد.

پس مخدوش است به آنکه: از عبارت “شرح مقاصد” ظاهر میشود که منادی جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روز خیبر ندا به نهی (۱۰۷۴) متعه فرموده، و تفتازانی به این معنا استدلال بر ثبوت نسخ اباحه متعه به اجماع صحابه نموده، پس عدم (۳) وصول نهی به بعض صحابه چگونه راست آید؟!

و لله الحمد و المنه که دلائل عدیده بطلان صدور تحریم متعه از جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سابقاً گذشته و بعد از این هم بعض دلائل مذکور خواهد شد.

و عجب که خودش تهمت امر نبوی به ندای مرتضوی به تحریم متعه نقل کرده و باز این احتمال رکیک بر زبان آورده!

۱- در [ الف ] اشتبهاً: ( امر ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتبهاً: ( بیان ) آمده است .

۳- در [ الف ] اشتبهاً کلمه: ( عدم ) تکرار شده است .

اما آنچه گفته : چون در وقت عمر در بعض جاها این فعل شنیع شیوع یافت ، اظهار حرمت او و تشهیر و ترویج او و تخویف و تهدید مرتکب او را بیان نمود تا حرمت آن نزد خاص و عام به ثبوت پیوست .

پس مخدوش است :

اولا : به آنکه در مابعد - ان شاء الله - میدانی که جابر فعل متعه را در عهد نبوی و عهد ابی بکر و عمر از خود به صیغه متکلم مع الغیر نقل کرده ، پس این تهجین و تقبیح و تشنیع و توهین عائد میشود به جابر و دیگر صحابه اکابر ! فلیخف عذاب المنتقم القاهر !

و نیز در مابعد میدانی که جمعی از صحابه بعد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بر تحلیل متعه ثابت ماندند .

دوم : آنکه صحابه را اهل سنت - حسب حدیث : ( أصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم ) - لایق اقتدا ، و اقتدایشان را موجب اقتدا میدانند ، پس هرگاه بعض صحابه مرتکب متعه شده باشند ، حرمت آن باطل گردد .

و اگر مرتکبین این متعه از تابعین بودند باز هم نسبت شنیع به ایشان نتوان کرد ، زیرا که - به زعم مخاطب - صدق و صلاح آنها هم به شهادت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ثابت گشته .

سوم : آنکه از این عبارت - خصوصاً مع لحاظ کلام سابق - ظاهر میشود

که حرمت متعه در زمان جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد خاص و عام به ثبوت نپیوسته بود، و به اظهار و تشهیر و ترویج و تخویف و تهدید عمر به وقوع پیوست، پس لازم آید که - معاذالله - جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) تقصیر و تساهل در تبلیغ احکام فرموده باشد که مثل جابر و دیگر اکابر ملازمین آن حضرت بر نسخ و نهی مطلع نشدند!

اما آنچه گفته: و از کلام عمر ثابت نمیشود مگر بودن متعه در زمان آن سرور، و از آن لازم نمیآید که به وصف حلّیت باشد تا بقای حلّ آن لازم آید، و این امر بسیار ظاهر است.

پس مخدوش است به چند وجه:

اول: آنکه از کلام عمر ثابت میشود: بودن متعه در زمان آن سرور به وصف حلّیت، پس بقای حکم حلّ آن لازم آید و این امر بسیار ظاهر است.

اما ظهور بودن متعه در زمان آن سرور به وصف حلّیت از کلام عمر، پس احدی از ارباب ألباب، ارتیاب در آن ندارد؛ چه قول او: (متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم وأنا أنهی عنهما) دلالت واضحی دارد بر آنکه این هر دو در زمان آن سرور مباح و جایز بوده، چه مراد از بودن این هر دو متعه در زمان آن سرور یا آن است که مباح بوده یا آنکه حرام بوده، پس اگر مراد اول است فهو المطلوب، و اگر مراد بیان حرمت است پس هیچ عاقلی از قول قائل: (کانت المتعه علی عهد رسول الله [صلی الله علیه وآله وسلم]) حرمت آن را

نمیفهمد ، و کدام قرینه است < ۱۰۷۵ > بر اراده این معنا ؟ !

و اراده چنین معنا از این لفظ از باطنیه و ملحدیه هم پا را فراتر گذاشتن است !

دوم : آنکه ظهور اراده اباحه از این کلام به حدی است که ناچار حضرات اهل سنت هم به آن اعتراف دارند چه از عبارت ابن القیم دانستی که طایفه [ ای ] از اهل سنت به قول عمر استدلال کرده اند بر آنکه تحریم متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) صادر نشده بلکه صرف از عمر واقع شده .

سوم : آنکه دیگر دلائل حصر تحریم در ذات خلافت مآب ، و عدم وقوع از آن سرور انس و جان - علیه و آله آلاف التحیه من الملک المنان - که در عبارت ابن القیم مذکور شد نیز برای اثبات این مطلب و ابطال وهم باطل و تخیل لاحاصل مخاطب کافی است .

چهارم : آنکه دیگر دلائل که دلالت بر عدم صدور نسخ متعه از آن حضرت میکند و در مابعد مذکور خواهد شد نیز دلالت بر بطلان این تأویل واهی مینماید .

پنجم : آنکه ثبوت اباحه متعه در زمان جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) که قطعاً و حتماً ثابت است حسب احادیث صحاح سنیه ، و اجماع فریقین نیز برای ابطال این خرافه کافی است .

ششم : آنکه در “ تفسیر کبیر ” در تقریر شیعیان از عمر : ( متعتان کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله [ صلی الله علیه وآله وسلم ] ) وأنا أنهی عنهما : متعه الحج ، و متعه النکاح ) نقل نموده ، و به مقام جواب انکار ننموده ، بلکه گفته :

فلم یبق إلاّ - أن یقال : کان مراده أن المتعه کانت مباحه فی زمن الرسول علیه [ وآله ] السلام وأنا أنهی عنه (۱) لما ثبت عندی إنه صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم نسخها (۲) .

پس بحمد الله به تصریح رازی کذب مخاطب در این انکار و کمال دانشمندی او در این تأویل معجب اولی الابصار هویدا و آشکار گردید .

و ظهور دلالت کلام عمر بر بودن متعه در زمان آن سرور به وصف حلت به آن مثابه (۳) است که کابلی هم با آن همه مکابره و عناد منع آن نتوانسته ، ناچار آهنگ دیگر برداشته حیث قال - فی الصواع - :

ولأن کلّ ما کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم لا یلزم بقاؤه أبداً ، وذلك من الظهور بحیث لا یخفی . (۴) انتهى .

و بطلان این زعم کابلی از عبارت مخاطب ظاهر است ، چه از کلام او ظاهر میشود که اگر کلام عمر دلالت کند بر بودن متعه در زمان آن سرور به

۱- فی المصدر : ( عنها ) .

۲- تفسیر رازی ۱۰ / ۵۴ .

۳- در [ الف ] اشتهاً : ( مثابه آن ) آمده است .

۴- الصواع ، ورق : ۲۷۰ .

وصف حلیت ، بقای حلّ آن لازم آید ، حیث قال : ( تا بقای حلّ آن لازم آید ) . و چون مقدم بوجوه عدیده ثابت گردید ، بحمد الله تالی هم متحقق شد ، و بقای حلّ متعه حسب افاده مخاطب لازم آمد .

### جواب از استدلال به آیات بر حرمت متعه

#### اشاره

اما آنچه گفته : و قطع نظر از روایات و احادیث اهل سنت ، آیات قرآنی صریح دلالت بر حرمت متعه میکنند ، به حدی که تأویلات شیعه در آن آیات به حد تحریف میرسد .

پس مخدوش است به چند وجه :

#### پاسخ اول

اول : آنکه [ او نسبت تحریف ] آیات به اهل حق مینماید و از تحریف اکابر خویش آیات الهی را خبر نمیدارد ، مگر نمیبینی که نصرالله کابلی - که مقتدا و پیشوای مخاطب است ، و به استراق کتابش این همه اشتها و افتخار پیش اهل نحلّه خود پیدا کرده - در همین مقام تحریف همین آیه کریمه - که مخاطب نسبت تحریف آن به اهل حق میکند - نموده ، و فقره [ ای ] > ۱۰۷۶ از طرف خود اختراع کرده ، نسبت قول آن به حق تعالی در دو موضع از قرآن شریف کرده ، در " صواقع " به جواب طعن تحریم متعه گفته :

ولأن الله تعالى لم يحلّ للرجال من النساء إلاّ الزوجه والسريه ، فقال - عزّ من قائل في موضعين من كتابه الكريم - : ( والحافظون لفروجهم إلاّ- على ازواجهم أو ما ملكت ايماهم ) وهو ناصّ على حرمة المتعه ؛ لأنها ليست من الأزواج ؛ لما رواه أبو بصير في الصحيح عن الصادق [ ( عليه السلام ) ] أنه سئل عن المتعه : هي من الأربع ؟



قال : لا ، ولا من السبعين .

ولانتفاء أحكام الزوجه من العده والإيلاء والظهار والإحصان واللعان والإرث .

ولا- بملك يمين (۱) ؛ ولأن الاستمتاع بالنساء إنما يحلّ إذا صار التزوج محصناً لقوله - عزّت كلمته - : ( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ) (۲) ، وقوله : ( وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ) (۳) ، والمتمتع ليس بمحصن (۴) .

مخاطب همين عبارت کابلی را در اینجا ترجمه نموده ، مگر [ آنکه ] چون پی برده به تحریف کابلی در آیه قرآنی که فقره : ( والحافظون لفروجهم إلا على أزواجهم .. ) الى آخر اختراع نموده ، نسبت قول آن به حق - تعالی و تقدس - در دو موضع از کتاب کریم نموده ، لهذا از ذکر آن اعراض ساخته .

۱- عطف علی قوله : ( لأنها ليست من الأزواج ) .

۲- المائدة ( ۵ ) : ۵ .

۳- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۴- [ الف ] فی إبطال الطعن العاشر من المطلب السابع فی إبطال ما احتجّ به الرافضه علی مطاعن عمر من أخبار أهل السنه من المقصد الرابع . [ الصواعق ، ورق : ۲۷۰ ] .

و آیه کریمه در قرآن شریف چنین است : ( وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) (۱). پس کابلی به جای ( وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ) فقره ملحونه ( والحافظون لفروجهم ) آورده ، تحریف کلام الهی نموده ، و نسبت قول آن به حق تعالی در دو موضع از کتاب کریم نموده ، پس نهایت حیرت است که مخاطب از این تحریف شنیع خواهه خود خجل و نادم نمیشود و به کذب و بهتان نسبت تحریف آیات به اهل حق مینماید .

و از غرائب آن است که این آیه کریمه را والد ماجد مخاطب هم در “ازاله الخفاء” تحریف نموده ، چنانچه گفته :

أبو بكر ، عن أبي نضرة : جاء رجل إلى عمر فقال : إن لي وليدة وابنتها ، وإنهما قد أعجبتاني (۲) أفأطأهما ؟ قال : آيه أحلت وآيه حرمت ، أما أنا فلم أكن أقرب هذا .

قلت : نازع (۳) البغوى فى ذلك ، فقال : قوله : ( وَأَنْ تَجْمَعُوا ) (۴) أخصّ فى هذا الحكم من قوله : ( أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ) (۵) ؛ لأن الآيه الأولى فى بيان ما حرّم علينا ، وقوله ( أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ )

۱- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۶ .

۲- فى المصدر : ( أعجبتا فى ) .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( نازع ) آمده است .

۴- النساء ( ۴ ) : ۲۳ .

۵- النساء ( ۴ ) : ۳ .

فی الأمر بحسن الائتثار ، ومثل ذلك لا یعم .

والأوجه عندی أن قوله تعالى : ( وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ ) (۱) فی سباق المنکوحات ، إنما أريد به الجمع بالنکاح ؛ لأنه معلوم أن الجمع فی البيت والجمع فی الملك من غير وطی ليس بمحرّم ، فلا بدّ للجمع المنهى عنه من محل ، وما هو إلاّ النکاح فی سباق الآیه ، وقوله تعالى : ( والذین یحفظون فروجهم إلاّ علی ازواجهم أو ما ملکت أیمانهم ) (۲) فی بیان ما أحلّ الله ، فكان عمر بن الخطاب أراد [ أن ] (۳) آیه ( وَأَنْ تَجْمَعُوا ) (۴) حرّمت من طریق القیاس الجلیّ الإمامی علی المنکوحات ، وقوله : ( والذین یحفظون ) < ۱۰۷۷ > أحلت من جهة العموم ، والله أعلم (۵) .

میبینی که ولی الله در این عبارت دو بار کلام ایزد جبار را تحریف و تبدیل و تغییر ساخته ، داد حفظ قرآن و محافظت حق تلاوت داده ، و الحق که ولی الله اتباع و تقلید کابلی - کما ینبغی - نموده که او فقره ملحونه خود را به دو

۱- النساء (۴) : ۲۳ .

۲- در ازاله الخفاء چاپ لا- هور پاکستان آیه را به طور صحیح : ( وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) ( المؤمنون ( ۲۳ ) ۵ - ۶ ) نوشته ، و بر خطای ولی الله سرپوش نهاده اند !

۳- الزیاده من المصدر .

۴- النساء (۴) : ۲۳ .

۵- [ الف ] [ ۴۸۴ / ۴۰۰ کتاب النکاح من فقهیات عمر . [ ازاله الخفاء ۲ / ۱۱۱ ] .

موضع کتاب کریم منسوب ساخته ، و ولی الله هم فقره ملحونه خود را دو بار به ایزد قهار نسبت کرده ، پس در نسبت کلام مخترع به حق تعالی تعدد هر دو را حاصل است .

آری ؛ دو فرق است :

یکی : آنکه ولی الله تعدد نسبت به دو کلام حاصل کرده ، و کابلی به یک کلام .

دوم : در طریق تحریف مخالفت افتاده که کابلی به جای ( وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ) (۱) (والحافظون لفروجهم) ، نهاده ، و ولی الله به جای آن ( والذین یحفظون فروجهم ) آورده ، فاعتبروا یا اُولی الأبصار ، وتعجبوا من تحریفات هؤلاء الکبار !

پس کاش مخاطب اطلاعی بر “ازاله الخفا” - که در باب امامت به محض حسن ظن بلاختیار و تحقیق ، مدح و ثنای آن آغاز نهاده (۲) - به هم میرسانید ، و بر تحریف والد بزرگوار خود مطلع شده ، از نسبت تحریف به اهل حق خود را باز میداشت !

و از طرایف آن است که خود مخاطب نیز کلام الهی را تحریف نموده

۱- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۳ - ۱۸۴ .

است ، چنانچه در کید صد و دوم گفته :

و لهذا در نص قرآن وارد است : ليس على المريض حرج (۱).

و نیز مخاطب در عقیده اول باب هشتم تحریف بعض آیات کرده است ، چنانچه گفته :

و مخالفت این عقیده با کتاب و با نصوص انبیا و رسل و ائمه پر ظاهر است ، حاجت بیان ندارد ، قال الله تعالى : ( فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ) (۲) و يقولون من يعيدنا قل الذي فطرکم أول مره ، ( وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ \* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ) (۳) ، ثم إلى ربکم تحشرون ، ( وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .. ) (۴) إلى آخر (۵) .

در این عبارت آیه : ( فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا ) (۶) را - به حذف ( سین ) (۷) و تبدیل ( فا ) به ( واو ) - ( و يقولون ) گردانیده ، و فقره ( ثم إلى ربکم تحشرون ) از طرف خود اختراع کرده ، کلام الهی پنداشته ، و تحریف آیه : ( هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ

۱- تحفه اثناعشریه : ۹۴ .

۲- یس ( ۳۶ ) : ۵۱ .

۳- یس ( ۳۶ ) : ۷۸ .

۴- هود ( ۱۱ ) : ۳۴ .

۵- تحفه اثناعشریه : ۲۳۶ .

۶- الإسراء ( ۱۷ ) : ۵۱ .

۷- در [ الف ] ( سین ) خوانا نیست .

تُرْجَعُونَ (۱) که در سوره هود واقع است به این طور ساخته .

و صدور تحریف آیات و ارتکاب اغلاط در آن از کابلی و مخاطب و والد مخاطب چه جای عجب است که اکابر ائمه و مشایخشان نیز به این بلا مبتلا بودند تا آنکه بخاری - که امام الاثمه ایشان است - هم وهم در نقل آیات میکرد و آیات کثیره بر خلاف قرآن وارد کرده ، چنانچه بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی شافعی - که مخاطب هم در "بستان المحدثین" او را به مدایح عظیمه ستوده (۲) - در "تنقیح شرح صحیح بخاری" که حسب افاده مخاطب در شروع "بستان" به جهت کثرت شهرت و تلقی و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آن ، حکم متن آن حاصل شده (۳) ، جایی که بخاری گفته : آتیا : أعطیا میفرماید :

( آتیا ) بمعنی ( أعطیا ) معروف فی کلام العرب (۴) .

۱- هود ( ۱۱ ) : ۳۴ .

۲- تعریب بستان المحدثین : ۱۷۵ .

۳- مراجعه شود به تعریب بستان المحدثین : ۱۱ که ترجمه عبارت دهلوی را به عربی چنین آورده : کما انی قصدت فی هذه الرساله أن أذكر المتون والكتب الأصلية دون الشروح ، ولكن سوف آتی فیها بذكر بعض الشروح الشائعه والمتداوله بین أهل العلم ، فإنها بسبب شهرتها والنقل منها والاعتماد علیها حلت محل المتون .

۴- فی المصدر : ( ائتیا ) : ( أعطیا ) ، لیس ( ائتیا ) بمعنی ( أعطیا ) معروفاً فی کلام العرب .

وقال السفاقي : لعلّ ابن عباس قرأ بالمدّ لأنّ ( أتى ) مقصوره بمعنى : جاء ، وممدوده رباعي بمعنى : أعطى .

وقال السهيلي - في أماليه - : قد ذكر < ۱۰۷۸ > أن البخاري ... كان يهتم في القرآن ، وأنه أورد في كتابه آيات كثيره على خلاف ما هي في التلاوه ، فإن كان هذا الموضوع منها وإلاّ فهي قراءه بلغته .. إلى آخره (۱) .

### پاسخ دوم

پاسخ دوم : آنکه جمعی از صحابه و تابعین و اساطین دین متسنّین قائل اند به جواز متعه ، پس بنا بر مزعوم مخاطب لازم آید که اینها مخالف صریح قرآن شریف و محرّف آیات الهی باشند .

بس عجب که در پرده تشنیع و طعن اهل حق ، صحابه و تابعین و ائمه معظّمین خود را زیر مشق طعن میسازد و نغمه تضلیل و توهینشان مینوازد !!

علامه ابن حجر عسقلانی - که محامد او سابقاً بر زبان مخاطب شنیدی - در " اصابه " در ترجمه سلمه بن امیه بن خلف الجمحی گفته :

وقال ابن حزم - فی المحلّی - : ثبت علی تحلیل المتعه بعد النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم من الصحابه : ابن مسعود وابن عباس

و جابر و سلمه و معبد - ابنا أمیه بن خلف - .. و ذکر آخرین (۱).

از این عبارت ظاهر است که حسب افاده ابن حزم از جمله صحابه ابن مسعود و ابن عباس و جابر و سلمه و معبد - هر دو پسر امیه بن خلف - و غیر ایشان بر تحلیل متعه و تجویز آن بعد وفات جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت ماندند ، پس بنا بر جسارت مخاطب لازم آید که - معاذ الله - أجله صحابه مخالف صریح قرآن و محرّف آن باشند !

و قاضی القضاة بدرالدین محمود بن احمد عینی در "عمده القاری شرح صحیح بخاری" - که به تصریح صاحب "کشف الظنون" شرح حافل و کامل است (۲)، و بعض فضلًا ترجیح آن را بر "فتح الباری" به مشافهه ابن حجر عسقلانی ذکر نموده - در ذکر متعه گفته :

وحکی أبو عمر الخلف القديم فيه ، فقال : وأمّا الصّحابة ؛ فإنهم اختلفوا في نكاح المتعه ، فذهب ابن عباس إلى إجازتها وتحليلها لا خلاف عنه في ذلك ، وعليه أكثر أصحابه ، منهم : عطا بن أبي رباح (۳) وسعيد بن جبیر و طاووس .

۱- [ الف ] قبول علی أصل الاصابه . [ الاصابه ۳ / ۱۲۱ ] .

۲- کشف الظنون ۱ / ۵۴۸ - ۵۴۹ .

۳- فی المصدر : ( رباح ) . در بیشتر مصادر او را به عنوان ( عطا بن أبي رباح ) ذکر کرده اند ، ولی بعضی کنیه پدرش را ( أبي رباح ) دانسته اند .



قال : وروی أيضاً تحليلها وإجازتها عن أبي سعيد الخدري وجابر بن عبد الله ، قال جابر : تمتعنا إلى نصف زمن خلافة عمر حتى نهى عمر الناس عنها في شأن عمرو بن حريث (۱) .

از این عبارت ظاهر است که صحابه در نکاح متعه اختلاف کرده اند و ابن عباس به سوی اجازة و تحلیل آن رفته ، و خلافتی از او در این باب نیست ، یعنی بلاخلاف ابن عباس قائل به جواز و حلت متعه بوده ، و اکثر اصحاب ابن عباس - که از ایشانند : سعید بن جبیر و طاووس و عطا بن ابی ریح - قطعاً و حتماً قائل به جواز متعه بودند ، و تجویز متعه از ابی سعید خدری و جابر بن عبدالله هم مروی شده ، و روایت جابر که متعه خود تا زمان نصف خلافت عمر - که وقت نهی او از متعه در شأن عمرو بن حریث بوده - نقل کرده ، دلیل است بر آنکه او متعه را جایز میدانست و نهی عمر را قبول نکرده بود و آن را از پایه اعتماد ساقط میدانست .

و ابوالمظفر یوسف سبط ابن الجوزی - که از اکابر علماء حنفیه و اعظم مشهورین معتمدین ایشان است - در کتاب " مرآة الزمان " (۲) گفته :

وقد اختلف الناس في جواز المتعه ، فعامة العلماء على أنها باطلة ، وروی جوازاها < ۱۰۷۹ > عن جماعة ، منهم : علی [ ( علیه السلام ) ]

۱- [ الف ] غزوه خيبر . [ عمده القاری ۱۷ / ۲۴۶ ] .

۲- اطلاعی از نسخه خطی کتاب در دست نیست ، شرحی از کتاب و مؤلف در طعن دوم ابوبکر گذشت .

وابن عباس ، وجابر بن عبد الله ، و أبي سعيد الخدري ، وعطا بن أبي رباح ، وابن جريح ، وابن أبي مليكة ، وطاووس (۱).

از این عبارت واضح است که جواز متعه از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابن عباس و جابر بن عبدالله و ابی سعید خدری و عطا بن ابی رباح و ابن جریح و ابن ملیکه و طاووس مروی است .

پس کاش مخاطب و اسلاف او درمیافتند که چنین ائمه اعلام و مشایخ عظام سنیه که تابعین فخام و صحابه کرام اند ، به جواز متعه قائل گردیده اند ، و خود را از ایراد تشنیعات شیعه و استهزئات فطیعه و هفوات بی اصل و خرافات پرهزل - که از دأب اهل علم هم در گذشته ، مشابه و مانا به کلمات سوقیه و اهل تمسخر گردیده - باز میداشتند ، و لکن چون اصلاً از حقیقت حال خبر برنداشتند و خلیع العذار (۲) و گسسته مهار در مضماری توهین و تهجین و استهزا و تمسخر بر حکم شرع رفتند ، کمال جسارت و نهایت خسارت خود ظاهر ساختند ، و اساطین مذهب خود را به اقصی الغایه رسوا نمودند ، بلکه کفر و ضلال و الحاد خود - حسب افادات ائمه و اسلاف خود که تکفیر و تضلیل طاعنین صحابه میکنند - به کمال وضوح رسانیدند .

۱- [ الف ] غزوه فتح مکه . قد وقع فی یدی - بعون الله المَنَّان - نسخه عتیقه من مرآه الزمان ، فقابلت علیها . ( حامد حسین عفی عنه ) [ مرآه الزمان : ] .

۲- قال الزبیدی وابن منظور : خلع العذار . . . ای الحیاء ، وهذا مثل للشاب المنهمك فی غیة . انظر : لسان العرب ۴ / ۵۵۰ ، تاج العروس ۷ / ۱۹۹ . . . وغیرهما .

و ابن تیمیه در “منهاج السنه” گفته :

وقد ثبت فی موضع غیر هذا : أن اجتهادات السلف من الصحابه والتابعین كانت أكمل من اجتهاد المتأخرین ، وإن صوابهم أكمل من صواب المتأخرین ، وخطأهم أخفّ من خطأ المتأخرین ، فالذین قالوا - من الصحابه والتابعین - ب : صحه نکاح المتعه خطاهم أیسر من خطأ من قال من المتأخرین ب : صحه نکاح المحلل من أكثر من عشرين وجهاً قد ذکرناها فی مصنف (۱).

از این عبارت ظاهر است که جمله [ ای ] از صحابه و تابعین قائل به جواز متعه اند ، و هر چند ابن تیمیه ایشان را در این باب خاطی میانگارد ، و لکن [ خطای ] همه ایشان را اخفّ و ایسر ، و تجویز ایشان را احسن (۲) و بهتر از تجویز جمعی از سنیه ، نکاح محلل را به اکثر از بیست وجه میدانند .

پس مخاطب را چه اختلال دماغی رو داده که تجویز متعه را مخالفت صریح قرآن و تحریف آیات کریمه میپندارد !! و همت را به توهین و تهجین و طعن صحابه و تابعین میگمارد ، و فکر تخلّص خود از تکفیر و تضلیل اسلاف خود سنیه - که طاعنین صحابه را ملحد و زندیق میدانند - به دل نیآرد .

۱- [ الف ] صفحه : ۲۱ / ۳۶۲ فی جواب طعن منع المغالاه فی المهور . [ منهاج السنه ۶ / ۸۰ ] .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( از حسن ) آمده است .

و از عبارت ثعلبی - که در مابعد خواهی شنید - ظاهر است که عبدالله بن عباس و بعض اصحاب او و طائفه [ ای ] از اهل بیت تجویز نکاح متعه کرده اند (۱).

و از عبارت زیلعی که میآید نیز ظاهر است که تحلیل متعه از ابن عباس مشتهر است ، و تبعیت او - در تحلیل متعه - اکثر اصحاب ابن عباس از اهل یمن و مکه کرده اند (۲).

و زمخشری در " ربیع الابرار " در باب اربعین گفته :

أربع فی أهل المدینه : الغناء ، والمتعه ، والماء من الماء ، والوضوء ممّا مشته النار (۳).

و ابن حجر در " فتح الباری " گفته :

قد اختلف السلف فی نکاح المتعه ، قال ابن المنذر : جاء عن الأوائل الرخصه [ فیها ] (۴) (۵).

۱- تفسیر الثعلبی ۳ / ۲۸۷ .

۲- تبیین الحقائق ۲ / ۱۱۵ .

۳- ربیع الابرار ۳ / ۱۲۸ - ۱۲۹ .

۴- الزیاده من المصدر .

۵- [ الف ] کتاب النکاح ، باب نهی رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم من نکاح المتعه اخیراً . [ فتح الباری ۹ / ۱۵۰ ، وراجع أيضاً : المجموع للنووی ۱۶ / ۲۵۴ ، فیض القدیر للمناوی ۶ / ۴۱۶ ، نیل الاوطار للشوکانی ۶ / ۲۷۰ - ۲۷۱ ] .

در “انسان العیون” تصنیف علی بن برهان الدین حلبی مذکور است :

والحاصل : أن نکاح المتعه کان مباحاً ، ثم نسخ یوم خیر ، ثم أُبیح یوم الفتح ، ثم نسخ فی أيام < ۱۰۸۰ > الفتح ، واستمرّ تحریمه إلى یوم القیامه ، وکان فیہ خلاف فی الصدر الأول ، ثم ارتفع وأجمعوا علی تحریمه وعدم جوازه . (۱) انتهى .

این عبارت هم دلالت دارد بر آنکه در صدر اول در متعه خلاف بود ، یعنی بعض صدر اول قائل (۲) به جواز متعه بودند ، و بعض قائل به عدم جواز .

و ترمذی در “ صحیح ” خود گفته :

وأمر أكثر أهل العلم علی تحریم المتعه (۳) .

از این عبارت هم اختلاف در تحریم متعه ظاهر میشود و لائح میگردد که بعض اهل علم قائل به جواز متعه اند .

و جلال الدین سیوطی در رساله “ أنموذج اللیب فی خصائص الحیب ” گفته :

وشرع فی عهدہ صلی الله علیه [ وآله ] وسلّم أحكام ثم نسخت ، فعمل بها أصحابه ولم یعمل بها أحد بعدهم ، منها : فسخ الحجّ إلى

۱- [ الف ] صفحہ : ۲۴۷ / ۲۲۲ جلد سوم ، فتح مکہ - شرفها الله تعالى - . [ السیره الحلبیه ۳ / ۵۷ ] .

۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( قائل ) تکرار شده است .

۳- سنن ترمذی ۲ / ۲۵۹ .

العمره عند الجمهور ، و متعه النساء عند أكثر الأئمه ، و متعه الحج فيما ذهب إليه عمر و عثمان و أبوذر (۱) .

از این عبارت ظاهر است که متعه نسا نزد اکثر ائمه منسوخ شده ، و آن دلالت صریحه دارد بر آنکه نزد بعض ائمه سنیه متعه نسا منسوخ نشده بلکه بر اباحه و جواز باقی است ، الآن كما كان ، و الحمد لله المنان (۲) .

و تجویز ابن جریح (۳) متعه را چنانچه سبط ابن الجوزی نقل کرده ، دیگر ائمه نیز ذکر کرده اند ، بلکه افاده کرده اند که او متعه را به فعل هم میآورد تا آنکه قریب نود زن را به نکاح متعه تزویج کرده ، و ابن جریح از اکابر اعلام مشهورین و اعظم ائمه معروفین است ، و بنا بر قولی اول کسی است که تصنیف در اسلام بنا نهاده و جمیع مصنفین اعلام در پی اتباع و اقتفای آثارش فتاده اند ، و خودش ارشاد کرده که : کسی مثل من تدوین علم نکرده ، و

۱- [ الف ] فصل رابع . قول علی أصل أنموذج اللیب بعون الطیف القریب . [ أنموذج اللیب : ۱۱۸ ، تذکر : در کشف الظنون

۱ / ۷۰۵ گفته : این کتاب خلاصه “ الخصائص الكبرى ” است ( که نام دیگر آن “ کفایه الطالب اللیب فی خصائص الحیب ” میباشد ) ، ولی مطلب در اصل “ الخصائص الكبرى ” مطبوع پیدا نشد .

۲- أقول : بل نقل الجواز عن جم غفیر و جمع کثیر أشیر إلیهم إجمالاً أو تفصیلاً فی البدایه و النهایه ۴ / ۱۹۴ ، تلخیص الحییر ۳ / ۱۵۸ - ۱۵۹ ، الاستذکار ۵ / ۵۰۶ ، بدایه المجتهد ۲ / ۴۳ - ۴۴ ، شرح معانی الآثار ۳ / ۲۴ ، نیل الأوطار ۶ / ۲۷۰ - ۲۷۱ .

۳- در پاورقی خواهد آمد که نام او در مصادر عدیده ( ابن جریح ) است .

مخلد بن الحسين گفته که : ندیدم خلقی از خلق خدای تعالی که راستگوتر باشد از ابن جریح . و یحیی بن سعید او را بر مالک - که از ائمه اربعه سنیه است - ترجیح داده و فرموده که : او اثبت است از مالک ، و ارباب " صحاح سته " روایات او را علق نفیس میدانند و احتجاج و استدلال به او مینمایند و در " صحاح " خود میآرند ، عبدالحق دهلوی در " رجال مشکاه " گفته :

ابن جریح - بضم الجیم الأولى وفتح الراء وسكون التحتانیه - هو أبو خالد ، ويقال : أبو الوليد عبد الملك بن عبد العزيز بن جریح المکی القرشی ، مولا هم ، أصله رومی ، الفقیه ، أحد الأعلام المشهورین ، والأئمه المعدودین ، وهو أول من صنّف فی الإسلام فی قول ، قال ابن عیینه : سمعته يقول : ما دون العلم تدوینی أحد .

وقال مخلد بن الحسين : ما رأيت خلقاً من خلق الله أصدق لهجاً من ابن جریح .

وقال یحیی بن سعید : هو أثبت من مالک .

سمع أباه ، وعطاء ، وطاووساً ، ومجاهداً ، وابن أبي ملیکه .

وسمع منه الثوری ، ویحیی بن سعید الأنصاری ، ویحیی القطان .

قال - فی الکاشف - : کان یبیح المتعه ویفعلها ، توفي بمکه سنه خمسين ومائه ، وقد جاوز السبعین ، وأبوه عبد العزيز تابعی ،

مشهور ، روى عن عائشه (١) .

و ذهبى در "میزان الاعتدال" گفته :

عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج (٢) ، أبو خالد المكي ، أحد الأعلام < ١٠٨١ > الثقات ، يدلس ، وهو فى نفسه مجمع على ثقته ، مع كونه قد تزوج نحواً من تسعين (٣) امرأه نكاح المتعه ، كان يرى الرخصه فى ذلك ، وكان فقيه أهل مكه فى زمانه (٤) .

و نیز ذهبى در "كاشف" گفته :

عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج (٥) ، أبو الوليد وأبو خالد ، القرشى ، مولا هم ، المكي ، الفقيه ، أحد الأعلام ، عن مجاهد وعطا وابن أبي مليكه .

وعنه القطان وروح و حجاج .

قال ابن عيينه : سمعته يقول : ما دَوّن العلم تدوينى أحد . توفى ١٥٠ ، وكان يبيح المتعه ويفعلها (٦) .

١- [ الف ] صفحه : ٣٩٩ / ٨٤ حرف الجيم . [ رجال مشكاه : ] .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( خريج ) آمده است .

٣- فى المصدر : ( سبعين ) .

٤- [ الف ] صفحه : ٢٢٥ / ٣٨٣ . [ میزان الاعتدال ٢ / ٦٥٩ ، وانظر : توضيح الأفكار ٢ / ٢٩٨ ] .

٥- فى المصدر : ( جريج ) .

٦- [ الف ] ٢١١ / ٨٥ قوبل على أصل نسخه [ الكلمه مشوشه ] [ الكاشف ١ / ٦٦٦ . وقال الذهبى : عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج ، أبو الوليد ، وأبو خالد الرومى ، مولى بنى أميه ، وعالم أهل مكه . وكان أحد أوعيه العلم . وهو أول من صنف التصانيف فى الحديث . قال أحمد بن حنبل : كان جريج أحد أوعيه العلم . قال أبو غسان ربيع : سمعت جريراً يقول : كان ابن جريج يرى المتعه ، تزوج بستين امرأه ! قال يحيى القطان : لم يكن ابن جريج عندى بدون مالك فى نافع . وقال ابن المدينى : لم يكن فى الأرض أعلم بعتاء من ابن جريج . انظر : تاريخ الإسلام للذهبي ٩ / ٢١٠ - ٢١١ . وقال أبو غسان زنيح : سمعت جريراً الضبى يقول : كان ابن جريج يرى المتعه ، تزوج بستين امرأه . وقيل : إنه عهد إلى أولاده فى أسمائهن لئلا يغلط أحد منهم ويتزوج واحده ممّا نكح أبوه بالمتعه . لاحظ : سير أعلام النبلاء ٦ / ٣٣١ . وقال يحيى القطان : لم يكن ابن جريج عندى بدون مالك فى نافع . وقال جرير : كان ابن جريج يرى المتعه ، تزوج ستين امرأه . انظر : تذكره الحفاظ ١ / ١٧٠ . وقال ابن حجر : وأمياً ابن جريج فكان يرى المتعه . لاحظ : تهذيب التهذيب ٢ / ٦٥ . وقال الصفدى : عبد الملك بن عبد العزيز جريج الرومى ، مولى بنى أميه ، كان أحد أوعيه العلم ، عالم مكه . . . قال أبو غسان ربيع : سمعت جريراً يقول كان ابن جريج



يرى المتعه تزوج بستين امراه . وقال القطان : لم يكن ابن جريج عندي بدون مالك . وقال ابن المديني : لم يكن في الأرض  
بعطاء أعلم من ابن جريج . انظر : الوافي بالوفيات ١٩ / ١١٩ - ١٢٠ . وقال في تحفه الأحوذى ٤ / ٢٢٦ - ٢٢٥ : ويروى - أيضا -  
عن ابن جريج جوازه - أى جواز نكاح المتعه - . وراجع - أيضاً - : توضيح الأفكار للحسنى الصنعانى ٢ / ٢٩٨ ] .

< صفحه فارغه > صفحه بيضاء > / صفحه فارغه <

و چون بعض فضائل و محامد ابن جریح - که جارح قلوب مخالفان (۱) متعه است ! - شنیدی ، الحال بعض مفاخر و مناقب سعید بن جبیر و عطا بن ابی ریاح و طاووس و ابن ابی ملیکه که تجویز متعه میکردند نیز باید شنید .

عمده المحققین و رئیس المدققین ایشان علامه نووی در " تهذیب الاسماء و اللغات " گفته :

سعید بن جبیر ، تکرّر فی المختصر ، و ذکر فی المهدب والوسیط فی الشّهادات . . و غیره ، هو الإمام الجلیل أبو عبد الله ، کذا کناه الجمهور ، وقیل : أبو محمد سعید بن جبیر بن هشام ، الکوفی ، الأسدی ، الوالبی - بالموحده منسوب إلى ولاء بنی والبه - هو ابن الحرث (۲) بن ثعلبه بن دودان - بدالین المهملتین ، الأولى مضمومه -

۱- در [ الف ] کلمه درست خوانده نمیشود ، ممکن است مخالفان ، مانعان ، یا مناعان باشد .

۲- فی المصدر : ( الحارث ) .

ابن سعد (١) بن خزيمه بن مدركه بن إلياس ، سمع سعيد جماعات من ائمه الصحابه (٢) منهم : ابن عمر ، وابن عباس ، وابن الزبير ، وعبد الله بن مغفل ، وأبو مسعود البدرى ، وانس . . . وجماعات من التابعين .

روى عنه جماعات من التابعين وغيرهم ، وكان سعيد من كبار الائمة التابعين ومتقدميهم فى التفسير والحديث والفقہ والعباده والورع . . . وغيرها من صفات أهل الخير .

روينا عن أصبغ بن زيد الواسطى ، قال : كان لسعيد بن جبیر ديك يقوم من الليل بصياحه ، فلم يصح ليله حتى أصبح ، فلم يصل سعيد تلك الليله ، فشقّ عليه فقال : ما له ؟ ! قطع الله صوته ، فما سمع له صوت بعد .

وذكر البخارى - فى تاريخه - عن سفيان الثورى أنه كان قد يقدم سعيد بن جبیر فى العلم على إبراهيم النخعى .

وذكر ابن أبى حاتم - بإسناده - عن ابن عباس أنه قال - لسعيد ابن جبیر - : حدث ، قال : أحدث وأنت شاهد ؟ ! [ فقال : أوليس من نعمه الله عليك أن تحدّث وأنا شاهد ؟ ! ] (٣)

١- فى المصدر : ( أسد ) .

٢- در [ الف ] كلمه : ( الصحابه ) خوانا نيست ، از مصدر آورده شد .

٣- الزيادة من المصدر .

وبإسناده : أن رجلاً سأل (١) ابن عمر عن فريضة ، فقال : سل عنها سعيد بن جبير ، فإنه يعلم منها ما أعلم ، ولكنه أحسب منى .

وبإسناده : أن ابن عباس كان إذا أتاه أهل الكوفة يسألونه ، يقول : أليس فيكم سعيد بن جبير ؟ !

وعن أشعب (٢) بن إسحاق ، قال : كان يقال : سعيد بن جبير جهبذ العلماء .

ومناقبه كثيره مشهوره ، قتله الحجاج بن يوسف صبراً ظلماً فى شعبان سنة خمس وتسعين ، ولم يعيش الحجاج بعده إلا أياماً ، وكان عمر سعيد حين قتل تسعاً وأربعين سنة ، هذا هو الأصح ، ولم يذكر البخارى فى تاريخه وغيره من الأئمة سواه .

وقال السمعاني : < ١٠٨٢ > قتل سنة أربع وتسعين ، وهو ابن ثلاث وخمسين .

وقال ابن قتيبه : قتل سنة أربع وتسعين ، وهو ابن تسع وأربعين .

روينا عن خلف بن خليفة ، قال : حدّثنى بؤاب الحجاج ، قال : رأيت رأس ابن جبير بعد ما سقط إلى الأرض يقول : لا إله إلا الله .

١- در [ الف ] اشتباهاً اينجا : ( ان ) آمده است .

٢- فى المصدر : ( أشعث ) .

وكان لسعيد ثلاثة بنين : عبد الله ، ومحمد ، وعبد الملك .

وروی ابن قتیبہ : أن الحجّاج [ قال له : (۱) اختر أیّ قتله شئت ، قال : اختر أنت لنفسك ، فإن القصاص أملك (۲) ] .

از این عبارت ظاهر است که سعید بن جبیر امام جلیل [ است ] و از جماعتی از ائمه صحابه و تابعین سماع حدیث نموده ، و جماعتی از تابعین از او روایت حدیث میکنند ، و او از کبار ائمه تابعین و متقدمین ایشان است در تفسیر و حدیث و فقه و عبادت و ورع و غیر آن از صفات اهل خیر . و سفیان ثوری افاده کرده که : سعید بن جبیر مقدم بود بر ابراهیم نخعی در علم ، و ابن عباس او را امر به تحدیث رو بروی خود کرده ، و این معنا را از نعم الهی بر او دانسته ، و نیز ابن عباس آمدن اهل کوفه را پیش او برای سؤال - با آنکه سعید در کوفه بود - مستغرب میدانست و میگفت که : آیا نیست در شما سعید بن جبیر ؟ ! و ابن عمر هم سائل را امر به سؤال از سعید بن جبیر نموده و اعتراف به احسبیت (۳) او کرده ، و اشعب افاده کرده که : سعید را جهبذ علما میگفتند .

بالجمله مناقب او بسیار است ، واصل به حدّ اشتها و با این مناقب و

۱- الزیاده من المصدر .

۲- تهذیب الاسماء ۱ / ۲۱۰ .

۳- در [ الف ] اشتباهاً : ( احبیت ) آمده است ولی در متن گذشته از تهذیب الاسماء تعبیر ( هو أحسب منی ) بود ، یعنی : او در محاسبه ارث از من دقیق تر است .

محامد ، مستجاب الدعاء و صاحب کرامت و خرق عادت هم بوده ، و فائز به درجه شهادت ، و سر او بعد جدا شدن از تن نازنین و افتادن بر زمین ، کلمه توحید ربّ العالمین گفته اِلی غیر ذلک .

و طاووس نیز از کبار تابعین و علما و فضلاّی صالحین بوده ، و از ابن عباس و ابن عمر و ابن عمرو و جابر و ابوهریره و زید بن ثابت و زید بن ارقم و عایشه سماع حدیث نموده ، و خلائق تابعین از او روایت کرده اند و اتفاق بر جلالت و فضیلت و وفور علم و صلاح و حفظ و تثبت او [ نموده اند ] ، و عمرو بن دینار گفته که : ندیدم کسی را گاهی مثل طاووس .

نووی در “ تهذیب الاسماء و اللغات “ گفته :

طاووس بن کیسان الیمانی ، التابعی ، تکرّر فی المختصر ، و ذکره فی المهذب فی أول کتاب إحياء الموات ، ثم فی أول (۱) تحمّل الشهاده ، هو أبو عبد الرحمن طاووس بن کیسان الیمانی ، الحمیری ، مولا هم ، وقیل : الهمدانی ، مولا هم ، کان یسکن الجندی - بفتح الجیم والنون - بلده معروفه باليمن ، وهو من کبار التابعین والعلماء [ و ] (۲) الفضلاء الصالحین ، سمع ابن عباس وابن عمر وابن عمرو وجابراً وأبا هریره وزید بن ثابت وابن أرقم وعایشه . . .

۱- فی المصدر : ( باب ) .

۲- الزیاده من المصدر .

وروی عنه ابنه : عبد الله الصالح بن الصالح ، ومجاهد ، وعمرو بن دينار . . . وخلائق من التابعين ، واتفقوا على جلالته وفضيلته ، ووفور علمه وصلاحه ، وحفظه وتثبته .

قال عمرو بن دينار : ما رأيت أحداً قطّ مثل طاووس . توفّي بمكة في سابع ذي الحجة سنة ستّ ومائه ، هذا قول الجمهور .

وقال الهيثم بن عدی وأبو نعيم : سنة بضع عشره ومائه ، والمشهور الأول < ۱۰۸۳ > قالوا : وكان [ له ] بضع وسبعون سنة (۱) .

و اما عطا بن ابی رباح که حائز مقامات فضل و صلاح است (۲) ، بعض فضائل او سابقاً شنیدی ، و باز در اینجا بعض جلائل فضائل او بر زبان علامه نووی باید شنید ، در “ تهذیب الاسماء و اللغات “ گفته :

عطا بن أبی رباح ، تکرّر فی المختصر والمهذّب ، وذكره فی الوسيط فی الحيض والرهن فی مسأله وطی المرتهن .

واسم أبی رباح : أسلم ، وكنیه عطاء : أبو محمد ، المکی ، القرشی ، مولى ابن خيشم القرشى الفهرى ، وعطاء معدود فی كبار التابعين ، ولد فی آخر خلافة عثمان بن عفان ، ونشأ بمكّه ، وسمع العبادله

۱- [ الف ] صفحه : ۶۲ حرف الطاء ، قوبل على أصل تهذیب الاسماء و اللغات ، والحمد لمفيض البركات . ( ۱۲ ) . [ تهذیب الاسماء ۱ / ۲۳۹ ] .

۲- در [ الف ] قسمت : ( صلاح است ) خوانا نیست .



الأربعة - ابن عمر ، وابن عباس ، وابن الزبير ، وابن العاصي (١) - وجماعات آخرين من الصحابة . . . ، روى عنه جماعات من التابعين كعمرو بن دينار ، والزّهري ، وقتاده . . . وآخرين ، وخلائق من غيرهم ، وهو من مفتى أهل مكة وائمتهم المشهورين ، وهو أحد شيوخ أصحابنا الشافعيين في سلسله الفقه المتصله برسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم ، كما سبق في أول هذا الكتاب .

وروينا عن سلمه بن كهيل ، قال : ما رأيت من يطلب بعلمه ما عند الله تعالى غير عطاء وطاووس ومجاهد .

وروينا عن الأوزاعي ، قال : كان عطاء أرضى الناس [ عند الناس ] (٢) .

وروينا عن سعيد بن عروبه ، قال : إذا اجتمع أربعة لم أبال من خالفهم : الحسن ، وسعيد بن المسيّب ، وإبراهيم ، وعطاء ، هؤلاء أئمة الأمصار .

وعن ابن أبي يعلى (٣) ، قال : حجّ عطاء سبعين حجه .

---

١- في المصدر : ( ابن ابى العاص ) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- في المصدر : ( ليلي ) .

وقال الشافعي : ليس في التابعين أحد أكثر اتباعاً للحديث من عطاء .

وروى ابن أبي حاتم - بإسناده الصحيح - ، عن سفيان الثوري ، عن عمرو بن سعيد ، عن أمّه ، قالت : قدم [ علينا ] (١) ابن عمر مكة فسألوه ، فقال ابن عمر : تجمعون إليّ المسائل وفيكم ابن أبي رباح ؟ !

وعن ربيعه قال : فاق عطاء أهل مكة في الفتوى .

وعن محمد الباقر ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] : ما بقى أحد من الناس أعلم بأمر الحجّ من عطاء .

وقال الباقر ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] - أيضاً - : خذوا من حديث عطاء ما استطعتم .

وقال إسماعيل - أظنه ابن اميه - : كان عطاء يطيل الصمت ، فإذا تكلم يخيل إلينا أنه يؤيد .

وقال إبراهيم بن عمر بن كيسان : أذكركم في زمان بنى أميه يأمرون في الحاجّ صائحاً يصيح : لا يفتى الناس إلاّ عطا بن أبي رباح .

واتفقوا على توثيقه وجلالته وإمامته ، توفّي بمكة .

قال الجمهور : سنة خمس عشره ومائه ، وقيل : أربع عشره ، وقيل : سبع عشره (۱) .

اما ابن مليكه ؛ پس او هم از مشاهير تابعين و اكابر ايشان است ، عبدالحق دهلوی در “ رجال مشكاه ” گفته :

عبد الله بن أبي مُلَيْكَةَ - بضم الميم ، وفتح اللام ، وسكون التحتانيه ، وبالكاف - هو أبو محمد ، وقيل : أبو بكر عبد الله بن عبيد الله بن أبي مليكه ، تابعى ثقه ، التيمى ، القرشى ، الأحول المكى ، من مشاهير التابعين وعلمائهم ، وكان قاضياً على عهد عبد الله بن الزبير ، قال : أدركت ثلاثين من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، سمع ابن عباس وعائشه وابن الزبير ، > ۱۰۸۴ وروى عنه ابن جريح . . وخلق سواه ، مات سنة سبع عشره ومائه ، كذا فى جامع الأصول (۲) .

و ابن حجر در “ تهذيب التهذيب ” به ترجمه عبدالله بن عبيدالله بن مليكه گفته :

۱- تهذيب الاسماء ۱ / ۳۰۶ - ۳۰۷ .

۲- [ الف ] صفحه : ۳۳۷ / ۳۹۹ . [ رجال مشكاه : و مراجعه شود به : تاريخ الاسلام ذهبى ۷ / ۴۰۲ ، تهذيب التهذيب ۵ / ۲۶۸ ، جامع الاصول ۱۴ / ۶۷۵ - ۶۷۶ ] .

فی تاریخ البخاری : قال ابن ابی ملیکه : أدركت ثلاثين من الصحابه . وقال ابن سعد : ولأه ابن الزبير قضاء الطائف ، وكان ثقه كثير الحديث ، وهو عبد الله بن عبيد الله بن عبد الله بن أبى مليکه زهير ، وكذا نسبه الزبير و [ ابن ] (۱) الكلبي . . وغيرهما .

وقال البخاری : يکنى : أبامحمد ، وله أخ يقال له : أبو بكر .

وقال العجلي : مکی تابعی ثقه .

وقال ابن حبان - فى الثقات - : رأى ثمانين من الصحابه (۲) .

پس بعد ادراک این همه فضائل و محامد خاصه این تابعین ، علاوه بر شهادت جناب ختم المرسلین - صلى الله عليه وآله اجمعین - به صدق و صلاح ایشان - على ما صرح به المخاطب (۳) - باید که حضرات اهل سنت تا کمر به خون نشینند و طریق نوحه و ماتم و سوگواری و جزع و فزع و بی قراری گزینند که کمال عصبيت و سخف عقول و عناد و لداد ائمه اسلافشان - که تشنیعات عظیمه بر تجویز متعه میانگیختند ، و هزلیات سوقیه را با جزافات ذوقیه میآمیختند - ظاهر و باهر گردید ، و براءت ساحت اهل حق و ایقان ، و

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [ الف ] جلد ثانی ، صفحه : ۲۰ ، قوبل على أصل تهذيب التهذيب بعون اللطيف القريب . ( ۱۲ ) رح . [ تهذيب التهذيب ۵ / ۲۶۹ ] .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۶۲ .

نهایت متانت طریقه منیع البیان شان هویدا و عیان گشت !

و نزد مالک هم - که یکی از ائمه اربعه سنیه ، و از اعظام ارکان دین ایشان است - متعه جایز بوده ، چنانچه شمس الائمه محمد بن احمد بن ابی سهل سرخسی در " مبسوط " (۱) .

و برهان الدین علی بن ابی بکر در " هدایه " (۲) .

و بدرالدین محمود در " شرح کنز الدقائق " (۳) .

و زیلعی در " تبیان الحقایق " (۴) .

و وجیه الدین در " شرح مشارق الانوار " (۵) .

و محمد بن محمود الحنفی در " عنایه " (۶) .

[ و ] حسن بن منصور بن محمود مشهور به : قاضی خان در " فتاوی " خود (۷) .

و الیاس در " شرح وقایه " (۸) .

---

۱- المبسوط ۵ / ۱۵۲ .

۲- الهدایه ۱ / ۱۹۵ .

۳- شرح الكنز لابی محمد محمود العینی ( رمز الحقائق ) ۱ / ۱۱۸ .

۴- تبیین الحقائق ۲ / ۱۱۵ .

۵- شرح مشارق الانوار :

۶- شرح العنایه علی الهدایه ۳ / ۲۴۶ .

۷- فتاوی قاضی خان ۱ / ۱۵۳ .

۸- شرح وقایه الیاس :

و ابوالمکارم نیز در "شرح وقایه" (۱).

و عالم بن العلاء در "فتاوی تاتارخانیه" (۲).

و شیخ رضی الدین بغدادی در "سراج وهّاج" شرح "مختصر" قدوری (۳).

و ظهیرالدین ابوبکر محمد بن احمد در "فتاوی ظهیریّه" (۴).

و قاضی جکن الحنفی در "فتاوی خزانه الروایات" (۵).

و ملایوسف اعور در "رساله ردّ شیعه" (۶).

و صاحب "فتاوی کافی" ذکر نموده اند (۷).

۱- شرح وقایه ابوالمکارم :

۲- الفتاوی التاتارخانیه ۲ / ۴۳۶ .

۳- سراج وهّاج :

۴- در الفتاوی التاتارخانیه ۲ / ۴۳۶ از او نقل کرده است .

۵- خزانه الروایات :

۶- رساله الردّ علی الرافضه : عنه الأنوار البدریه لكشف شبهه القدریه للشیخ المهلبی الحلّی : ۱۱۷ ، ( نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، شماره ۵۴۵ ) . هیچ اطلاعی از نسخه چاپی یا خطی رساله الردّ علی الرافضه در دست نداریم ، شرحی از کتاب و مؤلف در طعن دهم ابوبکر گذشت .

۷- فتاوی کافی : وراجع أيضاً : شرح المقاصد للفتازانی ۲ / ۲۹۴ - ۲۹۵ ، درر الممتقی ( بدر التقی ) بهامش مجمع الأنهر ۱ / ۳۳۱ ، فتح باب العنايه بشرح النقایه للقاری ۲ / ۲۹ . قال الزرقانی : وفي أن النهی للتحريم أو الكراهه قولان لمالک . ( شرح الزرقانی ۳ / ۱۹۳ ) . وقال القرطبي : وفي روايه أخرى عن مالک : لا يُرجم ؛ لأن نكاح المتعه ليس بحرام . ( تفسير قرطبي ۵ / ۱۳۳ ) . وقال ابن عبد البرّ : وكذلك عند مالک نكاح النهاريه ، حكمه عنده حكم نكاح المتعه في لزوم المهر ، ولحقوق الولد ، ووجوب العده مع الفسخ . ( الكافي لابن عبد البرّ ۱ / ۲۳۸ ) . بل نُقل الجواز أيضاً عن أحمد بن حنبل ، ففي كتاب الإنصاف للمرداوی ۸ / ۱۶۳ : الصحيح من المذهب أن نكاح المتعه لا يصح ، وعليه الإمام أحمد . . . والأصحاب ، وعنه : يكره ويصح ، ذكرها أبو بكر - في الخلاف - وأبو الخطاب وابن عقيل ، وقال : رجع عنه الإمام أحمد ، وقال الشيخ تقي الدين . . . : توقف الإمام أحمد . . . عن لفظ الحرام ، ولم ينفه . وفي الكافي في فقه ابن حنبل ۳ / ۵۷ : قال أبو بكر : فيه روايه أخرى أنها مكروهه ؛ لأن أحمد قال - في روايه ابن المنصور - : يجتنبها أحبّ إليّ ، فظاهرها الكراهيه لا التحريم . ( وراجع أيضاً : المبدع لابن مفلح الحنبلي ۷ / ۸۷ ، المغني لابن قدامة ۷ / ۵۷۱ ، الشرح الكبير لعبد الرحمن بن قدامة ۷ / ۵۳۶ ) . وفي تفسير ابن كثير ۱ /

٤٨٦: وقد روى عن ابن عباس وطائفه من الصحابه القول بإباحتها للضرورة ، وهو روايه عن الإمام أحمد . بل نقل الجواز مطلقاً عن جم غفير وجمع كثير أشير إليهم إجمالاً- أو تفصيلاً في غير واحد من المصادر ، مثل : تلخيص الحبير ٣ / ١٥٨ - ١٥٩ ، وحواشي الشرواني ٧ / ٢٢٤ . وغيرهما . قال عياض - كابن المنذر - : وقد جاء عن الأوائل الرخصه فيها . ( انظر : فيض القدير شرح الجامع الصغير ٦ / ٤١٦ ، المجموع للنووي ١٦ / ٢٥٤ ، فتح الباري ٩ / ١٥٠ ، نيل الأوطار ٦ / ٢٧١ ) . وقال ابن تيميه : نكاح المتعه خير من نكاح التحليل . . . إنه رخص فيه ابن عباس وطائفه من السلف . ( مجموع الفتاوى ٣٢ / ٩٣ ) . وقال : طائفه يرخصون فيه إتياناً مطلقاً وإتياناً للمضطر . ( مجموع الفتاوى ٣٢ / ١٠٧ ) . وقال : المتعه أُبيحت أول الإسلام ، وتنازع السلف في نسخها . ( مختصر الفتاوى المصريه ١ / ٣٧١ ، وقريب منه مجموع الفتاوى ٣٠ / ٢٢٣ - ٢٢٤ ) . وقال الرملي - الشهير ب : الشافعي الصغير - : وما حكى عنه - أي عن ابن عباس - من الرجوع عن ذلك لم يثبت ، بل صح عن جمع من السلف أنهم وافقوه في الحل . ( نهاية المحتاج ٦ / ٢١٤ ) . وقال ابن رشد : واشتهر عن ابن عباس تحليلها ، وتبع ابن عباس - على القول بها - أصحابه من أهل مكه وأهل اليمن ، ورووا أن ابن عباس كان يحتج لذلك بقوله تعالى : ( فَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا فِي مَتَاعِكُمْ مِمَّا دَخَلَتْ فِيهِ مَنَافِعُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ الْعَدْوَانَ عَلَىٰ آلِهِمْ وَمَا كَانُوا عَلَىٰ شَيْءٍ مِنَ التَّوْبَةِ ) . ( النساء ٤ : ٢٤ ) وفي حرف عنه : إلى أجل مسمى . وروى عنه أنه قال : ما كانت المتعه إلا رحمه من الله عز وجل رحم بها أمه محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ولولا نهى عمر عنها ما اضطررنا إلى الزنا إلا شقى . وهذا الذي روى عن ابن عباس رواه عنه ابن جريج وعمرو بن دينار . ( بدايه المجتهد لابن رشد ٢ / ٤٧ ) . وقال ابن حزم : وقد ثبت على تحليلها بعد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم جماعه من السلف . . . منهم من الصحابه . . . أسماء بنت أبي بكر الصديق ، وجابر بن عبدالله ، وابن مسعود ، وابن عباس ، ومعاويه بن أبي سفيان ، وعمرو بن حريث ، وأبو سعيد الخدري ، وسلمه ، ومعبد - ابنا أميه بن خلف - . ورواه جابر بن عبد الله عن جميع الصحابه مدّ رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ومدّه أبي بكر وعمر إلى قرب آخر خلافه عمر ، واختلف في إباحتها عن ابن الزبير ، وعن علي [ ( عليه السلام ) ] فيها توقف ، وعن عمر بن الخطاب انه إنما أنكرها إذا لم يشهد عليها عدلان فقط وأباحها بشهاده عدلين . ومن التابعين طاوس ، وعطاء ، وسعيد بن جبير ، وسائر فقهاء مكه أعزّها الله ، وقد تقصينا الآثار المذكوره في كتابنا الموسوم ب : الايصال . ( المحلّى ٩ / ٥٢٠ - ٥١٩ ) . وقال الشوكاني - بعد أن نقل كلام ابن حزم - : ذكر الحافظ في التلخيص . . . : ومن المشهورين بإباحتها ابن جريج فقيه مكه ، ولهذا قال الأوزاعي - فيما رواه الحاكم في علوم الحديث - : يترك من قول أهل الحجاز خمس ، فذكر منها متعه النساء من قول أهل مكه . ( نيل الأوطار ٦ / ٢٧١ - ٢٧٠ ) . وقال : وممن حكى القول بجواز المتعه عن ابن جريج الإمام المهدي في البحر ، وحكاه عن الباقر والصادق [ ( عليهم السلام ) ] والاماميه . انتهى . وقال ابن المنذر : جاء عن الأوائل الرخصه فيها ، ولا أعلم اليوم أحداً يجيزها إلا بعض الرافضه . ( نيل الأوطار ٦ / ٢٧١ ) . وقريب ممّا مرّ ما ذكره ابن حجر فإنه قال : وقد اختلف السلف في نكاح المتعه ، قال ابن المنذر : جاء عن الأوائل الرخصه فيها ، ولا أعلم اليوم أحداً يجيزها إلا بعض الرافضه ، ولا معنى لقول يخالف كتاب الله وسنه رسوله !! وقال عياض : ثم وقع الاجماع من جميع العلماء على تحريمها إلا الروافض ، وأمّا ابن عباس فروى عنه أنه أباحها ، وروى عنه أنه رجع عن ذلك . قال ابن بطال : روى أهل مكه واليمن عن ابن عباس إباحه المتعه ، وروى عنه الرجوع بأسانيد ضعيفه ، وإجازته المتعه عنه أصح ، وهو مذهب الشيعة . . . وجزم جماعه من الأئمه بتفرد ابن عباس بإباحتها فهي من المسأله المشهوره ، وهي ندره المخالف ، ولكن قال ابن عبد البر : أصحاب ابن عباس من أهل مكه واليمن على إباحتها ، ثم اتفق فقهاء الأمصار على تحريمها . وقال ابن حزم : ثبت على إباحتها بعد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ابن مسعود ، ومعاويه ، وأبو سعيد ، وابن عباس ، وسلمه ، ومعبد - ابنا أميه بن خلف - وجابر ، وعمرو بن حريث ، ورواه جابر عن جميع الصحابه مدّه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأبي بكر وعمر إلى قرب آخر خلافه عمر ، قال : ومن

التابعين طائفة، وسعيد بن جبير، وعطاء... وسائر فقهاء مكة. (فتح الباري ٩ / ١٥٠). وقال العيني: وحكى أبو عمر الخلاف القديم فيه، فقال: وأما الصحابة فإنهم اختلفوا في نكاح المتعة، فذهب ابن عباس إلى إجازتها وتحليلها لا خلاف عنه في ذلك، وعليه أكثر أصحابه منهم: عطاء بن أبي رباح، وسعيد بن جبير، وطاووس... قال: وروى - أيضا - تحليلها وإجازتها عن أبي سعيد الخدري، وجابر بن عبد الله، قال: - تمتعنا إلى نصف من خلافه عمر... حتى نهى عمر الناس عنها في شأن عمرو بن حريث. (عمدة القاري ١٧ / ٢٤٦). وقال الطحاوي: قال أبو جعفر: فذهب قوم إلى هذه الآثار، فقالوا: لا بأس أن يتمتع الرجل من المرأة أياماً معلومة بشيء معلوم، فإذا مضت تلك الأيام حرمت عليه لا بطلاق ولكن بانقضاء المدة التي كانا تعاقدنا على المتعة فيها، ولا يتوارثان بذلك في قولهم، وخالفهم في ذلك آخرون. (شرح معاني الآثار ٣ / ٢٤). قال ابن عبد البر: قال أبو عمر: أصحاب ابن عباس من أهل مكة واليمن كلهم يرون المتعة حلالاً على مذهب ابن عباس وحرّمها سائر الناس، وقد ذكرنا الآثار عن إجازتها في التمهيد. (الاستذكار ٥ / ٥٠٨). وقال: وأما الصحابة فإنهم اختلفوا في نكاح المتعة فذهب ابن عباس إلى إجازتها وتحليلها لا خلاف عنه في ذلك، وعليه أكثر أصحابه منهم: عطاء بن أبي رباح، وسعيد بن جبير وطاووس، وروى تحليلها - أيضاً - وإجازتها عن أبي سعيد الخدري، وجابر بن عبد الله. (التمهيد ١٠ / ١١١). وقال: قال ابن عباس: في حرف أبي: (إلى أجل مسمى). قال أبو عمر: وقرأها - أيضاً - هكذا: (إلى أجل مسمى). علي بن حسين وابنه أبو جعفر محمد بن علي وابنه جعفر بن محمد [عليهم السلام] وسعيد بن جبير... هكذا كانوا يقرؤون. قال ابن جريج: وأخبرت أن سعيداً - أي سعيد بن جبير - قال: هي أحل من شرب الماء، يعني المتعة. (التمهيد ١٠ / ١١٣ - ١١٤). قال أبو عمر - بعد ذكر بعض الروايات في جوازها - :... هذه آثار مكّية عن أهل مكة، قد روى عن ابن عباس خلافها - وسنذكر ذلك - وقد كان العلماء قديماً وحديثاً يحذرون الناس من مذهب المكّيين أصحاب ابن عباس ومن سلك سبيلهم في المتعة. (التمهيد ١٠ / ١١٥). وقال ابن كثير: ومع هذا ما رجح ابن عباس عمياً كان يذهب إليه من إباحة الحُرِّ والمتعة... وأما المتعة فإنما كان يبيحها عند الضرورة في الأسفار، وحمل النهي على ذلك في حال الرفاهية والوجدان، وقد تبعه على ذلك طائفة من أصحابه وأتباعهم، ولم يزل ذلك مشهوراً عن علماء الحجاز إلى زمن ابن جريج وبعده. وقد حكى عن الإمام أحمد بن حنبل روايه كمذهب ابن عباس، وهي ضعيفه، وحاول بعض من صنّف في الحلال نقل روايه عن الامام بمثل ذلك، ولا يصحّ أيضاً، والله أعلم. (البدایه والنهایه ٤ / ٢٢٠). قال الثعلبي: قلت: ولم يرخص في نكاح المتعة إلا عمران بن الحصين، وعبدالله بن عباس، وبعض أصحابه، وطائفة من أهل البيت. (تفسير الثعلبي ٣ / ٢٨٧). وقال ابن عطية الأندلسي: وروى عن ابن عباس - أيضاً -، ومجاهد، والسدي... وغيرهم أن الآية في نكاح المتعة، وقرأ ابن عباس، وأبي بن كعب، وسعيد بن جبير: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مَّسْمُومٍ فَمَا تَوْهَنَ أُجُورُهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ) [النساء ٤]: [٢٤]. وقال ابن عباس - لأبي نصره - : هكذا أنزلها الله عزّ وجلّ. (المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ٢ / ٣٦). وقال ابن قدامة: وحكى عن ابن عباس أنها جائزه، وعليه أكثر أصحابه وعطاء وطاووس، وبه قال ابن جريج، وحكى ذلك عن أبي سعيد الخدري وجابر، وإليه ذهب الشيعة؛ لأنه قد ثبت أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أذن فيها، وروى أن عمر قال: متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنا أنهى عنهما وأعاقب عليهما. (الشرح الكبير لعبد الرحمن بن قدامة ٧ / ٥٣٦، المغنى لابن قدامة ٧ / ٥٧٢ - ٥٧١). نعم ولذلك كله، قال أحمد شهاب الدين ابن حجر الشافعي: لا إجماع في نكاح المتعة، وإن كان الخلاف فيها قوياً نقلاً ومدرکاً. (الفتاوى الفقهية الكبرى ٤ / ١٠٦). وقال الشوكاني: والأحاديث في هذا الباب كثيرة، والخلاف طويل. (الدرارى المضية ١ / ٢٥٩). وفي الآداب الشرعية ١ / ١٩٠ لابن مفلح المقدسي: قال في الرعايه - في نكاح المتعة - : ويكره تقليد من يفتي بها. (أريد أنه لم يمنع من تقليده). وفي روضه الطالبين ٨ / ٢٠٨ للنووي: عن نصّ الشافعي... أنه لا تردّ



شهاده مستحلّ نكاح المتعه والمفتى به والعامل به . وفي الفروع للإمام شمس الدين أبي عبد الله محمد بن مفلح المقدسى الحنبلى ١٦٤ / ٥ : وكذا إن تزوّجها إلى مدّه ، وهو نكاح المتعه ، وقطع الشيخ فيها بصحته مع النيه ونصّه ، والأصحاب خلافه . وفي تاريخ العلماء بالأندلس ٢ / ٢٦ : محمد بن شجاع من أهل وشقه ، سمع من يحيى بن عمر ، كان حسن العلم بالمسائل ، وذكر بعضهم أنه كان يرى المتعه ، قتل . . . سنه ٣٠١ . ( وانظر : شذرات الذهب ١ / ٢٩٠ ( سنه ٢٧٩ ) .

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >



## پاسخ سوم

پاسخ سوم : آنکه خود ائمه سنیه - که فتوا به عدم جواز متعه میدهند - نیز ارشاد میکنند که تحریم متعه از قرآن ثابت نیست ، در " عمده القاری شرح صحیح بخاری " مذکور است :

وإذا تقرّر أن نکاح المتعه غیر صحیح ، فهل یحدّ فی وطی فی نکاح متعه ؟ فأكثر أصحاب مالک قالوا : لا یحدّ لشبهه العقد ، والخلاف المتقدم فيه ؛ ولأنه لیس من تحریم القرآن ، ولكنه یعاقب عقوبه شدیدة (۱) .

هرگاه حسب افاده ائمه و مشایخ سنیه تحریم متعه از قرآن ثابت نباشد ، و به این سبب بر واطی به متعه ایجاب حد نکنند ، پس به عنایت الهی کذب مخاطب و کابلی و اسلافشان - در ادعای دلالت آیات کریمه بر تحریم متعه ، و آن هم به صراحت و نصوصیت - به نهایت صراحت و وضوح و ظهور ثابت

---

۱- [ الف ] غزوه خیبر من کتاب المغازی . [ عمده القاری ۱۷ / ۲۴۶ ] .

گردید ، و نهایت خزی و هوانشان - حسب افاده اسلاف اعیان - ثابت گشت ، والحمد لله المنان علی إبطال تهمتہم علی القرآن ، واستیصال کذبہم وافترائہم علی الملک الدیان ، ونعوذ بالله من وساوس الشیطان ، واستیلاء الخذلان .

### پاسخ چهارم

پاسخ چهارم : کذب این حضرات و بهتان‌شان در ادعای دلالت آیات < ۱۰۸۵ > قرآن بر تحریم متعه به تصریح ابن عباس - که ملاذ و ملجأ خلیفه ثانی بوده و در معضلات و مشکلات رجوع به او می‌آوردند و دست به دامان او در وقت حیرت و اضطراب می‌زدند ! - ثابت و متحقق است ؛ زیرا که مذهب ابن عباس آن بوده که آیه : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ .. ) (۱) الی آخر در تجویز متعه نازل شده ، و آیه کریمه محکمه است و نسخ نشده و نکاح متعه جایز است ، چنانچه بغوی در " معالم التنزیل " به تفسیر این آیه گفته :

وکان ابن عباس - رضی الله عنہما - یذهب إلی أن الآیة محکمه ، ویرخص فی نکاح المتعه .. إلی آخره (۲) .

پس هرگاه آیه کریمه : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ .. ) (۳) الی آخر الآیة در تجویز متعه نازل باشد و محکم و غیر منسوخ بود ، دلالت دیگر آیات بر تحریم آن کذب محض باشد .

۱- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۲- معالم التنزیل ( تفسیر بغوی ) ۱ / ۴۱۴ .

۳- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

## پاسخ پنجم

پاسخ پنجم : آنکه از عجایب امور آن است - که اهل سنت با آن همه کبر و غرور و ادعای نهایت تحقیق و تدقیق و دعوی تفرّد به خدمت قرآن و ادراک متعلقات آن و تبحر در تفسیر و حدیث به مقابله اهل حق - چنان در تیه تعصّب سرگشته و سراسیمه میشوند که از متعلقات قرآن و تفسیر هم هفوات شگرف میرانند ، و از اولیات جلیّه غفلت میکنند ! و از این قبیل است ادعای دلالت این آیه کریمه بر حرمت متعه ! چه این آیه مکّیه است - حسب تصریحات ائمه و اساطین ایشان - و هرگاه این آیه مکّیه باشد ، استدلال به آن بر تحریم متعه از عجایب مضحکات است ، چه ثبوت تحلیل متعه و جواز آن در مدینه منوره بالاتفاق ثابت است ، چنانچه عبارات دالّه بر جواز متعه از صدر اسلام تا غزوه خیبر ، و باز تحلیل آن در غزوه اوطاس ، بعد از این خواهی شنید ، و سابقاً وقوع تحلیل متعه در حجه الوداع دریافتی ، پس اگر این آیه کریمه دلالت بر حرمت میکرد ، چگونه بعد آن تجویز متعه ثابت میشد ؟ ! و اگر قائل به نسخ این آیه به تجویز متعه شوند ، باز هم استدلال به آن بر تحریم متعه درست نمیشود ، پس چاره از این نیست که یا دست از دلالت آن بر حرمت متعه باید برداشت / یا اعتراف به نسخ آن باید ساخت ، و به هر صورت تشبث به آن در تحریم متعه از عجایب هفوات است و غرایب خرافات !

و خود مخاطب در آیه مودت اعتراض بر تفسیر آن به جناب امیرالمؤمنین

و حضرت فاطمه و حسنین ( علیهم السلام ) به مکی بودن سوره شوری بتمامها نموده (۱) ، و همچنین در کید سی و دوم مکی بودن : ( وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ) (۲) را دلیل قطعی بر کذب نزول آن در اعطای فدک پنداشته (۳) ، پس باب تأویل و توجیه را هم مسدود ساخته است ، با آنکه حکم اهل سنت به مکیت آیات حجت بر اهل حق نیست ، و احتمالات دیگر هم در احتجاجات اهل حق متطرق است که در این مقام به کار نمیآید .

### پاسخ ششم

پاسخ ششم : آنکه در “ درّ منثور ” مذکور است :

أخرج ابن أبي حاتم ، عن السُّدِّي - في قوله : ( إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ ) (۴) یعنی إِلَّا مِنْ امْرَأَةٍ (۵) ، ( أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) (۶) قال : أمته (۷) .

از این عبارت ظاهر است که سدی تفسیر زوجه به امراه مرد کرده و ظاهر است که بر زن متعه هم امراه مرد صادق است .

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۰۴ .

۲- الروم ( ۳۰ ) : ۳۸ .

۳- تحفه اثناعشریه : ۴۴ .

۴- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۶ .

۵- فی المصدر : ( امرأته ) ، وهو الظاهر .

۶- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۶ .

۷- الدرّ المنثور ۵ / ۵ .

و نیز در آن مذکور است :

أخرج عبد بن حميد ، وابن المنذر ، وابن أبي حاتم ، عن قتاده < ۱۰۸۶ > في قوله : ( فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۱) ) يقول : من تعدى الحلال أصابه الحرام (۲) .

از این روایت ظاهر است که - حسب تصریح قتاده - مراد از این آیه کریمه آن است که : هر کسی که تعدی حلال کند ، میرسد او را حرام . و چون متعه نیز بر تقدیر اباحتش - كما يدل عليه الدلائل العديده - مصداق حلال است آن هم داخل این آیه باشد نه خارج از آن .

### پاسخ هفتم

پاسخ هفتم : آنکه تقریری که در استدلال به این آیه بر حرمت متعه در باب فقهیات و اینجا وارد کرده از قبیل اوهام و خیالات ناتمام است ، و عبارتش در باب فقهیات چنین است :

حق تعالی در محکم کتاب خود حصر نموده است اسباب حلّ (۳) وطی را در همین دو چیز : یکی نکاح ظاهر التأمید ، و دوم ملک یمین که به سبب این دو عقد اختصاص تامّ زن با مرد حاصل میشود ، و در حضانت و حمایت او میباشد ، و حفظ ولد و ارث - كما ینبغی - متحقق میگردد ، و همین مضمون

۱- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۷ ، المعراج ( ۷۰ ) : ۳۱ .

۲- الدرّ المنثور ۵ / ۵ .

۳- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

در دو سوره - بنابر تأکید - تکرار نموده ، قوله تعالى : ( إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) (۱) فی سوره المؤمنین ، وفی سوره المعارج ، و در عقب این هر دو جا فرموده است : ( فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ) (۲) ، و ظاهر است که زن متعه ، زوجه نیست و الامیراث و عدّه و طلاق و نفقه و کسوت و دیگر لوازم زوجیت در او متحقق میبود . (۳) انتهى .

و مولانا مقداد - اکرمه الله بسوابغ الأیاد - در کتاب " کنز العرفان " بعد نقل وجوه احتجاج مخالفین بر تحریم متعه گفته :

والجواب عن الأول ، بالمنع من كونها ليست زوجته ، أمّا عندنا فبالإجماع ، وأمّا عند الجمهور فبالرواية المذكورة عن سبره ، فإنه قال : ( فتروّجت امرأه ) .

وقولهم : لو كانت زوجه لثبت لها النفقه .. إلى آخره .

قلنا : نمنع الملازمه ؛ لصدق الزوجيّة مع عدم لزوم هذه الأحكام ، فأما النفقه ؛ فتسقط مع النشوز .

والميراث ؛ يسقط مع الرّق والقتل والكفر .

والإحصان ؛ لا يحصل قبل الدّخول بالزوجه .

۱- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۶ .

۲- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۷ ، المعراج ( ۷۰ ) : ۳۱ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۵۶ .

والقسم ؛ لا يجب دائماً ، بل يسقط في السفر .

واللعان ؛ لا يقع بين الحرّ والأمة عند كثير منهم .

فقد انتفت هذه الأمور مع صدق الزوجيه ، وكما خُصّصت تلك العمومات - لوجود الأدلّه - فكذا هاهنا (١) .

و مخاطب در حاشيه باب فقهيات اين عبارت را به تغيير و تبديل نقل نموده ، و صدر عبارت را كه مشتمل است بر استدلال بر زوجيت متمتع بها - به سبب عجز از جواب آن ! - حذف نموده و باز گفته :

إعلم أن بعض اللوازم ممّا ينفكّ عن الزوجه في بعض الأحيان ، كما عدّه صاحب كنز العرفان ، وبعض اللوازم ممّا لا ينفكّ عن الزوجه بمقتضى النصّ الصّريح ، وهو اعتبار العدد في المنكوحات إلى الأربع ، وقد أجمعت الإماميه على أن المستمتع بها لا اعتبار للعدد فيها ، وقد رووا ذلك عن أبي عبد الله ( عليه السلام ) حيث قال : « ليست من الأربع ، ولا من السبعين » ، فقد بان أن المستمتع بها ليست من المنكوحات ، ولا - المتعه نكاح ، ثم اللوازم التي تنفكّ عن الزوجه في بعض الأحيان إنّما تنفكّ لأجل عوارض طارئه في المحل كالنشوز ، < ١٠٨٧ > والرقّ ، والكفر حتّى لو زالت تلك العوارض عادت اللوازم بأجمعها ، كما إذا صالحت بعد النشوز (٢) ، وعتقت

١- كنز العرفان ٢ / ١٦٥ - ١٦٦ .

٢- در [ الف ] كلمه : ( النشوز ) خوانا نيست .

بعد الرق ، وأسلمت بعد الكفر ، بخلاف المستمتع بها ، فإنها لأجل دخول الأجل فى نفس العقد لا تصلح لتلك اللوازم . . فقد بان الفرق بين الصورتين ، على أنا لم نجد دليلاً مخصّصاً للمستمتع بها عن هذه الأحكام لا فى كتب الشيعة ولا فى كتب العامة ، نعم منتهى سعيهم ذكر دلائل على كونها مباحه ، وإباحتها لا تستلزم التخصيص ، ثم إنه فرق عظيم بين انفكاك لازم واحد وبين انفكاك اللوازم كلها أو أكثرها . منبع البيان . (١) انتهى .

اقول : قد خبط صاحب منبع البيان خبطاً لا يحيط به الأفكار والأذهان ، وأبدى من عجائب الخرافات وغرائب الهذيان ما يلعب به النسوان والصبيان ! وأبلغ ما يدلّك على بُعده عن درجه العلماء الأعيان : ادّعاؤه أن بعض اللوازم ممّا ينفك عن الزوجية فى بعض الأحيان ، فإن هذا القول المبان صريح الفساد والبطلان ، ولا أرى يجترئ على تصديقه أحد ، وإن بالغ فى الفساد والشنآن ، وأين اللزوم من الانفكاك ولو [ فى ] بعض الأوان ؟ ! واللازم هو الذى يمتنع انفكاكه فى سائر الأوقات والأزمان .

قال البهارى - فى المسلم - : إن اللزوم حقيقه امتناع الانفكاك فى جميع الأوقات (٢) .

١- حاشيه تحفه اثنا عشرية : ٥٢٣ .

٢- مسلم الثبوت : ١ / ٢٢ .



فالعرض الذى يمكن انفكاكه عن المعروض فى بعض الأوقات لا يقال عليه : اللازم .

وأما تشبته بعدم [ ال ] انفكاك واعتبار العدد عن الزوجه ، واستدلاله بانفكاكه عن المتمتع بها ، فمِمَّا يستغربه كل عاقل ، ويستظرفه كل فاضل ؛ لأنه لو كان ذلك من لوازم الزوجيه [ وكان ] تخلفه فى المتمتع بها دليلاً على حرمه المتعه لزم خروج ازواج النبى ( صلى الله عليه وآله وسلم ) عن مصداق الزوجيه ، ولزم - والعياذ بالله - عدم جواز نكاحهن ! وهل هذا إلا إلحاد وعناد ؟ !

فهذا التشبث صريح البطلان والفساد ، فليحتل الخلاص من هذا الإشكال الشديد الاعتياص ، ( وَلَا تَحِينَ مَنَاصِ ) (١) ، فقد ثبت كونه يريد القدح فى النبوه والرساله ، ويروم تأييد أهل الكفر والضلاله ، نعوذ بالله من استيلاء الشقاء والجهاله .

ثم ليس عند بعض أئمه أهل السنه اعتبار عدد الأربع شرطاً فى سائر المنكوحات ، فما ظنكك بالمتمتع بها ؟ !

قال فى تبيان الحقائق شرح كنز الدقائق :

وقال القاسم بن ابراهيم : يجوز التزويج بالتسع ؛ لأن الله تعالى أباح نكاح ثنتين بقوله : ( مَثْنَى ) ثم عطف عليه ب : ( وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ) (٢) بالواو ، وهى للجمع فىكون المجموع تسعاً ، ومثله عن

١- سورة ص ( ٣٨ ) : ٣ .

٢- النساء ( ٤ ) : ٣ ، فاطر ( ٣٥ ) : ١ .

النخعي ، وابن أبي ليلى . (١) انتهى .

فلو كان إسقاط اعتبار عدد الأربع في المتعه موجباً لخروج المتمتع بها عن الزوجيه فليكن إسقاطه في النكاح أيضاً موجباً لخروج المنكوحه < ١٠٨٨ > عن الزوجه ، فيلزم تحريم النكاح أيضاً .

قوله : فقد بان أن المستمتع بها ليست من المنكوحات ، ولا المتعه نكاح .

فكفى في تكذيبه وإبطاله ما شاع وذاع في كلمات أسلافه وشيوخه وأساطينه وأئمته من إطلاق النكاح على المتعه .

قال العيني - في عمده القارى - :

نكاح المتعه : هو النكاح الذى بلفظ التمتع (٢) إلى وقت معين ، يجوز (٣) أن يقول - لامرأه - : أتمتع بك كذا مدة .. بكذا من المال .

قال ابن عبد البر - فى التمهيد - : أجمعوا على أن المتعه نكاح لا إسهاد فيه ، وأنه نكاح إلى أجل ، يقع (٤) فيه الفرقة بلا طلاق ولا ميراث بينهما .. (٥) إلى آخر .

١- تبيان الحقائق ٢ / ١١٢ .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( المتمتع ) آمله است .

٣- فى المصدر : ( نحو ) .

٤- فى المصدر : ( تقع ) .

٥- عمده القارى ١٧ / ٢٤٦ ، وانظر : ٢٤ / ١١٢ . ولاحظ : المبسوط للسرخسى ٥ / ١٥٢ ، الأم للشافعى ٥ / ٨٥ ، مختصر المزنى :

١٧٥ ، المجموع للنووى ١٦ / ٢٤٩ ، مغنى المحتاج ٣ / ١٤٢ ، إعانه الطالبين ٣ / ٣٢١ ، المدونه الكبرى للمالك ٦ / ٢٠٣ ، ومثبات

من المصادر الأخرى التى يصعب علينا عدّها واستقصاؤها .

فهذه العبارة مناديه على حصول الإجماع منهم على أن المتعه نكاح ، فالمنكر لذلك متقاصم في العناد الصراح ، والضلال البواح ، وسيجيء بعد ذلك الإشارة إلى كثير من العبارات الدالة على إطلاق لفظ النكاح على المتعه ، ومنها (١) عبارة النيسابورى التى ستأتى فيما بعد ، حيث قال :

ولو سكتوا لجهلهم بحلها وحرمتها فمحال عادة ؛ لشده احتياجهم إلى البحث عن أمور النكاح . (٢) انتهى . . . (٣) فلو لم يكن المتعه نكاحاً لم يكن لقوله : ( عن أمور النكاح ) هناك معنى وغير ذلك من الروايات والعبارات التى مضى بعضها وسيجيء بعضها ، يدل على أن المتعه نكاح . . حتى أن البخارى أيضاً أطلق لفظ النكاح على المتعه ، حيث قال - فى كتاب النكاح - :

باب نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من نكاح المتعه أخيراً (٤) .

١- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

٢- غرائب القرآن ٢ / ٢٩٢ - ٢٩٣ .

٣- در [ الف ] به اندازه کمتر از يك سطر سفید است .

٤- فى المصدر : ( آخراً ) ، صحيح بخارى ٦ / ١٢٩ .

وقال صاحب فتح الباري - كما مضى - :

اختلف السلف في نكاح المتعه (١).

وأما تعليل الانفكاك بالعوارض الطارئة ؛ فمما لا يجدى نفعاً ، ولا يدفع النقص دفعاً ؛ لأن محض الانفكاك مما يفكّ عقده الإرتياب ، ويدمر على تسويل النصاب ؛ لأنه لو كان هذه الأمور من لوازم الزوجيه ما انفكت في وقت من الأوقات سواء طرأت عليها العوارض ، أم كانت سليمه من الآفات .

والتشبه بإبداء الفرق في هذا المقام دليل تامّ على غفلته عن قاعده المناظره ، ودأب العلماء الأعلام ، فكما (٢) أنبأ بإطلاق اللازم على العارض المفارق عن قله ممارسته بالعلوم وتقوله بالقول الخارق ، كذا أثبت بهذا الفرار عن حيرته واضطرابه في المضائق وعثاره في المزالق وعدم عثوره على الحقائق .

وما ذكر من عدم وجدانه دليلاً مخصصاً للمستمتع بها عن هذه الأحكام لا في كتب الشيعه ولا في كتب العامه ، فهو من دلائل إنهماكه في التعصب التام ؛ فإن دلائل التخصيص مما ذكره المحدّثون الفخام والفقهاء الكرام ، وثبت بعضها أيضاً من كتب الخصام ، كما سيظهر عليك فيما بعد ، إن شاء الله المنعم .

والعجب أنه مع كونه من العامه أطلق على السنيّه لفظ العامه ، وتلك طامه

١- فتح الباري ٩ / ١٥٠ .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( فلما ) آمده است .

يالها من طامه < ١٠٨٩ > ، فإن العامه لقب ذم وتوهين ولؤم وتهجين ، يراد به : كون السئيه من المخالفين الجهال والسفهاء الضلال ، لا من العلماء الخواص ، وحائزى الفضل المصاص .

قوله : وإباحتها لا تستلزم التخصيص .

إذا ثبت الإباحه ثبت المطلوب والمرام ، وبعد ثبوت الإباحه لا يتشبه بتلك الشبهه الواهيه إلا ألد الخصام ، فكأنه استشعر ضعف دليل التحريم ، فنفض (١) عنه يده ، لما رآه كالهثيم ، وألفاه غير مستقيم ، فعقر هناك الكلام على التخصيص والتقييد ، وإنما هو ضرب فى بارد الحديد ، ولا يضرنا زبالاً ، كما لا يخفى على من ( أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ) (٢) ، فإن عدم ثبوت التخصيص - لو سلم - غايته (٣) أن لا- ينفك هذه الأحكام عن المستمتع بها ، لا- أن يكون المتعه حراماً ، وإذا كان الإباحه لا تستلزم التخصيص فكيف يكون عدم ثبوت هذه الأحكام مستلزماً للدلاله على الحرمة بالإشاره أو التنصيص ؟ !

وإبداع الفرق بين اللازم الواحد واللوازم العديده من الأوهام البعيده والتحكمات الغير السديده .

ومع ذلك عرفت أن هذه الأحكام كلها تنفك عن الزوجه الدائمه ، فكيف زعم

١- در [ الف ] كلمه : ( فنفض ) خوانا نيست .

٢- سوره ق ( ٥٠ ) : ٣٧ .

٣- در [ الف ] اشتبهاً : ( غايه ) آمده است .

حصر الانفکاک فی لازم واحد؟ هل هذا إلا تهور معاند؟!

والعجب أن قوله: (ثم اللوازم التي تنفك عن الزوجه...) إلى آخره، صريح في أن اللوازم المنفكة عن الزوجه، أزيد من لازم واحد، وهناك زعم الحصر في واحد، وهو أصدق شاهد على أنه مكابر جاحد.

اما آنچه در اینجا (۱) گفته: چه قسم زن متعه را در زوجه داخل توانند نمود، و حال آنکه احکام زوجه از عده و طلاق و ایلا و ظهار و حصول احصان به وطی او و امکان لعان و ارث همه منتفی است.

پس جوابش دانستی که: بسیاری از این احکام از زوجه دائمه هم در بعض حالات منتفی میشود، پس اگر انتفاء جمله [ای] از احکام، دلالت بر خروج متمتع بها از زوجه و بطلان متعه کند؛ لازم آید که در صورت انتفاء بسیاری از احکام از زوجه دائمه نکاح باطل شود، و آن زوجه خارج از جمله ازواج گردد، و اذلیس فلیس. و ابداع فرق در هر دو مقام فایده ندارد.

و نیز دخول متمتع بها در جمله ازواج، و بطلان دلالت آیه (وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ) (۲) بر عدم جواز متعه به نص علامه زمخشری ثابت و متحقق است، در "تفسیر کشاف" در ذیل تفسیر آیه مذکور گفته:

۱- (در اینجا) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

۲- المؤمنون (۲۳): ۶.

فإن قلت : هل فيه دليل على تحريم المتعه .

قلت : لا ؛ لأن المنكوحه بنكاح المتعه من جمله الأزواج إذا صحّ النكاح (۱) .

حاصل آنکه اگر گویی : آیا در این قول خدای تعالی آیا دلیلی هست بر تحريم متعه ؟

خواهم گفت : نه ؛ زیرا که به درستی که منکوحه به نکاح متعه از جمله ازواج است وقتی که صحیح باشد نکاح (۲) .

و اگر متعصبی عنید از قبول کلام زمخشری سرتابد ، بلکه بر احتجاج و استدلال به کلامش طعنه زند ، اینک گردن کبر او به تصریحات ائمه و اساطین و ارکانشان میشکنیم .

فخر رازی در کتاب “ ترجیح مذهب شافعی ” گفته :

۱- [ الف ] سورة المؤمنون ، جزء : ۱۸ . [ الکشاف ۳ / ۲۶ - ۲۷ ] .

۲- وكذا قال أبو حيان الأندلسي : الظاهر أن نكاح المتعه لا يندرج تحت قوله : ( فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ ) [ المؤمنون ( ۲۳ ) : ۷ ، المعراج ( ۷۰ ) : ۳۱ ] ؛ لأنها ينطلق عليها اسم الزوج . ( البحر المحيط ۶ / ۳۶۷ ) وقال الجصاص : قال قوم : هذه الآية دليل على تحريم نكاح المتعه ؛ لأن الله قد حرّم الفرج إلا بالنكاح أو بملك اليمين ، والمتمتع له ليست بزوجه ، وهذا يضعف ، فإننا لو قلنا : إن نكاح المتعه جائز ، فهي زوجه إلى أجل ينطلق عليها اسم الزوجه . ( أحكام القرآن ۳ / ۳۱۵ ) .

وأما أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري - صاحب الكشاف في التفسير - فلا نزاع أنه كان في درجه عاليه ، وإبانه < ١٠٩٠ > عظيمه عن علم العربيّه ، ثم إنه اعترف في الكشاف للشافعي بالتقدّم في علم العربيّه ، ونقل جميع تلك المواضع غير ممكن ، ونكتفي هاهنا بموضعين :

الأول : أنه لما تكلم في تفسير قوله تعالى : ( ذَلِكَ أَذْنِي أَلَّا تَعُولُوا ) (١) نقل فيه الوجوه المرويه عن الشافعي ، وذكر الوجه في تصحيحها ، قال : وكلام مثل الشافعي - من أعلام العلم ، ومن أئمه الشرع ، ورؤوس المجتهدين - حقيق بالحمل على الصّحّه والسداد .

ثم قال : وكفي بكتابتنا المترجم بكتاب : ( شافى العيّ من كلام الشافعي ) شاهداً بأنه كان أعلى كعباً وأطول باعاً في كلام العرب من أن يخفى عليه مثل هذا .

والموضع الثاني : لما تكلم في سورة النساء في تفسير قوله تعالى : ( فَتَيَمَّمُوا صِيءًا طَيِّبًا ) (٢) [ قال : ] وقال الزجاج : الصعيد : وجه الأرض تراباً كان أو غيره ، ولو كان صخرًا لا تراب عليه وضرب المتيمم يده عليه ومسح ، لكان ذلك طهوره . وهو مذهب أبي حنيفة .

١- النساء (٤) : ٣ .

٢- النساء (٤) : ٤٣ .



فإن قلت : فما تصنع بقوله تعالى - في سورة المائدة - : ( فَاَمْسِيحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ) (١) أى ببعضه ، وهذا لا يأتي فى الصخر الذى لا تراب عليه .

قلت : قالوا ( من ) لا ابتداء الغايه .

فإن قلت : هذا تعسف ، ولا يفهم أحد من قول القائل : مسحت برأسى من الدهن ، ومن الماء ، ومن التراب . . إلا معنى التبعض .

قلت : هو كما تقول ، والإذعان للحقّ أحقّ من المراء .

هذا كلام صاحب الكشاف نقلته بلفظه ، وهو تصريح بأن نظر الشافعى فى هذه الآيه أتمّ ، ووقوفه على العرييه أكمل ، مع أن صاحب الكشاف كان على مذهب أبى حنيفه ، فكانت شهادته للشافعى فى هذا العلم دليلاً على أن الأمر كذلك .

واعلم أن شهاده هؤلاء الأكابر قد بلغت فى الكثره والقوّه مبلغ التواتر ، وجرت مجرى شهاده أهل التواتر فى الدنيا على شجاعه على [ ( عليه السلام ) ] ، وسخاوه حاتم (٢) .

از اين عبارت ظاهر است كه فخر رازى ، زمخشرى را بلانزاع در درجه عاليه و ابانه عظيمه از تفسير دانسته ، اجماع بر جلاله شأن و عظمت درجه و

١- المائدة ( ٥ ) : ٦ .

٢- [ الف ] الباب الخامس فى بيان معرفه الشافعى باللغه . ( ١٢ ) . [ ترجيح مذهب الشافعى : ] .

مهارت او ثابت ساخته ، و بعد از آن به اعتراف او به تقدم شافعی در علم عربیت احتجاج و استدلال بر فضل و ترجیح شافعی نموده ، و از جمله مواضع اعتراف او دو موضع نقل کرده ، و به قول خود : ( هؤلاء الأكابر ) ، بودن زمخشری [ را ] از اکابر ثابت نموده .

پس چگونه عاقلی بعد اطلاع بر این عبارت رازی ، چشمک بر احتجاج و استدلال به کلام زمخشری خواهد زد که آن راجع به امام رازی خواهد شد ؟ و نهایت سفاهت او در اثبات فضل (۱) شافعی به کلام زمخشری ثابت خواهد گردید .

عجب که فضل شافعی به کلام زمخشری ثابت گردد ، حال آنکه زمخشری از اهل نحله شافعی است ؟ و مطلوب اهل حق از کلام زمخشری ثابت نگردد ، حال آنکه زمخشری از مخالفین اهل حق و از اشد متعصبین بر آنها است .

و تفتازانی در “ حاشیه کشاف ” گفته :

وبعد فإن کتاب الکشاف للشیخ العلامه - أحله الله من فضله دار المقامه - قد طار صیت جلاله قدره کالأقطار فی < ۱۰۹۱ > الأقطار ، و صار أمر نباهه ذکره کالأمثال فی الأمصار ، رمقت (۲) نحوه عیون العیون من الأفاضل ، ونطقت بفضله کلمه الکمله من

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( فصل ) آمده است .

۲- وفی نسخه : ( رفعت ) .

الأمثال حتّى وصفه بحسن التّأليف أطباق الآفاق ، ووضعه للطف الترصيف الحذاق على الأحداق ، اعترف بسموّ محلّه المعاند والمعادي ، ونادى بعلوّ رتبته كلّ واد ونادى ، يرتاح له أرباب العلم المتين والفضل المبين ، ويتزاح به عن وجوه الإعجاز شبيهه (١) المرتابين ، تملأ (٢) الزّوعه (٣) منه قلوب الأفاضل ، وتملك نفوسهم ، ويهزّ الاستعجاب منه أعطافهم ، ويرقص رؤوسهم فيه ، لكلّ محتذ مثال ، ولكلّ منضو (٤) ثمال ، وينصب (٥) على الناظر البصير من غرائب نكته إرسال تهف (٦) حواليه رياح آمال الفضلاء ، ويزف عليه نعام قلوب الأذكياء ، يخوضون في نكته وأسراره ، ويغوصون على فرائد الفوائد في بحاره . (٧) انتهى بقدر الحاجه .

١- في المصدر : ( شبه ) .

٢- في المصدر : ( يملأ ) .

٣- وفي نسخه : ( الرغبه ) .

٤- في المصدر : ( منضو ) .

٥- وفي نسخه : ( وينثال ) .

٦- وفي نسخه : ( بهت ) .

٧- [ الف ] صفحه : ٦١ . [ حاشيه كشاف تفتازاني ، ورق دوم ، صفحه اول ، و همچنين مراجعه شود به مطالبى كه طيبى در صفحات اول حاشيه اش بر كشاف ذكر کرده است ] .

وناهيك بهذا المدح الفاخر ، والثناء الباهر ، والإطراء الزاهر قمعاً لشبهه كل معاند مكابر ، ودفعاً لريبه كل جاحد خاسر .

وقال السيوطى فى نواهد الأبيكار (١) - بعد ذكر قدماء المفسرين - :

. . ثم جاءت فرقه أصحاب نظر فى علوم البلاغه التى بها يدرك وجه الإعجاز ، وصاحب الكشاف هو سلطان هذه الطريقه ، فلذا أطار كتابه فى أقصى المشرق والمغرب ، ولما علم مصنفه أنه بهذا الوصف قد تحلّى ، قال - تحدّثاً بنعمه ربّه وشكراً - :

إن التفاسير فى الدنيا بلا- عدد \* وليس فيها - لعمري - مثل كشافى إن كنت تبغى الهدى فالزم قراءته \* فالجهل كالداء والكشاف كالشافي

---

١- لم نعلم بطبعه ، ولا- نعرف له نسخه ، قال فى كشف الظنون ١ / ١٨٦ - ١٨٨ : أنوار التنزيل واسرار التأويل فى التفسير / للقاضى الامام العلامة ناصر الدين أبى سعيد عبد الله بن عمر البيضاوى الشافعى ، المتوفى بتبريز سنه خمس وثمانين وستمائه ، وقيل : سنه ٦٩٢. ثم ذكر عند سرد حواشيه : وحاشيه الشيخ جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، المتوفى سنه إحدى عشره وتسعمائه ، وهى فى مجلد - أيضا - سمّاه : نواهد الأبيكار وشوارد الأفكار . وأشار إليه - أيضاً - فى كشف الظنون ٢ / ١٩٨١ .

وقد نبّه في خطبه (١) مشيراً إلى ما يجب في هذا الباب من الأوصاف ، ولقد صدق وبرز ، ورسخ نظامه في القلوب وقرّ (٢) .

و عبدالرؤوف مناوی در “ تیسیر شرح جامع صغیر ” گفته :

الذهب حليه المشرکین . . أى زينه الكفار ، سميت الحليه : زينه ؛ لأنها تزین العضو ، والفضّه حليه المسلمين ، فيحلّ اتخاذ الخاتم منها لا- من الذهب للرجال ، والحديد حليه أهل النار . . أى قيود أهلها وسلاسلهم منه ، وإلا فأهل النار لا يحلون فيها ، فاتخاذ الخاتم منه خلاف الأولى .

الرّمخسرى - بفتح الزاى والميم ، وسكون الخاء وفتح الشين المعجمتين - نسبة إلى زمخشر : قريه بخوارزم ، وهو العلامه العديم النظر ، محمود ، فى جزئه ، عن أنس بن مالك (٣) .

و نیز زوجیت زن متعه به تصریحات دیگر ائمه سنیه ثابت است ، علامه مجدالدین در “ قاموس ” گفته :

والمُتعه - بالضمّ والكسر - اسم للتمتع (٤) كالمتاع ، وأن

١- كذا وى [ الف ] ، والظاهر : ( خطبته ) .

٢- نواهد الابكار : ذكره بنصّه فى كشف الظنون ٢ / ١٤٧٦ .

٣- التيسير بشرح الجامع الصغير ٢ / ٢٢ - ٢٣ .

٤- فى المصدر : ( للتمتع ) .

تتزوج امرأه تتمتع بها أياماً ثم تخلّى سبيلها ، وأن تضمّ عمره إلى حجك (۱).

و در " اصول شاشی " مذکور است :

إذا قال : تزوّجت فلانة شهراً هكذا ، فقله : ( تزوّجت ) ظاهر في النكاح إلا أن احتمال نكاح المتعه قائم ، فبقوله : شهراً فسّر المراد [ به ] (۲) ، فقلنا : هذا متعه ، وليس بنكاح (۳) .

و در عبارت " میزان " هم دیدی که اطلاق زوجیت (۴) < ۱۰۹۲ > بر نكاح متعه نموده .

و در عبارت ترمذی - که خود مخاطب هم نقل کرده - مذکور است :

فیتزوج المرأة بقدر ما يرى .. إلى آخره (۵) .

و در روایت بخاری - که از ابن مسعود منقول خواهد شد - مذکور است :

فرخص لنا بعد ذلك أن نتزوج المرأة بالثوب (۶) .

---

۱- القاموس المحيط ۳ / ۸۳ ، وانظر : تاج العروس ۱۱ / ۴۴۸ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- [ الف ] المقابلات فی ذکر المفسر من البحث الالفاظ . [ اصول الشاشی ۱ / ۷۶ ] .

۴- در [ الف ] ( زوجیت ) خوانا نیست .

۵- سنن ترمذی ۲ / ۲۹۶ .

۶- صحیح بخاری ۵ / ۱۸۹ .

و در روایت “درّ منشور” که از ابن مسعود نقل کرده ، مسطور است :

ورخص لنا أن نتزوج المرأة بالثوب (۱).

و علقمی در “کوکب منیر شرح جامع صغیر” گفته :

نهی عن المتعه ، یعنی تزویج المرأة إلى أجل ، فإذا انقضی وقعت الفرقة ، ونكاح المتعه هو الموقت بمدته معلومه أو مجهوله ، وسمى بذلك لأن الغرض منه مجرد التمتع دون التوالد وسائر أغراض النكاح ، وقد كان جائزاً في أول الإسلام ثم نسخ (۲).

و عبدالرؤوف مناوی در “تیسیر شرح جامع صغیر” گفته :

نهی عن المتعه . . أي النكاح الموقت بمدته معلومه أو مجهوله ، و كان جائزاً في صدر الإسلام ثم نسخ (۳).

و دانستی که عینی در “عمده القاری” گفته :

نكاح المتعه : هو النكاح الذي بلفظ التمتع إلى وقت معين (۴).

و در عبارت ابن عبدالبر - که از عینی قبل این منقول شد - نیز مذکور است :

۱- الدرّ المنشور ۲ / ۱۴۰ .

۲- [ الف ] شرح حدیث نهی عن المتعه ، من حرف النون . [ الكوكب المنير : ] .

۳- [ الف ] حرف نون . [ التیسیر بشرح الجامع الصغیر ۲ / ۲۴۸ ] .

۴- عمده القاری ۱۷ / ۲۴۶ .

اختلفوا في نكاح المتعه .. إلى آخره (۱).

و نیز دانستی که عینی از ابن عبدالبر نقل کرده که او گفته :

أجمعوا على أن المتعه نكاح .. إلى آخره (۲).

و در حدیث ابن مسعود که از بخاری و مسلم و غیر ایشان در مابعد منقول خواهد شد مذکور است :

ثم رخص لنا أن ننكح (۳) المرأة بالثوب (۴).

و در عبارت سبکی - که بعد از این میآید - مذکور است :

وقد ذكروا ما شاع عن عبد الله بن عباس - رضی الله عنهما - من تجویز نكاح المتعه (۵).

و در عبارت مازری که میآید مذکور است :

ثبت أن نكاح المتعه كان جائزاً (۶).

و در روایت ابن جریر از سدی که در "درّ منثور" نقل کرده مذکور است :

۱- عمده القاری ۱۷ / ۲۴۶ .

۲- عمده القاری ۱۷ / ۲۴۶ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( تنكح ) آمده است .

۴- صحیح بخاری ۶ / ۱۱۹ ، صحیح مسلم ۴ / ۱۳۰ .

۵- طبقات الشافعیه الكبرى ۳ / ۱۴۱ .

۶- شرح مسلم نووی ۹ / ۱۷۹ .



هذه المتعه : الرجل ينكح المرأة .. إلى آخره (۱).

و مجاهد - كما في الدرّ المنثور - در تفسیر آیه : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ ) (۲) گفته :

یعنی نکاح المتعه (۳).

و از طرائف آن است که مخاطب در باب فقهیات گفته :

و فقهای شیعه نیز اعتراف نموده اند که زوجیت در میان مرد و زن متعه به هم نمیرسد ، در کتاب “ اعتقادات ” ابن بابویه صریح موجود است که :

أسباب حلّ المرأة عندنا أربعة : النكاح ، وملك اليمين ، والمتعه والتحليل .. إلى آخره . (۴) انتهى .

از این عبارت ظاهر است که مخاطب تهمت و بهتان اعتراف این معنا که : ( زوجیت در میان مرد و زن متعه به هم نمیرسد ) بر فقهای شیعه نهاده ، و کمال شناعة و فظاعت آن مخفی نیست ، چه هیچ یک از فقهای اهل حق نفی

۱- الدرّ المنثور ۲ / ۱۴۰ .

۲- النساء (۴) : ۲۴ .

۳- الدرّ المنثور ۲ / ۱۴۰ . أقول : بل صرّح القاضي عياض بذلك - فيما نقله عنه النووي - فقال : واتفق العلماء على أن هذه المتعه كانت نكاحاً إلى أجل لا ميراث فيها ، و فراقها يحصل بانقضاء الأجل من غير طلاق و وقع الإجماع بعد ذلك على تحريمها من جميع العلماء إلا الاروافض . ( شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۱ )

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۵۶ .

زوجیت از زن متعه نکرده ، بلکه اجماع سلف و خلفشان بر اثبات زوجیت زن متعه واقع است ، و تصریحاتشان در کتب فقه و کلام به این معنا شائع [ است ] ، به مقابله چنین تصریحات و تأکیدات چنین بهتان و افترا را ذکر کردن عجب جسارت و دلیری است !

و استدلال به عبارت ابن بابویه - طاب ثراه - بر این زعم فاسد ، اعجب از آن است ! در این عبارت اصلاً دلالتی بر نفی زوجیت از زوجه متعه نیست ، و نکاح عام است از نکاح دائمی و نکاح منقطع ، پس مراد از نکاح در قول ابن بابویه نکاح دائمی است (۱) ، چنانچه آنفاً دانستی که در عبارت " اصول شاهی " نکاح مطلق را مقابل نکاح متعه گردانیده با آنکه < ۱۰۹۳ بر

---

۱- اصلاً در کتاب " اعتقادات " شیخ صدوق ( رحمه الله ) چنین عبارتی وجود ندارد ، در بقیه مصادر شیعه نیز چنین مطلبی پیدا نشد ، عبارتی قریب به آن در کتاب " فقه رضوی " آمده ولی بر خلاف مراد صاحب " تحفه " دلالت دارد ، حیث قال : ان وجوه النکاح الذی أمر الله جلّ وعزّ بها أربعة أوجه : منها : نکاح میراث ؛ وهو بولی وشاهدین ومهر معلوم . . . والوجه الثانی : نکاح بغیر شهود ولا- میراث ؛ وهي نکاح المتعه بشروطها . . . والوجه الثالث : نکاح ملک الیمین ؛ وهو أن یتتاع الرجل الأمه فحلل له نکاحها إذا كانت مستبرأه . . . والوجه الرابع : نکاح التحلیل المحل ؛ وهو أن يحل الرجل والمرأه فرج الجاریه مده معلومه . . . انظر : فقه الرضا ( علیه السلام ) : ۲۳۲ ، عنه بحار الأنوار ۱۰۰ / ۲۹۹ - ۳۰۱ ، المستدرک ۱۴ / ۱۹۳ .

نکاح متعه حسب افاده اش تزویج صادق می‌آید (۱) ، پس ثابت شد که از مجرد مقابل گردانیدن نکاح مطلق خروج زن متعه از زوجه لازم نمی‌آید .

و علاوه بر افاده شاشی حسب تصریحات دیگر ائمه سنیه - مثل : زمخشری و فیروزآبادی و ذهبی - و دلالت روایات سنیه دانستی که زوجیت در زن متعه به هم میرسد ، پس تحقق زوجیت در زن متعه نزد شیعه و سنی ثابت است و مخاطب بر عکس آن می‌رود (۲) و از مخالفت افادات ائمه و اساطین و روایات اسلاف خود نمی‌هراسد !

و عجب تر آنکه خودش در این مقام - أعنی باب المطاعن - روایت دالّه بر زوجیت زن متعه از ترمذی نقل کرده (۳) ، و متنبه بر مدلول آن نشده !

و دعوی انتفای عدّه از زوجه متعه ؛ کذب صریح و بهتان فضیح است ، و محقق - طاب ثراه - در “ شرائع ” فرموده :

إذا انقضی أجلها بعد الدخول فعَدَّتْها حیضتان ، و روی حیضه . وهو متروک ، وإن كانت لا تحيض ولم تئیس ، فخمسه وأربعون

۱- اصول الشاشی ۱ / ۷۶ .

۲- در [ الف ] کلمه : ( مردود ) خوانا نیست .

۳- حیث قال : وروی الترمذی ، عن ابن عباس ، قال : إنّما كانت المتعه فی أول الإسلام ، كان الرجل یقدم بالبلده لیس له بها معرفه ، فیتزوج المرأه بقدر ما یری أن یقیم بها . . . إلى آخره . انظر : تحفه اثنا عشریه : ۳۰۴ .

یوماً ، وتعتد من الوفاه - [ و ] (۱) لو لم یدخل بها - بأربعه أشهر وعشره أيام إن كانت حائلاً ، وبأبعد الأجلین إن كانت حاملاً علی الأصح ، ولو كانت أمه كانت عدتها - حائلاً - شهرین وخمسه أيام (۲) .

و اما طلاق ؛ پس جدا شدن به انقضای مدت متعه [ است ] ، و آن قائم مقام طلاق است ، چنانچه در “مسالك الافهام شرح شرائع” مذکور است :

[ انها ] (۳) لا- يقع بها طلاق ، وهو موضع وفاق ، بل یبین (۴) بانقضاء المدّه ، وفي معناها هبه المدّه إياها ، فيقوم ذلك مقام الطلاق ؛ إذ المراد (۵) تعجيل البینونه (۶) .

اما در وقوع ایلا و ظهار و لعان نسبت به زوجه متعه و حصول احصان و توارث به سبب متعه در میان علمای شیعه اختلاف است ، کسانی که قائل به وقوع این امور نسبت [ به ] متعه اند ، این اعتراض بر ایشان لازم نمیآید ، و

۱- الزیاده من المصدر .

۲- شرائع الاسلام ۲ / ۵۳۲ .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- در [ الف ] اشتبهاً : ( یتبین ) آمده است .

۵- فی المصدر : ( إذا أراد ) .

۶- مسالك الافهام ۷ / ۴۶۱ .

کسانی که قائل به انتفای آن شده اند جواب از طرف ایشان آن است که این امور از لوازم زوجیت نیست ، چنانچه از “کنز العرفان” آنفاً منقول شد ، و ما در اینجا تفصیل اختلاف در امور مذکوره بیان میکنیم :

أما ایلا ؛ پس سید مرتضی علم الهدی - علیه الرحمه - قائل به وقوع آن در زوجه متعه هم هست به جهت عموم قوله تعالی : (لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ) (۱) ، و کسانی که این را از زوجه متعه منتفی میدانند ، میگویند : مختص است به زوجه عقد دائمی از جهت آنکه حق - تعالی شانه - در عقب آن فرموده : (تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ) (۲) .

و شارح “کنز” در “تبیان الحقائق” در شرایط ایلا گفته :

وأن لا یکون (۳) المده منقوصه من (۴) أربعه أشهر (۵) .

و مدت متعه در اکثر کمتر از چهار ماه میباشد ، پس جریان حکم ایلا نسبت به زوجه متحقق نگردد ، و نیز بعد از آن فرموده : (وَإِنْ عَزَمُوا

۱- البقره ( ۲ ) : ۲۲۶ .

۲- البقره ( ۲ ) : ۲۲۶ .

۳- فی المصدر : ( تکون ) .

۴- فی المصدر : ( عن ) .

۵- تبیین الحقائق ۲ / ۲۶۱ .

الطَّلَاق (۱)، و چون طلاق در نکاح متعه ضرور نباشد ، پس ایلا هم ضرور نباشد .

و در “ تبيان الحقائق شرح كنز الدقائق ” مذکور است :

الإيلاء كان طلاقاً للحال في الجاهلية ، فجعله الشرع مؤجلاً ، فصار كأنه قال : إذا مضى أربعة أشهر فأنت طالق (۲) .

و نیز در همان کتاب مذکور است :

و حكمه وقوع الطلاق عند البرّ (۳) .

اما ظاهر ؛ پس مذهب اكثر علمای شیعه آن است كه نسبت [ به ] زوجه متعه نیز واقع میشود ، چنانچه < ۱۰۹۴ > در “ مسالك الافهام [ فی ] شرح شرائع الاسلام ” (۴) مذکور است :

وذهب الأكثر - منهم المصنف - إلى وقوعه بها لعموم الآية ، فإن المستمتع (۵) بها زوجه ، وهذا هو الأقوى . (۶) انتهى مختصراً .

و شیخ مقداد در “ كنز العرفان فی فقه القرآن ” گفته :

---

۱- البقره ( ۲ ) : ۲۲۷ .

۲- تبیین الحقائق ۲ / ۲۶۳ .

۳- تبیین الحقائق ۲ / ۲۶۱ .

۴- در [ الف ] اشتبهاً : ( الاحكام ) آمده است .

۵- فی المصدر : ( المتمتع ) .

۶- مسالك الافهام ۷ / ۴۶۴ .

الظهار؛ وهو تشبيه بزوجه (۱) - المنكوحه دائماً أو منقطعاً، على قوله - بظهر أمه أو أحد المحرمات نسباً أو رضاعاً (۲) .

و ابن ادریس و جماعتی از علمای شیعه که قائل به عدم وقوع آن شده اند، وجهش همان است که در ایلا مذکور شد، یعنیظهار در ایام جاهلیت طلاق فی الحال بوده، و در شرع شریف به طرف طلاق مؤجل نقل یافته، چنانچه در “تبیان الحقائق شرح کنز الدقائق” مذکور است:

الظهار كان في الجاهلية طلاقاً في الحال، فنقل الشرع حكمه إلى تحريم مؤقت بالكفاره، والأمة ليست محلاً للطلاق فلا تكون محلاً للظهار، كما أن الإيلاء كان طلاقاً في الحال فأخره الشرع إلى مضي أربعة أشهر، فلا يثبت ذلك إلا في من يثبت (۳) في حقه الأصل. (۴) انتهى.

و همین دلیل بعینه متمسک ابن ادریس و غیره است، یعنی هرگاه که گفته شد که: برای مفارقت از زوجه متعه حاجت به طلاق نیست، بلکه انقضای ایام مدت یا هبه ایام باقیه، قائم مقام طلاق است، پس حاجت ایلا وظهار که از فروع طلاق است در آن نباشد.

۱- فی المصدر: (الرجل زوجته).

۲- کنز العرفان ۲ / ۲۸۸.

۳- در [ الف ] اشتبهاً: ( مثبت ) آمده است.

۴- تبیین الحقائق ۷ / ۷۹.

و نیز در آیه ایلا- و در آیه ظهار لفظ ( نِسَاءَهُمْ ) (۱) واقع است ، به هر وجهی که علمای اهل سنت برای تخصیص نساء به زوجات تمسک خواهند کرد ، به همان وجه یا مثل آن برای تخصیص به زوجه دائمی تمسک خواهیم کرد .

و اما لعان ؛ پس در وقوع آن با زوجه متعه نیز اختلاف است ، سید مرتضی و شیخ مفید - طاب ثراهما - قائل به وقوع آن نشده اند ، و جواب از طرف ایشان آن است که به حکم قضیه مشهوره : ( وما من عام إلا وقد خص ) لفظ ازواج در این آیه تخصیص یافته به زوجات عقد دوام ، و اهل سنت نیز تخصیصات بسیار در این آیه ذکر کرده اند ، چنانچه در " تبيان الحقائق شرح كنز الدقائق " مذکور است :

قوله ( صلى الله عليه وآله وسلم ) : أربع من النساء ليس بينهن وبين أزواجهن لعان : اليهوديه والنصرانيه تحت المسلم ، والحرة تحت المملوك ، والمملوكه تحت الحر . رواه أبو بكر الرّازي والدارقطني .

[ وفيه : ليس بين المملوكين والكافرين لعان . ذكره ابو عمر ابن عبد البرّ ، وضعفه ، ورواه الدارقطني ] (۲) بثلاث طرق ، وضعفه ، والضعيف إذا روى من طرق ، يحتجّ به لما عرف في موضعه . (۳) انتهى .

۱- البقره ( ۲ ) : ۲۲۶ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- تبیین الحقائق ۳ / ۱۷ .



بنابر قول مخاطب لازم می‌آید که هر چهار صنف زنان مذکوره داخل ازواج نباشند ، و مباشرت آنها حرام باشد ، و اذلیس فلیس .

اما حصول توارث در میان زوجین که عقد متعه کرده باشند ، پس در آن نیز اختلاف است ، بعضی علما قائل به توارث شده اند ، چنانچه در “مسالك الافهام شرح شرائع” مذکور است :

اختلف العلماء فی توارث الزوجین بالعقد المنقطع علی أقوال :

أحدها : أنه يقتضى التوارث كالدائم حتى لو شرط سقوطه بطل الشرط ، كما لو شرط عدمه فى الدائم ، ولا يمنع إلا الموانع المشهورة ، ويعبر عنه بأن المقتضى للإرث هو العقد لا بشرط شيء ، وهذا قول القاضى ابن البراج ، ومستنده عموم الآيه > ۱۰۹۵ الداله على توريث الزوجه ، وهذه زوجه ، وإلا لم تحل للحصر فى الآيه بقوله : ( إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) (۱) ، وملك اليمين منتف عنها قطعاً ، فلو لم يثبت الآخر لزم تحريمها ، ولأن الزوجه تقبل التقسيم إليها وإلى الدائمه ، ومورد التقسيم مشترك بين الأقسام ، وحينئذ فيدخل فى عموم ( وَلَكُمْ

نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ... وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ (۱)، والجمع المضاف للعموم، كما سبق (۲).

حاصل آنکه: اختلاف کردند در توارث زوجین به عقد منقطع بر چند قول: یکی از آن این است که مقتضی توارث است مانند عقد دائم تا اینکه اگر هر دو شرط کنند سقوط توارث را شرط باطل میشود، چنانکه در عقد دائم، و منع نمیکند ارث را مگر موانع مشهوره، و تعبیر کرده میشود از این قول به اینکه مقتضی ارث، عقد لا- بشرط شیء است، و این قول ابن بزاج است، و مستند او عموم آیه کریمه است که دلالت میکند بر توریث زوجه، و زن متعه زوجه است و اگر نه حلال نمیشد، به جهت حصر حلت در آیه کریمه به قول او تعالی که ترجمه اش این است: (مگر بر ازواج خودها یا بر کنیزان خودشان (۳)) و کنیز بودن از زن متعه منتفی است قطعاً، پس اگر زوجیت او ثابت نباشد، لازم آید تحریم او، به جهت اینکه لفظ زوجه منقسم میشود به زوجه عقد متعه و عقد دائمی، و مورد تقسیم مشترک میباشد در میان اقسام خود، پس در این هنگام زوجه متعه داخل باشد در عموم قوله تعالی: (وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ... وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ) (۴)، و جمع مضاف برای عموم است.

۱- النساء (۴): ۱۲.

۲- مسالك الافهام ۷ / ۴۶۴.

۳- در [ الف ] ( خودها ) آمده است که اصلاح شد .

۴- النساء (۴): ۱۲.

و کسانی که توارث [ را ] متتفی میدانند ، نزد ایشان عموم آیه مخصوص خواهد بود به [ قسمی از ] زوجه منکوحه ، و توارث از لوازم زوجیت نیست ، چنانچه در “ مسالک الافهام ” مذکور است :

ومطلق الزوجیه لا یقتضی استحقاق الإرث ؛ لأن من الزوجات من ترث ، ومنهن من لا ترث كالذمیة (۱) .

حاصل آنکه : مطلق زوجیت ، مقتضی استحقاق ارث نیست ؛ زیرا که بعضی از زوجات وارث میشوند و بعضی وارث نمیشوند ، مانند زوجه ذمیّه که از مسلم وارث نمیشود .

و عجب که حضرات اهل سنت نفی وراثت حضرت فاطمه ( علیها السلام ) مینمایند - با وصف قول به اینکه آن حضرت بنت جناب خاتم النبیین - صلوات الله علیه وآله اجمعین - بوده - پس هرگاه نفی وراثت با وصف اعتراف به آنکه آن حضرت بنت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بوده ، نزد سنیّه درست شود ، چگونه از انتفای وراثت ، نفی زوجیت لازم خواهد آمد ؟ !

و در “ تبیان الحقائق شرح کنز ” در باب نکاح الکافر مذکور است :

هل لهذا الأنکحه حکم الصّحه ؟ فعند أبي حنيفة هي صحیحه

بينهم حتى يترتب عليها وجوب النفقه ، ولا يسقط إحصانه بالدخول بها بعد العقد .

وقيل : هي عنده فاسده ، وهو قولهما (١) ، ولهذا لا يتوارثون بها . والصحيح الأول ؛ لأننا أمرنا أن نتركهم وما يتدّينون ، فصار الخطاب كأنه لم ينزل في حقهم ؛ لأن الإلزام بالسيف والمحاجه قد ارتفعا ، والشرع إنما يعتبر في حق من يصدّق رساله المبلغ (٢) < ١٠٩٦ > وإنما لا يتوارثون بها ؛ لأن الإرث ثبت بالنص على خلاف القياس فيما إذا كانت الزوجه مطلقه بنكاح صحيح ، فيقتصر عليه . (٣) انتهى مختصراً .

حاصل این کلام آنکه : عدم توارث در میان زوجین موجب فساد نکاح نمیتواند شد .

و در “ تلویح شرح توضیح “ در ذکر دیانت مذکور است :

قال شيخ الإسلام - في المبسوط - : إن نكاح المحارم - وإن حكم بصحته - لا يثبت به الإرث ؛ لأنه ثبت بالدليل جواز نكاح المحارم في شريعة آدم ( عليه السلام ) ، ولم يثبت كونه سبباً للميراث باعتقادهم

١- هنا زياده لم يذكرها المؤلف ( رحمه الله ) كما أشار إلى ذلك في آخر كلامه .

٢- در [ الف ] ( رساله المبلغ ) خوانا نیست .

٣- تبیین الحقائق ٢ / ١٧٢ .

و دیانتهم ؛ لأنه لا عبره بديانته الذمى فى حكم إذا لم يعتمد على شريعته . (۱) انتهى .

اما آنچه گفته : و إذا ثبت الشئ ثبت بلوازمه .

پس دانستی که امور مذکوره از لوازم زوجیت نیست ؛ لأن لازم الشئ یمتنع انفکاکه عنه .

اما آنچه گفته که : این روایت دلیل صریح است که زن متعه زوجه نیست .

پس جوابش آنکه : روایت مذکوره هرگز دلالت بر انتفای زوجیت از زن متعه نمیکنند ، و عدم حصر ازواج متعه در اربع ، دلیل عدم زوجیت آنها نمیتواند شد ، و الا لازم آید عدم زوجیت ازواج جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ، معاذ الله من ذلك .

اما آنچه گفته : در قرآن مجید هر جا تحلیل استمتاع به زنان وارد شده مقید به احصان و عدم سفاح است ، و در زنان متعه بالبداهه احصان حاصل نیست .

و مقصودش از این کلام آنکه استمتاع به زن متعه حلال نباشد .

و این دلیل خبط او است ؛ زیرا که لفظ ( احصان ) مشترک است در معانی متعدده ، و مراد از آن در آیه کریمه تعفف از حرام است ، و لفظ ( غَيْرَ )

مُسَافِحِينَ (۱) مؤید آن است .

و مراد از احصان که در متعه بعضی علما حکم به انتفای آن کرده اند ، معنای اصطلاحی است که از شرایط رجم است ، پس مدلول لفظ احصان در هر دو جا متحد نباشد ، و در این صورت تکرر حد اوسط در صغری و کبری منتفی باشد ، و از شکل مذکور نتیجه حاصل نشود ، و هو المطلوب .

اما اثبات این معنا که لفظ ( احصان ) مشترک است در معانی متعدده ، و در آیه به معنای تعفف از حرام استعمال یافته ، پس بدان که نووی در “ شرح صحیح مسلم ” گفته :

قد ورد الإحصان فی الشرع علی خمسة أقسام : العقه ، والإسلام ، والنکاح ، والتزویج ، والحزیه (۲) .

و در کتاب “ تاج المصادر ” (۳) مذکور است :

۱- النساء ( ۴ ) : ۲۴ ، المائده ( ۵ ) ۲۵ .

۲- شرح مسلم نووی ۲ / ۸۴ .

۳- لا زال مخطوطاً حسب علمنا ، ولم نتحصل علی خطیته . قال فی کشف الظنون ۱ / ۲۷۰ : تاج المصادر فی لغه الفرس ؛ لرودکی الشاعر ، هو : الحسن محمد بن عبدالله السمرقندی المتوفی سنه ۴۳۴ . وراجع : ایضاح المکنون ۱ / ۲۱۰ ، هدیة العارفين ۲ / ۴۱ . وقال فی الذریعه ۳ / ۲۰۷ : تاج المصادر فی لغه الفرس ؛ لرودکی الشاعر كما ذكره کشف الظنون . أقول : هو أبو عبد الله أو أبو الحسن محمد أو جعفر بن محمد النسفی البخاری من مقرّبی السلطان الأمير نصر بن أحمد بن إسماعیل السامانی ، وتوفی سنه ۳۰۴ ، ترجمه فی مجمع الفصحاء ۱ / ۲۳۶ ، وللفیسی المعاصر کتاب : شرح حال رودکی ، مطبوع .

والإحصان يقع على معان كلها يرجع إلى معنى واحد ، وهو : أن يحمى ويمنع .

منها : الحرّيه ; كقوله تعالى : ( وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَخَصَّيَاتِ (١) ، و ( أَنْ يَنْكِحَ الْمُخَصَّيَاتِ (٢) ، و ( فَعَلَيْهِنَّ نِزْفٌ مَا عَلَى الْمُخَصَّنَاتِ (٣) .

والعفاف ; كقوله تعالى : ( وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا (٤) ، ( مُخَصَّنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ (٥) ، ( مُخَصَّنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ (٦) وفسر هذا ب : ناكحين أيضاً .

والإسلام ; كقوله تعالى : ( فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ (٧) إذا

١- النور ( ٢٤ ) : ٤ .

٢- النساء ( ٤ ) : ٢٥ .

٣- النساء ( ٤ ) : ٢٥ .

٤- الأنبياء ( ٢١ ) : ٩١ .

٥- النساء ( ٤ ) : ٢٥ .

٦- النساء ( ٤ ) : ٢٤ ، المائدة ( ٥ ) : ٢٥ .

٧- النساء ( ٤ ) : ٢٥ .

قُرء بفتح الهمزه ، فمعناه : أسلمن ، وبالضمّ معناه : تزوّجن .

والتزويج ; كقوله تعالى : ( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ ) . (١) انتهى .

و احمد بن يوسف بن الحسن الكواشى در تفسير آيه : ( وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ) (٢) گفته :

وأصل الإحصان : < ١٠٩٧ > الحفظ والحياطه ، والمراد هنا : العفّه عن الوقوع فى الحرام ، تلخيصه : بين لكم الحرام من الحلال ; لأجل ابتغائكم بأموالكم فى حال كونكم محصنين (٣) .

و عبدالله بن احمد بن محمود النسفى در “ مدارك ” گفته :

الإحصان : العفّه ، وتحصين النفس من الوقوع فى الحرام (٤) .

و واحدى در “ تفسير وسيط ” گفته :

( مُحْصِنِينَ ) (٥) : متعففين عن الزّنا ، ( غَيْرَ مُسَافِحِينَ ) (٦) : غير زانين (٧) .

١- النساء (٤) : ٢٤ . تاج المصادر : وراجع : لسان العرب ١٣ / ١٢٠ ، تاج العروس ١٨ / ١٥٠ . . وغيرهما .

٢- النساء (٤) : ٢٤ .

٣- [ الف ] صفحه : ١٠١ / ٢٦٣ آيه ( وَأُحِلَّ لَكُمْ ) من سوره النساء من الجزء الخامس . [ التلخيص فى تفسير القرآن العزيز ورق هفتم ( صفحه : ١٤ ) از تفسير سوره نساء ] .

٤- تفسير نسفى ١ / ٢١٦ .

٥- النساء (٤) : ٢٤ .

٦- النساء (٤) : ٢٤ .

٧- تفسير الوسيط ٢ / ٣٥ .



و نیز تعرض آنکه : لفظ احصان در آیه کریمه به معنای اصطلاحی باشد <sup>۱</sup> پس انتفای آن از زن متعه متفق علیه جمیع علمای ما نیست ، چنانچه شیخ مقداد در “کنز العرفان فی فقه القرآن” فرموده :

وعن الثانی : بأنا نمنع من إرادة الإحصان : الذی ثبت معه الرّجم ، بل هو بمعنی : التّعفف ، ویؤیده قوله تعالی : ( غَیْرَ مُسَافِحِینَ ) (۱) ، سلّمناه ، لکن بعض أصحابنا أخصّوه به . (۲) انتهى .

اما آنچه گفته : و شیعه را در باب حلّ متعه غیر از آیه : ( فَمَا اسْتَمَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ) (۳) مستمسکی نیست که در مقابله اهل سنت تواند گفت .

پس مخدوش است به چند وجه :

اول : آنکه مخاطب مستمسکات حلّ متعه را حصر در آیه کریمه نموده ، و دلالت آن را بر جواز متعه - سابقاً و لاحقاً - نهایت ردّ و ابطال نموده ، پس حاصل کلام مخاطب به این معنا آئل میشود که اصلاً بر جواز متعه مستمسکی و دلیل نزد اهل سنت ثابت نیست .

۱- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۲- کنز العرفان ۲ / ۱۴۹ .

۳- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

و مراد از جواز در این قول مخاطب ، جواز مطلق است که قابلیت طریان نسخ هم داشته باشد ؛ زیرا که جوازی که از آیه کریمه ثابت است جواز مطلق است ، و عدم قول به نسخ به سبب عدم ثبوت ناسخ است ، نه به این سبب که جواز ثابت از آن قابلیت نسخ ندارد ، پس ثابت شد که مخاطب نفی مستمسکات جواز مطلق نموده ، و از نفی مستمسکات جواز و حلّ متعه کلیتاً ، نفی ثبوت جواز متعه مطلقاً لازم میآید .

و انکار مخاطب دلالت کلام عمر را بر بودن متعه در زمان جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) به وصف جواز نیز تأیید انکار مطلق جواز متعه مینماید ، و این انکار از افحش تعصبات و اقبیح مکابرات است ، و در حقیقت مخالفت اهل اسلام و تکذیب خدا و رسول و صحابه کرام و تابعین عظام و علمای اعلام است .

و قطع نظر از دیگر دلایلِ بطلان این انکار ، از افاده خود مخاطب نیز فساد آن ظاهر است ؛ زیرا که خود تصریح کرده است به آنکه : ابن عباس تصریح کرده که متعه در اول اسلام مطلقاً مباح بود (۱) .

و در باب دوم گفته است : کید نهم آن است که گویند که : در مذهب اهل سنت مخالفت حدیث است ؛ زیرا که متعه را حرام میدانند به گفته عمر بن الخطاب ؛ و صلاه الضحی را حرام میدانند به گفته عایشه که : ( ما صلاها

رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ( حال آنکه متعه مباح بود در زمان پیغمبر صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، و صلاه الضحی را آن جناب میخواندند ، چنانچه از ائمه منقول است .

جواب از این طعن آن است که اهل سنت اباحه او را در ابتدای اسلام و هم بعد از تحریم اول در بعض غزوات بنا بر ضرورت انکار نمیکنند ، لیکن بقای اباحه را انکار میکنند ، و نهی از آن و تحریم مؤید از آن نزد ایشان به طریق صحیح ثابت شده . (۱)

انتهی .

عجب که با وصف اعتراف به اباحه متعه در ابتدای اسلام و هم اباحه آن < ۱۰۹۸ > در بعض غزوات اینجا دلائل اباحه متعه را مطلقاً نفی میکند و از تکذیب خود هم نمیرسد (۲) .

فخر رازی هم در “ تفسیر کبیر ” در تفسیر آیه : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ .. ) (۳) إلى آخر الآیه گفته :

القول الثانی : إن المراد بهذه الآیه حکم المتعه ، وهو (۴) عباره عن أن يستأجر الرجل امرأه بمال معلوم إلى أجل معلوم معين ، فيجامعها ، واتفقوا على أنها كانت مباحه في ابتداء الإسلام ، روى

۱- تحفه اثناعشریه : ۳۶ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( نمیرسد ) آمده است .

۳- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۴- فی المصدر : ( وهی ) .

أن النبي عليه [ وآله ] السلام لما قدم مكة في عمرته ، تزین نساء أهل مكة ، فشكا أصحاب الرسول صلى الله عليه [ وآله ] وسلم طول العزوبه ، فقال : استمتعوا من هذه النساء (۱) .

و این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه به اتفاق و اجماع متعه در ابتدای اسلام مباح بوده و آن حضرت هرگاه قدوم به مکه فرمود ، اصحاب را اجازه متعه از نسا داد .

و نیشابوری در “ تفسیر غرائب القرآن ” در تفسیر آیه : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ .. ) (۲) إلى آخر الآیه گفته :

قيل : المراد بها حكم المتعه ، وهي أن يستأجر الرجل المرأة بمال معلوم إلى أجل معلوم ليجمعتها ، سميت : متعه لاستمتاعه بها ، أو لتمتيعه لها بما يعطيها ، واتفقوا على أنها كانت مباحه في أول الإسلام ، ثم السواد الأعظم من الأئمة على أنها صارت منسوخه ، وذهب الباقر - ومنهم الشيعة - إلى أنها ثابتة كما كانت (۳) .

از این عبارت هم اتفاق بر اباحه متعه در اول ظاهر است ، و قول سواد اعظم از امت به نسخ متعه نیز دلالت ظاهره دارد بر آنکه متعه اولاً جایز و مباح

۱- تفسیر رازی ۱۰ / ۴۹ .

۲- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۳- [ الف ] جلد اول ۴۲۱ / ۴۸۰ آیه الاستمتاع من سوره النساء من الجزء الخامس . [ غرائب القرآن ۲ / ۳۹۲ ] .

بوده ورنه ورود نسخ بی معنا میگشت .

و شیخ عبدالحق دهلوی در “جذب القلوب” در ذکر غزوه خیبر گفته :

و هم در این غزوه نکاح متعه حرام شد ، و در ابتدای اسلام تا این وقت حلال بود ، بار دیگر در روز اوطاس که بعد از فتح مکه معظمه بود مباح شد ، و بعد از سه روز حرام گشت حرمت قطعی ابدی به اتفاق جمیع علما ، و مخالف در این مسأله هیچ کس نیست الا روافض (۱) .

و در “مدارج النبوه” در ذکر غزوه خیبر گفته :

و نهی از متعه نسا - که نکاح است تا مدت معین - نیز از وقایع آن است ، و متعه مباح بود در اول اسلام تا غزوه خیبر پس حرام گردانیده شد در این غزوه ، بعد از آن مباح گردانیده شد در فتح مکه - مراد یوم اوطاس است که پس از فتح مکه است و تسمیه کرده شد بدان از جهت قرب زمان اتصال او بدان - بعد از آن حرام گردانیده شد بعد از سه روز تحریم مؤبد ، و مخالف نیست در آن هیچ کس مگر روافض . (۲) انتهى .

از این هر دو عبارت ظاهر است که متعه از اول اسلام تا غزوه خیبر - علی التوالی بلا تخلل فاصل و ناسخ - مباح بوده ، پس اباحه متعه تا زمان دراز که

۱- [ الف ] صفحه ۳۰۸ / ۱۰ [ مشوشه ] (چهارپه کلکته) ، باب پنجم در هجرت کردن حضرت سید المرسلین علیه [ وآله ] السلام . [ جذب القلوب : ۷۹ ] .

۲- [ الف ] صفحه : ۳۰۸ / ۱۰ ذکر لحم اسب از فصل ذکر غزوه خیبر . ( ۱۲ ) . [ مدارج النبوه ۲ / ۳۴۶ ] .

زیاده از هیجده (۱) سال باشد ، در زمان کرامت نشان سرور انس و جان (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت شده ، و غایت شناعت تقریری که مخاطب در فقهیات در طعن و تشنیع بر متعه وارد کرده ، و همچنین نهایت فظاحت خرافات و استهزائات دیگر اسلاف کثیر الاعتساف او به کمال وضوح لائح میگردد .

عجب که مخاطب با وصف انتحال اسلام و ادعای علم و فضل از عود تشنیعات عظیمه و استهزائات فحیمه به صحابه کرام ، بلکه خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) که بالاتفاق تجویز متعه فرمودند ، باکی بر نداشته در فقهیات گفته :

بلکه اگر عاقلی در اصل متعه تأمل نماید ، بداند که در این عقد فاسد چه مفسده هاست که همه < ۱۰۹۹ > منافی شرع و مضاد حکم الهی است ... (۲) . . . . .

.. . . . .

و ابن القیم در “ زاد المعاد ” - بعد ذکر قول کسانی که قائل اند به تحریم متعه روز خیبر - گفته :

وخالفهم فی ذلک آخرون ، وقالوا : لم تحرم إلا عام الفتح ، وقبل ذلک کانت مباحه (۳) .

از این عبارت ظاهر است که متعه قبل عام فتح مباح بوده ، پس بنابر این

۱- در [ الف ] ( هژده ) آمده است که اصلاح شد .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۵۶ .

۳- زاد المعاد ۳ / ۳۴۴ .

اباحه متعه از صدر اسلام تا عام فتح مکه - که سال هشتم از هجرت است - ثابت باشد .

و نووی در " شرح صحیح مسلم " گفته :

قال القاضي عياض : روى حديث إباحه المتعه جماعه من الصّحابه ، فذكره مُسَلِّم من روايه ابن مسعود ، وابن عباس ، وجابر ، وسلمه بن الأكوع ، وسبره بن معبد الجهني ، وليس في هذه الأحاديث كلّها أنها كانت في الحضر ، وإنما كانت في أسفارهم في الغزو عند ضرورتهم وعدم النساء ، مع أن بلادهم حارّه ، وصبرهم عنهنّ قليل ، وقد ذكر في حديث ابن أبي عمير (١) : أنها كانت رخصه في أول الإسلام لمن اضطرّ إليها كالميته .. ونحوها (٢) .

از این عبارت واضح است که به تصریح قاضی عیاض اباحه متعه را جماعتی از صحابه روایت کرده اند ، و مسلم اباحه متعه را از روایت ابن مسعود و ابن عباس و جابر و سلمه بن الاکوع و سبره روایت کرده .

و اما اینکه اباحه متعه در سفر بود نه در حضر ، پس اولاً تقیید سفر از روایات عدیده جابر - که منقول میشود - ظاهر نیست ، بلکه جابر متعه خود و دیگران را بی تقیید [ به ] سفر در زمان حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و عهد ابی بکر

۱- فی المصدر : ( عمر ) .

۲- شرح مسلم نووی ۱۷۹ / ۹ .

و عهد عمر تا زمان نهی او نقل کرده ، پس این عجب ضرورتی بود که در جمیع زمان رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و عهد ابی بکر و تا نصف عهد عمر متحقق بود و به مجرد نهی عمری مرتفع گردید !

آیا أسفار مخصوص به این مدت بود ؟ و بعد این سفر هم ممنوع گشت ؟ !

و نیز تقیید سفر و ضرورت در روایت سلمه بن ال-کوع که بخاری و ابن جریر و غیره نقل کرده اند - و الفاظ بخاری سابقا گذشت ، و الفاظ ابن جریر بعد این بیاید - موجود نیست ، بلکه به لفظ : ( أیما رجل ) که لفظ عموم است ، اباحه متعه در آن ثابت شده .

و نیز لفظ : ( استمتعوا ) و مثل آن مطلق است و مفید جواز متعه علی العموم [ است ] ، و وقوع لفظ مطلق در حال سفر ، موجب تقیید و تخصیص آن نمیتواند شد . و قس علی ذلک .

و روایت ادعای ابن ابی عمره که متعه رخصت بود در اول اسلام برای مضطر مثل میته و نحو آن ، چونکه از متفردات سنیه است لایق حجت نیست ، فلا یصغی إلیه بعد ثبوت الإباحه علی الإطلاق بلا تقیید ، والله ولی التوفیق والتسدید .

و نیز [ در ] روایت ابن ابی عمره این تقیید را از حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نقل نکرده ، و ابن ابی عمره صحابی هم نیست بلکه تابعی است ، و محض قول صحابی موجب تقیید مطلق نمیتواند شد چه جا قول تابعی !

ولله الحمد که خود مخاطب از ابن عباس نقل کرده که او تصریح کرده که :



متعّه در اول اسلام مطلقاً مباح بود (۱)، پس این تصریح مخاطب برای تکذیب حصر تجویز متعه در ضرورت کافی و بسند است .

و نیز نووی در “شرح صحیح مسلم” گفته :

قال المازری : ثبت أن نكاح المتعه كان جائزاً < ۱۱۰۰ > في الإسلام ، ثم ثبت بالأحاديث الصّحيحة المذكورة هنا أنه نسخ وانعقد الإجماع على تحريمه ، ولم يخالف فيه إلا طائفة من المبتدعه ، وتعلقوا بالأحاديث الواردة في ذلك ، وقد ذكرنا أنها منسوخة فلا دلاله لهم فيها . . إلى آخره (۲) .

از این عبارت واضح است که : ثابت است قطعاً که نکاح متعه جایز بود در اسلام و نیز احادیث بر جواز آن دلالت دارد که مجوزین متعه به آن تمسک کرده اند ، پس ثابت شد که مخاطب به انکار ثبوت جواز متعه در حقیقت تکذیب و تجهیل و تسفیه و تضلیل اکابر ائمه خود مینماید که تصریحات به ثبوت متعه در صدر اسلام بالاجماع مینمایند ، و روایات عدیده مصرّحه به جواز آن در کتب دین و ایمان خویش میآرند .

و نیز این معنا تکذیب و تضلیل صحابه کرام است که ایشان جواز متعه را از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) روایت کرده اند .

پس بنابر این [ در ] ثبوت ضلال و کفر و زندقه و الحاد مخاطب

۱- تحفه اثنا عشریه : ۳۰۳ .

۲- شرح مسلم نووی ۱۷۹ / ۹ .

ریبی نخواهد بود ، بلکه این انکار تکذیب خدا و رسول و حضرات ائمه [ ( علیهم السلام ) ] است .

بالجمله ؛ مفاسد این قول شنیع و این مکابره فظیح بالاتر از آن است که بیان کرده شود ، الحق که وقاحت و جسارت بر مخاطب بادیانت ختم است که بی محابا آنچه میخواهد بر زبان میآورد ، و اصلا استحیا از کذب و دروغ بی فروغ و بهتان و هذیان ندارد !

حصر مستمسکات شیعه که در مقابله سنیه توانند گفت در این آیه کریمه ، از غرائب اکاذیب و هفوات و عجایب افتراءات و خرافات است ، اگر ادنی مناسبتی به علم حدیث میداشت ، یا نظری سرسری بر کتب اهل حق میانداخت ، چنین یاوه بر زبان نمیآورد .

و با این همه عجز و قصور ، نهایت کبر و غرور دارد ! و دم از مهارت و محدثیت میزند ! حال آنکه جابجا عدم اطلاع او بر “ صحاح “ خود ، فضلا عن غیرها ظاهر شده ، و واضح گردیده که مرتکب تحریفات و افتراءات در نقل از مثل “ سنن ابی داود “ و “ صحیح بخاری “ و “ مسلم “ و امثال آن میشود ، و از روایات آن و دیگر “ صحاح “ خبری بر نمیدارد !

و عجب که با وصف آنکه خود در نقل از کتب خویش تحریفات شنیعه به کار میبرد ، و تکذیب روایات آن به نفی مضامین آن میخواهد ، باز به مقابله اهل حق افتخار بر اشتهاار آن دارد ، و به کذب و بهتان نسبت الحاق در آن به اهل حق مینماید ، چنانچه در کید سی و دوم تطویل مقال در این

بالجمله ؛ مستمسکات اهل حق که به مقابله سنیه توانند گفت بسیار است بر بعضی از آن اکتفا کرده میشود :

## ادله جواز متعه

### دلیل اول

اول : آنکه مسلم در “ صحیح “ خود در کتاب النکاح گفته :

حدَّثنا حسن الحلواني ، قال : ( نا ) عبد الرزاق ، قال : ( أنا ) ابن جريح ، قال : قال عطاء : قدم جابر بن عبد الله معتمراً ، فجنَّاه في منزله ، فسأله القوم عن أشياء ، ثم ذكروا المتعه ، فقال : نعم ، استمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأبي بكر وعمر (۲).

از این روایت صراحتاً ظاهر است که : جابر بن عبدالله به جواب سؤال قوم ، استمتاع خود و دیگر اصحاب را در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و عهد ابی بکر و عمر نقل نموده ؛ و ظاهر است که (۳) :

اولاً : وقوع متعه از جابر و دیگران در عهد آن حضرت < ۱۱۰۱ > و عهد شیخین دلالت صریحه بر جواز آن دارد ، و الا لازم آید که - العیاذ بالله - صحابه کرام ارتکاب زنا و حرام میکردند .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۴۴ .

۲- [ الف ] ۳۲۰ / ۷۱۹ باب نکاح المتعه من کتاب النکاح . [ صحیح مسلم ۴ / ۱۳۱ ] .

۳- در [ الف ] اشتبهاً ( که ) بعد از ( اولاً ) آمده است .

و ثانیاً: اگر نزد جابر نسخ جواز متعه اصلی میداشت، چگونه استمتاع خودشان (۱) را در این سه عهد نقل میکرد؟!!

و ثالثاً: اگر جابر صرف استمتاع خودشان [ را ] در عهد نبوی بلا ذکر ناسخ نقل میکرد، آن دلیل جواز و فقدان ناسخ بود، چه جا که استمتاع خودشان [ را ] در عهد ابی بکر و عمر هم نقل نماید که در این صورت اصلاً ارتیاب در جواز متعه نزد جابر و دیگران باقی نمیماند، و التزام احتمال عدم اطلاع بر ناسخ تا این زمان دراز و عهد طول و طویل ناشی از مکابره و تخدیع و تسویل، کما سینضح عن قریب، إن شاء الله الجلیل.

بالجمله؛ در دلالت این روایت بر جواز متعه نزد جابر ریسی نیست؛ زیرا که هر گاه قومی که همراه عطا نزد جابر رفته بودند سؤال کردند از متعه، و جابر به جواب آن نقل نمود که: او و دیگر اصحاب در عهد نبوی و عهد ابی بکر و عمر متعه کردند، و سکوت کرد از ذکر ناسخ؛ این معنا قطعاً و حتماً دلالت میکند که جابر تا این زمان که قوم از او سؤال کردند متعه را جایز میدانست و فعل خود و دیگر اصحاب متعه در عهد نبوی و عهد شیخین نقل میکرد، و ظاهر است که این زمان متأخر است از نهی عمر از متعه.

قال العسقلانی فی تهذیب التهذیب:

---

۱- در [ الف ] ( خودها ) آمده است که اصلاح شد، و همچنین در موارد آینده.

قال ابن عیینہ - عن عمرو بن قیس - : سألت عطا : متى ولدت ؟ قال : لعامین خلوا من خلافة عثمان . و ذکر أحمد بن یونس الضبّی أنه ولد سنة سبع وعشرين (۱) .

پس ولادت عطا بعدِ زمان بسیار از وفات خلیفه ثانی است ، چه جا نهی او از متعه که بعد انقضای نصف خلافت او بود که سیّئضح .

و هر گاه ثابت شد که جابر بن عبدالله بعد زمان بسیار از مرگ عمر متعه را جایز میدانست ، پس ثابت شد که نزد جابر نهی عمر از متعه ، لایق اعتنا نبود که با وصف نهی عمر از متعه ، جابر متعه را جایز میدانست پس ثابت شد که نهی عمر از متعه مستند به نهی خدا و رسول [ ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ] نبود ، و الا چگونه جابر خلاف آن میکرد ؟ !

و احتمال عدم اطلاع جابر بر نهی عمر هم نهایت باطل و واهی است ، و خود دیگر روایات که از جابر منقول میشود دلالت واضحه دارد بر آنکه جابر بر نهی عمر از متعه مطلع بوده ، پس با وصف اطلاع بر نهی عمر از متعه ، تجویز آن و نقل فعل آن برای سائلین ، دلالت صریحه دارد بر ردّ نهی عمر و عدم اعتماد بر آن .

و از اینجا هم ظاهر شد که عمر نقل نهی متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) نکرده ، بلکه خودش جسارت بر آن نموده .

و روایت ابن ماجه و مثل آن (۱) از ایجادات حضرات است که در اثبات نسخ جواز متعه چندان اهتمام فرمودند که از افترا بر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله و سلم) در گذشته، بر خود خلافت مآب هم افترا بستند، و روح پرفتوح او را به آزار بهتان خستند که او - بیچاره! - تاب افترا در این باب بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب در مجمع اصحاب نیافت، ناچار اکتفا بر نهی خود از متعه نمود، و به تقدیم مسند الیه و غیر آن، از حصر < ۱۱۰۲ > نهی در ذات خود آگاه کرد (۲)، و حضرات این معنا را مثبت صدور تحریم حلال الهی از او دانسته، و آن را نهایت شنیع یافته، عار افترا و بهتان را بر خود خلافت مآب و حضرت رسالت مآب (صلی الله علیه و آله و سلم) سهل تر دانستند!!

بارالها مگر آنکه بگویند که: خلافت مآب نقل نسخ متعه [را] از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده بود، لکن جابر او را در این نقل کاذب و دروغگو دانست!! پس این اشنع است از احتمال اول، و به هر حال مطلوب ما حاصل [شد].

## دلیل دوم

دلیل دوم: مسلم در "صحیح" خود گفته:

- ۱- قبلا- در همین طعن - از سنن ابن ماجه ۱ / ۶۳۰ روایت ذیل با تضعیف اسناد آن گذشت که: لَمَّا وُلِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ خُطِبَ النَّاسَ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ أَدْنُ لَنَا فِي الْمَتْعَةِ ثَلَاثًا ثُمَّ حَرَّمَهَا... إِلَى آخِرِهِ.
- ۲- یعنی گفت: (أَنَا أَحْرَمُهَا).

حدَّثني محمد بن رافع ، قال : ( نا ) عبد الرزاق ، قال : ( أنا ) ابن جريح ، قال : أخبرني أبو الزبير ، قال : سمعت جابر بن عبد الله يقول : كُنَّا نَسْتَمْتَعُ بِالْقَبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالذَّقِيقِ الْأَيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وآله ] وسلم وأبي بكر حتى نهى عنه عمر في شأن عمرو بن حريث (۱).

این روایت هم مثل روایت سابق دلالت صریحه دارد بر آنکه صحابه کرام - اعنی جابر و غیر او - متعه میکردند بر عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و عهد ابی بکر و عمر تا که منع نمود عمر از آن در شان عمرو بن حریث .

پس اگر متعه جایز نبود چگونه مثل جابر بن عبدالله - که از اجله و اعظم و اکابر صحابه بوده - و دیگران متعه مینمودند ؟!

و اگر - لفرض باطل - به سبب عدم اطلاع بر ناسخ ، جسارت بر ارتکاب حرام مینمودند ، چگونه جابر این فعل خود و دیگران را که مبنی بر جهل و نادانی از حکم ایمانی بوده برای مسلمین نقل کرده ، ایشان را در ضلال افکنده ؟!

و ظاهر است که مجرد نهی عمر که جابر نقل کرده ، مثبت عدم جواز متعه نمیتواند شد ، بلکه عدم ذکر نهی خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و صرف ذکر نهی

۱- [ الف ] صفحه : ۴۵۱ / ۴۹۵ باب نکاح المتعه من کتاب المتعه . [ صحیح مسلم ۴ / ۱۳۱ ] .

عمری ، باوصف نقل فعل آن از خود و دیگران دلالت واضحی دارد بر آنکه این نهی را جابر لایق قبول نمیدانست ؛ مگر به سبب خوف فظ غلیظ از فعل متعه باز آمدند !

### دلیل سوم

دلیل سوم : در “کنز العمال” مسطور است :

عن جابر ، قال : كُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقَبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالذَّقِيقِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَمْرَ النَّاسِ ، وَكُنَّا نَعْتَدُّ مِنَ الْمُسْتَمْتِعِ مِنْهُنَّ بِحَيْضِهِ . عب (۱).

این روایت هم دلالت صریحه دارد بر آنکه جابر فعل متعه را از خود و دیگر اصحاب در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) و عهد ابی بکر تا صدور نهی از عمر نقل نموده .

### دلیل چهارم

دلیل چهارم : در “کنز العمال” مسطور است :

عن جابر ، قال : تَمَتَّنَا مَتَعَهُ الْحَجَّ وَمَتَعَهُ النِّسَاءَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ ، فَلَمَّا كَانَ عَمْرُ نَهَانَا فَانْتَهَيْنَا . ابن جریر (۲) .

۱- [ الف ] صفحه : ۴۳۵ ترجمه المتعه من كتاب النكاح من حرف النون من قسم الأفعال . [ كنز العمال ۱۶ / ۵۲۳ ] .

۲- [ الف ] صفحه : ۴۳۴ ترجمه المتعه من كتاب النكاح من حرف النون من قسم الأفعال . [ كنز العمال ۱۶ / ۵۲۰ ] .



این روایت دلالت دارد بر آنکه جابر و دیگر اصحاب متعه حج و متعه نسا میکردند در عهد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم)، و هرگاه عمر نهی کرد، باز آمدند.

پس ظاهر شد که به سبب خوف عمر ترک هر دو متعه کردند، نه آنکه نهی خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن نزد ایشان ثابت بود؛ چه انتهاء خودشان را متفرع ساختن (۱) بر نهی عمر نهی خدا و رسول [ (صلی الله علیه وآله وسلم) ]، دلالت صریحه بر این معنا دارد.

### دلیل پنجم

دلیل پنجم: در “کنز العمال” روایت کرده:

عن جابر، أنه سئل عن متعه النساء، فقال: استمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأبي بكر وعمر، ثم نهى عنها عمر. عب (۲).

از این روایت ظاهر است < ۱۱۰۳ > که: جابر در [ پاسخ ] سؤال سائل از متعه نسا، استمتاع خود و دیگر اصحاب را در عهد حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابی بکر و عمر تا زمان نهی او نقل نموده؛ و ظاهر است این نقل افاده صریحه میکند که متعه نزد او و دیگر اصحاب جایز بوده، و نهی عمری را لایق اعتنا

۱- در [ الف ] اشتباهاً: (ساختی) آمده است.

۲- [ الف ] صفحه: ۴۳۵ المتعه من كتاب النكاح من حرف النون. [ كنز العمال ۱۶ / ۵۲۳ ].

ندانسته ، ورنه اگر به نهی عمری ، نسخ متعه نزد جابر متحقق میگشت چرا استمتاع خود و دیگر اصحاب را به جواب سائل نقل مینمود ؟!

### دلیل ششم

دلیل ششم : مسلم در “ صحیح ” (۱) خود آورده :

حدَّثنا حامد بن عمر البکراوی ، قال : ( نا ) عبد الواحد - یعنی ابن زیاد - ، عن عاصم ، عن أبي نضرة ، قال : كنت عند جابر بن عبد الله فأتاه آت ، فقال : ابن عباس وابن الزبير اختلفا في المتعتين ، فقال جابر : فعلناهما مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ثم نهانا عنهما عمر ، فلم نعد لهما (۲) .

این روایت دلالت دارد بر آنکه جابر به جواب کسی که اختلاف ابن عباس و ابن زبیر را نزد او ذکر نموده ، خواهان تحقیق حال گردیده ، برای تایید تجویز ابن عباس و تصدیق آن ، فعل خود و دیگر اصحاب ، متعه را در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نقل نموده ، و ظاهر است که اگر غرض جابر اثبات تحریم متعه میبود ، و [ از ] نهی عمر ، نسخ آن نزدش متحقق میشد ، جابر در مقام رفع شبهه سائل ، نهی نبوی را ذکر مینمود ، نه آنکه صرف ذکر نهی عمر میکرد ، و به فعل خود و اصحاب ، متعه را جواز آن ظاهر مینمود ، و این

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( مسلم ) افزوده شده است .

۲- [ الف ] جلد اول ۴۵۱ / ۴۹۵ باب نکاح المتعه من کتاب النکاح . [ صحیح مسلم ۴ / ۵۹ ] .

روایت را به تغییر یسیر ابن جریر طبری هم نقل کرده ، چنانچه در “کنز العمال” مذکور است :

عن أبي نضرة ، قال : سمعت عبد الله بن عباس وعبد الله بن الزبير ذكروا المتعة في النساء والحج ، فدخلت علي جابر بن عبد الله ، فذكرت له ذلك ، فقال : أما إني قد فعلتهما - جميعاً - علي عهد نبي الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ثم نهانا عنهما عمر بن الخطاب فلم أعد . ابن جرير (۱) .

### دلیل هفتم

دلیل هفتم : در “کنز العمال” مذکور است :

عن جابر : كانوا يتمتعون من النساء حتى نهاهم عمر بن الخطاب . ابن جرير (۲) .

این روایت هم دلالت واضحی دارد بر آنکه حسب ارشاد جابر صحابه متعه نسا ، به فعل میآوردند تا که عمر بن الخطاب از آن منع نمود .

پس عجب که بر حضرات صحابه عدم جواز متعه مخفی شود ، و بر قائل : ( کلّ الناس أفتقه من عمر حتى المخدرات في الحجال ) ظاهر گردد !!

و چون ظاهر است که حضرات اهل سنت به سبب کمال انهماک در

۱- [ الف ] صفحه : ۴۳۴ ترجمه المتعه من کتاب النکاح من حرف النون من قسم الأفعال . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۱ ] .

۲- [ الف ] نشان سابق . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۰ ] .

تعصب و انکار واضحات ، از دلالت این روایات بر جواز متعه سر خواهند تافت - و گو این دلالت در کمال وضوح و ظهور است - لکن همت [ را ] (۱) به ردّ و ابطال آن خواهند گماشت ، بنابر این نبذی از دلایل دلالت آن بر مطلوب هم نوشته میشود ، و بر محض تنبیه اکتفا نمیشود .

اول : آنکه ائمه سنیه اخبار صحابی را از فعل صحابه امری را در زمان جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) در حکم حدیث مرفوع میدانند ، ابن حجر در " نخبه الفکر " گفته :

ومثال المرفوع من التقرير حكماً أن يخبر الصحابي أنهم كانوا يفعلون في زمان النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم كذا ، فإنه يكون له حكم الرفع من جهة أن الظاهر اطلاعه على ذلك (۲) .

و در < ۱۱۰۴ > " شرح نخبه " بعد قول : ( الظاهر اطلاعه ) گفته :

لتوفّر دواعيهم على سؤاله عن أمور دينهم ، ولأن ذلك الزمان زمان نزول الوحي ، فلا يقع من الصّحابه فعل شيء ويستمرّون عليه إلا وهو غير ممنوع الفعل ، وقد استدللّ جابر بن عبد الله وأبو سعيد - رضی الله عنهما - على جواز العزل بأنهم كانوا يفعلونه

۱- در [ الف ] يك كلمه خوانا نیست .

۲- نخبه الفکر : ۳۱۴ - ۳۱۵ .

والقرآن ينزل ، ولو كان ممّا يُنهى عنه لنهى عنه القرآن (۱).

و در کتاب “مواهب لدنیّه” در مقام اباحه لحوم خیل - نقلا عن ابن حجر فی فتح الباری - مذکور است :

الراجح أن الصحابي إذا قال : كُنّا نفعّل كذا على عهد رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] كان له حكم الرفع ؛ لأن الظاهر اطلاعه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم على ذلك وتقريره (۲).

حاصل آنکه : مذهب راجح این است که صحابی وقتی که بگوید که : بودیم که می‌کردیم در عهد رسول خدا ( صلى الله عليه وآله وسلم ) فلان چیز را ، آن را حکم رفع است ، یعنی آن حدیث مرفوع خواهد بود ؛ زیرا که ظاهر اطلاع آن حضرت است بر این فعل و تقریر نمودن آن حضرت این فعل را .

و محمد بن الامام بالکاملیه در “شرح منهاج الوصول” گفته :

السابعه : قول الصحابي : كُنّا نفعّل فى عهده صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فيقبل (۳) ذلك على الصحيح ؛ لأن الظاهر اطلاعه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم على ذلك ؛ لتوفّر دواعيهم على سؤاله

۱- شرح نخبه الفكر ، للقارى ۱ / ۵۵۶ - ۵۵۷ .

۲- المواهب اللدنيه ۱ / ۲۸۸ ، وانظر : فتح البارى ۹ / ۵۵۹ و ۳ / ۲۵۹ ، نيل الأوطار ۲ / ۷۷ .

۳- در [ الف ] اشتباهاً : ( فيقل ) آمده است .

عن أمور دينهم ، ولأن ذلك الزمان زمان نزول الوحي ، ولا يقع من الصحابه فعل شيء ويستمرّون عليه إلا وهو غير ممنوع الفعل ، وقد استدللّ جابر وأبو (١) سعيد - رضی الله عنهما - على جواز العزل بأنه كانوا يفعلونه والقرآن ينزل ، ولو كان ممّا نُهي عنه لنهي عنه القرآن .. إلى آخره (٢) .

و نیز ابن حجر در " فتح الباری " - در ضمن شرح احادیث کتاب النکاح در ذیل شرح قول جابر : ( کنا نعزل والقرآن ينزل ) بعد نقل اعتراض ابن دقيق العيد بر استدلال جابر - گفته :

ويكفي في علمه به قول الصحابي : أنه فعله في عهده ، والمسألة المشهورة (٣) في الأصول وفي علم الحديث وهي : أن الصحابي إذا أضافه إلى زمن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم كان له حكم الرفع عند الأكثر ؛ لأن الظاهر أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم اطلع على ذلك ، وأقرّه ، لتوفّر دواعيهم على سؤالهم إياه عن الأحكام ، وإذا لم يصفه فله حكم الرفع - أيضاً - عند قوم ، وهذا من الأول ؛ فإن جابراً صرح بوقوعه في عهده صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وقد

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( وابن ) آمده است .

٢- [ الف ] صفحه : ٦٥ / ١٠٦ الفصل الثالث فيما ظنّ صدقه وهو خبر العدل الواحد من الباب الثاني في الأخبار . ( ١٢ ) .  
تيسير الوصول ٤ / ٣٦٩ - ٣٧٠ ] .

٣- في المصدر : ( مشهوره ) .

وردت عدّه طرق تصرّح باطلاعه علی ذلك .

والذی يظهر لی : أن الذی استنبط ذلك - سواء كان جابراً أو سفیان - أراد بنزول القرآن : ما یقرأ ، وهو أعمّ من المتعبد بتلاوته أو غیره ممّا یوحی إلى النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، فكأنه یقول : فعلناه فی زمن التشریع ، ولو كان حراماً (۱) لم یقر (۲) علیه .

وإلی ذلك یشیر قول ابن عمر : كنا نتقی الكلام والانبساط إلى نساءنا هیبه أن ینزل فینا شیء علی عهد النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم فلما مات النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم تكلمنا وانبسطنا . أخرجه البخاری (۳) .

دوم : آنکه از عبارت مخاطب در باب فقهیات - که در ما بعد منقول خواهد شد - ظاهر میشود که سکوت در معرض بیان ، > ۱۱۰۵ مفید حصر است (۴) ، و ظاهر است که جابر فعل متعه [ را ] از خود و دیگر اصحاب نقل کرده ، جواز آن ظاهر کرده ، و ذکر ناسخ و نقل آن از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ننموده ، پس سکوت جابر از ذکر ناسخ در مقام بیان ثابت شد ، فله الحمد که دلالت روایات جابر بر جواز متعه حسب اعتراف خود مخاطب ثابت گردید .

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( ما ) اضافه شده است .

۲- فی المصدر : ( لم نقر ) .

۳- فتح الباری ۹ / ۲۶۷ ، وانظر ۴ / ۱۷۵ ، عمده القاری ۲۰ / ۱۹۴ ، نیل الاوطار ۴ / ۲۷۴ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۵۶ .

سوم : آنکه از عبارت فخر رازی که سابقاً از “محصول” منقول شد ظاهر است که عدم ذکر صحابه دلیل آخر [ را ] علاوه اخبار آحاد به وقت عمل بر آن (۱) از روی عادت و دین دلالت بر [ اعتماد آنها بر ] آن میکند (۲) .

و همین تقریر در این مقام جاری است که عدم ذکر جابر نسخ متعه را از روی عادت و دین دلالت بر عدم آن مینماید (۳) .

چهارم : آنکه از عبارت ابن عبدالبر که در “عمده القاری” نقل کرده (۴) ، و سابقاً گذشته صراحتاً ظاهر است که گفتن جابر که : ( متعه کردیم تا نصف زمن عمر بن خطاب تا که نهی کرد مردم را از متعه در شأن عمرو بن حرث ) ، دلالت (۵) بر جواز متعه نزد جابر دارد ، زیرا که ابن عبدالبر بعد ذکر روایت تحلیل متعه و اجازه آن از ابی سعید خدری و جابر بن عبدالله ، این قول جابر

۱- در [ الف ] به اندازه یک کلمه سفید است .

۲- حیث قال - فی المحصول ۴ / ۳۷۷ - : انهم إنما عملوا علی وفق هذه الأخبار لأجلها . . . لو لم يعملوا لأجلها ، بل لأمر آخر . . . لوجب من جهة الدین والعادة أن ينقلوا ذلك .

۳- یعنی معلوم میشود که ارتکاب متعه او مستند به تجویز شارع بوده ، و اگر نسخی در کار بود چنین نمیکرد .

۴- قبلاً از عمده القاری ۱۷ / ۲۴۶ گذشت .

۵- در [ الف ] اشتهاً : ( دلالت ) تکرار شده است .



نقل [ را ] کرده ، پس این نقل دلالت واضحه دارد بر آنکه این قول دلیل جواز متعه نزد جابر بن عبدالله هست ، پس هرگاه این قول دلالت کرد بر جواز متعه نزد جابر بالضروره ثابت شد که نهی عمر نزد جابر ناشی از محض رأی و تخمین بود نه مستند به ارشاد سید المرسلین - صلوات الله وسلامه علیه وآله اجمعین - ورنه چگونه جابر باوصف معتمد بودن نهی عمر و استناد آن به نص نبوی مخالفت آن میکرد و متعه را جایز میدانست ؟ !

پس ثابت شد قطعاً که ذکر جابر نهی عمر را محض برای اظهار بطلان و بی اصل بودن آن است ، و اگر غرض از آن بیان اعتماد و اعتبار آن میبود (۱) ، پس دلالت این روایت بر جواز متعه نزد جابر راست نمیآید .

پنجم : آنکه از عبارت زیلعی در “تبیان الحقائق” که منقول خواهد شد نیز ظاهر است که روایت جابر - متضمن ذکر تمتع خودشان بر عهد حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابی بکر و نصف خلافت عمر ، و بعد آن منهی شدن مردم از آن - دلالت دارد بر آنکه متعه نزد جابر جایز بود ، و هرگاه جابر را اطلاع بر ناسخ - با وصف نهی عمر از متعه - حاصل نباشد با وجود ناسخ ، به عقل عاقل راست نمیآید عجب (۲) که صحابه تا این زمان دور و دراز متعه به فعل

۱- در [ الف ] کلمه به گونه ای است که (میبود) و (مینمود) هر دو خوانده میشود !

۲- (عجب) زائد است .

آرند و خلافت مآب چنین اهتمام در منع و نهی و تحریم آن کند ، و ناسخ موجود باشد و بر جابر ظاهر نگردد و در گرداب اعتقاد جواز متعه و بطلان نهی عمری بماند ، و باز در بنیان حمل روایت : ( بأیهم اقتدیتم اهتدیتم ) بر صحابه خلل نیفتد !

ششم : آنکه ابن الهمام در “ فتح القدير شرح هدايه ” گفته :

وأما ظاهر الألفاظ التي تعطى الإجماع ، فما أخرج (۱) الحاذمی - بسنده إلى جابر - : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إلى غزوة تبوك حتى إذا كنا عند العقبة مما يلي الشام ، جاءته نسوة فذكرنا تمتعنا [ منهن ] (۲) وهن يظعن في رحالنا ، فجاء رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فنظر إليهن ، وقال : < ۱۱۰۶ > من هؤلاء النسوة ؟ فقلنا : يا رسول الله ! نسوة تمتعنا بهن ، قال : فغضب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حتى احمرت وجنتاه وتمعر وجهه وقام فينا خطيباً فحمد الله وأثنى عليه ، ثم نهى عن المتعه ، فتوادعنا يومئذ الرجال والنساء ، ولم نعد ولا نعود إليها أبداً (۳) .

۱- في المصدر : ( أخرجه ) .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- [ الف ] صفحہ : ۲۷۰ ، فصل في المحرمات المحليه الشرعيه من شرائط النكاح من كتاب النكاح . [ فتح القدير ۳ / ۲۴۸ ] .

از این عبارت ظاهر است که ابن الهمام به این روایت استدلال کرده بر آنکه اجماع صحابه بر حرمت متعه ثابت گردیده ، و این دلالت نیست مگر به لفظ : ( لم نعد ولا نعود ) که صیغه متکلم مع الغیر است . و ظاهر است که در اکثر روایات جابر متضمن فعل متعه که گذشت نیز صیغه متکلم مع الغیر مذکور است ، پس این روایات دلیل اجماع صحابه بر جواز متعه باشد که آن را در عهد حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) و عهد ابی بکر و عهد عمر تا زمان نهی او میکردند ، پس ظاهر شد استدلال ابن الهمام به این روایت بر اجماع صحابه بر تحریم متعه ، به حقیقت بر پای خود تیشه زدن است که بنابر این ثابت شد که روایات عدیده جابر که در آن فعل متعه نسا به صیغه متکلم مع الغیر ذکر کرده ، دلیل اجماع صحابه بر جواز متعه است ، و هر گاه جواز متعه به اجماع صحابه ثابت شد ، احتمال نسخ هم برخاست چه جا وقوع آن ، زیرا که امری که به اجماع صحابه ثابت باشد قطعاً و یقیناً حق و مطابق واقع خواهد بود ، پس احتمال تحقق ناسخ در واقع و عدم اطلاع جابر و دیگر فاعلین متعه بر آن باطل و از حلیه صحت عاطل گردید .

و عجب که با وصف تکثر روایات (۱) دالّه بر جواز متعه از جابر و نهایت ثبوت آن تا آنکه مسلم آن را در “ صحیح ” خود روایت کرده ، و تاب طرح و جرح آن نیافته ، باز حسب دأب ناصواب خود بر حضرت جابر هم روایت

---

۱- در [ الف ] کلمه : ( روایات ) خوانا نیست .

تحریم متعه و آن هم به شدّ و مدّ بر بستند ، و شناخت این کذب پر ظاهر است / زیرا که خود جابر به متعه خود در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و عهد ابی بکر تا نصف زمان خلافت عمریه تصریح کرده است ، پس عدم عود جابر به متعه بعد غزوه تبوک کذب محض و بهتان صرف است و رکون ابن الهمام به این کذب فضح و بهتان قبیح - خلافاً للروایات الصّحیحه - از غرائب مقام و عجائب اوهام [ است ] ، والله ولی التوفیق والینعام .

و از اینجا است که ائمه محققین سنیه این روایت جابر را قدح و جرح کرده اند ، ابن حجر در “ فتح الباری ” بعد ذکر روایت ابوهریره و جابر متضمن نهی متعه در تبوک گفته :

إن فی حدیث أبی هریره مقالاً - ، فإنه من رواه مؤمل بن إسماعیل ، عن عكرمة بن عمار ، وفي كل منهما مقال ، وأما حدیث جابر فلا یصح / فإنه من طریق عباد بن كثیر ، وهو متروك . (۱) انتهى .

و فضائح عباد بن كثیر به كثر و تفصیل از كتب رجال مثل “ میزان الاعتدال ” و غیر آن باید جست (۲) .

هفتم : آنکه دانستی که ابن القیم از طائفه [ ای ] از اهل سنت نقل کرده که :

۱- فتح الباری ۹ / ۱۴۷ .

۲- میزان الاعتدال ۲ / ۳۷۰ - ۳۷۵ .

ایشان استدلال کرده اند به اخبار ابن مسعود از فعل متعه بر آنکه نهی متعه از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع نشده ، بلکه نهی و تحریم آن از عمر تنها واقع شده ، چنانچه گفته :

قالوا : ولو صحَّ حدیث سبره لم یخفَ علی < ۱۱۰۷ > ابن مسعود حتّی یروی أنهم فعلوها ، ویحتج بالآیه . (۱) انتهى .

از این عبارت ظاهر است که روایت کردن ابن مسعود فعل صحابه متعه را ، دلیل است بر آنکه ابن مسعود متعه را جایز میدانست ، و نسخ آن و تحریم آن از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) باطل و بی اصل است ، پس همچنین روایت جابر فعل متعه را از خود و دیگر اصحاب دلیل صریح است بر آنکه متعه نزد جابر جایز بود ، و ادعای نسخ آن و تحریم آن از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) باطل محض و افترای بحت است که اگر اصلی میداشت چگونه بر جابر و دیگر صحابه تا زمان دور و دراز مخفی میشد .

### دلیل هشتم

دلیل هشتم : آنکه نووی در “شرح صحیح مسلم” در شرح حدیث ابن عباس :

كان الطلاق علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم وأبی بکر و سنتین من خلافه عمر : طلاق الثلاث واحده ، فقال عمر بن الخطاب : إن الناس قد استعجلوا فی أمر کانت لهم فیه

أنه (١) ، فلو أمضيناه عليهم ، فأمضاه عليهم (٢) .

كفته :

وأما حديث ابن عباس / فاختلف العلماء في جوابه وتأويله ، فالأصح أن معناه : أنه كان في أول الأمر إذا قال لها : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق . . . ولم ينو تأكيداً ولا استينافاً يحكم بوقوع طلقه لقله إرادتهم الاستيناف بذلك ، فحمل على الغالب الذي هو إرادته التأكيد ، فلما كان في زمن عمر . . . وكثر استعمال الناس لهذه الصيغه ، وغلب منهم إرادته الاستيناف بها (٣) ، حملت عند الإطلاق على الثلاث عملاً بالغالب السابق إلى الفهم منها في ذلك العصر .

وقيل : المراد أن المعتاد في الزمن الأول كان طلقه واحده ، وصار الناس في زمن عمر يوقعون الثلاث دفعه ، فنقذه عمر ، فعلى هذا يكون إخباراً عن اختلاف عاده الناس لا عن تغيير حكم في مسأله واحده .

قال المازري : وقد زعم من لا خبره له بالحقائق : أن ذلك كان ثم نسخ ، قال : وهذا غلط فاحش / لأن عمر . . . لا ينسخ ، ولو

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( افاه ) آمده است .

٢- صحيح مسلم ٤ / ١٨٣ ، شرح مسلم نووي ١٠ / ٧٠ .

٣- در [ الف ] اشتبهاً اينجا : ( واو ) آمده است .

نسخ - وحاشاه ! - لبادرت الصحابه إلى إنكاره .

وإن أراد هذا القائل : أنه نسخ في زمن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فذلك غير ممتنع ، ولكن يخرج عن ظاهر الحديث ؛ لأنه لو كان كذلك لم يجز للراوى أن يخبر ببقاء الحكم في خلافه أبى بكر وبعض خلافه عمر .

فإن قيل : فقد يجمع الصحابه على النسخ ، فيقبل ذلك منهم .

قلنا : إنما يقبل ذلك لأنه يستدل بإجماعهم على ناسخ ، وأما أنهم ينسخون من تلقاء أنفسهم فمعاذ الله ؛ لأنه إجماع على الخطأ ، وهم معصومون من ذلك .

فإن قيل : ففعل النسخ إنما ظهر لهم في زمن عمر .

قلنا : هذا غلط أيضاً ، لأنه يكون قد حصل الإجماع على الخطأ في زمن أبى بكر ، والمحققون من الأصوليين لا يشترطون انقراض العصر في صحه الإجماع ، والله أعلم (۱) .

از عبارت مازرى كه نووى نقل کرده ، ظاهر است كه اگر حكم جعل طلاق ثلاث ، به حكم طلاق واحد منسوخ ميشد ، اخبار از بقای آن در زمان ابى بكر و بعض خلافت عمر جایز نمیشد ، پس این اخبار دلالت بر بطلان نسخ

۱- [ الف ] صفحه : ۴۷۸ / ۴۹۵ جلد اول ، باب طلاق الثلاث ، من كتاب الطلاق . ( ۱۲ ) . [ شرح مسلم نووى ۱۰ / ۷۱ ] .

میکنند ، و چون جابر نیز فعل متعه در < ۱۱۰۸ > زمان ابی بکر و بعضی خلافت عمر نقل کرده ، این معنا هم دلالت صریحه خواهد کرد بر جواز متعه و بطلان نسخ متعه . والله الحمد علی ذلك حمداً جمیلاً .

نهم : آنکه فخرالدین رازی در “ تفسیر کبیر ” در بیان حجج تحریم متعه گفته :

الحجه الثانیه : ما روی عن عمر . . . أنه قال - فی خطبته - : متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم أنا أنهی عنهما ، وأعاقب علیهما .

ذکر هذا الکلام فی مجمع من الصّیحه ، وما أنکر علیه أحد ، فالحال هاهنا لا یخلو : إمّا أن یقال : أنهم کانوا عالمین بحرمة المتعه فسکتوا ، أو کانوا عالمین بأنها مباحه ولكنهم سکتوا علی سبیل المداهنه ، أو ما عرفوا إباحتها (۱) ولا حرمتها ، فسکتوا لكونهم متوقّفين فی ذلك ، والأول هو المطلوب .

والثانی یوجب تکفیر عمر وتکفیر الصّحابه ؛ لأن من علم أن النبیّ علیه [ وآله ] السلام حکم بإباحه المتعه ، ثم قال : أنها محرّمه محظوره من غیر نسخ لها ، فهو کافر بالله ، ومن صدّقه علیه - مع

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( لإباحتها ) آمده است .



علمه بكونه مخطئاً كافراً - كان كافراً أيضاً ، وهذا يقتضى تكفير الأُمَّه ، وهو على ضد قوله : ( كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّه ) (۱) .

والقسم الثالث - وهو أن يقال : إنهم كانوا غير عالمين بكون المتعه مباحه أو محظوره فلهذا سكتوا - فهذا أيضاً باطل ؛ لأن المتعه بتقدير كونها مباحه تكون كالنكاح ، واحتياج الناس إلى معرفه الحال فى كل واحد منهما عام فى حق الكل ، ومثل هذا يمتنع أن يبقى مخفياً ، بل يجب أن يشتهر العلم به ، فكما أن الكل كانوا عارفين بأن النكاح مباح ، وأن إباحته غير منسوخه ، وجب أن يكون الحال فى المتعه كذلك ، ولما بطل هذان القسمان ، ثبت أن الصحابه إنَّما سكتوا عن الإنكار على عمر . . . لأنهم كانوا عالمين بأن المتعه صارت منسوخه فى الإسلام (۲) .

این عبارت - که رازی اثبات تحریم متعه به آن خواسته - به نهایت وضوح و ظهور جواز متعه ثابت میگردداند ، و دروغگویان را تا به دروازه میرساند ، چه میبینی که رازی به مدّ و شدّ تمام و نهایت اغراق و اهتمام عدم علم صحابه به حکم متعه باطل ساخته که :

اولاً : به قول خود : ( فهذا أيضاً باطل ) تصریح صریح کرده به آنکه عدم علم صحابه به اباحه یا محظوریت متعه باطل است .

۱- آل عمران (۳) : ۱۱۰ .

۲- [ الف ] ۵۴ / ۴۵۲ المسأله الثالثه ، من مسائل آیه الاستمتاع . [ تفسیر رازی ۱۰ / ۵۰ ] .

و ثانياً: از قول او: ( واحتياج الناس .. إلى آخره ) ظاهر است احتياج مردم به سوی معرفت هر واحد از متعه و نکاح عام است در حق کل ناس .

و ثالثاً: از قول او: ( ومثل هذا يمتنع .. إلى آخره ) پیدا است که خفای حکم متعه ممتنع و محال است .

و رابعاً: قول او: ( بل يجب أن يشتهر العلم به ) دلالت صریحه دارد بر آنکه اشتهار علم [ به ] حکم متعه واجب و لازم است .

و خامساً: قول او: ( فكما أن الكلّ .. إلى آخره ) دلالت صریحه دارد بر آنکه چنانچه کل صحابه عارف بودند به اباحه نکاح و عدم نسخ اباحه آن ، واجب است که حال متعه نیز چنین باشد ، یعنی بر تقدیر اباحتش علم کل صحابه به اباحه آن و عدم نسخ آن ، واجب و لازم ؛ و خفای آن ممتنع و محال [ است ] ، پس همچین معرفت کل صحابه به حرمت آن بر تقدیر حرمت آن لازم و واجب باشد ، و خفای حرمت [ آن ] بر یکی از صحابه ناجایز و محال و ممتنع باشد ، < ۱۱۰۹ > لعدم الفرق ، ولزوم اختلال دليل الرّازی ، فإن غرضه إبطال التوقف ، وهو لا يحصل إلاّ بإبطال عدم العلم بحکم المتعه إباحهً وتحريمًا ، كما صرح به في صدر الكلام ، وإنما طوى أحد الشّقين اعتماداً على انتقال الأفهام .

و سادساً: قول او: ( فلما بطل هذان القسمان ) صریح است در آنکه احتمال عدم علم صحابه به حکم متعه و توقّفشان باطل است .

و هر گاه عدم علم صحابه به حکم متعه - إباحه و تحریماً - باطل و ممتنع و محال باشد ، در ثبوت جواز متعه به کمال ظهور بعد عثور و عبور بر روایات جابر - که دلالت بر متعه او [ و ] دیگر صحابه در زمان اول و ثانی تا وقت نهیش دارد - و همچنین ثبوت جواز متعه از ابن مسعود و ابن عباس و ابوسعید خدری و سلمه و معبد و غیرشان اصلاً ریبی و شکی نمی ماند ، و احتمال عدم بلوغ ناسخ به این حضرات هباً منبئاً می گردد .

[ و ] تقریر رازی - لفظاً بلفظ بأدنی تغییر - در اثبات اباحه متعه جاری میشود بأن يقال : فالحال لا یخلو إِمَّا أن يقال :

إنهم كانوا عالمين بحرمة المتعه ففعلوا المتعه وجوزوها ، أو كانوا عالمين بأنها مباحة ولكنهم سكتوا عن الإنكار على عمر على سبيل التقية ، أو ما عرفوا لا إباحتها (۱) ولا حرمتها ، ففعلوا المتعه جسارَةً وتهوراً ، وسكتوا عن الإنكار لكونهم متوقفين في ذلك .

الثانی هو المطلوب .

والأول یوجب تکفیر جابر و تکفیر الصحابه ؛ لأن من علم أن النبى عليه [ وآله ] السلام حکم بحرمة المتعه ثم ارتكبها ، وقال : إنها مباحه غیر محظوره من غیر إباحه لها ، فهو کافر بالله ، ومن صدقه عليه - مع علمه بكونه مخطئاً کافراً - کان کافراً أيضاً ، وهذا یقتضى تکفیر الأئمه وهو على ضد قوله : ( کُنتُمْ

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( یاباحتها ) آمده است .

خَيْرُ أُمَّه (١) والقسم الثالث وهو أن يقال : إنهم كانوا غير عالمين بكون المتعه مباحه أو محظوره ، فهذا أيضاً باطل ؛ لأن المتعه كالنكاح واحتياج الناس إلى معرفه الحال فى كل واحد منهما عام فى حق الكل ، ومثل هذا يمتنع أن يبقى مخفياً ، بل يجب أن يشتهر العلم به ، فكما أن الكل كانوا عارفين بأن النكاح مباح وأن إباحته غير منسوخه ، وجب أن يكون الحال فى المتعه كذلك بأن يكون الكل عارفين بأن المتعه حرام وأن إباحته منسوخه ، ولما بطل القسمان - الأول والثالث - ثبت أن الصحابه إنما سكتوا عن الإنكار على عمر تقياً مع أنهم كانوا عالمين بأن المتعه ما صارت منسوخه فى الإسلام .

و نيشابورى در " تفسير غرائب القرآن " گفته :

وروى عن عمر أنه نهى عن المتعه - على المنبر - بمحضر من الصحابه ، ولم ينكر عليه أحد منهم ، فلو سكتوا لعلمهم بحرمتها فذاك ، ولو سكتوا لجهلهم بحلها وحرمتها فمحال عادة لشده احتياجهم إلى البحث عن أمور النكاح ، ولو سكتوا مع علمهم بحلها فإخفاء الحق مداهنه وكفر وبدعه ، وذلك محال منهم (٢) .

از این عبارت واضح است که جهل صحابه به حل و حرمت متعه محال

١- آل عمران (٣) : ١١٠ .

٢- [ الف ] صفحه : ٤٢١ / ٤٨٠ آیه الإستمتاع من سوره النساء من الجزء الخامس . [ غرائب القرآن ٢ / ٣٩٢ - ٣٩٣ ] .

عادی است ، چه ایشان را شدت احتیاج بود به سوی بحث از امور نکاح ، پس به همین دلیل قطعاً و حتماً ثابت شد که جهل جابر و دیگر صحابه اکابر - که حسب روایت جابر و دیگر ائمه ذوی المفاخر متعه را به فعل میآوردند - از حکم متعه محال عادی است ، پس ثابت شد که ادعای صدور نسخ متعه و التزام جهل جابر و دیگر صحابه از آن < ۱۱۱۰ > در حقیقت بر پای خود تیشه زدن ، و محال عادی را تجویز کردن ، و داد تفضیح و تقبیح ائمه و مقتدایان خود دادن است ، فاستبصر و لا تکن من الغافلین .

دهم : آنکه ابن الهمام در “فتح القدير شرح هدايه” در شرح قول ماتن :

ولنا قول علی (رضی الله عنه) [ ( علیه السلام ) ] فيه : أنى لأستحيى من الله أن أدعه وليس له يد يأكل بها ، ويستنجى بها ، ورجلاً يمشى عليها (۱) .

که به مقام احتجاج بر عدم جواز قطع در مَرّه ثالته سرقت ، گفته - بعد ذکر روایات متضمنه قول جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - میفرماید :

وروی ابن ابی شیبیه : أن نجده كتب إلى ابن عباس يسأله عن السَّارِق ، فكتب إليه بمثل قول علی (رضی الله عنه) [ ( علیه السلام ) ] .

وأخرج عن سماك أن عمر استشارهم في سارق ، فأجمعوا على مثل قول علی [ ( علیه السلام ) ] .

وأخرج عن مكحول : أن عمر قال : إذا سرق فاقطعوا يده ، ثم

إن عاد فاقطعوا رجله ، ولا تقطعوا يده الأخرى ، وذروه يأكل بها ، ويستنجى بها ، ولكن احبسوه عن المسلمين .

وأخرج عن النخعي : [ كانوا يقولون : ] (١) لا يترك ابن آدم مثل بهيمه ، ليس له يد يأكل بها ، ويستنجى بها .

وهذا كله قد ثبت ثبوتاً لا مردّ له ، فبعيد أن يقع في زمن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم مثل هذه الحوادث التي غالباً يتوفر الدواعى على نقلها ، مثل سارق يقطع [ رسول الله ] (٢) صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أربعة ، ثم يقتله أو الصحابه يجتمعون على قتله ، ولا- خبر بذلك عند على [ ( عليه السلام ) ] وابن عباس وعمر من الأصحاب الملازمين [ له ] (٣) ، بل أقل ما فى الباب أن كان ينقل لهم إن غابوا ، بل لا بدّ من علمهم بذلك وبذلك يقتضى العاده . (٤) انتهى وقد سبق سابقاً .

از این عبارت ظاهر است که ابن الهمام عدم اطلاع جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و عمر و ابن عباس [ را ] بر وقوع این واقعه - یعنی دزدی کردن شخصی چهار

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- [ الف ] فصل فى كيفية القطع من كتاب السرقة ، قوبل على أصل فتح القدير بعون اللطيف الخبير . ( ١٢ ) . [ فتح القدير ٥ / ٣٩٦ - ٣٩٧ ] .

مرتب و حکم آن حضرت به قطع هر چهار دست و پای او و قتل او - بعید دانسته ، و به این سبب ردّ این واقعه نموده ، و حتماً گفته که : اقل ما فی الباب آن است که نقل کرده میشود این واقعه برای این اصحاب اگر غائب شده باشند ، یعنی اگر در حضورشان این واقعه واقع نشده بود ، پس لا اقل آن است که حاضرین برای آنها این واقعه نقل میکردند بعد ارتفاع غیبتشان ؛ و بعد این حتم و جزم به تأکید و تکرار و ترقی و تعلی گفته که : بلکه چاره نیست از علم این اصحاب به وقوع این واقعه ، و باز بنا بر مزید تأکید گفته که : به این معنا - یعنی ضرورت علمشان به این واقعه - مقتضی است عادت .

پس به کمال تأکید و تکرار و تشدید و اهتمام ابن الهمام ثابت شد که خفای چنین واقعه جزئیه هم بر جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و ابن عباس و عمر بن الخطاب جایز نیست ، و علت آن ملازمت اینها [ با پیامبر ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ] و ضرورت نقل [ برای آنها ] در صورت غیبت است ، و ظاهر است که حکم متعه اهم و اعظم است از این واقعه جزئیه به سبب کثرت حاجت به امور نکاح .

و نیز اهل سنت دعوی ندای منادی نبوی به تحریم متعه دارند ، و نهایت اهتمام آن حضرت در اشاعه آن ثابت میسازند ، پس متعه را به مراتب ، اولویت از این واقعه جزئیه حاصل باشد ، و لا اقل که مساوی آن باشد ، < ۱۱۱۱ > پس خفای حکم تحریم متعه نیز به همین دلیل و تعلیل بر جابر و دیگر اصحاب ملازمین آن حضرت هرگز جایز نشود ، و التزام احتمال آن باطل محض گردد .

یازدهم : آنکه ابن حجر در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” - در ذیل شرح باب ( إذا أسلمت المشركه أو النصرانية تحت الذمی أو الحربی ) بعد نقل دو حدیث مختلف از ابن عباس و ابن عمر و جمع آن - گفته :

حکمی الطحاوی عن بعض أصحابه : أنه جمع بين الحديثين بطرق (۱) أُخرى ، وهی أن عبد الله بن عمر كان قد اطلع على تحريم نكاح الكفار بعد أن كان جائزاً ، فلذلك قال : قد ردّها عليه بنكاح جديد ، ولم يطلع ابن عباس على ذلك ، فلذلك قال : ردّها بالنكاح الأول ، وتعقب بأنه لا يظنّ بالصّحابه أن يجزموا بحكم بناء على البناء على شيء قد يكون الأمر بخلافه ، فكيف يظنّ بابن عباس أن يشته عليه نزول آیه الممتحنه .

والمنقول عن طرق كثيره [ عنه ] (۲) يقتضى إطلاعه على الحكم المذكور ، وهو تحريم [ استقرار ] (۳) المسلمه تحت الكافر ، فلو قدر اشتباه (۴) عليه في زمن النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لم يجوز

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( بطريق ) آمده است .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- في المصدر : ( اشتباهه ) .



استمرار الإشتباه عليه بعده ، حتّى يحدث به بعد دهر طويل (۱) ، وهو يوم حدث به يكاد [ أن ] (۲) يكون أعلم عصره (۳) .

از این عبارت ظاهر است که :

اولاً : ظنّ اشتباه نزول آیه ممتحنه بر ابن عباس باطل است .

و ثانياً : اگر اشتباه بر ابن عباس در زمان نبوی مقدر هم شود ، استمرار اشتباه بر او بعد آن حضرت ناجیز است ، و تحدیث ابن عباس به امر باطل بعد آن حضرت به دهر طويل ، فاسد و از حلیه صحت عاطل .

پس همچنین تجویز اشتباه عدم جواز متعه در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بر جابر جایز نباشد ، و اگر اشتباه بر جابر در زمان آن حضرت مقدر شود چگونه جایز شود استمرار اشتباه بر جابر و دیگر صحابه اکابر که تا زمان نصف خلافت عمر متعه به فعل آوردند ، و جابر تحدیث به آن کرد بعد آن سرور به دهر طويل ، والله الحمد الجمیل علی استئصال شأفه القال والقیل ، واختلال کل توجیه وتأویل ، وانتهاک سرّ کلّ تلمیع وتسویل .

دوازدهم : آنکه محمد فاخر اله آبادی در “ درّه التحقیق ” به جواب اثبات

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( يحدث بعده بعد دهر طويله ) آمده است .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- [ الف ] صفحه : ۷۹۶ . [ فتح الباری ۹ / ۲۷۴ ] .

علامه شوشتری - طاب ثراه - وضع حدیث : ( ما صبَّ الله فی صدری شیئاً إلاَّ وصیبتہ فی صدر أبی بکر ) - که نیشابوری به مزید عصیبت و غفول تمسک به آن کرده - بعد کلامی دالّ بر وضع و کذب و غایت شناعت آن میلاً إلى الباطل و زیغاً (۱) عن الحقّ گفته :

وسمعت بعض الکبراء العارفين يدعی صحه هذا الحدیث ، وعدّه آخر ممّا ثبت تزییفه عند الناقدین من المحدثین ، ووضّع بعض الصحاح الثابته متنّاً وسنداً عندهم من طریق الكشف الصحیح ، ولم يتفق لی المراجعه معه فی معناه ، فلعلّه یحمل العموم المفهوم منه علی العموم العرفی ، أو یاوّل بصبّ الأحکام الشرعیه الدینیّه ، فإنّ تبلیغها کان واجباً علیہ صلی الله علیه [ وآله ] وسلم وبلغ إلى کلّ أحد قسطاً کان ینفعه (۲) .

از این عبارت ظاهر است که صبّ جمیع احکام شرعیه دینیّه را در قلب ابی بکر معلل ساخته به آنکه تبلیغ احکام بر آن حضرت واجب بود ، و آن حضرت تبلیغ < ۱۱۱۲ > کرده به سوی هر کس قسطی که نافع بود او را ، پس اگر ناسخ متعه اصلی میداشت - حسب ادعای محمد فاخر - آن حضرت این ناسخ را به جابر و دیگر صحابه هم تبلیغ مینمود - که تبلیغ بر آن حضرت .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( وزیق ) آمده است .

۲- [ الف ] جواب قول اول . ( ۱۲ ) . [ درّه التحقيق فی نصره الصدیق ، ورق : ۱۴ - ۱۵ ] .

واجب بود، و به هر کس قسطنی که نافع او بود رسانیده - و چون به جابر و دیگر صحابه فاعلین و مجوزین متعه این ناسخ نرسیده، ظاهر شد که آن اصلی ندارد، و کذب محض و بهتان بی اصل است، بار الها مگر آنکه بگویند که: ناسخ متعه جابر و دیگر صحابه را نافع نبود، فهذا کذب غیر نافع، جالب لعذاب واقع، لیس له من دافع.

سیزدهم: آنکه نورالدین علی برهان الدین الحلبي الشافعی - که از اکابر علمای ایشان است - در "انسان العیون" گفته:

وفی کلام بعضهم: من المحدثات أن المؤذن یجیء بین الأذان والإقامة إلى باب المسجد فيقول: حیّ علی الصلاة.

قيل: وأول من أحدثه مؤذن معاويه... فكان يأتيه بعد الأذان وقبل الإقامة يقول: حیّ علی الصلاة، [حیّ علی الصلاة،] (۱)

حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح... یرحمک الله!

أمّا قول المؤذن - بین الأذان والإقامة - الصلاة الصلاة، فليس بدعه؛ لأنّ بلائاً كان يقول ذلك للنبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم، وأمّا قوله: حیّ علی الصلاة، فهذا لم يعهد في عصره صلى الله عليه [ وآله ] وسلم.

ثم رأيت في درر (١) المباحث في أحكام البدع والحوادث : اختلف الفقهاء في جواز دعاء الأمير إلى الصَّيْلَهِ بعد الأذان وقبل الإقامه بأن يأتي المؤذن باب الأمير فيقول : حيَّ على الصلاه ، حيَّ على الفلاح أيها الأمير - وفسرَّ به التثويب - فاحتجَّ من قال بجوازه - أي بسببته - : أن بلالاً كان إذا أذن ، يأتي النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ثم يقول : حيَّ على الصَّيْلَهِ ، حيَّ على الفلاح ، الصَّلاه ! يرحمك الله ! أي كما كان يفعل مؤذن معاويه . . . فليس من المحدثات .

وفي الحديث المشهور : أنه في مرضه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أتاه بلال ، فقال : السَّلام عليك يا رسول الله ورحمه الله وبركاته ، الصَّلاه ! يرحمك الله ! فقال صلى الله عليه [ وآله ] وسلم له : مر أبا بكر فليصلِّ بالناس !

واحتجَّ من قال بالمنع بأن عمر . . . لما قدم مكة أتاه أبو محذوره ، فقال : الصَّيْلَهِ يا أمير المؤمنين ! حيَّ على الصَّيْلَهِ ، حيَّ على الفلاح ، فقال : ويحك أمجنون أنت ؟ ! أما كان في دعائك الذي دعوته ما يكفيك حتى تأتينا ؟ !

---

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( درد ) آمده است .

ولو كان هذا سنه لم ينكر عليه ، أي وكون عمر . . . لم يبلغه فعل بلال من البعيد (۱).

از این عبارت ثابت است که عدم اطلاع عمر بر فعل بلال بعید است ، یعنی نمیتواند شد که بلال به حضور جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد اذان آمده کلمه : (حی علی الصلاه ، حی علی الفلاح) گفته باشد و خلیفه ثانی را اطلاع بر آن حاصل نباشد ، پس انکار عمر بر ابومحذوره به سبب گفتن او کلمه : (الصلاه یا امیرالمؤمنین ! حی علی الصلاه ، حی علی الفلاح) - که به غضب آمده ، از جا رفته ، فرمود که : آیا تو مجنون هستی ؟ ! - دلیل است بر آنکه [نسبت] فعل [آن به] بلال از قبیل افترا و افتعال است .

و هرگاه عدم اطلاع خلیفه ثانی تنها مستغرب و بعید ، و مخالف آن مردود و غیر سدید باشد ، < ۱۱۱۳ > عدم اطلاع جابر و دیگر صحابه - که متعه به فعل میآوردند - بر تحریم متعه ، نهایت ابعدها و ابعدها [است] !

پس روایات دالّه بر تحریم ، لایق قبول و قابل اعتماد نباشد ، و ثابت گردد که ساخته و پرداخته کذابین است .

چهاردهم : آنکه نووی - که حسب افاده مخاطب در "رساله اصول حدیث" در شرح و توجیه احادیث محل اعتماد است ، و مثل آن کسان نیست که کلام گوناگون و رطب و یابس از ایشان سر میزند ، بلکه از کسانی است که

از تصانیفشان بهره باید برداشت و خیلی معتمدٌ علیه است ، و سخن او متین و مضبوط واقع [ شده ] (۱) - در " منهاج شرح صحیح مسلم " گفته :

قوله : سُئِلْتُ عائشه من كان رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم مستخلفاً لو استخلف ؟ قالت : أبو بكر ، فقيل لها : ثم من بعد أبي بكر ؟ قالت : عمر ، ثم قيل لها : من بعد عمر ؟ قالت : أبو عبيده ابن الجراح . . ثم انتهت إلى هذا !

یعنی وقت علی ابی عبیده ، هذا دلیل لأهل السنه فی تقدیم ابی بکر ، ثم عمر للخلافه ، مع إجماع الصحابه . . .

وفیه دلالة لأهل السنه : أن خلافه أبی بکر لیست بنص من النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم علی خلافته صریحاً ، بل أجمعت الصحابه علی عقد الخلافه له وتقدیمه لفضله ، ولو كان هناك نص علی غیره لم يقع المنازعه من الأنصار وغيرهم أولاً ، ولذکر حافظ النص [ ما ] (۲) معه ، ولرجعوا إليه ، لكن تنازعوا أولاً ولم يكن هناك نص ، ثم اتفقوا علی ابی بکر . . . واستقر الأمر (۳) .

از این عبارت ظاهر است که نووی بر فقدان نص [ بر ] خلافت ابی بکر و

۱- تعریب العجاله النافعه ( رساله اصول حدیث ) : ۶۱ - ۶۲ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- [ الف ] جلد ثانی ، صفحه : ۲۷۳ / ۴۲۲ باب فضائل ابی بکر من کتاب الفضائل . [ شرح مسلم نووی ۱۵ / ۱۵۴ ] .

خلافت غیر او استدلال کرده به دو وجه :

اول : آنکه اگر نص بر خلافت ابی بکر یا غیر او میبود ، انصار و غیرشان منازعه در خلافت نمیکردند ، و چون انصار و غیرشان منازعه در خلافت کردند ، معلوم شد که نص بر خلافت ابی بکر و غیر او نبود .

دوم : آنکه اگر نص وجود میداشت ، حافظ نصّ - در وقت منازعه انصار - ذکر نصّ میکرد ، و چون ذکر نصّ در این وقت نکردند ، معلوم شد که نصّ بر خلافت ابی بکر و غیر او وجودی نداشت .

و موافق این کلام در اینجا هم خواهیم گفت که : اگر تحریم متعه اصلی میداشت ، جابر و دیگر صحابه مرتکب متعه تا نصف خلافت عمریه نمیشدند ، و نیز جمعی از ایشان - که اسمایشان سابقاً شنیدی - فتوا به جواز آن نمیدادند ، و نیز اگر تحریم متعه اصلی میداشت بعد نزاع و خرفشار (۱) خلافت مآب در متعه ، حافظ نصّ تحریم ، ذکر آن میکرد یا خود خلافت مآب ذکر آن میفرمود .

پانزدهم : آنکه فخر رازی در کتاب " ترجیح مذهب شافعی " - در حجج

۱- ظاهراً به معنای : فشار خرکی باشد ! و احتمال دارد (فُشار) - به ضَمّ فاء - خوانده شود که به معنای هذیان است ، چنانچه در لغت نامه دهخدا آمده است ، در این صورت مراد هذیان و بیهوده گی خرکی میباشد .

ترجيح شافعي بر ساير مجتهدين به امور راجعه به نسب شافعي - گفته :

الحجّه السادسة : القول بأن قول الشافعي خطأ في مسأله كذا ، إهانته للشافعي القرشي ، وإهانته القرشي غير جائزه ، فوجب أن لا يجوز القول بخطائه في شيء من المسائل .

وإنما قلنا : إن تخطئته إهانته له ، وذلك لأن اختيار الخطأ إن كان للجهل (١) فنسبه الإنسان إلى الجهل إهانته ، وإن كان مع العلم كانت مخالفه الحق مع العلم بكونه حقاً من أعظم أنواع المعاصي < ١١١٤ > وكانت نسبه الإنسان إليه إهانته له .

وإنما قلنا : إن إهانته القرشي غير جائزه ؛ لما روى الحافظ - بإسناده - ، عن سعد بن أبي وقاص أنه قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يقول : من يرد هوان قريش أهانه الله .

وروى - أيضاً بإسناده - ، عن أبي هريره : ان . . . (٢) بنت أبي لهب جاءت إلى النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فقالت : إن الناس يصيحون بي ، ويقولون : إنك ابنه حمالة حطب النار .

فقام عليه [ وآله ] السلام - وهو مغضب ، شديد الغضب - فقال : ما بال أقوام يؤذونني في قرابتي ؟ ! ألا من آذى قرابتي فقد آذاني ،

١- [ الف ] خ ل : لأن [ ال ] خطأ إن كان للجهل .

٢- در [ الف ] به اندازه يك كلمه سفيد است .



ومن آذاني فقد آذى الله تعالى .

ومن آذى الله كان ملعوناً ؛ لقوله : ( إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ) (١) فإذن ظهر وجه الاستدلال ظهوراً لا يرتاب فيه عاقل (٢) .

وكان الحاكم أبو عبد الله الحافظ يقول : يجب على الرجل (٣) أن يحذر من معانده الشافعي ، وبغضه ، وعداوته لئلا يدخل تحت هذا الوعيد .

وأيضاً ؛ فلا شك أنه كان من أكابر العلماء ، وفي الكلام المشهور : ان لحوم العلماء مسمومه ، فمن تعرّض لمنازعتة كان قد جعل نفسه هدفاً لعذاب الله من حيث أنه أهان لقربه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ولرجل عالم (٤) .

وأما القدح في غيره ، فإنه لم يشمل إلا على حبه واحده من

١- الأحزاب ( ٣٣ ) : ٥٧ .

٢- [ الف ] وفي نسخه : كذا قال الإمام ، ولو ضمنا إلى ذلك مقدمه أخرى ، وهي : من آذى الله كان ملعوناً لقوله تعالى : ( إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ) [ الأحزاب ( ٣٣ ) : ٥٧ ] ظهر وجه الاستدلال . ( ١٢ ) .

٣- [ الف ] خ ل : العاقل .

٤- [ الف ] خ ل : أنه إهانه لقريب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ومن حيث أنه إهانه لرجل عالم .

المحذور ، فكان الترجيح لما ذكرناه بتقدير المعارضه (۱).

از این عبارت به کمال وضوح ظاهر است که تخطئه شافعی در مسأله [ ای ] از مسائل ، موجب اهانت اوست ، و اهانت او ناجایز و حرام است ، و موجب ایدای خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، و موجب لعن خدا در دنیا و آخرت ؛ و ظاهر است که ادعای این معنا که جابر و دیگر صحابه اطلاع بر ناسخ متعه نداشتند ، و به این سبب - معاذ الله - علم زنا میافراختند ، نیز موجب تخطئه و غایت اهانت ایشان است .

و نیز قول جمعی از صحابه به جواز متعه سابقاً دریافتی ، پس مجرد مخالفتشان در این حکم موجب تخطئه و اهانتشان خواهد شد ، چه جا ایراد تشنیعات عظیمه و استهزئات قبیحه ، و تعدید آن از احکام کفار و مخالفین دین سرور مختار صلی الله علیه وآله الاطهار .. إلى غير ذلك مما يتشددون ويتفاصمون (۲) به من قلّه التدبر وشده الاغترار .

و چون اهانت صحابه نیز علی العموم ، و علی الخصوص اهانت چنین

۱- [ الف ] صفحه : ۱۰۴ / ۱۴۷ الفصل الأول من القسم الثالث . قوبل هذه العبارة على نسختين من كتاب الترجيح : إحداهما مطبوعه بمصر . ( ۱۲ ) . [ ترجيح مذهب الشافعي : ] .

۲- قال العسكري : الفرق بين القصم والقصم : أن القصم - بالقاف - : الكسر مع الإبانة . . . والقصم - بالفاء - : كسر من غير إبانة . انظر الفروق اللغويه ۴۳۱ ، ولاحظ أيضاً : غريب الحديث لابن سلام ۱ / ۳۰۵ وغيره .

اکابر و اعظام و اجله و افاحم - حسب تصریحات اهل سنت - ناجایز و حرام ، بلکه زندقه و کفر و خروج از اسلام است - كما سمعت سابقاً نموذجه (۱) - پس البته تخطئه حضرت جابر و دیگر اکابر صحابه در ارتکاب متعه و تجویز آن جایز نباشد ، بلکه عین زندقه و الحاد و غایت فتنه و فساد ، والله ولی التوفیق والرّشاد .

ولا يخفى عليك أن كثيراً من هذه الوجوه القاهره يجرى في الدلائل الآتیه الباهره ، فعليك بالإجراء والإمضاء ، وترك الغفله والإغضاء .

دلیل هشتم (۲) : آنکه ملا علی متقی در “کنز العمال” گفته :

عن أبي سعيد ، قال : كُنَّا نتمتع على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم بالثوب . ابن جرير (۳) .

این روایت هم دلالت دارد بر آنکه ابوسعید خدری و دیگر صحابه در عهد حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) > ۱۱۱۵ متعه مینمودند ، و نقل ابوسعید

۱- قد مرّ في الطعن السادس من مطاعن عمر عن أبي زرعه الرازي أنه قال : إذا رأيت الرجل ينتقص أحداً من أصحاب رسول الله [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] فاعلم أنه زنديق ، وذلك أن الرسول حقّ ، والقرآن حقّ ، وما جاء به حقّ ، وإنما أدى إلينا ذلك كلّ الصحابه ، وهؤلاء يريدون أن يجرحوا شُهدونا ليبطلوا الكتاب والسنة ، والجرح بهم أولى ، وهم زنادقه . انظر : الإصابه ۱ / ۱۶۲ - ۱۶۳ .

۲- یعنی دلیل هشتم از ادله جواز متعه .

۳- [ الف ] صفحه : ۴۳۵ ، المتعه من كتاب النكاح . [ كنز العمال ۱۶ / ۵۲۶ ] .

صرف فعل را بدون ذکر ناسخ ، دلیل جواز است .

### دلیل نهم

دلیل نهم : آنکه ملا علی متقی در “کنز العمال” گفته :

عن أبي سعيد الخدري ، قال : لقد كان أحدنا يستمتع على القدح سويقاً (۱) . عب .

از این روایت هم ظاهر است که ابوسعید خدری استمتاع خود و دیگر اصحاب را نقل نموده ، و ذکر ناسخ ننموده و آن دلالت صریحه دارد بر جواز .

### دلیل دهم

دلیل دهم : بخاری در “صحیح” خود در کتاب النکاح آورده : حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ وَلَيْسَ لَنَا شَيْءٌ ، فَقُلْنَا : أَلَا نَسْتَخْصِي ؟ فَهَانَا عَنْ ذَلِكَ ، ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكَحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا : ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ) (۲) (۳) .

۱- [ الف ] جلد ثانی ، صفحه : ۴۳۵ ، المتعه من كتاب النکاح من حرف النون من قسم الأفعال . [ كنز العمال ۱۶ / ۵۲۶ ] .

۲- المائدة ( ۵ ) : ۸۷ .

۳- [ الف ] ۷۵۱ / ۱۱۱۱ باب ما يكره من التبتل والخصاء من كتاب النکاح . [ صحیح بخاری ۶ / ۱۱۹ ] .

و بخاری در کتاب التفسیر هم این حدیث را روایت کرده حیث قال :

باب قوله : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ) (۱).

حدَّثنا عمرو بن عون ، قال : حدَّثنا خالد ، عن إسماعيل ، عن قيس ، عن عبد الله ، قال : كنا نغزو مع النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وليس معنا نساء ، فقلنا : ألا نختصي ؟ فنهانا عن ذلك ، فرخص لنا بعد ذلك أن نتزوج المرأة بالثوب ، ثم قرأ : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ) (۲).

و مسلم در “ صحیح “ خود گفته :

حدَّثنا محمد بن عبد الله بن نمير الهمداني ، قال : ( نا ) أبي ، ووكيع ، وابن بشر ، عن إسماعيل ، عن قيس ، قال : سمعت عبد الله يقول : كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ليس لنا نساء ، فقلنا : ألا نستخصي ؟ فنهانا عن ذلك ، ثم رخص لنا أن ننكح المرأة بالثوب إلى أجل ، ثم قرأ عبد الله : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا

۱- المائدة ( ۵ ) : ۸۷ .

۲- المائدة ( ۵ ) : ۸۷ . انظر : صحیح بخاری ۵ / ۱۸۹ .

يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ( ۱ ) .

وحدَّثنا عثمان بن أبي شيبة ، قال : ( نا ) جرير ، عن إسماعيل بن أبي خالد بهذا الإسناد مثله ، وقال : ثم قرأ علينا هذه الآية ( ۲ ) ، ولم يقل قرأ عبد الله .

وحدَّثناه أبو بكر بن أبي شيبة ، قال : ( نا ) وكيع ، عن إسماعيل - بهذا الإسناد - قال : كنا ونحن شباب ، فقلنا : يا رسول الله ألا نستخصي ؟ ولم يقل : نغزو ( ۳ ) .

و در " مسند " احمد بن حنبل مسطور است :

حدَّثنا عبد الله ، حدَّثني أبي ، حدَّثنا وكيع ، عن أبي خالد ، عن قيس ، عن عبد الله ، قال : كنا مع النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ونحن شباب فقلنا : يا رسول الله ! ألا نستخصي ؟ فنهانا ، ثم رخص لنا في أن ننكح المرأة بالثوب إلى أجل ، ثم قرأ عبد الله : ( لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ) ( ۴ ) ( ۵ ) .

۱- المائدة ( ۵ ) : ۸۷ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً اینجا اضافه شده است : ( ولم يقل قرأ علينا هذه الآية ) .

۳- [ الف ] [ ۴۵۰ / ۴۹۵ ] باب نكاح المتعه من كتاب النكاح . [ صحيح مسلم ۴ / ۱۳۰ ] .

۴- المائدة ( ۵ ) : ۸۷ .

۵- [ الف ] مسند عبد الله بن مسعود . قوبل عل أصل المسند ، والله الحمد على ذلك . [ مسند احمد ۱ / ۴۲۰ ] .

و در “مشکاه” مذکور است :

عن ابن مسعود ، قال : كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ليس معنا نساء ، فقلنا : ألا نختصي ؟ فنهانا عن ذلك ، ثم رخص لنا أن نستمتع ، فكان أحدنا ينكح المرأة بالثوب إلى أجل ، ثم قرأ عبد الله : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ) (١) ، متفق عليه (٢) .

و در تفسیر “درّ منثور” مذکور است :

أخرج عبد الرزاق ، < ١١١٦ > وابن أبي شيبة ، والبخارى ، ومسلم ، عن ابن مسعود ، قال : كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وليس معنا نساؤنا ، فقلنا : ألا نستخصي ؟ فنهانا عن ذلك ، ورخص لنا أن نتزوج المرأة بالثوب إلى أجل ، ثم قرأ : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ) (٣) .

و ملا علی متقی در “کنز العمال” گفته :

عن ابن مسعود ، قال : كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه

١- المائدة ( ٥ ) : ٨٧ .

٢- [ الف ] كتاب النكاح . [ مشکاه المصابيح ٢ / ٩٤٤ ] .

٣- [ الف ] سورة [ المائدة ( ٥ ) : ٨٧ ] جزء [ هفتم ] . [ الدرّ المنثور ٢ / ١٤٠ ] .

[ و آله ] وسلم ، فقلنا : يا رسول الله ! ألا نختصي ؟ فنهانا ، ورخص لنا أن يستمتع أحدنا بالمرأه بالثوب إلى أجل . ابن جرير (۱) .

این روایت - که ائمه اعلام و مشایخ فحام سنیه نقل کرده اند ، و در غایت صحت و ثبوت است که شیخین آن را در “ صحیحین ” اخراج کرده اند - دلالت صریحه دارد بر آنکه : ابن مسعود صرف تجویز جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) متعه را نقل کرده و اصلاً ذکر ناسخ آن ننموده ، و این دلالت صریحه دارد بر آنکه : نهی متعه از جناب رسالت مآب صلی الله علیه [ و آله ] وسلم واقع نشده چنانچه در غایت ظهور است .

و از عبارت ابن القیم سابقاً دانستی که طائفه [ ای ] از اهل سنت هم به این روایت ابن مسعود استدلال کرده اند بر اینکه نهی متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) واقع نشده ، و حدیث دالّ بر نسخ متعه از آن جناب صحیح نیست (۲) ، [ و این ] از ادلّ دلائل است بر آنکه نزد ابن مسعود متعه جایز بوده ، و نسخ آن اصلی نداشت ، بلکه در این آیه تعریض صریح است به عمر که تحریم حلال الهی نموده .

و دیگر دلائل دالّه بر دلالت دلیل اول بر جواز متعه در این دلیل نیز جاری است .

و قطع نظر از آن ، دلالت این روایت را بر جواز متعه نزد ابن مسعود ، اکابر

۱- [ الف ] صفحه : ۴۳۵ المتعه من كتاب النکاح من حرف النون . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۷ ] .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( ست ) آمده است .



محققین و شراح معتمدین سنیہ ثابت کرده اند ، نووی در “ منہاج شرح صحیح مسلم ” گفته :

قوله : ( ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ : ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ) (۱) ) ، فيه إشارة إلى أنه كان يعتقد إباحتها - كقول ابن عباس - وأنه لم يبلغه نسخها (۲) .

و سید شریف در “ حاشیہ مشکاہ ” (۳) گفته :

قوله : ( ألا- نختصی ؟ .. ) إلى آخره دلّ على أنه كان يعتقد إباحه المتعه كابن عباس ، إلا أنه رجع بقول سعيد بن جبیر ، كما سیأتی .

وأما ابن مسعود فلعلّه رجع بعد ذلك ، أو استمرّ ؛ لأنه لم يبلغه النصّ (۴) .

و ملا یعقوب لاهوری در “ خیر جاری ” (۵) گفته :

۱- المائده ( ۵ ) : ۸۷ .

۲- [ الف ] باب نکاح المتعه من کتاب النکاح . [ شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۲ ] .

۳- لم تصل لنا مخطوطته ، ولا نعلم بطبعه ، قال فی كشف الظنون ۲ / ۱۷۰۰ : وعلى المشکاه حاشیه للعلامه السید الشریف .

۴- [ الف ] کتاب النکاح . [ حاشیه مشکاه : ] .

۵- لا- نعلم بطبعه ولم تصل لنا إلا مخطوطته الناقصه ، ذکر ترجمته عبد الحیّ فی نزّه الخواطر ۵ / ۴۵۳ ، فقال : الشيخ العالم المحدّث أبو یوسف یعقوب البنانی اللاهوری . . . ومن مصنفاته کتابه خیر جاری فی شرح صحیح البخاری . . . وله شرح علی تهذیب الکلام .

قوله : ثم قرأ علينا . . . أي عبد الله ، كما في مسلم ، وفيه إيماء إلى أن مذهبه الجواز (۱) .

و طیبی در “ شرح مشکاه ” گفته :

قوله : ( ثم رخص لنا ) ، فيه إشارة إلى أنه كان يعتقد إباحتها كابن عباس - رضي الله عنهما - ولم يبلغه فيها نص ، فلما استبان لابن عباس ذلك من قول سعيد بن جبیر - حين قال له ما قال - رجع عن ذلك كما سيأتي ، ولعل ابن مسعود رجع بعد ذلك أو استمر عليه لما لم يبلغه النص (۲) .

و قسطلانی در “ ارشاد الساری ” گفته :

قال النووی : فی استشهاد ابن مسعود بالآیه ، إنه كان يعتقد إباحه المتعه كابن عباس . (۳) انتهى .

این عبارات دلالت دارد بر آنکه از این روایت ثابت میشود که ابن مسعود قائل به جواز متعه بوده .

و ابن القیم - تلمیذ رشید ابن تیمیه که از اکابر محققین ایشان است - هم

۱- خیر جاری : وانظر : فتح الباری ۹ / ۱۴۴ ، عمدہ القاری ۱۸ / ۲۰۸ و ۲۰ / ۷۳ .

۲- [ الف ] کتاب النکاح . [ شرح الطیبی علی المشکاه ۶ / ۲۶۳ - ۲۶۴ ] .

۳- [ الف ] کتاب التفسیر . [ ارشاد الساری ۷ / ۱۰۷ ] .

نسبت اباحه متعه [ را ] به ابن مسعود < ۱۱۱۷ > قطعاً و حتماً نموده ، چنانچه در بیان متعه در فتح مکه گفته :

وقد كان ابن مسعود يرى إباحتها ، ويقراً : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ) (۱) ، ففي الصَّحِيحِينَ عَنْهُ : قال : كنا نغزو مع رسول الله عليه [ وآله ] وسلم وليس [ لنا ] نساء ، فقلنا : ألا نختصي ؟ فنهانا ، ثم (۲) رخص لنا أن ننكح (۳) المرأه بالثوب إلى أجل ، ثم قرأ عبد الله : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ) (۴) .

از این عبارت ظاهر است که نزد ابن القیم قطعاً و حتماً ابن مسعود قائل به اباحه متعه بوده ، لکن بعد این حتم و جزم به طریق تشکیک رفته و گفته :

وقراءه عبد الله هذه الآيه عقيب هذا الحديث يحتمل أمرين : أحدهما : الرد على من يحرمها ، وأنها لو لم تكن من الطيبات لما أباحها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

والثاني : [ أن يكون أراد آخر هذه الآيه ، وهو الرد على من

۱- المائده ( ۵ ) : ۸۷ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً ( ثم ) تکرار شده است .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( تنكح ) آمده است .

۴- زاد المعاد ۳ / ۴۶۱ ، والآيه الشريفه في سورة المائده ( ۵ ) : ۸۷ .

أباحها مطلقاً ، وأنه معتد فإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم [ (۱) ] إنما رخص فيها للضرورة عند الحاجة في الغزو عند عدم النساء وشده الحاجة إلى المرأة ، فمن رخص فيها في الحضر مع كثرة النساء وإمكان النكاح المعتاد ، فقد اعتدى و : ( الله لا يُجِبُّ الْمُعْتَدِينَ ) ( ۲ ) .

محتجب نماند که احتمال ثانی که ابن القیم ذکر نموده صریح البطلان است ؛ زیرا که ابن مسعود از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ترخیص مطلق - بی تقيید آن به ضرورت - نقل کرده ، حیث قال : ( ثم رخص لنا أن ننكح ) ، و بعد ثبوت اجازه مطلق - بی ثبوت تقيید - از ارشاد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، تقيید و تخصیص آن جایز نیست ، و ابن مسعود تقيید این اطلاق [ را ] از آن حضرت نقل نکرده ، پس چگونه غرض ابن مسعود حصر جواز در ضرورت و ردّ بر مجوزین متعه در حالت حضر و کثرت نسا باشد ؟ !

فظهر أن احتمال ردّ ابن مسعود على المرخصين ؛ ونسبتهم إلى ( ۳ ) الإعتداء واضح الجور وصریح الإعتداء ، والله الموفق لسلوك طريق السواء .

و از اینجا است که ابن القیم در ما بعد این مقام از این تأویل و توجیه رکیک دست برداشته بر صرف ذکر اینکه ظاهر کلام ابن مسعود اباحه متعه

۱- الزیاده من المصدر .

۲- زاد المعاد ۳ / ۴۶۲ ، والآیه الشریفه فی سورة المائده ( ۵ ) : ۸۷ .

۳- در [ الف ] اشتهاً : ( نسبتهم علی ) آمده است .

است اکتفا نمود (۱)، چنانچه در ذکر متعه در غزوه خیبر گفته :

وظاهر کلام ابن مسعود بإاحتها ، فإن فی الصّیحین عنه : کنا نغزو مع رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ولیس معنا نساء ، فقلنا : یا رسول الله ! ألا نستخصی ، فنهانا عن ذلك ، ثم رخص لنا أن ننكح المرأه بالثوب إلى أجل ، ثم قرأ عبد الله : ( یا أئیها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحلّ الله لكم ولا تعتدوا إنّ الله لا یحبّ المعتدین ) (۲).

و قسطلانی در “ ارشاد الساری ” گفته :

قال التّووی : فی استشهاد ابن مسعود بالآیه ، إنه كان یعتقد إباحه المتعه کابن عباس (۳).

اما احتمال رجوع ابن مسعود از تجویز متعه - که طیبی و غیره ذکر کرده اند - پس خیلی رکیک و واهی است ، و ذکر آن دلیل کمال عصیّت و زیغ است ؛ چه امری که ثابت باشد و مذهبی که از کسی منقول شود آن را به مجرد احتمال رجوع دفع نتوان کرد ، و الا در جمیع مذاهب منقوله از علما همین حرف

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

۲- [ الف ] صفحه : ۳۶۹ غزوه خیبر . [ زاد المعاد ۵ / ۱۱۱ ، والآیه الشریفه فی سوره المائده ( ۵ ) : ۸۷ ] .

۳- [ الف ] کتاب التفسیر . [ ارشاد الساری ۷ / ۱۰۷ ] .

جاری خواهد شد که : شاید ایشان (۱) از مذاهب خود رجوع کرده باشند ، و ابطال رجوع ابن عباس عن قریب دریافت مینمایی ، پس هرگاه حرمت رجوع ابن عباس که درباره آن < ۱۱۱۸ > بعض خرافات نقل هم میکنند لایق اعتنا نباشد ، ذکر احتمال رجوع ابن مسعود که محض وهم [ و ] خیال است چه صلاحیت ذکر دارد ، لکن همانا عناد و عصبیت بر اینها استیلاهی تمام دارد ، اگر احیاناً مذهبی حق حسب روایات خود ثابت مییابند ، دست و پا در رد آن و اخفای آن میزنند ، گاهی مفتریات رجوع از آن میآرند ، و اگر انبان اسلاف تهی مییابند ، ناچار بر حرکت مذبوحی اکتفا میکنند ، و از ذکر احتمال رجوع - ولو رجماً بالغیب - خود را معذور نمیدارند .

### دلیل یازدهم

روایت جابر و سلمه است - که سابقاً مذکور شد و باز در اینجا مذکور میشود - مسلم در " صحیح " خود گفته :

حدَّثنا محمد بن بشَّار ، قال : ( نا ) محمَّد بن جعفر ، قال : ( نا ) شعبه ، عن عمرو بن دينار ، قال : سمعت الحسن بن محمَّد يحدث عن جابر بن عبد الله ، وسلمه بن الأ-كوع ، قالوا : خرج علينا منادى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قد أذن لكم أن تستمتعوا ، یعنی متعه النساء .

وحدَّثني أمية بن بسطام العيشي ، قال : ( نا ) يزيد - یعنی ابن

---

۱- در [ الف ] ( اوشان ) آمده است که اصلاح شد .

زريع - قال : ( نا ) روح - وهو ابن القاسم - عن عمرو بن دينار ، عن الحسن بن محمّد ، عن سلمه بن الأكوع ، وجابر بن عبد الله : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أتانا فأذن لنا في المتعه (١) .

و نووى در " شرح " گفته :

قوله : ( عن جابر بن عبد الله ، وسلمه بن الأكوع ، قالوا : خرج علينا منادى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم [ فقال : ] (٢) .  
قد أذن لكم أن تستمتعوا ) .

وفى الروايه الثانيه : ( عن سلمه ، وجابر : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أتانا فأذن لنا في المتعه ) ، فقوله - فى الثانيه - : ( أتانا ) ، يحتمل أتانا رسول له ومناديه ، كما صرح به فى الروايه الأولى ، ويحتمل أنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم مرّ عليهم ، فقال لهم ذلك بلسانه (٣) .

و بخارى در " صحيح " خود گفته :

حدّثنا على ، قال : حدّثنا سفيان ، قال عمرو : عن الحسن بن محمد ، عن جابر بن عبد الله وسلمه بن الأكوع ، قالوا : كنّا فى جيش

١- [ الف ] باب نكاح المتعه من كتاب النكاح . [ صحيح مسلم ٤ / ١٣٠ - ١٣١ ] .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- شرح مسلم نووى ٩ / ١٨٣ .

فأتانا رسول رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : إنه قد أذن لكم أن تستمعوا ، فاستمعوا (۱) .

و ابن اثیر در “ جامع ” هم روایت آن کرده (۲) .

و ملا علی متقی در “ کنز العمال ” گفته :

عن حسن بن محمد بن علی ، عن جابر بن عبد الله ، وسلمه بن الأ-كوع ، قال : كُنَّا فِي غَزْوِهِ فَجَاءَنَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وآله ] وَسَلَّمَ ، فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وآله ] وَسَلَّمَ يَقُولُ : اسْتَمِعُوا . عب (۳) .

و این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اصحاب را اجازه متعه داده ، و نقل جابر و سلمه بن الأکوع صرف جواز و عدم ذکر ناسخ [ را ] ، دلالت صریحه دارد بر آنکه نزد هر دو ناسخ متعه ثابت نبود ، پس کمال عجب است که بر بیچاره سلمه - فضلاً عن غیره - روایت نهی متعه بر بستند ، و قلوب اهل ایمان خستند .

و فرض کردیم که این روایت - فی نفسها - دلالت بر بطلان طریان ناسخ بر

۱- [ الف ] باب نهی رسول الله [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] عن نکاح المتعه أخيراً من کتاب النکاح . [ صحیح بخاری ۶ / ۱۲۹ ] .

۲- جامع الاصول ۱۱ / ۴۴۵ .

۳- [ الف ] صفحہ : ۴۱۳ المتعه من کتاب النکاح من حرف النون . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۳ ] .



جواز متعه ندارد ، لکن چون ناسخ متعه ثابت نیست ، و روایات صحاح سنیه خود مقدوح و مجروح [ است ] ، فکیف بغیرها ، پس جواز ثابت ماند و الا لازم آید که - معاذ الله - جمیع احکام شرعیه را که به احادیث و آیات ثابت است به محض احتمال نسخ باطل سازند ، و شریعت را درهم و برهم نمایند !

و مع ذلك کله < ۱۱۱۹ > ثبوت صرف جواز متعه از این روایت برای تکذیب مخاطب کافی است که حصر مستمسکات جواز متعه در آیه کریمه نموده .

### دلیل دوازدهم

ملا علی متقی در “کنز العمال” گفته :

عن سلمه بن الأ-کوع : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال : أيما رجل شارط امرأة فعشرتها ثلاث ليال فإن أحبنا أن يتناقضا ، وإن أحبنا أن يزادا في الأجل ازدادا . قال سلمه : لا أدري أكانت لنا رخصه أم (۱) للناس عامه . ابن جرير (۲) .

و بخاری هم در “ صحیح ” خود این روایت را نقل کرده - چنانچه گذشت - و در “ جامع الاصول ” هم مسطور [ است ] (۳) ، و آن دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اجازه متعه علی العموم داده [ است ] .

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( ألم ) آمده است .

۲- [ الف ] صفحه : ۴۳۵ ، المتعه ، کتاب النکاح من حرف النون . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۶ ] .

۳- صحیح بخاری ۶ / ۱۲۹ ، جامع الاصول ۱۲ / ۱۳۱ - ۱۳۲ .

و شك سلمه در آنكه اين رخصت براي اصحاب بود على الخصوص يا براي مردم على العموم ، مدفوع است :

اولاً : به آنكه لفظ ( أئما رجل ) از الفاظ عموم است .

و ثانياً : اصل اشتراك تكاليف است در ساير ناس ، فاحتمال التخصيص إنما نشأ من الالتباس .

و آنچه بخاری بعد نقل این روایت گفته :

قال أبو عبد الله : وقد بينه على [ ( عليه السلام ) ] عن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنه منسوخ (۱) .

پس مدفوع است به آنكه حدیثی را كه منسوب به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در این باب میسازند ، و بخاری اعتماد بر آن نموده ، حتماً بیان نسخ متعه به آن حضرت کرده ، - كما علمت - به وجوه معدود مقدوح است و مردود ، فلا یتشبه به إلاّ المكابر العنود ، والحمد للموفق الودود .

و مع ذلك هرگاه جواز متعه به اتفاق فریقین ثابت شد تا وقتی كه ناسخ قطعی كه مقبول طرفین باشد ثابت نشود ، روایات سنیه اگر سالم از قدح و جرح هم نزد ایشان باشد به كار نمیخورد و برای مناظره اهل حق - حسب

افاده والد ماجد مخاطب و اعتراف خود مخاطب (۱) - به مصرف نمیآید ، چه جا که حالش آن است که دانستی .

و علاوه بر این همه ، صرف جواز متعه در تکذیب مخاطب ، بیانی وافی ، و برای مرض انکار و لجاج جافی ، شافی ، و تعساً لمن یهیم من الجهل والعصبیه فی الفیافی .

و ابن القیم هم به ورود اشکال بر تحریم متعه به این حدیث متفطن شده ، چاره کار در دفع آن به تمسک به روایت مسلم از سلمه در نهی متعه جسته ، چنانچه در “ زاد المعاد ” گفته :

فإن قيل : فما تصنعون بما روی مسلم فی صحیحته من حدیث جابر وسلمه بن الأكوع ، قالوا : خرج علينا منادی رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم فقال : إن رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم قد أذن لكم أن تستمتعوا - یعنی متعه النساء - .

قيل : هذا كان زمن الفتح قبل التّحریم ، ثم حرّمها بعد ذلك بدلیل ما رواه مسلم - فی صحیحته - ، عن سلمه بن الأكوع ، قال : رخص رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم عام أوطاس فی المتعه

ثلاثاً، ثم نهى عنها . و عام أوطاس عام الفتح ؛ لأن غزاه أوطاس متصل بفتح مكّه (۱) .

از این عبارت ظاهر است که حدیث جابر و سلمه بلاشبّه دلالت دارد بر جواز متعه ، و هیچ تأویلی و توجیهی را در آن مساعی نیست ، چاره کار این است که دعوی نسخ آن - حسب روایت سلمه که مسلم آورده - نموده ، و بطلان < ۱۱۲۰ > این تمسک - بحمد الله - سابقاً به وجوه عدیده دریافتی .

### دلیل سیزدهم

در “کنز العمال” مسطور است :

عن سليمان بن يسار ، عن أم عبد الله - ابنه أبي حيثمه - : ان رجلاً قدم من الشام ، فنزل عليها ، فقال : إن العُزْبَه (۲) قد اشتدّت عليّ فابغيني امرأة أتمتع معها ، قالت : فدلتّه امرأة فشارطها ، وأشهدوا عليّ ذلك عدولا ، فمكث معها ما شاء الله أن يمكث ، ثم إنه خرج ، فأخبر عن ذلك عمر بن الخطاب ، فأرسل إليّ ، فسألني : أحقّ ما حدثت ؟ قلت : نعم ، قال : فإذا قدم فأذيني به ، فلما قدم أخبرته ، فأرسل إليه ، فقال : ما حملك على الذي فعلته ؟ قال : فعلته مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ثم لم ينهنا عنه حتّى قبضه الله ، ثم مع أبي بكر فلم ينهنا عنه حتّى قبضه الله ، ثم معك فلم تحدث لنا فيه نهياً .

۱- [ الف ] فصل من فصول غزوه الفتح . ( ۱۲ ) . [ زاد المعاد ۳ / ۴۶۲ ] .

۲- [ الف ] بالضمّ : بی زنی و بی شوهری . ( ۱۲ ) منتهی الارب . [ صفحه : ۸۲۶ ] .

فقال عمر : أما والذی نفسی بیده لو کنت تقدّمت فی نهی لرجمتک ، بینوا حتّی يعرف النکاح من السفاح . ابن جریر (۱).

از این روایت ظاهر است که بعضی اصحاب در عهد عمر به توسط ام عبدالله بنت ابی حیثمه با زنی متعه نمود ، و هرگاه عمر او را طلب کرده ، از سبب متعه پرسید ، به جوابش گفت - آنچه حاصلش این است که - : کردم متعه را در عهد حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و آن جناب منع نکرد ما را از آن تا آنکه خدای تعالی قبض روح آن حضرت نمود ، و بعد آن حضرت در عهد ابی بکر متعه نمودم و او هم منع نکرد ما را از آن تا که وفات یافت ، و بعد از آن متعه کردم در عهد تو و تو برای ما احداث نهی از آن نکردی .

و این کلام صحابی عادل به نصّ صریح دلالت دارد بر آنکه متعه در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) جایز بود و آن حضرت نهی از آن نکرده ، پس جواز متعه ، و بطلان جمیع خرافات و افتراءات سنیه در نهی متعه به کمال وضوح و ظهور ظاهر شد ، والله الحمد علی ذلک .

و لطیف تر آن است که خلافت مآبهم انکار عدم نهی جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) از متعه - که این صحابی ذکر نموده - نفرموده ! پس به تقریر خلافت مآب عدم صدور نهی از آن حضرت ، و کذب و افترای روایات دالّه بر

۱- [ الف ] صفحه : ۴۳۴ ترجمه المتعه من کتاب النکاح من حرف النون من قسم الأفعال . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۲ ] .

صدور نهی از آن حضرت - که اسلاف اهل سنت به غرض تطیب قلوب جائزین ، و صیانت ناموس عمری بافته و ساخته اند و مخاطب هم بر بعض آن دست انداخته - ثابت و متحقق گشت .

و فعل متعه در زمان ابی بکر - که از این روایت و دیگر روایات سابقه از جابر و غیر آن ظاهر میشود - نیز دلیل است بر اباحه متعه ، چنانچه طائفه [ ای ] از اهل سنت - که مطابق واقع ، تحریم و نهی متعه را منحصر در ذات خلافت مآب میدانند ، و بطلان و عدم صحت حدیث تحریم متعه [ را ] از آن حضرت ثابت میسازند - در وجوه ردّ حدیث سیره متضمن تحریم متعه که مسلم روایت کرده ، گفته اند :

ولو صحّ لم تفعل علی عهد الصّدیق ، وهو عهد خلافه النبوه حقّاً ، كما سبق نقله عن زاد المعاد لابن القیّم (۱) .

و اسحاق هروی در " سهام ثاقبه " گفته :

ولیس فی قول عمر ... آنها کانت فی عهد ابی بکر ... < ۱۱۲۱ > كما زعمته الرافضه . (۲) انتهى .

هرگاه بودن متعه در عهد ابی بکر حسب روایات جابر و این روایت ثابت شد ، انکار دلالت قول عمر بر آنکه متعه در زمان ابی بکر بوده ، سودی به سینه نمیدهد .

۱- زاد المعاد ۳ / ۴۶۲ - ۴۶۳ .

۲- سهام ثاقبه :

با آنکه اگر غرض این است که اهل حق دعوی دلالت قول عمر : ( متعتان کانتا علی عهد رسول الله ( صلی الله علیه وآله وسلم ) أنا أنهی عنهما ) بر آنکه متعه در زمان ابی بکر بوده ، کرده اند .

پس این دعوا مجرد از دلیل است ، نشان باید داد که کدام کس از اهل حق دعوی این دلالت کرده .

و اگر غرض نسبت محض دعوی بودن متعه در زمان ابی بکر به اهل حق است .

پس آن البته راست است ، و پر ظاهر است که به جواب آن ، نفی دلالت قول عمر بر بودن متعه در زمان ابی بکر ؛ خرافه محض است ؛ چه این دعوا از دلائل دیگر ثابت است ، اگر از یک قول عمر ثابت نشود ، چه ضرر دارد ؟ !

با آنکه این قول عمر دلالت دارد - حسب افاده طائفه [ ای ] از اهل سنت - بر حصر نهی و تحریم متعه در عمر ، و آن دلیل است بر آنکه از ابوبکر تحریم متعه واقع نشده .

و محتجب نماند که ام عبدالله بنت ابی حیثمه از صحابیات مکرمات است که به هر دو هجرت مشرف شده و به دو قبله نماز خوانده ، چنانچه ابن عبدالبر در کتاب " استیعاب " گفته :

لیلی بنت ابی حیثمه بن حدیفه بن غانم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب القرشیه العدویه ، امرأه عامر بن

ربيعه ، هاجرت هجرتين (۱) وصلت القبلتين .. إلى آخره (۲) .

و ابن حجر عسقلاني در “ اصابه “ به ترجمه او گفته :

كانت زوج عامر بن أبي ربيعة ، فولدت له عبد الله ، قال ابن سعد : أسلمت قديماً ، وبايعت ، كانت من المهاجرات الأولى ، هاجرت [ الهجرتين ] (۳) إلى الحبشه ثم إلى المدينة .

يقال : إنها أول ظعينة دخلت المدينة في الهجره ، ويقال : أم سلمه .

وذكر ابن اسحاق - في روايه يونس بن بكير وغيره - : عن عبد الرحمن بن الحارث ، عن عبد العزيز بن عبد الله بن عامر بن ربيعة ، عن أمه ليلي (۴) ، قالت : كان عمر بن الخطاب من أشد الناس علينا في إسلامنا ، فلما تهتأنا للخروج إلى أرض الحبشه جاءني عمر - وأنا على بعيري - فقال : [ إلى ] (۵) أين أم عبد الله ؟

---

۱- في المصدر : ( الهجرتين ) .

۲- الاستيعاب ۴ / ۱۹۰۹ .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- در [ الف ] اشتبهاً : ( ليل ) آمده است .

۵- الزيادة من المصدر .



فقلت : آذيتمونا في ديننا ، فنذهب إلى (۱) أرض الله . قال : صحبكم الله . ثم ذهب .. إلى آخره (۲) .

از این عبارت ظاهر است که ام عبدالله - به حالی که خلافت مآب در مگاکه (۳) ظلمت کفر فرو رفته و میان جان به ایذا و ایلام اهل اسلام بسته بود ! - مشرف به اسلام شده ، به سبب ایذای عمر و قومش ، هجرت به حبشه کرده ، و مهاجرین حبشه - حسب روایت اسما که در " صحیح مسلم " و " صحیح بخاری " مذکور است - از عمر بن الخطاب افضل و ارجح اند (۴) ، پس توسط

۱- فی المصدر : ( فی ) .

۲- الاصابه ۸ / ۳۰۳ .

۳- مگاک : گودال ، جای پست و گود ، حفره ، چال ، چاله . مگاک هولناک : چاه عمیق و ژرف ، خندق . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

۴- اشاره إلى ما روى في الصحيحين في ضمن روايه : .. فدخل عمر على حفصه - وأسماء عندها - فقال عمر - حين رأى أسماء - : من هذه ؟ قالت : أسماء بنت عميس ، قال عمر : الحبشيه هذه ، البحرية هذه ؟ ! قالت : أسماء نعم ، قال : سبقناكم بالهجره ، فنحن أحق برسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم منك ، فغضبت وقالت : كلاً والله كنتم مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، يطعم جائعكم ، ويعظ جاهلكم ، وكننا في دار - أو في ارض - البعداء البغضاء بالحبشه ، وذلك في الله وفي رسوله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وأيم الله لا أطعم طعاماً ولا أشرب شراباً حتى أذكر ما قلت لرسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ونحن كنا نؤذي ونخاف ، وسأذكر ذلك للنبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأسأله - والله - لا أكذب ، ولا أزيغ ، ولا أزيد عليه .. فلما جاء النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قالت : يا نبي الله ! إن عمر قال : كذا وكذا ، قال : فما قلت له ؟ قالت : قلت له : .. كذا وكذا ، قال : ليس بأحق بي منكم ، وله ولأصحابه هجره واحده ، ولكم أنتم أهل السفينه هجرتان . لاحظ : صحیح البخاری ۵ / ۸۰ - ۷۹ ، صحیح مسلم ۷ / ۱۷۳ .

چنین صحابه مکرمه - که در اسلام و هجرت سبقت بر خلافت مآب داشته - در متعه صحابی ، نیز دلیل ظاهر است بر آنکه متعه جایز و مباح بود .

و علاوه بر آن خلافت مآب بر ام عبدالله انکاری نکرده ، بلکه هرگاه او را طلب کرده ، حقیقت حال پرسید و او تصدیق ماجرا کرد ، عمر به او گفت که : هرگاه بیاید آن مرد ، آگاه کن مرا به او ، و این هذا من الإنکار ؟ ! كما لا يخفى على أولى الأبصار .

پس ترک نکیر خلیفه نحریر ، دلیل تجویز و تقریر باشد ، < ۱۱۲۲ > پس بحمدالله ثابت شد که نزد خلافت مآب هم حرمت متعه ثابت نبود و الا به سبب ترک نکیر بر ام عبدالله مطعون و مجروح خواهد بود .

### دلیل چهاردهم

در “ کتز العمال ” مسطور است :

عن أبي قلابه : ان عمر قال : متعتان كانتا على عهد رسول الله

صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنا أنهى عنهما ، وأضرب فيهما . ابن جرير . [\(١\)](#) .

ونيز در “ كنز العمال ” مذكور است :

عن عمر : قال : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنهى عنهما ، وأعاقب عليهما : متعه النساء ، ومتعه الحج . ابن [\(٢\)](#) صالح كاتب الليث في نسخه ، والطحاوى [\(٣\)](#) .

و در “ احكام القرآن ” تصنيف ابوبكر على بن احمد الجصاص الرازى مسطور است :

قال أبو بكر : وقد وردت آثار متواتره فى أمر النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أصحابه فى حجّه الوداع لفسخ الحجّ ، ولم يكن معه منهم هدى ، ولم يحلّ هو عليه [ وآله ] السلام ، وقال : « إني سقت الهدى ، ولا أحلّ يوم النحر » .

أمرهم فأحرموا بالحجّ يوم الترويه حين أرادوا الخروج إلى منى ، وهو [\(٤\)](#) إحدى المتعتين .

١- [ الف ] ترجمه المتعه من كتاب النكاح من حرف النون من قسم الأفعال . [ كنز العمال ١٦ / ٥٢١ ] .

٢- فى المصدر : ( أبو ) .

٣- [ الف ] نشان سابق . [ كنز العمال ١٦ / ٥١٩ ] .

٤- فى المصدر : ( وهى ) .

قال عمر بن الخطاب : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنا أنهى عنهما ، وأضرب عليهما : متعه الحجّ ، ومتعه النساء (١) .

و نیز در " احكام القرآن " ابوبكر جصاص مذکور است :

قال أبو ذر : لم يكن فسخ الحج بعمره إلا لأصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وروى عن علي [ ( عليه السلام ) ] ، وعثمان ، وجماعه من الصحابه إنكار فسخ الحج بعد النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وفى قول عمر : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وعلم الصحابه بها ، فوجب (٢) أن يكونوا قد علموا من نسخها مثل علمه لولا ذاك ما أقرّوه على النهى (٣) .

شمس الائمة محمد بن احمد بن ابى سهل سرخسى - كه از اكابر ائمه حنفيه

---

١- [ الف ] باب ذكر اختلاف أهل العلم فى حاضرى المسجد الحرام من مبحث التمتع بالعمرة بالحجّ . [ احكام القرآن ١ / ٣٥٢ ] .

٢- فى المصدر : ( ما يوجب ) .

٣- [ الف ] نشان سابق . قوبل اصل احكام القرآن الجصاص ، و الحمد لله المنان . [ احكام القرآن ١ / ٣٥٢ ] .

است ، و محامد و مناقب او در “ جواهر مضیه ” عبدالقادر و امثال آن مذکور (۱) - در کتاب “ مبسوط ” در ذکر متعه الحج گفته :

وقد صحَّ أن عمر . . . نهى الناس عن المتعه ، فقال : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأنا أنهى عنهما : متعه النساء ، ومتعه الحج (۲) .

و این قول عمر به غایت مشهور است و در کتب کلامیه هم مذکور ، و خود مخاطب و کابلی هم (۳) - با آن همه اغراق در تعصب و انکار ثابتات و واضحات - مجال انکار و ابطال آن نیافته اند ، و آن دلالت صریحه دارد بر آنکه عمر اعتراف کرده به آنکه متعه نسا و متعه حج بر عهد کرامت مهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بوده ، و او نهی از آن نموده ، و وعید به ضرب و عقاب بر آن فرموده ، و ظاهر است که در این قول اسناد نهی و منع متعه به جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نکرده ، بلکه بودن متعه در عهد آن حضرت ثابت ساخته ، و نهی آن را به تقدیم مسند الیه منسوب به خود نموده .

و دلالت این قول بر عدم وقوع نهی و تحریم متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) در کمال وضوح و ظهور است تا آنکه ناچار جمعی از این

۱- الجواهر المضية ۲ / ۲۸ ، و در مواضع متعدد دیگری نیز از او یاد نموده است .

۲- [ الف ] باب القرآن من كتاب الحج . [ المبسوط ۴ / ۲۷ ] .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( مخاطب هم و کابلی ) آمده است .

حضرات اعتراف به آن نمودند ، و طریق انصاف در این باب پیمودند ، چه دانستی که ابن القیم از طائفه [ ای از ] اهل سنت نقل کرده که ایشان (۱) در مقام ردّ حدیث سبره و ابطال آن و اثبات حصر نهی و تحریم متعه در خلافت مآب و عدم وقوع نهی و نسخ آن از جناب < ۱۱۲۳ > رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) گفته اند :

وأيضاً ؛ فلو صحّ ، لم يقل عمر : ( إنها كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأنا أنهي عنها وأعاقب عليها ) ، بل كان يقول : إنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حرّمها ونهى عنها . (۲) انتهى .

ولله الحمد که از این عبارت بلاکلفت و مؤنت مشقت ، ایضاح و استدلال و احتجاج به نهایت لمعان و ظهور واضح است که قول عمر دلالت دارد بر بطلان ثبوت نسخ متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، و کذب روایات دالّه بر نهی و تحریم آن ، و از آن ثابت میشود حصر نهی و تحریم متعه در عمر بن الخطاب ، و ما بعد ذلك الاعتراف الکاشف عن الحجاب ، مجال لرواج شبهه مرتاب ، أو نفاق کذب منافق کذاب ، والله الموفق للصواب .

و نیز از عبارت فخر رازی - که از " محصول " منقول شد (۳) - واضح گردید که عدم ذکر صحابه دلیل آخر را در وقت عمل به اخبار آحاد ، دلالت دارد بر

۱- در [ الف ] ( اوشان ) آمده است که اصلاح شد .

۲- زاد المعاد ۳ / ۴۶۳ .

۳- المحصول ۴ / ۳۷۷ .

آنکه عملشان منحصر در این اخبار بود، و دلیل دیگر نداشتند و این معنا را هم به طریق دین ثابت کرده و هم به طریق عادت، پس همچنین این قول عمر که در آن ذکر نهی خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) نکرده هم به طریق عادت و هم به طریق دین دلالت خواهد کرد بر آنکه نهی خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) از متعه ثابت نبود، و الا ذکر آن عادتاً و دیناً لازم میشد.

و لله الحمد که قدح در دین خلافت مآب به هر صورت لازم میآید، خواه نسخ متعه از آن حضرت ثابت کنند، خواه نکنند، بلکه در اثبات نسخ متعه از آن حضرت با وصف قدح در دین خلافت مآب اثبات مخالفت عادت عقلاً هم لازم میآید.

و نیز دانستی که نقل بعض حدیث و عدم نقل بعض نزد مخاطب سرقت است و به غایت قبیح، پس اگر خلافت مآب بر نسخ متعه مطلع بودند و میدانستند که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) منع آن کرده باز نقل صرف بودن متعه در عهد آن حضرت و عدم نقل نسخ آن از آن حضرت، خیانت نهایت فضح و سرقت به غایت قبیح خواهد بود!

پس در حقیقت ادعای (۱) تحریم متعه از آن حضرت نمودن و بر رأی طائفه حائفه رفتن و سر از اطاعت جمعی اسلاف خود تافتن، در حقیقت

خیانت و سرقت خلافت مآب ثابت ساختن است ، و حضرت او را به اسفل درکات خیانات و ضلالات انداختن و مطلوب اهل حق را به رنگ دیگر واضح نمودن و با وصف اظهار مزید عصبیت خود خلافت مآب را - کما ینبغی - تفضیح فرمودن است !

و نیز خود مخاطب در باب فقهیات این کتاب گفته :

و نیز حق تعالی میفرماید : ( فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ) (۱) ، یعنی اگر بترسید که در صورت تعدد منکوحات عدل نخواهید کرد ، پس بر یک منکوحه قناعت کنید یا به کنیزکان خود قضای حاجت نمایید ، پس در اینجا سکوت در معرض بیان صریح مفید حصر است ، خصوصاً مقام مقتضی ذکر جمیع آنچه در آن عدل واجب نیست بود ، و متعه و تحلیل در این امر پیش قدم اند ؛ زیرا که در نکاح و ملک یمین آخر ، بعض حقوق واجب میشوند ، و به ترک آن ظلم متصور میگردد ، به خلاف < ۱۱۲۴ > متعه که غیر از اجرت مقرری هیچ حقی واجب نمیشود ، و به خلاف تحلیل که محض حلوی بی دود است ، غیر از منت برداری مالک فرج ، چیزی بر ذمه نمیآید . (۲) انتهى .

۱- النساء (۴) : ۳ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۵۶ .



از این عبارت به دو وجه دلالت کلام خلافت مآب بر بطلان صدور نسخ متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ظاهر میشود :

اول : آنکه از آن ظاهر است که سکوت در معرض بیان صریح مفید حصر است ، و چون ظاهر است که خلافت مآب نیز تحریم و نهی خدا و رسول [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] ذکر نکرده اند ، بلکه اضافه نهی صرف به خود کرده اند لیس إلا ، پس - حسب اعتراف مخاطب با انصاف - به کمال وضوح و صراحت ظاهر شد که قول خلافت مآب به صراحت مفید حصر نهی در ذات مبارک او است ، و ادعای نهی خدا و رسول از متعه باطل محض است و کذب صرف ، و به حقیقت این دلیل از عمده دلائل قاطعه و اعظم براهین ساطعه است که مطلوب به عنایت الهی حسب اعتراف خود مخاطب ثابت گردید ، و جمیع شبهات و خرافات و افتراءات او و اسلاف او از هم پاشید ، و خود کرده را درمانی نیست ، هرگاه خود به این دلیل تمسک مینماید چگونه سر از آن خواهد تافت و دلالت کلام خلافت مآب را بر حصر چگونه باطل خواهد ساخت ؟ !

دوم : آنکه قول او : ( خصوصاً مقام ذکر جمیع آنچه در آن عدل واجب نیست ، بود و متعه و تحلیل در این امر پیش قدم اند ) ، دلالت صریحه دارد بر آنکه چیزی که پیش قدم در امری باشد ذکر آن در مقام ذکر مقتضیات آن امر لازم و واجب است ، و ظاهر است که در کلام خلافت مآب مقام ذکر نهی متعه بود و اثبات شناخت آن ، و ظاهر است که کلام خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اگر در

تحریم متعه ثابت میبود ، پیش قدم میبود در اثبات نهی و حرمت و شناخت آن ، پس عدم ذکر خلافت مآب آن را حسب اعتراف مخاطب دلالت خواهد کرد بر آنکه خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نهی از متعه نفرموده اند ، و الا چرا خلافت مآب آن را ذکر نمیکرد که مقام مقتضی ذکر آن بود .

و یافعی در “ مرآه الجنان ” در [ وقایع ] سنه احدی و ثلاثین گفته :

وفیها [ توفی ] (۱) الحکم بن ابی العاص ، والد مروان ، قرابه عثمان بن عفان . . . ، وکان یفشی سرّ النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، وقیل : کان یحاکیه فی مشیتہ ، فطرده رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم إلى الطائف ، فلم یزل طریداً إلى أن استخلف عثمان ، فأدخله المدینہ ، واعتذر لما طعن فی ذلك بأنه قد کان شفیع فیہ إلى النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، فوعده برده .

قلت : هکذا رأیت (۲) أن أذكر عذر عثمان . . . فی ذلك .

وأما قول الذهبي : ( طرده النبي صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، فلما استخلف عثمان أدخله المدینہ ، وأعطاه مائه ألف ) ، من غیر ذکر عذر لعثمان ، فإطلاق قبیح یستبشعه کلّ ذی إیمان بفضل الصحابه أولى الحق والإحسان (۳) .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( رأیت ) آمده است .

۳- مرآه الجنان ۱ / ۸۵ .

از این عبارت ظاهر است که ذکر کردن ذهبی طرد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) حکم را و ادخال عثمان او را در مدینه و اعطای او صد هزار [را] به غیر ذکر عذر عثمان، اطلاق قبیح است که استبشاع میکند آن را هر ذی ایمان به فضل صحابه < ۱۱۲۵ > و ظاهر است که کلام عمر هم مثل این کلام ذهبی است، یعنی چنانچه ذهبی ذکر ادخال عثمان، مطرود عهد حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) [را] بی ذکر عذر نموده، همچنان عمر ذکر نهی و تحریم خود مباح حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) [را] بی ذکر عذر نموده، پس این اطلاق هم قبیح و شنیع و مستنکر باشد.

پس ثابت شد که اگر به فرض محال نهی جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) از متعه اصلی داشته باشد باز هم طعن از خلافت مآب ساقط نمیتواند شد، و دلالت فقره: (کانتا علی عهد رسول الله [صلی الله علیه وآله وسلم]) [بر اباحه متعه در عهد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم)] بر ظاهر است و انکار مخاطب نهایت شنیع و فظیح، کما مرّ.

و بحمد الله در این مقام نیز اثبات این دلالت به تصریح فخر المحققین حنفیه ابوبکر جصاص ثابت کرده میشود، پس باید دانست که او در کتاب "احکام القرآن" گفته:

وقد أنکر قوم أن یکون النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم أمر بفسخ الحج علی حال، واحتجوا بما روی یزید بن هارون، قال: حدّثنا محمّد بن عمر، عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب: أن عائشه، قالت: خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم

أنواعاً : فناس أهل بالحج مفرداً (۱) ، و ممّا من أهل بعمره ، و ممّا من أهل بحجّ وعمره ، فمن أهل بالحجّ مفرداً لم يحلّ ممّا أحرم عنه حتّى يقضى مناسك الحجّ ، و من أهل بعمره و طاف بالبيت و [ سعى ] (۲) بين الصفا و المروه ، أحلّ من إحرامه حتّى يستقبل حجّاً (۳) .

حدّثنا جعفر بن محمد الواسطى ، قال : حدّثنى جعفر بن محمد بن اليمان ، قال : حدّثنى أبو عبيد ، قال : حدّثنى عبد الرحمن بن مهدي ، عن مالك بن أنس ، عن أبي الأسود ، عن عروه ، عن عائشه . . . ، قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] و سلم ، فمنا من أهل بالحج ، و ممّا من أهل بالحجّ و العمره ، و ممّا من أهل بالعمره ، قالت : و أهل رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] و سلم بالحجّ ، فأما من أهل بالعمره فطاف بالبيت و سعى و أحلّ ، و أمّا من أهل بالحجّ أو الحجّ و العمره ، فلم يحلّ إلى يوم النحر .

قال : و حدّثنا أبو عبيد ، قال : حدّثنى عبد الرحمن ، عن مالك ، عن الأسود ، عن سليمان بن يسار مثل ذلك إلا أنه لم يذكر إهلال النبيّ عليه [ وآله ] السلام .

۱- در [ الف ] كلمه : ( مفرداً ) خوانا نيست .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- در [ الف ] كلمه : ( يستقبل حجّاً ) خوانا نيست .

وقد روى عن عائشه خلاف ذلك : حدّثنا جعفر بن محمد ، قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن اليمان ، قال : حدّثنا أبو عبيد ، قال : حدّثنا يزيد ، عن يحيى بن سعيد : أن عمره بنت عبد الرحمن أخبرته أنها سمعت عائشه تقول : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لخمس بقين من ذى القعدة ، ونحن لا نرى إلا الحجّ (۱) فلما قربنا ذكرنا أمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : من لم يكن معه هدى أن يجعلها عمره ، قال (۲) : فأحلّ الناس كلّهم إلا من كان معه هدى .

قال : وحدّثنا أبو عبيد ، قال : حدّثنا ابن صالح ، عن الليث ، عن يحيى بن سعيد ، عن عمره ، عن عائشه ، عن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم مثل ذلك ، وزاد فيه : قال يحيى : فذكرت ذلك للقاسم (۳) بن محمد قال : جاءتك بالحديث على وجهه . وهذا (۴) هو الصحيح لما ورد فيه من الآثار المتواتره فى أمر النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أصحابه لفسخ الحجّ .

وقول عمر بحضره الصحابه : ( متعتان < ۱۱۲۶ > كانتا على عهد

۱- در [ الف ] ( إلا الحجّ ) خوانا نيست .

۲- فى المصدر : ( قالت ) .

۳- در [ الف ] اشتباهاً : ( القاسم ) آمده است .

۴- در [ الف ] ( وجهه وهذا ) خوانا نيست .

رسول الله أنا أنهى عنهما ، وأضرب عليهما : متعه النساء ومتعه الحجج ) ، وهو يعنى هذه المتعه ، فلم يظهر من أحد منهم إنكاره ولا الخلاف عليه .

ولو تعارضت أخبار عائشه لكان سبيلها أن تسقط كأنه لم يرو عنها شيء ، ويبقى (۱) الأخبار الأخر فى أمر النبى عليه [ وآله ] السلام أصحابه بفسخ الحج من غير معارض ، ويكون منسوخاً بقوله : ( وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۲) على ما روى عن عمر . . . (۳) .

از این عبارت ظاهر است که ابوبکر جصاص به قول عمر استدلال کرده بر آنکه متعه الحجج - به معنای فسخ حج به عمره - ثابت [ و ] در عهد جناب رسالت مآب ( صلى الله عليه وآله ) مباح بود ، و آن حضرت امر به آن فرموده ، و عدم انکار صحابه و عدم خلافشان را بر این قول عمر هم ، دلیل ثبوت فسخ حج به امر آن حضرت گردانیده ، پس همچنين این قول عمر و عدم انکار و خلاف صحابه دلالت خواهد کرد بر آنکه : متعه نسا هم در عهد آن سرور مباح بوده ، و آن حضرت امر به آن فرموده .

۱- فى المصدر : ( وتبقى ) ، وهو الظاهر .

۲- البقره ( ۲ ) : ۱۹۶ .

۳- [ الف ] مبحث التمتع بالعمرة بالحجج ذیل باب ۷۲ باب ذكر اختلاف أهل العلم فى حاضرى المسجد الحرام . [ احكام القرآن ۱ / ۳۵۳ - ۳۵۴ ] .

عجب که مخاطب اصلاً نه به مدلول الفاظ وامیرسد و نه بر افادات اسلاف و اساطین مذهب خود اطلاعی به هم میرساند! و باز به محض تعصّب، جسارت بر انکار واضحات و بدیهیات مینماید، و به هر چه میخواهد زبان میآلاید.

و باید دانست که: ابوبکر جصاص از اکابر و اعظام ائمه و فقها [ی] اهل سنت است.

یافعی در “مرآه الجنان” در سنه سبعین و ثلاثمائه گفته:

وفی السنه المذكوره توفی شیخ الحنفیّه بیغداد الفقیه أحمد بن علی، صاحب أبی الحسن الکرخی، وإلیه انتهت ریاسه المذهب، وکان مشهوراً بالزهد والدين، عرض علیه قضاء القضاء فامتنع، وله عدّه مصنّفات .. (۱).

و محمود بن سلیمان کفوی در “کتاب اعلام (۲) الاخیار” (۳) گفته:

۱- مرآه الجنان ۲ / ۳۹۴.

۲- در [ الف ] اشتبهاً: (الاعلام) آمده است.

۳- فی کشف الظنون ۲ / ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳: کتاب [ کتاب ] اعلام الأخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار للمولی محمود بن سلیمان الکفوی [ ثم القسطنطینی الرومی الحنفی ] المتوفی سنه ۹۹۰ تسعین وتسعمائه. أوله: الحمد لله الذی ارسل رسوله بالهدی ودين الحق .. إلى آخره قال: ومن نعم الله تعالى ان ساقنی إلى جمع أخبار فقهاء الأعصار من ذوی الفتيا وقضاه الأمصار من لدن نبینا إلى مشایخنا فی تلك الآونه .. فجمعت مشایخنا المتقدّمین والمتأخرین بأسانیدهم وعنعاتهم علی حسب أعصارهم وطبقاتهم مع إرداف المسائل الغریبه المنقولہ عنهم فی مشاهیر کتب الفتاوی، وتذیل الحکایات العجیبه المسموعه فی حقهم عن جماهیر العلماء من مشایخ زماننا إلى امامنا الأعظم أبی حنیفه .. ثم إلى رسول الله صلی الله تعالى علیه [ وآله ] وسلم، ولقد دوّن المؤرخون کتباً فی الطبقات ولم أر أحدا اعتنى ببيان الأسانید والعنعات مع ارداف المسائل وتذیل الحکایات. راجع: هدیة العارفين للبغدادی ۲ / ۴۱۳، الأعلام للزركلی ۷ / ۱۷۲، معجم المؤلفین لعمر کحاله ۱۲ / ۱۶۸.

الشيخ الإمام أبو بكر الرازي - المعروف ب : الجصاص - أحمد بن علي مشاهير كتب أصحابنا الحنفية مشحونه بذكره ورواياته ومسائل مصنفته ، تاره يذكر بلفظ : ( الجصاص ) وحده ، وتاره يذكر بلفظ : ( الرازي ) بلا ذكر الجصاص .

وأما ما وقع في بعض الكتب : ( وهو قول أبي بكر الرازي والجصاص ) - بالواو - فقد قيل : سهو من قلم الناسخ ، والصواب أنهما واحد ، وكان إمام أصحاب الحنفية في عصره ، وكان مشهوراً بالزهد ، أخذ عن أبي سهل الزجاج ، عن أبي الحسن الكرخي ، عن أبي سعيد البردعي ، عن موسى بن نصر الرازي ، عن محمد ، عن أبي حنيفة ، وتفقه على أبي الحسن الكرخي ، وبه انتفع ، وعليه



تخرّج ، واستقرّ التدريس ببغداد لأبي بكر الرازي ، وانتهت الرحله إليه ، وكان على طريقه من تقدّمه في الورع ، والزهد ، والصّيانه . . إلى آخره (۱).

و شمس الاثمه محمد بن احمد بن ابی سهل سرخسی حنفی - که از اکابر ائمه و فقهای ایشان است ، و صاحب هدایه تلمیذ تلمیذ اوست - در " مبسوط " گفته :

وبلغنا عن عمر . . . [ أنه ] (۲) قال : لأمنعنّ النساء فوجهنّ إلا من الأكفاء .

وفی هذا دلیل علی أن للسلطان يداً فی الأنکحه ، فقد أضاف المنع إلى نفسه ، وذلك يكون بولاية السلطنة ، < ۱۱۲۷ > وفيه دليل أن الكفاءة فی النکاح معتبره ، وأن المرأه غير ممنوعه من أن تزوج نفسها ممن يكافيها ، وأن النکاح ينعقد بعبارتها . (۳) انتهى .

از این عبارت ظاهر است که اضافه عمر منع را به نفس خود دلیل است بر آنکه این منع از خود عمر بود نه مستند به منع خدا و رسول ؛ زیرا که سرخسی بر اضافه عمر منع را به نفس خود استدلال کرده بر آنکه برای سلطان ید است

۱- [ الف ] کتیبه خامسه . [ اعلام الاخیار : ] .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- المبسوط ۴ / ۱۹۶ .

در انکحه و آن به سبب ولایت سلطنت است؛ چه بنابر این معنای قول عمر آن خواهد بود که: منع خواهم کرد از نکاح غیر اکفا به سلطنت (۱)، [و اگر] منع خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) از نکاح غیر اکفا ثابت باشد و عمر به این سبب منع از آن کند، این معنا هرگز دلیلی [به] ثبوت ید برای سلطان در انکحه نمیتواند شد؛ چه (۲) ظاهر است که مراد سرخسی از ثبوت ید برای سلطان در انکحه آن است که: سلطان به رأی خود بلا-استناد به دلیل شرعی اگر حکمی در انکحه صادر کند، نافذ کرده و مقبول شود به سبب ولایت سلطنت، و ظاهر است که اگر این منع مستند به منع خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) میبود، این استدلال صحیح نمیشد (۳)، و ظاهر است که قول عمر: (أنا أنهي عنهما) نیز مثل قول

- ۱- در [الف] کلمه: (سلطنت) خوانا نیست.
- ۲- در [الف] اشتباهاً اینجا آمده است: (ظاهر است که مراد سرخسی از ثبوت ید برای سلطان در انکحه نمیتواند شد، و).
- ۳- عبارت به جهت تقدیم و تأخیر نساخ تغییر یافته است، لذا به نحوی که در متن ملاحظه شد اصلاح گردید، در [الف] عبارت این گونه آمده است: از این عبارت ظاهر است که اضافه عمر منع را چه بنابر این معنای قول عمر آن خواهد بود که: منع خواهم کرد از نکاح غیر اکفا به سلطنت منع خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) از نکاح غیر اکفا ثابت باشد، و عمر به این سبب منع از آن کند، این معنا هرگز دلیلی [به] ثبوت ید برای سلطان در انکحه نمیتواند شد، چه ظاهر است که مراد سرخسی از ثبوت ید برای سلطان در انکحه نمیتواند شد، و ظاهر است که مراد سرخسی از ثبوت ید برای سلطان در انکحه آن است که: سلطان به رأی خود بلااستناد به دلیل شرعی اگر حکمی در انکحه صادر کند، نافذ کرده و مقبول شود به سبب ولایت سلطنت به نفس خود دلیل است بر آنکه این منع از خود عمر بود، نه مستند به منع خدا و رسول؛ زیرا که سرخسی بر اضافه عمر منع را به نفس خود استدلال کرده بر آنکه برای سلطان ید است در انکحه و آن به سبب ولایت سلطنت است و ظاهر است که اگر این منع مستند به منع خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) میبود، این استدلال صحیح نمیشد.

او : ( لأَمْنَعَنَّ ) میباشد ، بلکه ابلغ است در دلالت بر تخصیص لتقدیم المسند إليه فيه ، ومقابله فيه نهیه لما ثبت علی عهد الرسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، پس در دلالت این قول بر آنکه نهی متعه از عمر صادر شده ، نه از خدا و رسول ربیبی باقی نماند ، والله الحمد علی ذلك .

و علاوه بر این از این کلام شمس الأئمه ظاهر میشود که سلطان را اختیار است در انکحه ، یعنی او را جایز است که او منع نکاح جایز کند ؛ پس در این صورت اگر از متعه جایز هم خلافت مآب از طرف خود نهی کرده چه جای استغراب است تا این قولش را صرف از مدلول آن کرده ، توجیهاً رکیکه ایجاد سازند ؟ !

و محتجب نماند که شمس الأئمه سرخسی از اکابر ائمه فحول و منقّدين فروع و اصول بوده ، عبدالقادر در “ جواهر مضيئه ” گفته :

محمد بن أحمد بن أبي سهل أبي بكر السرخسی ، تکرّر ذکره فی الهدایه ، الإمام الکبیر ، شمس الأئمه ، صاحب المبسوط وغیره ،

أحد الفحول الأئمة الكبار أصحاب الفنون ، كان إماماً ، عالماً ، حجةً ، متكلماً ، فقيهاً ، أصولياً ، مناظراً ، لزم الإمام شمس الأئمة أبا محمد عبد العزيز الحلواني حتى تخرّج به ، وصار أنظر أهل زمانه ، وأخذ في التصنيف ، وناظر الأقران ، وظهر اسمه ، وشاع خبره ، أملاً- المبسوط نحو خمسة عشر مجلداً ، وهو في السجن بأوزجند محبوس ، وعن أسباب الخلاص في الدنيا مأبوس ؛ بسبب كلمه كان فيها من الناصحين ، سالكاً فيها طريقه الراسخين ، لتكون له ذخيره إلى يوم القيامة ، و ( إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ) (١) ، ( وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ) (٢) ، و ( لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ) (٣) ، و ( لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ) (٤) .

قال في المبسوط - عند فراغه من شرح العبادات - : هذا آخر شرح العبادات بأوضح المعاني وأوجز العبارات ، إملاء المحبوس > ١١٢٨ عن الجمع والجماعات .. إلى آخره (٥) .

١- المائدة (٥) : ٢٧ .

٢- الأعراف (٧) : ١٩٦ .

٣- يوسف (١٢) : ٥٢ .

٤- التوبة (٩) : ١٢٠ ؛ هود (١١) : ١١٥ ؛ يوسف (١٢) : ٩٠ ؛ .

٥- [ الف ] صفحه : ٢١٠ / ٣٦٩ قبل على أصل الجواهر المضيئه ، والله الحمد على ذلك . [ الجواهر المضيئه ١ / ٢٨ - ٢٩ ] .

و محمود بن سليمان الكفوي در كتاب "الاعلام الاخيار" گفته :

الشيخ، الإمام، شمس الأئمة السرخسي، أبو بكر محمد بن أحمد بن أبي سهل، كان إماماً، علامة، حجّة، متكلماً، مناظراً، أصولياً، مجتهداً، عدّه شيخ الإسلام العلامة أحمد بن سليمان بن كمال باشا من المجتهدين في المسائل، لازم الشيخ الإمام شمس الأئمة الحلواني وتفقهه (١) عليه، وأخذ عنه حتّى تخرّج به، وصار أنظر أصحابه، وأوحد أهل زمانه، وكان من الأصحاب المجتهدين في المسائل، كما ذكر في ذكر الشيخ الإمام على الرّازي في الكتيبه الثانيه .. إلى آخره (٢).

و راغب اصفهاني در "محاضرات" گفته :

قال يحيى بن أكثم لشيخ بالبصره : بمن احديث (٣) في جواز المتعه ؟ قال : بعمر بن الخطاب . فقال : كيف هذا وعمر كان أشدّ الناس فيها ؟ قال : لأن الخبر الصّحيح قد أتى أنه صعد المنبر ، فقال : إن الله ورسوله أحلاّ لكم متعتين ، وإنى أحرّمهما عليكم ، وأعاقب عليهما .. فقبلنا شهادته ولم نقبل تحريمه (٤) .

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( وقفه ) آمده است .

٢- [ الف ] الكتيبه الثانيه في تلامذه أبي حنيفه . [ الاعلام الاخيار : ] .

٣- كذا في [ الف ] وفي المصدر : ( اقتديت ) .

٤- [ الف ] الحدّ الخامس عشر ، قابلت هذه العبارة على أصل نسخه المحاضرات ، وكانت بخط العرب ، اشتريتها من كتب غلام على آزاد البلگرامي ، صاحب سبحة المرجان ، والحمد لله المّان ، وهو الموقّق المستعان ( ١٢ ) ح . [ محاضرات الادباء ٢ / ٢٣٥ ] .

از این روایت ظاهر است که یحیی بن اکثم به شیخی از اهل بصره گفت که : به کدام کس اقتدا کردی در جواز متعه ؟ آن شیخ گفت که : اقتدا کردم در جواز متعه به عمر بن الخطاب . یحیی بن اکثم متعجبانه گفت : چگونه اقتدای تو به عمر در جواز متعه راست آید حال آنکه عمر سخت ترین مردم بود در متعه ؟ ! یعنی به شدت و مبالغه از متعه منع میکرد . آن شیخ گفت که : اقتدای من به عمر در جواز متعه به این سبب است که خبر صحیح آمده است که : به تحقیق که عمر بالا رفت به منبر پس گفت که : بدرستی که خدا و رسول او حلال کردند برای شما دو متعه را ، و به تحقیق که من حرام میکنم آن هر دو را بر شما ، و عقاب میکنم بر آن هر دو .

پس قبول کردیم ما شهادت عمر را به جواز متعه و قبول نکردیم تحریم عمر را . انتهى .

پس از این روایت ثابت شد که یحیی بن اکثم به جواب کلام متین النظام شیخ بصره قفل سکوت بر لب زده و جوابی از حجت او نتوانست آراست .

و سکوت نزد مخاطب دلیل تسلیم است که جابجا به ادعای سکوت صحابه بر تصویب افعال خلفا احتجاج و استدلال میکند ; و نیز در باب

چهارم سکوت را دلیل تسلیم گردانیده (۱)، احتجاج به روایت عقیلی بی عقل - که از اشدّ متعصّبین مخالفین است - بر اهل حق نموده (۲)، و اهل سنت در همین مبحث سکوت صحابه از نکیر بر تحریم متعه ادعا کرده، احتجاج بر تصویب آن مینمایند، پس به تقریر این شیخ بصره، و سکوت یحیی بن اکثم - که از اجلّه ائمه قوم اظلم است - و هم سکوت راغب - که از اکابر ائمه جلیل المناقب است - ثابت شد که عمر - حسب خبر صحیح - تصریح کرده به آنکه خدا و رسول متعین را برای حاضرین حلال کردند، و خودش تحریم آن نموده و تهدید به عقاب بر آن کرده، و این شهادت او به تحلیل مقبول است و تحریم او مردود و مردول، والحمد للمعطی السؤل وواهب کل مأمول .

و ابن حجر در "صواعق محرقة" در وجوه جواب حدیث غدیر گفته :

خامسها : کیف یكون ذلك نصّاً علی إمامته ولم یحتج به هو ولا العباس - رضی الله عنهما - ولا غیرهما < ۱۱۲۹ > وقت الحاجه إلیه ؟! وإنما احتجّ به علی [ ( علیه السلام ) ] فی خلافته - كما مرّ فی الجواب عن ثامنہ الشبهه - فسکوتہ عن الاحتجاج به إلی أيام خلافته قاض

۱- در تحفه اثنا عشریه : ۱۱۷ به سکوت علامه شوشتری بر آنچه از ذهبی درباره زراره نقل کرده استدلال بر غرض فاسد خویش کرده .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۱۷ .

علی من عنده أدنی فهم وعقل بأنه علم أنه لا نصّ فيه علی خلافته عقیب وفاه النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم . (۱) انتهى .

از این عبارت ظاهر است که ابن حجر به عدم استدلال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و عباس و غیر ایشان به حدیث غدیر در زمان ابی بکر استدلال کرده بر آنکه در این حدیث نصّ بر امامت آن حضرت نیست ، حال آنکه عدم استدلال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به حدیث غدیر در زمان ابوبکر نزد اهل حق کذب محض است که نزدشان احتجاج (۲) آن حضرت به این حدیث در وقت ابوبکر ثابت است ، بلکه روایات سنیه هم - مثل روایت واحدی کما فی فواتح المیبدی و غیر آن (۳) - دلالت دارد بر آنکه آن حضرت تمسک به حدیث غدیر به مقابله ابی بکر فرموده ، لکن قطع نظر از آن میگوییم که :- هرگاه عدم استدلال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و دیگران در زمان ابی بکر به حدیث غدیر - با وصف استدلال آن حضرت به آن در ایام خلافت ظاهریه خود که آن هم کافی است - دلیل قاطع بر نفی دلالت حدیث غدیر بر امامت آن حضرت باشد ، عدم استدلال خلافت مآب به روایات تحریم متعه -

۱- [ الف ] صفحه ۲۶ / ۱۱۷ الحادی عشر من الفصل الخامس فی ذکر شبهه الشیعه ، من الباب الأول . [ الصواعق المحرقة ۱ / ۱۱۱ ] .

۲- کلمه : ( احتجاج ) در نسخه [ الف ] در حاشیه - و اشتبهاً کنار سطر قبل - آمده .

۳- مراجعه شود به شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) ( فواتح میبدی ) : ۴۰۵ - ۴۰۷ ، الغدیر ۲ / ۳۲ .



که اهل سنت نقل میکنند - بالاولی دلیل قطعی باشد بر آنکه این روایات از اکاذیب و مفتریات است و هیچ اصلی ندارد، و هرگز تحریم متعه از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت نشده .

و هرگاه به این دلایل ساطعه و براهین لامعه دلائل قول عمر بر آنکه نهی متعه از طرف او بوده، و حضرت رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن نهی نفرموده ثابت گردید، بطلان تأویل مأولین و تسویل مسؤلین به اقصی الغایه رسید .

کابلی در "صوابع" گفته :

أمّیا ما روی عنه [ أنه ] قال : متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم وأنا أنهی عنهما . . فالإضافة مجاز ، والمراد : أنا أظهر النهی ، كما يقال : نهی الشافعی عن شرب کل مسکر قليلاً کان أو كثيراً ، وإنما أثر هذا القول علی ذکر الدلیل ، وأضاف النهی إليه لكونه أشدّ تأثيراً فی قلب المنکر الخائف من صولته .

هذا ؛ ولأنه قد صحّ عند الإمامیّه : أنّ الأئمة أباحوا التحلیل ، ففسخوا حکم الله ، وحلّوا ما حرّم الله تعالی ، فإنّ المحلّله لیست من الأزواج ولا ملک یمین ، والتحلیل والتحریم ممنوعان (۱) .

هر چند بطلان این تأویل علیل از وجوه سابقه ظاهر و باهر است لکن

علاوه بر آن مخفی نماند که نهی متعه الحجّ به هر معنایی که گیرند از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت نشده - کما سیظهر علیک فیما بعد بأوضح تفصیل إن شاء الله الجلیل - پس حمل نهی متعه الحجّ بر اظهار نهی جایز نباشد ، فكذا النهی عن متعه النکاح .

و نیز در ما بعد میدانی که عمر گفته است که : سه چیز بودند در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) من حرام میکنم آنها را و نهی میکنم از آنها : متعه الحجّ ، و متعه النکاح ، و حیّ علی خیر العمل . [ و نهی از حیّ علی خیر العمل ] هرگز از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت نشده (۱) ، پس لابد < ۱۱۳۰ > که مراد از تحریم آن ، تحریم از رأی خود باشد ، پس همچنین مراد از تحریم متعه هم ، تحریم از رأی خود باشد نه بیان تحریم . والله الهادی إلى الطریق المستقیم ، والصّائن من الانهماک فی العناد الذمیم ، والاعتساب الملیم .

و نیز به دلالت روایت عمران بن سواده - که در مابعد مذکور خواهد شد - ظاهر است که تحریم متعه از خود عمر بر خلاف حکم شرع به محض رأی او واقع شده ، و عمر هم اتفاق بر این معنا کرده ، پس این تأویل در حقیقت تکذیب خود خلافت مآب است !

و تعلیل کابلی ایثار این قول را بر ذکر دلیل و اضافه نهی به سوی خود به

---

۱- در طعن هفدهم عمر به تفصیل خواهد آمد .

اینکه آن شدیدتر است از روی تأثیر در قلب منکر خائف از صولت عمریه <sup>۲</sup> مخدوش است به آنکه : ظاهر است که حاضرین زمان جلالت نشان خلافت مآب صحابه بودند یا تابعین ، پس علاوه بر آنکه ثابت شد که بعض صحابه یا تابعین انکار تحریم متعه داشتند ، پر ظاهر است که در حضرات صحابه و تابعین که - اهل سنت چها مبالغات که در مدح و ثنای اینها نمیکنند - نهی عمری از نهی خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) زیاد تر تأثیر نکرده باشد <sup>۳</sup> چه نزد اهل ایمان و ارباب ایقان نهی خدا و رسول زیاد تر تأثیر میکند از نهی حاکم و سلطان ، پس این زیاد تر تأثیر متمشی نمیشود مگر به التزام خروج این حضرات از طریقه ایمانیه و دخول در زمره شیطانیه !

و نیز اگر خلافت مآب ذکر نهی شارع میکرد ، و باز خود هم نهی از آن میکرد ، این معنا ابلغ و آکد بود در تأثیر از محض نسبت نهی به نفس خطیر ، ( وَلَا يَبْنُوكَ مِثْلُ خَيْرٍ ) (۱) .

پس طرح ذکر نهی شارع را معلل ساختن به اشدیت تأثیر ، در حقیقت تعلیل الشیء بما ینافیهِ هست .

و نیز خلافت مآب بر محض نسبت نهی به نفس خود اکتفا نکرده ، بلکه اولاً اباحه متعه در عهد نبوی ثابت ساخته ، نهی خود را مقابل آن گردانیده ،

پس در این مقابله کدام نکته است ؟ و چه مداخله است در تأثیر ؟ !

مگر آنکه بفرمایند که : اشدّیت تأثیر این مقابله به این وجه است که از آن ظاهر میشود که خلافت مآب با وصف بیان اباحه متعه در عهد نبوی و اعتراف به آن ، چون منع از آن نموده و مبالات به مخالفت خدا و رسول [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] و نقض حکم شرعی نکرده ، پس او را در رجم و اتلاف فاعل متعه نیز از مخالفت خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) مبالاتی نخواهد شد ، و اصلاً حکم شرع او را مانع از اجرای هوای نفس نخواهد شد ، پس البته این سخن ابلغ و اشدّ است در تأثیر و زیاده تر مانع است از ارتکاب متعه ، پس خواهیم گفت که : این خود مطلوب ماست ، ونعم الوفاق ، وحبذا الاتفاق .

و از همین جاست که روایت جابر و غیر آن دلالت دارد بر آنکه صحابه به محض نهی عمری از متعه باز آمدند ، و روایت ابن عمر - که در مابعد از " درّ منثور " و غیر آن منقول خواهد شد - هم دلالت دارد بر آنکه ابن عباس به خوف اهلاک عمر فتوا به جواز متعه نمیداد ، و تقیه در اظهار آن میکرد .

اما اعتراض کابلی به اینکه : ائمه ( علیهم السلام ) اباحه تحلیل فرموده اند .

پس خرافت محض و مکابره بحث است ، چه ائمه طاهرین ( علیهم السلام ) حسب دلالت دلائل قاطعه معصوم اند ، و قول و فعل ایشان حجّت < ۱۱۳۱ > است ، و سابقاً دانستی که مولوی نظام الدین والد مولوی عبدالعلی تصریح کرده است به آنکه : حضرت امام محمدباقر ( علیه السلام ) میدانند اشیا را کما هی به قوّت الهام الهی

که نمی‌آید آنرا شکی لا من بین یدیه ولا من خلفه (۱)، و نفی خطا از امام رضا (علیه السلام) به نصّ جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) دانستی (۲)، پس قول ایشان خود دلیل شرعی است، حکم ایشان را مخالف حکم خدا پنداشتن، کفر و ضلال خود ثابت ساختن است!

و ظاهراً مخاطب هم بر شاعت این اعتراض متنبه شده از ذکر آن دم درکشیده.

و محلّله داخل ازواج است یا ملک یمین، لعموم الملک من ملک العین و ملک المنفعه، فإخراج المحلّله من الأزواج و ملک الیمین محض تحرّص (۳) باطل، و فاسد تخمین یجلب التهجین والتوهین، والله الموفق المعین.

و سابقاً دانستی که عطا بن ابی رباح هم به تحلیل قائل، بلکه به این حکم عامل بود (۴)، پس کابلی در پرده اعتراض بر اهل حق، تکفیر و تضلیل آن امام جلیل می‌خواهد، و اسلاف و اساطین دین خود را که اتفاق بر مدح و تعظیم و

۱- در طعن هفتم عمر از مولوی نظام الدین در "صبح صادق" گذشت.

۲- در طعن هفتم عمر از خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب: ۵۷۸ - ۵۷۹، و شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه فصل الخطاب، ورق: ۲۵ (صفحه: ۵۰) گذشت.

۳- در [الف] اشتبهاً: (تحرّص) آمده است.

۴- قبلاً از عمده القاری ۱۷ / ۲۴۶، و مرآه الزمان قائل بودن او به تحلیل متعه گذشت، ولی در مورد تحلیل إماء کلام او بعداً خواهد آمد.

ثنا و تکریم او دارند، و افادات او را بر سر و چشم میگذارند، به نهایت مرتبه تفضیح و تقبیح میکند.

و طاووس هم - که از اکابر تابعین و اجله ائمه معتمدین ایشان است، و نبذی از محامد و فضائل او شنیدی - قائل به جواز تحلیل بود، بلکه به سبب مزید تأکید و اهتمام آنها و حلال تر بودن آن از طعام، ثابت میفرمود، چنانچه در "درّ منثور" به تفسیر آیه: (وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْجَاهِهِمْ حَافِظُونَ) (۱) گفته: أخرج عبد الرزاق، عن طاووس أنه قال: هو أحلّ من الطّعام، فإن وُلدت فولدها للذی أحلت [ له ] (۲)، و هی لسیدهها الأول. (۳) انتهى.

از این روایت ثابت است که طاووس ارشاد کرده که تحلیل حلال تر است از طعام، و اگر امه محله بزاید پس ولد او برای کسی است که این امه برای او حلال کرده شد، و این امه مملوک سید اول است، فالعجب کلّ العجب من هؤلاء الأخفاء الهامّ، الفاقدين للأحلام، کیف يستطیلون ألسنه التشنیع والطعن علی مذهب أهل الحقّ الکرام، المأخوذ من هداه الأنام علیهم آلاف التحیه

۱- المؤمنون (۲۳): ۵.

۲- الزیاده من المصدر.

۳- [ الف ] قوله تعالى: (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) [ آیه: ۳ ] .. إلى آخر الآيات از سوره مؤمنون جزء ۱۸. قوبل علی نسخه من الدرّ المنثور. [ الدرّ المنثور ۵ / ۵ ].

والسلام ، وطاوسهم الإمام ، وقدوتهم القمقام يقول : إنه أحلّ من الطعام ! فلو ذاقوا طعم الإسلام لما تفوّهوا ب : أنّ هذا الحلال حرام ، وأنّه من الشنائع العظام ، وكبائر الآثام ، فالله تعالى حسيبهم وحسيب أمثالهم من المتجاسرين الأقزام ، ومجازهم على شنيع صنيعهم يوم القيام .

و اگر به سبب مزید تعصب منحوس ، تجویز عطا و طاووس را مانع از طعن و استهزا و فسوس نگردانند ، اینک دریابند که تجویز و تحلیل تحلیل از خبر نبیل ، و بحر جلیل ، أعلم أئمتهم بالتفسیر ، وملاذ خلیفتهم التحریر ، المتجاوز مدائحه و فضائله عن القیاس ، الصحابی العادل ، ابن عباس ثابت است ، پس چاره نیست از قفل سکوت بر لب هرزه در (۱) زدن ، و خط نسخ بر خرافات و جزافات زدن !

علامه سیوطی در تفسیر “درّ منثور” به تفسیر آیه : ( وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ) (۲) گفته :

أخرج عبد الرزاق ، عن ابن عباس - رضی الله عنهما - ، قال : إذا أحلت امرأة الرجل أو ابنته أو أخته له جاريتها ، فليصبها وهي لها (۳) .

۱- هرزه در : پرگو ، یاوه گو . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا .

۲- المؤمنون ( ۲۳ ) : ۵ .

۳- [ الف ] نشان سابق . [ الدرّ المنثور ۵ / ۵ ] .

از این روایت ظاهر است که ابن عباس ارشاد کرده < ۱۱۳۲ > که هرگاه حلال کند زنِ مرد یا دختر او یا اُخت او برای او جاریه خود را، پس باید که آن مرد جماع با او کند، و آن جاریه مملوکه برای آن زن است که تحلیل کرده، یعنی از ملک او بیرون نمی‌رود و به سبب تحلیل بر مرد حلال می‌شود.

و نیز عطا ارتکاب جماع و ایقاع وقاع به تحلیل رجل ولیده خود [ را ] برای غلام و پسر و برادر و پدر، و تحلیل زن برای زوج، و ارسال ولیده برای مهمان نقل کرده، چنانچه در “درّ منشور” مسطور است:

أخرج عبد الرزاق، عن عطا، قال: كان يفعل يحلّ (۱) الرجل وليدته لغلامه وابنه وأخيه وأبيه، والمرأه لزوجها، وقد بلغني أنّ الرّجل يرسل وليدته إلى ضيفه (۲).

از این روایت ظاهر است که عطا ارشاد کرده که فعل کرده می‌شود، یعنی جماع کرده می‌شود به سبب حلال ساختن مرد ولیده - یعنی امه - خود را برای غلام خود و پسر خود و برادر خود و پدر خود، و نیز جماع کرده می‌شود به سبب حلال کردن زن، مملوکه خود را برای زوج خود، و نیز عطا فرموده که:

۱- كذا في المصدر، والمحلّي، وتلخيص الحبير، وتعليق التعليق. وفي تفسير الآلوسی: ( كان يفعل ذلك، يحلّ الرجل وليدته ).

۲- [ الف ] نشان سابق. [ الدرّ المنثور ۵ / ۵ ]، وراجع: المصنف لعبد الرزاق ۷ / ۲۱۶، المحلّي ۱۱ / ۲۵۸، تلخيص الحبير ۱۰ / ۱۹۴، تفسير الآلوسی ۱۸ / ۲۷، تعليق التعليق لابن حجر ۵ / ۱۲۱، وحکم ابن حجر بصحتها [ .



رسیده است مرا که مردی میفرستاد ولیده خود را به سوی مهمان خود .

و پر ظاهر است که عطا از تابعین است ، پس عطا این حکایت فعل و ارسال از صحابه باکمال برای اثبات جواز آن کرده باشد ، پس ثابت شد که حضرات صحابه هم قائل ، بلکه عامل به تحلیل بودند ، و برای غلام و پسر و برادر و پدر تحلیل اماء خود میکردند ، و ایشان بی تکلف تصرف بر ایشان مینمودند ، بلکه به قول مخاطب حلوی بی دود را میخوردند ، و چسان چنین نباشد که تحلیل حسب ارشاد طاووس حلال [ تر ] از طعام است .

و بالفرض اگر عطا این فعل و ارسال از تابعین هم نقل کرده باشد ، پس آن هم برای تفضیح و تخجیل کابلی و مخاطب و دیگر اسلافشان کافی است که صدق و صلاح تابعین به شهادت جناب ختم المرسلین ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به اعتراف خود مخاطب ثابت است و دیگر ائمه سنی هم در اثبات مدایح و مناقب و مفاخر برای تابعین اهتمام دارند .

### دلیل پانزدهم

در “مسند“ احمد بن حنبل مسطور است :

حدَّثنا عبد الله ، قال : حدَّثني أبي ، حدَّثنا بهز ، قال : وحدَّثنا عفان ، قال : و ( أنا ) همام ، ( نا ) قتاده ، عن أبي نضرة ، قال : قلت لجابر بن عبد الله : إن ابن الزبير ينهي عن المتعه ، وإن ابن عباس يأمر بها ! قال : فقال : علي يدى جرى الحديث ، تمتعنا مع

رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - قال : عفان (۱) ومع أبي بكر فلتمياً ولي عمر خطب الناس ، فقال : إن القرآن هو القرآن ، وإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم هو الرسول ، وإنهما كانا متعتان على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إحداهما متعه الحج والأخرى متعه النساء (۲) .

این روایت به دو وجه دلالت دارد بر جواز متعه :

اول : آنکه جابر حلّ متعه را از خود و دیگر اصحاب در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و عهد ابی بکر نقل نموده .

دوم : آنکه جابر از عمر نقل کرده که او بعد اعتراف به قرآنیت قرآن و رسالت رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) گفته که : به تحقیق بودند < ۱۱۳۳ > دو متعه بر عهد رسول الله ( صلی الله علیه وآله وسلم ) یکی از آن متعه حج است و دیگری متعه نسا . پس خلافت مآب حسب این روایت صرف بودن متعه حج و متعه نسا بر عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله ) نقل نموده و نسخ آن ادعا نکرده ، پس جواز متعه ثابت باشد و در ثبوت آن اصلاً ریبی دامن گیر نشود .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( غفان ) آمده است .

۲- [ الف ] صفحه ۳۰ / ۴۶۳ قوبل هذه العبارة على أصل مسند أحمد بن حنبل بنسخه عتيقه بخط العرب ، و هذه الرواية في مسند عمر بن الخطاب . ( ۱۲ ) . [ مسند احمد ۱ / ۵۲ ] .

و دیگر وجوه دلالت این روایت بر جواز متعه از بیانات سابقه ظاهر است (۱). اعنی تقریر رازی در اخبار آحاد (۲) - ، و تقریر مخاطب در افاده سکوت حصر را (۳) ، و استدلال طائفه از اهل سنت به قول عمر (۴) و غیر آن در اینجا جاری است .

و والد ماجد مخاطب هم این روایت را در "ازاله الخفا" نقل کرده ، لکن تفسیر آن به فقره ( لیستا بعده ) از طرف خود زیاده نموده ، چنانچه گفته :

أحمد بن حنبل ، عن جابر بن عبد الله : تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ومع أبي بكر ، فلما ولي عمر بن الخطاب الخلافة خطب الناس ، فقال : إن القرآن هو القرآن ، وإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم هو الرسول ، كاتنا متعتان على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إحداهما متعه الحج والأخرى متعه النساء معناه لیستا بعده (۵) .

۱- اشاره است به بیانی که در ذیل دلیل هفتم و چهاردهم از ادله جواز متعه گذشت .

۲- المحصول ۴ / ۳۷۷ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۵۶ .

۴- زاد المعاد ۳ / ۴۶۲ - ۴۶۳ .

۵- [ الف ] صفحه ۲۲۲ / ۶۳۰ کتاب الحج من فقهیات عمر . ( ۱۲ ) . [ ازاله الخفاء ۲ / ۱۰۴ ] .

و این تفسیر محض تخرص و تخمین ، و تصرف موجب تهجین است ، و فقره : ( کانتا متعتان علی عهد رسول الله ( صلی الله علیه و آله ) ) هرگز دلالت بر نفی این هر دو متعه بعد آن حضرت ندارد ، بلکه استمرار شریعت آن حضرت مقتضی دوام و بقای ما ثبت علی عهده ( صلی الله علیه و آله و سلم ) [ است ] ، پس این تفسیر در حقیقت عکس مدلول روایت است .

و اگر بگویند که : چون نهی عمر از متعتین حسب روایات دیگر ثابت است لهذا این روایت را هم حمل بر نفی متعتین بعد آن حضرت باید کرد .

پس مخدوش است به اینکه : این حمل وقتی لازم میشد که حمل این روایت بر بیان جواز متعتین ممکن نمیشد ، حال آنکه مدلول صریح آن بیان جواز متعتین است ، و جایز است که خلافت مآب در اول ولایت خود بیان تجویز متعتین فرمودند و اقرار به حق نمودند ، و هرگاه نصف زمان خلافت منقضی گشت تحریم حلال و تغییر حکم رسول ربّ متعال آغاز نهادند ، و ظاهر است که متبادر از این روایت همین است که این خطبه در اول ولایت خود فرموده ، حیث قال : ( فلَمَّا ولى عمر بن الخطاب الخلفه خطب الناس .. ) إلى آخره ، و نهی از متعه نسا بعد انتصاف زمان خلافت عمریه - حسب روایت خود جابر که از “ عمده القاری ” منقول شده (۱) - واقع گردیده ، پس

بنابر حمل این روایت مسند بر جواز متعین ، ابقای هر دو روایت جابر بر معنای متبادر از آن بی کلفت ممکن است ، و اصلاً حاجت به توجیه و تأویل نیافتد ، به خلاف آنکه اگر این روایت را محمول کنند بر نفی متعین ، لازم آید که معنای : ( فلماً ولی عمر بن الخطاب .. ) ، ( فلماً انقضی نصف زمان خلافه عمر بن الخطاب ) شود (۱) .

و مع هذا < ۱۱۳۴ > بر این تفسیر دلیلی نیست و مجرد ورود نهی در روایات آخر ، مستلزم حمل آن بر نفی متعین (۲) نمیتواند شد ؛ لامکان الجمع بما ذکرنا ، وعدم قیام دلیل علی امتناع صدور الأقوال المتناقضه عن عمر ، بل قیام الدلیل علی جوازه ، بل وقوعه ، كما ثبت فیما سبق .

و اگر گوید که : این تفسیر به سبب آن است که عمر ، بودن متعین را در عهد آن سرور ذکر نموده ، و بودن آن هر دو بعد آن حضرت چون ذکر نکرده ، پس این دلالت بر تخصیص و حصر و نفی آن از مابعد آن حضرت نماید .

پس خواهیم گفت که : باز مطلوب ما حاصل است ؛ زیرا که عمر در قول خود : ( متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم أنا أنهی عنهما ) ، نهی متعین از آن حضرت ذکر نکرده ، بلکه صرف نهی را نسبت به

۱- در [ الف ] اشتبهاً به جای ( شود ) عبارت : ( خواهد بود ) آمده است که اصلاح شد .

۲- از ( لازم آید که ) تا ( نفی متعین ) در [ الف ] اشتبهاً تکرار شده است .

خود نموده ، و آن هم به تقدیم مسند الیه ، پس این قول دلالت خواهد کرد بر آنکه نهی متعین از آن حضرت واقع نشده ،  
 فله الحمد که برای دلالت این کلام بر مطلوب ، دلیلی دیگر به هم رسید .

و مع ذلك کله این تفسیر هم مضرتی به مقصود نمیرساند ، چه مفادش آن است که : متعین بعد آن حضرت نیستند ، و در  
 زمان کرامت نشان آن سرور بودند ، و این خود مستلزم طعن و ملام و تبکیت و افحام است که چگونه امری که در زمان آن  
 سرور باشد ، بعد آن حضرت مرتفع گردد؟! !

### دلیل شانزدهم

ولی الله در “ازاله الخفا” - که خود مخاطب ، مؤلف و مؤلف هر دو را نهایت مدح و ستایش در باب امامت این کتاب نموده  
 است (۱) - گفته :

قال أبو جعفر محمد بن جریر الطبری - فی تاریخه - : روی عبد الرحمن بن أبی زید ، عن عمران بن سواده اللیثی ، قال : صلیت  
 الصّیبح مع عمر ، فقراً : ( سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى ) (۲) ، و سوره معها ، ثم انصرف ، فقمت معه فقال : أحاجه ؟ قلت : حاجه ، قال :  
 فألحق . . فلما دخل أذن ؛ فإذا هو على رمال سرير ليس فوقه شيء ، فقلت : نصيحه ، قال : مرحباً بالناصح غدواً وعشيّاً  
 ،

۱- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۴ .

۲- الإسراء ( ۱۷ ) : ۱ .

قلت : عابت أُمَّتَكَ - أو قال : رعيتك - عليك أربعاً ، قال : فوضع الدرّه ، ثم ذقن عليها - هكذا روى ابن قتيبه ، وقال أبو جعفر : فوضع رأس درّته في ذقنه ، ووضع أسفلها على فخذه - وقال : هات ، قال : ذكروا أنك حرّمت المتعه في أشهر الحجّ - وزاد أبو جعفر : وهي حلال - ولم يحزّمها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ولا- أبو بكر ، فقال : أجل ! إنكم إذا اعتمرتم في أشهر حجّكم رأيتموها مجزيه من حجّكم ، ففرع حجّكم ، وكانت قائبه قوب عامها ، والحجّ بهاء من بهاء الله . . وقد أصبت !

قال : وذكروا أنك حرّمت متعه النساء ، وقد كانت رخصه من الله نستمتع بقبضه ، ونفارق عن ثلاث .

قال : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قد أحلّها في زمان ضروره ، ورجع الناس في السعه ، ثم لم أعلم أحداً من المسلمين عاد إليها ولا عمل بها ، فالآن من شاء نكح بقبضه ، وفارق عن ثلاث بطلاق . . وقد أصبت !

قال : وذكروا أنك أعتقت الأمه إن وضعت ذبا بطنها بغير عتاقه سيدها .

قال : ألحقت حرمة بحرمة ، وما أردت إلاّ الخير وأستغفرالله !

قال : وشكوا منك < ١١٣٥ > عنف السّياق ، وشده النهر للرّعيه ، قال : فنزع الدرّه ، ثم مسحها حتّى أتى على سيورها ، وقال : وأنا

زمیل محمد صلی الله علیه [ وآله ] وسلم فی غزاه قرقره الکدر ، ولم فو الله انی لأرتع فأشبع ، وأسقی فأروی ، وإنی لأضرب العروض ، وأزجر العجول ، وأدبّ قدری ، وأسوق خطوتی ، وأردّ اللّفوت ، وأضمّ العنود ، وأكثر الزجر ، وأقلّ الضرب ، وأشهر بالعصا ، وأدفع بالید ، ولولا ذلك لأعدرت .

قال أبو جعفر : فكان معاویه إذا حدّث بهذا الحديث يقول : كان - والله - عالماً برعیته (۱) .

این روایت که معاویه آن را مکرر بیان میکرد ، و بعد بیان تأیید و تصدیق خلافت مآب در فخر و مباهاتش مینمود ، دلالت واضحه دارد بر آنکه : عمران بن سواده لیبی به خدمت خلافت مآب عرض کرد که عیب میکنند امت تو یا رعیت تو چهار چیز را ، یعنی زبان طعن و ملام و عیب و ایلام به سبب چهار چیز میکشایند ، و احکام خلافت مآب را مخالف حکم خدا و رسول میدانند ، و میگویند که : عمر حرام کرده متعه را حال آنکه متعه رخصت بود از جانب خدا که استمتاع میکردند صحابه به قبضه [ ای ] و مفارقت میکردند بعد سه روز ، و به جواب این طعن و عیب خلافت مآب

---

۱- [ الف ] ۴۴۵ / ۶۲۰ در رساله کلمات عمر در سیاست ملک و تدبیر منازل و معرفت اخلاق از مآثر عمر . ( ۱۲ ) . [ ازاله الخفاء ۲ / ۲۰۵ ، و مراجعه شود به : تاریخ طبری ۳ / ۲۹۰ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۲ / ۱۲۱ ، بحار الأنوار ۳۰ / ۶۱۹ ، الغدير ۶ / ۲۱۲ ] .



اصلاً نقل نسخ متعه نکردند، و نهی و تحریم آن را اضافه به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) نفرمودند، پس سکوت خلافت مآب از ذکر ناسخ به جواب طعن طاعنین و عیب عائبین [در] مقام مسیس حاجت و شدت فاقه به ذکر عذر بود، دلیل قطعی و برهان یقینی است که نسخ آن از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) نزد خلافت مآب اصلی نداشت، ورنه چگونه آن را در اینجا ذکر نمیکرد، و آخر برای کدام روز سیاه آن را برداشته بود؟! ولا عطر بعد عروس، ولا مخبأ بعد بؤس.

و تقریر رازی در اخبار آحاد یاد باید کرد که جریان آن در این مقام به نهایت اولویت ظاهر است.

و همچنین تقریر خود مخاطب که سکوت در مقام بیان مفید حصر است (۱).

و لزوم ذکر چیزی که پیش قدم باشد در امری به مقام ذکر مقتضیات آن امر.

و همچنین استدلال طائفه [ای] از اهل سنت به قول عمر: (أنا أنهي وأعاقب عليها) در اینجا جاری است... إلى غير ذلك (۲).

۱- تحفه اثناعشریه: ۲۵۶.

۲- اشاره است به بیانی که در ذیل دلیل هفتم و چهاردهم از ادله جواز متعه گذشت، با استفاده از کلام رازی در المحصول ۴ / ۳۷۷، و دهلوی در تحفه اثناعشریه: ۲۵۶، و مطلبی که از گروهی از عامه در زاد المعاد ۳ / ۴۶۲ - ۴۶۳ نقل شده است.

و علاوه بر همه قول خلافت مآب: (قد أحلها في زمان ضروره، ورجع الناس إلى السعه) صریح است در آنکه تحلیل متعه از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع شده، لکن چون آن زمان ضرورت بود و حالا مردم رجوع به سعه کردند از این سبب خلافت مآب متعه را در این زمان جایز نمیدانند، و این هم دلالت واضحه دارد بر آنکه تحریم متعه از خلافت مآب به محض توهّم تقييد تحليل به ضرورت بوده، نه به سبب صدور نسخ آن، و تحریم آن از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم).

و بطلان این توهّم پر ظاهر است چه اگر تحلیل امری در زمان ضرورت واقع شود، از آن تقييد، تحلیل به ضرورت لازم نمیآید، و اعتبار به عموم لفظ و اطلاق آن است، و مسأله: (العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب) مشهور و معروف است، و خود مخاطب در باب امامت گفته است:

العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب < ۱۱۳۶ > قاعده اصولیه متفق علیها است بین الشيعه و السنی . (۱) انتهى .

و الفاظ دالّه بر اباحه مطلقه در روایات سابقه گذشته مثل آنچه جابر و سلمه از رسول حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده اند - أعنی لفظ: (استمتعوا) - که مثل دیگر خطابات شرعیه مطلق است و غیر مقید به

ضرورت ، و نیز قول آن حضرت : ( اَيُّمَا رَجُلٍ شَارَطَ امْرَأَهُ .. ) إلى آخره که سلمه روایت کرده ، عام است . . . إلى غير ذلك مما ستسمع .

پس هرگاه امر مطلق و اجازه عام متحقق باشد گو در زمان ضرورت واقع باشد ، این معنا موجب تخصیص و تقیید آن به زمان ضرورت نمیتواند شد ، و ذلك بين لا ستره فيه .

و نیز از این روایت ثابت است که به سبب تحریم متعه بر خلافت مآب حاضرین زمان جلالت نشانش طعن و عیب بر حضرت او میکردند ، پس ثابت شد که طعن تحریم سلفی و قدیم و نهایت مضبوط و مستقیم است ؛ زیرا که اگر این طاعنین از صحابه بودند ، فالإقتداء بهم فی هذا الطعن یوجب الالتهداء ، و اگر این طاعنین از تابعین بودند ، پس صدق و صلاح ایشان هم به اعتراف خود مخاطب به شهادت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ثابت است ، پس این طعن راست و درست و صادق و صحیح باشد به شهادت نبوی (۱) .

عجب که صدق و صلاح تابعین برای الزام اهل حق حجت شود ! و برای افحام سنیه و الزام خلافت مآب به جوی نیارزد ، ( إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ) ! (۲) بالجمله ؛ در دلالت این روایت بر آنکه تحریم عمر متعه را به محض رأی

۱- تحفه اثنا عشریه : ۶۲ .

۲- سوره ص ( ۳۸ ) : ۵ .

و تخمین و استحسان بود نه مستند به حدیث مرفوع و اثر منقول اصلاً ریوی و شکی نیست .

و اگر با وصف نهایت ظهور آن ، مکابره و جدال را ترک نکنند اینک به عنایت الهی - عوداً علی بدء ، واستثناً من رأس - به تصریح ابن القیم - که از اکابر محققین و اعظم متبحرین و اجله معتمدین و افاحم مستندین ایشان است - این دلالت را ، و آن هم به طریق اولویت ثابت سازیم .

پس مخفی نماند که ابن القیم در " زاد المعاد " - در مقام اثبات جواز فسخ حج - گفته :

ويدلّ علی أنّ ذلك رأى محض ، لا ينسب إلى أنه مرفوع إلى النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن عمر بن الخطاب . . . لما نهى عنها ، قال له أبو موسى الأشعري : يا أمير المؤمنين ! ما أحدثت في شأن النسك ؟ ! فقال : إن أخذ بكتاب ربنا ، فإن الله تعالى يقول : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (۱) ، وإن أخذ بسنة رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لم يحلّ حتى نحر .

فهذا اتفاق من أبي موسى وعمر على أن منع الفسخ إلى المتعه والإحرام بها ابتداءً إنما هو رأى من عمر ، أحدثه في النسك ليس

عن رسول [ الله ] صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وإن استدللّ له بما استدلل ، وأبو موسى كان يفتي الناس بالفسخ في خلافه أبا بكر كلّها [ و ] صدرأ من خلافه عمر حتّى فاوض عمر في نهيه عن ذلك ، واتفقا على أنه رأى أحدثه عمر في النسك ، ثم صحّ عنه الرجوع عنه (۱).

از این عبارت ظاهر است که ابن القیم به این حدیث مشتمل بر مکالمه ابوموسی با عمر بن الخطاب < ۱۱۳۷ > استدلال کرده بر آنکه : ابوموسی و عمر اتفاق کرده اند بر آنکه منع فسخ حج جز این نیست که رأی است از عمر - که احداث کرده آن را عمر در نسک - و نیست این معنا از رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و گو استدلال کرده عمر برای منع فسخ به آنچه استدلال کرده ، یعنی استدلال مفید نیست و به کار نمیآید ، و اصغرا را نشاید که از این استدلال هم منع فسخ از آن حضرت ثابت نمیشود .

و نیز قول او : ( واتفقا على أنه رأى أحدثه عمر في النسك ) به تأکید و تکرار اظهار میکند که این روایت دلالت دارد بر آنکه منع فسخ ، محض رأی محدث بود که عمر آن را در نسک احداث کرده ، و مستند به ارشاد سرور عباد نبوده .

---

۱- [ الف ] فصل العذر الثانی : اختصاص ذلك بالصحابه من مبحث فسخ الحج من فصول هديه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في الحج . ( ۱۲ ) . قويل على أصل زاد المعاد . ( ۱۲ ) . [ زاد المعاد ۲ / ۱۹۶ ] .

پس هرگاه این روایت - حسب افاده ابن القیّم - دلالت کند بر آنکه منع فسخ نزد عمر هم محض رأی بود و از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ثابت نشده، و آن حضرت منع از فسخ حج نکرده، پس روایت عمران بن سواده هم به کمال صراحت دلالت خواهد کرد بر آنکه عمر اتفاق کرده بر آنکه تحریم متعه رأی بود که عمر آن را احداث کرده، و حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آن را ارشاد نفرموده؛ چه هیچ فارقی در این دلالت در هر دو روایت موجود نیست، بلکه هر دو نهایت متمائل و متقارب اند، بلکه روایت عمران بن سواده ابلغ است در دلالت بر بطلان ثبوت منع متعه از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) [چون]:

اولاً:- قول عمران بن سواده: (فقلت: نصیحه) دلالت واضحه دارد بر آنکه عمران تحریم متعه را و مثل آن را شنیع و فظیح دانسته که ذکر عیب مردم را بر آن، عین مصلحت خلافت مآب، و ترک آن را موجب فضیحت بی حساب در روز حساب و انموده، و تقدیم تمهید به ذکر آنکه: نزد او نصیحتی است، دلالت بر تعظیم و تفخیم این امر و مزید تفضیح و تقبیح ما صدر عنه دارد، کما لا یخفی، و در روایت عمران بن حصین این تقدیم تمهید نیست.

دوم: آنکه قول او: (عابت أمتک أو رعیتک) دلالت صریحه دارد بر آنکه عمران بن سواده تصریح کرده به عیب امت یا رعیت خلافت مآب بر تحریم متعه و غیر آن؛ و این تصریح هم دلالت بر کمال استعظام و استشناع دارد که با وصف آن همه مهابت و عظمت خلافت - به سبب مزید شناع احکام

خلافت مآب - ضبط نفس نتوانسته ، تصریح عیب امت یا رعیت بر این چهار چیز نموده .

سوم : آنکه روایت عمران بن سواده دلالت دارد بر کثرت عابین خلافت مآب بر تحریم متعه و امثال آن .

چهارم : آنکه روایت عمران بن سواده مدلل و مبرهن است ، یعنی او وجه عیب و طعن مردم را بر تحریم متعه با دلیل نقل کرده ، یعنی گفته که : امت یا رعیت تو ذکر میکنند که : تو حرام کردی متعه نسا را ، و حال آنکه به تحقیق بود متعه نسا رخصت از خدا که استمتاع میکردیم به قبضه [ ای ] و مفارقت مینمودیم بعد سه روز ، پس در این کلام صراحتاً اثبات مخالفت حکم عمر به تحریم متعه با حکم خدا و فعل مسلمین [ گردید ] .

پنجم : آنکه در این روایت < ۱۱۳۸ > خود عمر هم به مطلوب طاعنین - که ثبوت تحلیل متعه است از شارع - تصریح کرده ، یعنی گفته که : ( به درستی که رسول خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) هر آئینه حلال کرد متعه را در زمان ضرورت ) . و این کلام که مؤکد است به وجوه عدیده ، یعنی لفظ ( إن ) و جمله اسمیه و لفظ ( قد ) دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) متعه را حلال ساخته ، گو در زمان ضرورت باشد ، و ظاهر است که از صدور حکمی در زمانی ، تقیید آن حکم به مثل آن زمان لازم نمیآید تا تقیید الفاظ حکم به آن زمان ثابت نشود ، ودونه خرط القتاد .

ششم : آنکه در روایت عمران بن سواده ، عمر احتجاج و استدلال بر تحریم متعه نه از کتاب نموده و نه از سنت ، بلکه صرف توهم تقييد حلّ به زمان ضرورت ظاهر کرده ، و دلیلی بر آن وارد ننموده ، به خلاف روایت عمران بن حصین که در آن بر منع فسخ حج به کتاب و سنت استدلال نموده .

پس هرگاه با این همه فروق ظاهره روایت عمران بن حصین دلیل باشد بر آنکه عمر منع فسخ حج را رأی محدث خود میدانست ، به سبب آنکه عمر نسبت (۱) احداث را به خود انکار ننموده ، و منع فسخ حج [ را ] از ارشاد آن سرور نقل نکرده ، پس به کمال اولویت - اعی اولویت شش مرتبه ! - دلالتِ روایت عمران بن سواده بر آنکه تحریم متعه از خود عمر بوده نه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ظاهر خواهد شد ، والحمد لله رب العالمین .

### دلیل هفدهم

سیوطی در " تاریخ الخلفاء " گفته :

فصل : فی أوّلیات عمر :

قال العسکری : هو أول من سمی : أمير المؤمنين ، وأول من كتب التاريخ من الهجرة ، وأول من اتخذ بيت المال ، وأول من سنّ قیام شهر رمضان ، وأول من عسّ باللیل ، وأول من عاقب علی

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( بسبب ) آمده است .



الهجاء ، وأول من ضرب في الخمر ثمانين ، وأول من حرّم المتعه ، وأول من نهى عن بيع أمّهات الأولاد ، وأول من جمع الناس في صلاه الجنائز على أربع تكبيرات .. إلى آخره (۱).

از این عبارت ظاهر است که : عمر اول کسی است که تحریم متعه کرده و تحریم متعه از اولیات او است ، و این معنا دلالت صریحه دارد بر آنکه تحریم متعه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) واقع نشده .

و به سبب وضوح این دلالت بعضی اکابر محققین ایشان را - به ملاحظه آن - حیرت و عجز رو داده که بعد نقل قول بعضی اسلاف سنی به تحلیل متعه و تحریم آن چهار بار ، بر امر به نظر [ به ] آن [ همراه ] با این قول اکتفا فرموده ! علی بن برهان الدین حلبی در " انسان العیون " در ذکر متعه گفته :

وعن بعضهم : أُبِيحَتْ وَحَرِّمَتْ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ ، وَلِيَنْظُرَ هَذَا مَعَ قَوْلِ بَعْضِهِمْ : أَنَّ أَوَّلَ مَنْ حَرَّمَ الْمَتْعَةَ سَيِّدُنَا عُمَرُ . . . (۲) انتهى .

و غرض از حکم به نظر ، آن است که از غایت مخالفت هر دو قول ، تعجب باید ساخت که قول اول دلالت دارد بر آنکه چهار بار تحریم متعه در زمان جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) [ واقع شده ] ، و قول ثانی دلیل است بر آنکه یک بار هم تحریم در زمان آن حضرت صادر نشده ، بلکه تحریم آن ابتدا در زمان

۱- [ الف ] ذکر عمر بن الخطاب . ( ۱۲ ) . [ تاریخ الخلفاء ۱ / ۱۳۷ - ۱۳۸ ] .

۲- [ الف ] غزوه خیبر قبول علی متعه [ کذا ، والصحيح : أصله ] من نسخة خطيه بمصر ( ۱۲ ) . [ السيره الحلبيه ۲ / ۷۵۲ ] .

عمر واقع شده / پس هر دو قول در غایت بعد و تخالف است ، و موجب غایت عجب و تحیر !!

### دلیل هجدهم

در “ تفسیر < ۱۱۳۹ > ثعلبی “ مذکور است :

( أنا ) الحسين بن محمد بن الحسين بن عبد الله ، ( نا ) موسى بن محمد بن علي بن عبد الله ، ( نا ) موسى بن هارون بن عبد الله الجَمَّال ، ( نا ) محمد بن الصباح ، ( نا ) عبد الله بن رجا ، عن عمران بن سليم ، عن أبي رجاء العطاردي (۱) ، عن عمران بن حصين ، قال : نزلت آية المتعه في كتاب الله تعالى ، لم تنزل آية بعدها تنسخها ، فأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وتمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ومات (۲) ولم ينهنا عنها ، قال رجل بعد برأيه ما شاء .

[ قال الثعلبي : ] (۳) قلت : فلم يرخص في نكاح المتعه إلا عمران بن حصين ، وعبد الله بن عباس ، وبعض أصحابه ، وطائفه من أهل البيت ، وفي قول ابن عباس يقول الشاعر :

۱- لم يرد في المصدر من أول السند إلى هنا .

۲- لم يرد في المصدر ( ومات ) .

۳- الزيادة من المصدر .

أقول للركب إذ طال النوا (١) بنا \* يا صاح ! هل لكم في فتوى ابن عباس هل لكم (٢) في رخصه الأطراف ناعمه \* تكون  
مثواك حتى يرجع (٣) الناس (٤)

١- في المصدر : ( الثوا ) .

٢- في المصدر : ( لك ) .

٣- في المصدر : ( مرجع ) .

٤- تفسير الثعلبي ٢٨٧ / ٣ . اين شعر ، شعر معروفى است كه به كيفيتهاى مختلف نقل شده است : بيت اول : قد قلت للشيخ لَمَّا  
طال محبسه أقول للشيخ لَمَّا طال مجلسه قال المحدث لَمَّا طال مجلسه قد قال لى الشيخ لَمَّا طال مجلسه أقول وقد طال الثواء بنا  
معا أقول للركب إذ طال الثواء بنا بيت دوم : يا صاح هل لك في فتوى ابن عباس بيت سوم : هل لك في رخصه الأطراف آنسه  
وهل ترى رخصه الأطراف آنسه يا صاح هل لك في بيضاء بهكنه في بضعه رخصه الأطراف ناعمه في بضعه رخصه الأطراف  
آنسه بيت چهارم : تكون مثواك حتى مصدر الناس مراجعه شود به : المجموع للنووى ١٦ / ٢٥١ ، الدرايه فى تخريج أحاديث  
الهدايه لابن حجر ٢ / ٥٨ ، تفسير الثعلبي ٢٨٧ / ٣ ، المغنى لابن قدامه ٧ / ٥٧٣ ، الشرح الكبير له ٧ / ٥٣٨ ، السنن الكبرى ٧ /  
٢٠٥ ، مجمع الزوائد ٤ / ٢٦٥ ، عون المعبود ٦ / ٥٩ ، المعجم الكبير ١٠ / ٢٥٩ ، نصب الرايه ٣ / ٣٣٨ ، الدر المنثور ٢ / ١٤١ ،  
تفسير القرطبي ٥ / ١٣٣ ، التمهيد لابن عبد البر ١٠ / ١١٧ ، فيض القدير للمناوى ٦ / ٤١٦ ، فقه السنه للشيخ سيد سابق ٢ / ٤٣ ،  
نيل الأوطار للشوكانى ٦ / ٢٧٠ . . و مصادر ديگر .

از این عبارت ثابت است که عمران بن حصین گفته که : نازل شد آیه متعه در کتاب خدای تعالی ، و نازل نشد آیتی بعد از آن که نسخ کند آن را ، و حکم فرمود به متعه رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، و وفات کرد آن حضرت و منع نکرد ما را از آن ، گفت مردی بعد آن حضرت به رأی خود آنچه خواست / و ثعلبی به این روایت استدلال نموده بر آنکه عمران بن حصین تجویز نکاح متعه نموده .

و فخر رازی در “ تفسیر کبیر ” گفته :

واختلفوا فی أنها نُسخت أم لا ، فذهب السواد الأعظم من الأمة إلى أنها صارت منسوخه ، وقال الشواذ منهم : أنها بقیت

مباحه كما كانت ، وهذا القول مروى عن ابن عباس وعمران بن حصين . . أما ابن عباس <sup>۱</sup> فعنه ثلاث روايات . . إلى أن قال - بعد ذكر الروايات عن ابن عباس - : وأما عمران بن الحصين فإنه قال : نزلت آية المتعه في كتاب الله ولم تنزل بعدها آية نسختها ، وأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وتمتعنا معه ، ومات ولم ينهنا عنه ، ثم قال رجل برأيه ما شاء (۱) .

و نیز فخر رازی در “ تفسیر کبیر ” بعد نقل حجت ثالثه بر تجویز متعه - که استدلال است به قول عمر - گفته :

وهذا هو الحجة التي احتج بها عمران بن حصين حيث قال : إن الله أنزل في المتعه آية ، وما نسخها آية أخرى ، وأمرنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالمتعه وما نهانا عنها ، ثم قال رجل برأيه ما شاء . . يريد أن عمر نهى عنها (۲) .

و نیشابوری در تفسیر “ غرائب القرآن ” گفته :

وأما عمران بن الحصين <sup>۲</sup> فإنه قال : نزلت آية المتعه في كتاب الله ، ولم ينزل بعدها آية تنسخها ، وأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وتمتعنا معه ، ومات ولم ينهنا عنها ، ثم

۱- [ الف ] المسألة الثالثة من آية : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ ) [ النساء ( ۴ ) : ۲۴ ] . ( ۱۲ ) . [ تفسیر رازی ۱۰ / ۴۹ - ۵۰ ] .

۲- تفسیر رازی ۱۰ / ۵۳ .

قال رجل برأيه ما شاء . . . يريد أن عمر نهى عنها (۱).

بالجمله ؛ از عبارت ثعلبی و رازی و نیشابوری - که اکابر ائمه سنیه اند - واضح و لائح میشود که عمران بن حصین قائل به جواز متعه بود ، و جواز آن را از کتاب خدا و امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ثابت میساخت ، و به وضوح تمام نفی نزول ناسخ آن در قرآن < ۱۱۴۰ > میفرمود ، و بنابر مزید تأکید تصریح به عدم نهی جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) از متعه مینمود ، و نهی عمری را ناشی از محض رأی او میدانست ، و بودن آن خلاف حکم خدا و رسول [ صلی الله علیه وآله وسلم ] و از قبیل وساوس و هواجس بی اصل ظاهر میکرد .

و اگر کسی بگوید که : مراد عمران بن حصین از متعه ، متعه الحج است نه متعه نسا .

پس مدفوع است به آنکه (۲) : حمل ثعلبی و رازی و نیشابوری این روایت

۱- [ الف ] ۴۲۱ / ۴۸۰ جلد اول آیه الاستمتاع من سوره النساء ، الجزء الخامس . [ غرائب القرآن ۲ / ۳۹۲ ، ابوحیان اندلسی در تفسیر البحر المحیط ۳ / ۲۲۶ نیز این مطلب را از عمران بن الحصین نقل کرده است ] .

۲- اصل اشکال عمران بن حصین بر عمر که در حضور خود او مطرح کرده است در مورد هر دو متعه - متعه الحج و متعه النساء - بوده است ، ولی جمع کثیری از اعلام عامّه در کتب حدیث و فقه و مانند آن ، فقط در خصوص متعه الحج آن را نقل کرده اند بدون اینکه کلام او اختصاص به آن داشته باشد - گر چه آن هم طعنی است از مطاعن عمر ! - و جالب آن است که این مطلب از قدیم الايام مورد توجه آنها بوده است ، قال محمد بن خلف بن حیّان ( المتوفی ۳۰۶ ) فی کتاب أخبار القضاة : اخبرنی محمد بن القاسم بن مهرویه ، عن علی بن محمد بن سلیمان بن عیید الله بن الحارث ، قال : حدّثنی عمی عبد الرحمن بن سلیمان ، قال : أتانا خالد بن طلیق بن محمد بن عمران بن حصین یعزّینا عن میّت لنا ، وقد کفّ بصره - ومعہ ابنه حصین - فأقبل یتحدّث یقول : حدّثنی أبی ، عن جدّی ، أن عمر بن الخطاب قال - وهو علی منبر رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم - : متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، عمل بهما علی عهد من بعده ، أنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما . فقام إلیه عمران بن حصین ، فقال : إن أمرین کانا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم عمل بهما علی عهده ومن بعده ، لیری امرؤ بعد ذلك برأیه ما شاء . فقال له ابنه حصین : یا أبه ! لو أمسکت عن متعه النساء ؟ فقال : یا بنی ! لا أحدث إلاّ کما سمعت . انظر أخبار القضاة ۲ / ۱۲۴ ( طبعه عالم الکتب ، بیروت ) .

عمران را بر متعه النسا برای الزام و افحام ، کافی و بسند است ، اهل سنت را میباید به دامانشان آویختن و خاک تفضیح بر سر ائمه و مقتدایان خویش بیختن ، با اهل حق چرا میستیزند و ناحق با ایشان میآویزند ، آخر این اکابر ائمه و اساطین دین شمايند !

محامد و مناقب ثعلبی از “ازاله الخفا” [ تألیف ] والد مخاطب و دیگر کتب ائمه سنیه ظاهر و باهر (۱) .

۱- قال الذهبي : الثعلبي ، الامام ، الحافظ ، العلامه ، شيخ التفسير ، أبو إسحاق ، أحمد بن محمد بن إبراهيم النيسابوري . كان أحد أوعيه العلم . له كتاب التفسير الكبير . وكتاب العرائس في قصص الأنبياء . قال السمعاني : يقال له : الثعلبي والثعالبي ، وهو لقب له لا- نسب . . . وكان صادقاً ، موثقاً ، بصيراً بالعربيه ، طويل الباع في الوعظ . انظر : سير أعلام النبلاء ۱۷ / ۴۳۵ - ۴۳۷ ، وراجع : وفيات الاعيان ۱ / ۷۹ - ۸۰ .

و علو مقامات و سمو درجات و شهرت فضائل عظیمه و نهایت کمالات رازی در اکناف و اطراف دائر و سائر .

ونیشابوری نیز گویا معادل و مکافی و ثالثه الأثافی [ است ] (۱) .

و علاوه بر این دانستی که در روایت جابر که مسلم از حسن حلوانی نقل کرده - و در دلیل اول مذکور شد - لفظ متعه بی تقييد مذکور است (۲) ، و آن را مسلم - که از اکابر ائمه منقّدين و امام ائمه محدّثين ایشان است - بر متعه نسا حمل کرده که آن را در کتاب النکاح آورده ، پس حمل روایت عمران بر متعه الحجّ به حقیقت تحميق و تسفيه مسلم بن الحجاج ، و اظهار کمال عناد و

- ۱- قال الحاجي خليفه : غرائب القرآن ورغائب القرآن في التفسير للعلامه نظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمي النيسابوري المعروف ب : نظام العرج المتوفى سنة ۷۲۸ ، قال فيه : . . . ولم أمل فيه إلا إلى مذهب أهل السنّه والجماعه . انظر : كشف الظنون ۲ / ۱۱۹۶ . وقد وصف ب : إمام المفسرين وعصام المتبحرين في معجم المطبوعات العربيه ۲ / ۱۵۲۷ .
- ۲- حيث قال : حدّثنا حسن الحلوانی : قدم جابر بن عبد الله . . . إلى أن قال : ثم ذكروا المتعه ، فقال : نعم ، استمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأبي بكر وعمر . انظر : صحيح مسلم ۴ / ۱۳۱ .



مکابره و لجاج ، و غایت عناد و لداد و اعوجاج است !

و هرگاه در حمل متعه مطلق بر متعه النسا ، مسلم و دیگر ائمه سنیه همراه اهل حق باشند ، مکابره مکابرین نفعی به ایشان نمیرساند .

و نووی شارح “ صحیح مسلم ” - که از اکابر ائمه محققین و اعظم جهابنده منتقدین ایشان است - نیز در حمل این روایت بر متعه نسا موافقت با مسلم کرده ، چنانچه در “ منهاج ” گفته :

قوله : ( استمتعتنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ و آله ] وسلم و اُبی بکر و عمر ) . هذا محمول علی أن الذی استمتع فی عهد اُبی بکر و عمر لم یبلغه النسخ (۱) .

و تحقیق نووی به نهایت مقبول این حضرات است .

و خود مخاطب در “ رساله اصول حدیث ” گفته :

لیکن این قدر باید دانست که در شرح و توجیه احادیث ، کلام گوناگون و رطب و یابس بسیار به وقوع آمده ، حالا اشخاصی را که در این باب محل اعتمادند باید شناخت ، و از کتب و تصانیف اینها بهره باید برداشت : امام نووی و محیی السنه البغوی و ابوسلیمان خطابی از جمله علمای شافعیه خیلی معتمد علیه و سخن ایشان متین و مضبوط واقع (۲) .

۱- [ الف ] باب نکاح المتعه من کتاب النکاح . [ شرح مسلم نووی ۹ / ۱۸۳ ] .

۲- تعریب العجاله النافعه ( رساله اصول حدیث ) : ۶۱ - ۶۲ . کلام دهلوی - مربوط به اعتبار نووی از “ رساله اصول حدیث ” - در [ الف ] اشتبهاً صفحه قبل ، و در ادامه مطلب ثعلبی و رازی و نیشابوری آمده است .

و نیز میدانی که متعه حقیقت است شرعاً در متعه نسا ، پس اطلاق متعه محمول بر متعه نسا خواهد بود ، و صرف آن به متعه الحجّ دلیلی میخواهد و آن مفقود .

و ابن عبدالبرّ اجماع بر این معنا - که متعه ، نکاح مخصوص است - ذکر کرده ، کما سبق ، پس بحمد الله بالاجماع مطلوب اهل حق ثابت گردد .

عجب که به مقابله اهل حق مخالفت اجماع و تحقیقات ائمه منقّدین خود چگونه تجویز مینمایند ؟!

و با این همه بنا بر حمل متعه بر متعه الحجّ نیز ظاهر میشود که خلافت مآب تحریم حلال الهی کردند ، پس در استنکاف از مخالفت عمران با خلافت مآب در متعه نسا با اثبات مخالفتش با او در متعه الحجّ چه سود ؟! < ۱۱۴۱ >

### دلیل نوزدهم

در “سنن نسائی” مذکور است :

أخبرنا قتيبة ، قال : حدثنا الليث ، عن الربيع بن سبره الجهني ، عن أبيه أنه قال : أذن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالمتعه ، فانطلقت أنا ورجل إلى امرأه من بني عامر ، فعرضنا عليها أنفسنا ،

فقلت : ما تعطينی ؟ فقلت : ردائی ، وقال صاحبی : ردائی ، وكان رداء صاحبی أجود من ردائی ، وكنت أشب منه ، فإذا نظرتُ إلى رداء صاحبی أعجبها ، وإذا نظرتُ إلى أعجبها ، ثم قالت : أنت ورداؤك يكفينی ، فمكثتُ معها ثلاثاً ، ثم إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال : من كان عنده شيء من هذه النساء اللاتي يستمتع (۱) فليخلّ سبيلها (۲) .

و این روایت سابقاً از “ صحیح مسلم ” هم منقول شد (۳) ، و آن دلالت واضحی دارد بر آنکه جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اصحاب را اجازه متعه داده ، و امر به تخلیه نسا بعد سه روز دلالت بر تحریم یا نهی متعه هرگز ندارد ، کما سبق .

و از عبارت “ قاموس ” که سابقاً گذشته صراحتاً واضح است که تخلیه زن متزوج بعد تمتع با او تا چند ایام داخل ماهیت متعه است (۴) ، پس امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به تخلیه زنان متمتع بهنّ - که در این روایت و مثل آن مسطور است - دلیل تحقیق جزء ماهیت متعه است ، نه دلیل ابطال و افساد ،

۱- فی المصدر : ( یتمتّع ) .

۲- [ الف ] فی تحریم المتعه من کتاب النکاح . [ سنن نسائی ۶ / ۱۲۶ - ۱۲۷ ] .

۳- قبلاً از صحیح مسلم ۴ / ۱۳۱ - ۱۳۴ گذشت .

۴- حیث قال : والمتعه . . . وأن تتزوج امرأه تتمتع بها أياماً ، ثم تخلّى سبيلها . انظر : القاموس المحيط ۳ / ۸۳ ، وراجع : تاج العروس ۱۱ / ۴۴۸ .

كما يظنه من لا حظ له من الرشاد .

و نیز سابقاً دانستی که مسلم این روایت را به الفاظ دیگر نقل کرده ، و در آن امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اصحاب خود را به تمتع از نسا ، و امر به فراقشان بعد سه روز مذکور است (۱) ، و آن هم دلیل جواز متعه است ، و الأمر بالفراق لا يدلّ علی مزعوم أهل الشقاق ، كما لا يخفى علی من حظى من الاتصاف بخلاق ، والله وليّ التوفيق والإرفاق .

### دلیل بیستم

از دلایل قاطعه و براهین باهره و حجج قطعی و شواهد یقینیه بر جواز متعه و بطلان نسخ آن و افترای روایات دالّه بر نهی و تحریم آن (۲) ارشاد باسداد جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) است که از آن واضح است که : اگر عمر منع از متعه نمیکرد ، زنا نمیکرد مگر بدبختی یا اندکی ، و این روایت را به تفاوت یسیر جمعی از اعلام حیدّاق و مشاهیر آفاق و ائمه محدّثین و افاحم منقّدین و ارکان دین سنیان روایت کرده اند مثل عبد الرزاق و ابوداود - که یکی از ارباب " صحاح سته " است - و ابن جریر طبری و ثعلبی و فخر رازی و نیشابوری و سیوطی و ملاعلی متقی و غیر ایشان .

۱- حیث قال : ( فكنّ معنا ثلاثاً ، ثم أمرنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بفراقهنّ ) . قبل از صحیح مسلم ۴ / ۱۳۱ - ۱۳۴ گذشت .

۲- در [ الف ] اشتهاً اینجا : ( است ) آمده است .

و در "کنز العمال" مسطور است :

عن علی [ ( علیه السلام ) ] ، قال : « لولا ما سبق من رأى عمر بن الخطاب لأمرت بالمتعه ، ثم ما زنى إلا شقى » . عب . - أی رواه عبد الرزاق فی جامعه - د . - أی أبو داود فی نسخه - وابن جریر (۱) .

از این روایت ظاهر است که جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرموده که : « اگر نمیبود آنچه سابق شد از رأى عمر بن الخطاب ، هر آئینه حکم میکردم به متعه ، بعد از آن زنا نمیکرد مگر بدبختی یا اندکی » .

پس این ارشاد باسداد دلالت صریحه دارد بر آنکه متعه جایز است و مباح ، و تحریم آن در شرع از کتاب و سنت ثابت نشده ، عمر به محض رأى خود از آن منع نموده .

و علامه سیوطی که مجدد دین سنیه در مائه تاسعه است < ۱۱۴۲ > - کما فی فتح المتعال (۲) و غیره (۳) - در تفسیر " در منشور " - که از خطبه آن واضح است که

۱- [ الف ] من کتاب النکاح من حرف النون . ( ۱۲ ) . قوبل علی أصل نسخه من کنز العمال قوبلت علی نسخه علی المتقی . ( ۱۲ ) . [ کنز العمال ۱۶ / ۵۲۲ - ۵۲۳ ] .

۲- فتح المتعال : لا زال مخطوطاً حسب علمنا ، ولم نتحصل علی خطیته . قال فی کشف الظنون ۲ / ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ : فتح المتعال فی وصف النعال ؛ للشیخ الأديب احمد ابن محمد المغربي المقرئ نزیل مصر ، المتوفی سنه ۱۰۴۱ إحدى وأربعین والف ، قال الشهاب : رأیته فی صفات نعل النبى صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، وهو مصنف حسن أنشدنی فی وصفه اشعارا کثیره لأدباء المغرب .. إلى آخره . وقال فی إيضاح المکنون ۲ / ۱۷۲ : فتح المتعال فیما ینتظم منه بیت المال ؛ لأبی عبد الله محمد بن الطالب بن سوده المرى الفاسی المالکی ، المتوفی سنه ۱۱۹۴ أربع وتسعين ومائه والف . وقال البغدادی فی هدیة العارفين ۱ / ۱۵۷ : مقرئ أحمد بن محمد المقرئ - بفتح المیم وتشدید القاف - شهاب الدین المغربي المالکی نزیل مصر ، المتوفی بها سنه ۱۰۴۱ إحدى وأربعین والف ، له من التصانیف ... فتح المتعال فی وصف النعال .

۳- قال المناوی فی فیض القدير شرح الجامع الصغير للسيوطی ۲ / ۳۵۷ - ۳۵۸ : وأن المؤلف ذکر أنه المجدد التاسع ، وصرح به فی قصیده [ تحفه المهتدين بأخبار المجددين ] بقوله : وهذه تاسعه المئين قد \* أتت ولا يخلف ما الهادي وعد وقد رجوت أننى المجدد \* فيها فضل الله ليس يجحد ولا حظ أيضاً : كشف الخفاء للعجلوني ۱ / ۲۴۳ - ۲۴۴ ، عون المعبود للعظيم آبادی ۱۱ / ۲۶۵ - ۲۶۶ .

در آن روایات از کتب معتبره نقل کرده (۱)، و خود مخاطب در “ رساله

---

۱- [ الف ] قال فی خطبه الدرّ المنثور - بعد ذکر کتاب ترجمان القرآن - : فلخصت منه هذا المختصر ، مقتصراً فيه على متن الأثر ، مصدراً بالعزّ ، والتخريج إلى كلّ كتاب معتبر . ( ۱۲ ) . [ الدرّ المنثور ۱ / ۲ ] .

اصول حدیث “ تصریح کرده به آنکه این تفسیر جامع تفاسیر مشهوره است (۱) - گفته :

أخرج عبد الرزاق ، وأبو داود - فى ناسخه - ، وابن جریر ، عن الحكم : أنه سئل عن هذه الآية أمسوخه ؟ قال : لا ، وقال على [ ( عليه السلام ) ] : « لولا أن عمر نهى عن المتعه ما زنا إلا شقى » (۲) .

و در “ تفسیر ثعلبی “ مذکور است :

( أنا ) ابن فنجویه ، ( نا ) ابن علی المقرئ ، ( نا ) محمد بن أحمد بن عثمان ، ( نا ) إبراهيم بن نصر ، ( نا ) بندار ، ( نا ) محمد بن جعفر ، حدّثنا شعبه (۳) ، عن الحكم ، قال : سألته عن هذه الآية : ( فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ ) (۴) أمسوخه هي ؟ قال : لا- ، قال الحكم : قال على بن أبي طالب ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] : « لولا أن عمر نهى عن المتعه ما زنى إلا شقى » (۵) .

۱- تعريب العجالة النافعة ( رساله اصول حدیث ) : ۵۴ .

۲- [ الف ] سوره نسا آیه استمتاع . [ الدرّ المثور ۲ / ۱۴۰ ] .

۳- لم يرد من أول السند إلى هنا فى المصدر .

۴- النساء ( ۴ ) : ۲۴ .

۵- [ الف ] قبول على أصل تفسیر الثعلبی ، ونسخته الحاضره عليها عدّه إجازات العلماء . ( ۱۲ ) . [ تفسیر ثعلبی ۳ / ۲۸۶ ] .

و فخرالدين رازى در " تفسير كبير " گفته :

أما أمير المؤمنين على بن أبي طالب كرم الله وجهه [ ( عليه السلام ) ] فالشيعة يروون عنه إباحه المتعه ، وروى محمد بن جرير الطبرى - فى تفسيره - عن على ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] أنه قال : « لولا أن عمر نهى عن المتعه ما زنى إلا شقى » (١).

١- تفسير رازى ١٠ / ٥٠ . أقول : قال عبد الرزاق الصنعانى ( المتوفى ٢١١ ) : قال ابن جريج : وأخبرنى من أصدق أن علياً [ ( عليه السلام ) ] قال - بالكوفه - : « لولا ما سبق من رأى عمر بن الخطاب - أو قال : من رأى ابن الخطاب - لأمرت بالمتعه ، ثم ما زنا إلا شقى » . ( المصنف ٧ / ٥٠٠ ) . وقال ابن جرير الطبرى ( المتوفى ٣١٠ ) : قال الحكم : قال على ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] : « لولا أن عمر ... نهى عن المتعه ما زنى إلا شقى » . ( جامع البيان ٥ / ١٩ ) . ومثله ابن عطيه الأندلسى ( المتوفى ٥٤٦ ) فى المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز ٢ / ٣٦ ، وأبو حيان الأندلسى ( المتوفى ٧٤٥ ) فى تفسير البحر المحيط ٣ / ٢٢٦ - ٢٢٥ . وقال ابن أبى الحديد ( المتوفى ٦٥٦ ) فى ضمن كلام له : فأما ادعاؤه على أمير المؤمنين ( عليه السلام ) أنه أنكر على ابن عباس إحلالها ، فالأمر بخلافه وعكسه ، فقد روى عنه ( عليه السلام ) - من طرق كثيره - أنه كان يفتى بها ، وينكر على محرّمها والنهائى عنها . وروى عمر بن سعد الهمداني ، عن حبيش بن المعتمر ، قال : سمعت علياً ( عليه السلام ) يقول : « لولا ما سبق من ابن الخطاب فى المتعه ما زنى إلا شقى » . وروى أبو بصير ، قال : سمعت أبا جعفر محمد بن على الباقر يروى عن جدّه أمير المؤمنين ( عليهم السلام ) : « لولا ما سبقنى به ابن الخطاب ما زنى إلا شقى . وقد أفتى بالمتعه جماعه من الصحابه والتابعين كعبد الله بن عباس ، وعبد الله بن مسعود ، وجابر بن عبد الله الأنصارى ، وسلمه بن الأكوع ، وأبى سعيد الخدرى ، وسعيد بن جبیر ، ومجاهد . . وغير ما ذكرناه ممّن يطول ذكره ، فأما ساداه أهل البيت عليهم السلام وعلمائهم فأمرهم واضح فى الفتيا بها ، كعلى بن الحسين زين العابدين ، وأبى جعفر الباقر ، وأبى عبد الله الصادق ، وأبى الحسن موسى الكاظم ، وعلى بن موسى الرضا ( عليهم السلام ) . ( شرح ابن أبى الحديد ١٢ / ٢٥٤ - ٢٥٣ ) . وقال فى موضع آخر : وقال ابن عباس : المتعه حلال ، فقال له جبیر بن مطعم : كان عمر ينهى عنها ، فقال : يا عدى نفسه ! من هاهنا ضللت ، أحدثكم عن رسول الله ( صلى الله عليه وآله ) ، وتحذّثنى عن عمر ! وجاء فى الخبر عن على ( عليه السلام ) : « لولا ما فعل عمر بن الخطاب فى المتعه ما زنى إلا شقى » . وقيل : « ما زنى إلا شفا » ، أى قليلاً . ( شرح ابن أبى الحديد ٢٠ / ٢٥ ) . ورواها بعضهم عن ابن عباس ، كما روى أبو الليث السمرقندى ( المتوفى ٣٨٣ ) عن عطاء ، عن ابن عباس أنه قال : ما كانت المتعه إلا رحمه الله بها هذه الأمه ، ولولا نهى عمر عنها ما زنى إلا شقى . ( تفسير السمرقندى ١ / ٣٢٠ ) . وفى لفظ للقرطبي ( المتوفى ٦٧١ ) : روى عطاء عن ابن عباس قال : ما كانت المتعه إلا رحمه من الله تعالى رحم بها عباده ولولا نهى عمر عنها ما زنى إلا شقى . ( تفسير القرطبي ٥ / ١٣٠ ) .



حاصل آنکه : اما امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب [ ( علیه السلام ) ] پس شیعه روایت

میکنند از آن حضرت اباحه متعه را، و روایت کرد محمد بن جریر طبری در “تفسیر” خود از علی (علیه السلام) که آن حضرت فرمود: «اگر نهی نمیکرد عمر از متعه، زنا نمیکرد مگر بدبختی یا اندکی».

و علامه نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیشابوری در “تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان” - که در خطبه آن تصریح فرموده به آنکه: اجتهاد کرده کل اجتهاد در تسهیل سبیل رشاد (۱) - گفته:

وروی محمد بن جریر الطبری - فی تفسیره - عن علی [ (علیه السلام) ] أنه قال: «لولا أن عمر نهى عن المتعه ما زنى إلا شقى» (۲).

\*\*\*

---

۱- غرائب القرآن ۱ / ۵ - ۷.

۲- [ الف ] صفحہ : ۴۲۱ / ۴۸۰ آیه الاستمتاع من سورة النساء من الجزء الخامس . [ غرائب القرآن ۲ / ۳۹۲ ] .

تشییذ المطاعن لكشف الضغائن مطاعن عمر قسمت اول طعن یازدهم : متعه النساء خدشه در استدلال به روایات سلمه و سیره اشكال اول : ۲۸ اشكال دوم : ۳۰ اشكال سوم : ۳۱ اشكال چهارم : ۳۱ اشكال پنجم : ۳۳ اشكال ششم : ۳۳ اشكال هفتم : ۳۹ اشكال هشتم : ۴۶ اشكال نهم : ۴۶ اشكال دهم : ۵۳ اشكال یازدهم : ۵۳ اشكال دوازدهم : ۵۴ اشكال سیزدهم : ۵۹ اشكال چهاردهم : ۵۹ اشكال پانزدهم : ۶۰ اشكال شانزدهم : ۶۲ اشكال هفدهم : ۸۳ اشكال هجدهم : ۸۶ اشكال نوزدهم : ۸۷ اشكال بیستم : ۹۰ خدشه در نسبت تحریم متعه به امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) وجه اول : ۱۰۰ وجه دوم : ۱۰۱ وجه سوم : ۱۰۱ وجه چهارم : ۱۰۱ وجه پنجم : ۱۰۴ وجه ششم : ۱۰۴

وجه هفتم : ۱۰۵ وجه هشتم : ۱۱۱ وجه نهم : ۱۱۲ وجه دهم : ۱۱۵ وجه یازدهم : ۱۱۶ وجه دوازدهم : ۱۱۷ وجه سیزدهم :  
۱۱۹ وجه چهاردهم : ۱۱۹ وجه پانزدهم : ۱۲۰ وجه شانزدهم : ۱۲۴ وجه هفدهم : ۱۵۲ وجه هجدهم : ۱۵۲ وجه نوزدهم : ۱۵۲  
وجه بیستم : ۱۵۳ جواب از استدلال به آیات بر حرمت متعه پاسخ اول : ۲۲۵ پاسخ دوم : ۲۳۲ پاسخ سوم : ۲۶۲ پاسخ چهارم :  
۲۶۳ پاسخ پنجم : ۲۶۴ پاسخ ششم : ۲۶۵ پاسخ هفتم : ۲۶۶ ادله جواز متعه دلیل اول ۳۱۱ دلیل دوم ۳۱۴ دلیل سوم ۳۱۶ دلیل  
چهارم ۳۱۶ دلیل پنجم ۳۱۷ دلیل ششم ۳۱۸ دلیل هفتم ۳۱۹ دلیل هشتم ۳۵۱ دلیل نهم ۳۵۲ دلیل دهم ۳۵۲ دلیل یازدهم ۳۶۲  
دلیل دوازدهم ۳۶۵ دلیل سیزدهم ۳۶۸ دلیل چهاردهم ۳۷۴ دلیل پانزدهم ۴۰۵ دلیل شانزدهم ۴۱۰ دلیل هجدهم ۴۲۰ دلیل  
هجدهم ۴۲۲ دلیل نوزدهم ۴۳۰ دلیل بیستم ۴۳۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

